



موعود ادیان

پاسخ

به شبهاتی پیرامون امام زمان (عج)

« با اضافات و اصلاحات »

زیر نظر:

حضرت آیت الله العظمی منتظری

فهرست مطالب

- پیش گفتار ۱۷
- مقدمه ۲۱

فصل اول

هدایت الهی در کتاب و سنت

- ۲۵
- محور اول: دلالت صریح قرآن بر حجیت سنت پیامبر (ص) ۲۷
- محور دوم: حجیت عترت پیامبر اکرم (ص) بر اساس احادیث نبوی ۳۰
- حدیث تقلین ۳۰
- روایات متواتر دیگر از طریق اهل سنت ۳۳
- بخش اول: روایات دال بر وجود دوازده وصی برای پیامبر (ص) ۳۳
- منظور پیامبر (ص) از اوصیاء و خلفا ۳۵
- تطبیق خلفا بر ائمه (ع) از دیدگاه فاضل قندوزی ۳۷
- بخش دوم: علوم و فضائل ائمه (ع) ۳۸
- روایت غدیر ۳۸
- کلمه «مولی» در حدیث غدیر ۴۱
- سایر روایات دال بر فضائل حضرت علی (ع) ۴۵
- بخش سوم: تصریح پیامبر (ص) بر نام ائمه (ع) ۵۱
- امامت و عبدالله بن سبأ ۵۶
- شهرت نام ائمه (ع) در زمان خلفا ۵۸

منتظری، حسینعلی، ۱۳۰۱ -

موعود ادیان: پاسخ به شبهاتی پیرامون امام زمان (عج) / زیر نظر حسینعلی منتظری.

ویراست ۲ - تهران: مؤسسه فرهنگی خرد آوا، ۱۳۸۷.

۵۵۱ ص ۴۰۰۰۰ ریال

ISBN : 964 - 95808 - 4 - 0

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

چاپ چهارم.

کتابنامه: ص [۵۳۹] - ۵۴۸؛ همچنین به صورت زیر نویس.

۱. مهدویت - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. عنوان دیگر: پاسخ به شبهاتی پیرامون امام زمان (عج).

۲۹۷ / ۴۶۲

۱۳۸۷ م ۹ / ۷۶۴ م ۲۲۴ BP

۱۲۰۳۷۵۵

شماره کتابشناسی ملی

موعود ادیان

زیر نظر: حضرت آیت الله العظمی منتظری

ناشر: مؤسسه فرهنگی خرد آوا

چاپ: امیدوار

نوبت چاپ: چهارم

تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۸۷

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۹۵۸۰۸-۴-۰

مراکز پخش: قم، بلوار شهید محمد منتظری، کوچه شماره ۱۲، پلاک ۳۲۶

تلفن: ۱۴ - ۷۷۴۰۰۱۱ (۰۲۵۱) * فاکس: ۷۷۴۰۰۱۵

تهران: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، نبش وحید نظری، پلاک ۲۷

ساختمان فروردین، طبقه اول، تفکر نو، تلفن: ۶۶۹۷۸۱۱۶ * موبایل: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۰۵۰

آدرس ایمیل: AMONTAZERI @ AMONTAZERI . COM

فصل دوّم

اشارات قرآن به امام زمان (عج)

- ۶۱
 ۶۳
 ۶۵
 ۶۶
 سؤم: تطبیق آیاتی بر حضرت مهدی (عج) از دیدگاه اهل سنت و...

فصل سوّم

تواتر روایات مهدی موعود (عج) در کتب اهل سنت

- ۷۷
 ۷۹
 ۸۶
 ۸۸
 سؤم: اشاره به حضرت مهدی (عج) در صحیح مسلم.....

فصل چهارم

حضرت مهدی (عج) و دین جدید؟

- ۹۵
 ۹۷
 ۹۷
 ۱۰۲
 ۱۰۴
 ۱۰۴
 ۱۰۶
 ۱۰۸
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۰۹
 د: مقاتله اهل تأویل قرآن با مهدی موعود.....

فصل پنجم

- تفاوتهای ادعاشده بین امام زمان شیعه و مهدی موعود اهل سنت ۱۱۱
 تفاوت اول: نام حضرت مهدی (عج)..... ۱۱۳
 تفاوت دوّم: نسل حضرت مهدی (عج)..... ۱۱۳
 پاسخ..... ۱۱۴
 روایات اهل سنت..... ۱۱۴
 روایاتی که حضرت مهدی (عج) را فرزند امام حسن مجتبی (ع) می داند... ۱۲۲
 شهادت تاریخ..... ۱۲۳
 پنج فرضیه باطل..... ۱۲۴
 حمل روایات مطلق بر مقید..... ۱۲۷
 تفاوت سوّم: غیرطبیعی بودن حمل، ولادت، طول عمر و محل زندگی امام زمان شیعه ۱۲۷
 پاسخ..... ۱۲۸
 موضوع اول: طبیعی بودن حمل و ولادت حضرت مهدی (عج) در روایات شیعه ۱۲۸
 موضوع دوّم: بررسی طول عمر و غیبت حضرت مهدی (عج)..... ۱۳۰
 اول: امکان ذاتی و وقوعی طول عمر..... ۱۳۰
 امکان ذاتی..... ۱۳۰
 امکان وقوعی..... ۱۳۲
 طول عمر از منظر قرآن..... ۱۳۳
 اهل سنت و زنده بودن حضرت عیسی (ع)..... ۱۳۶
 کلام دو نفر از علمای اهل سنت..... ۱۳۷
 دوّم: طول عمر و غیبت حضرت مهدی (عج) در روایات اهل سنت... ۱۴۰
 سوّم: نظر علمای اهل سنت درباره ولادت حضرت مهدی (عج)..... ۱۴۴
 موضوع سوّم: داستان سرداب و ریشه تاریخی آن..... ۱۵۱
 محل زندگی و ظهور آن حضرت از نظر روایات شیعه..... ۱۵۴

- تفاوت چهارم: ظهور برای نصرت اسلام یا انتقام از مردگان و اعراب؟ ۱۵۷
- پاسخ ۱۵۷
- روایات انتقام حضرت مهدی (عج) از مردگان ۱۵۸
- روایات کراهت آن حضرت از اعراب ۱۶۰
- نکاتی دربارهٔ روایات فوق ۱۶۴
- تفاوت پنجم: انتقام امام زمان از یاران رسول خدا و امّ المؤمنین ۱۷۲
- پاسخ ۱۷۲
- اول: آتش زدن یاران پیامبر (ص) و انتقام از آنان ۱۷۳
- دوم: حدّ زدن بر عایشه ۱۷۹
- تفاوت ششم: آبادانی مساجد توسط مهدی حقیقی و تخریب آنها توسط امام زمان ۱۸۲
- پاسخ ۱۸۲
- تفاوت هفتم: عمل مهدی راستین به کتاب خدا و سنت رسول (ص) و فرمان ... ۱۸۴
- پاسخ ۱۸۴
- اول: کتاب و سنت اساس کار حضرت مهدی (عج) ۱۸۴
- دوم: شباهت رفتار حضرت مهدی (عج) با سایر پیامبران ۱۸۵
- سوم: احکام ویژهٔ زمان ظهور حضرت مهدی (عج) ۱۸۷
- تفاوت هشتم: ظهور مهدی راستین از مشرق و ظهور امام زمان از چاه سرداب ... ۱۹۱
- پاسخ ۱۹۱
- تفاوت نهم: تکمیل دین توسط امام زمان و اجرای آن توسط مهدی راستین .. ۱۹۱
- پاسخ ۱۹۲

فصل ششم

- شباهت‌های مسیح مزعوم یهود و امام زمان شیعه ۱۹۳
- شباهت اول: جمع نمودن یهودیان در بیت المقدس توسط مسیح و ... ۱۹۵
- پاسخ ۱۹۵

- روایات اهل سنت ۱۹۶
- روایات شیعه ۲۰۰
- جمع‌بندی روایات ۲۰۳
- شباهت دوم: زنده نمودن مرده‌ها و تشکیل ارتش از آنان ۲۰۴
- پاسخ ۲۰۴
- شباهت سوم: شکنجهٔ جثه‌های مخالفان یهود و مخالفان شیعه ۲۰۸
- پاسخ ۲۰۸
- شباهت چهارم: محاکمه و قصاص دشمنان یهود و دشمنان شیعه ۲۰۹
- پاسخ ۲۰۹
- شباهت پنجم: کشتن دو سوم بشر ۲۰۹
- پاسخ ۲۰۹
- روایات شیعه و بررسی متن و سند آنها ۲۱۰
- روایات اهل سنت ۲۲۹
- جمع‌بندی روایات شیعه و سنی ۲۳۰
- شباهت ششم: تغییر اجسام یهودیان و شیعیان و طولانی شدن عمر آنان ۲۳۰
- پاسخ ۲۳۱
- شباهت هفتم: فراوانی نعمت‌ها و خیرات هنگام قیام مسیح مزعوم و امام زمان ... ۲۳۲
- پاسخ ۲۳۲
- روایات اهل سنت ۲۳۳
- روایات شیعه ۲۳۷
- دلایل شباهت‌های هفت‌گانه ۲۳۸
- پاسخ ۲۳۹
- اول: آیا امام زمان (عج) خدا را به زبان عبری می‌خواند؟ ۲۳۹
- دوم: تابوت و سنگ و عصای موسی (ع) همراه امام زمان (عج) ۲۴۱
- الف - در روایات اهل سنت ۲۴۱

- ب- در روایات شیعه..... ۲۴۴
- ملاحظه‌ای پیرامون روایات شیعه و سنی ۲۴۸
- سوم: آیا امام زمان (عج) به حکم داود (ع) حکم می‌کند؟ ۲۵۱
- چهارم: تشابهات حرفی در باورها و کردار ۲۵۱
- بشارتها و پیشگویی‌های تورات که مستند نویسنده قرار گرفته است. ۲۵۲
- پاسخ ۲۵۴
- بشارت و پیشگویی عهدین در مورد پیامبر اسلام (ص) و چهارده معصوم (ع) و ... ۲۵۶
- اول: پیشگویی انجیل در مورد چهارده معصوم (ع) ۲۵۶
- دوم: پیشگویی عهد عتیق نسبت به پیامبر اسلام (ص) و حضرت مهدی (عج) ۲۵۸
- سوم: بشارت و پیشگویی تورات نسبت به ائمه اثناعشر (ع) ۲۶۰
- اشارات اناجیل چهارگانه به ظهور منجی ۲۶۲
- اشارات متون زرتشت به منجی ۲۶۶
- اول: آمدن منجی ۲۶۶
- دوم: ویژگی‌های منجی ۲۶۷
- سوم: ویژگی‌های زمان ظهور ۲۶۹
- چهارم: دوران قبل از ظهور ۲۷۱
- بشارتهای بودیسم ۲۷۲
- بشارتهای هندوئیسم ۲۷۴
- نتیجه‌گیری ۲۷۷
- نجات بخش از دیدگاه عقل ۲۷۸

فصل هفتم

- شبّهاتی پیرامون ولادت و غیبت حضرت مهدی (عج) ۲۸۱
- شبّه اول: ساختگی بودن ولادت حضرت مهدی (عج) به اعتقاد برخی از علمای شیعه. ۲۸۳
- پاسخ ۲۸۳

- برداشت نادرست از کلام بزرگان..... ۲۸۳
- چند نکته..... ۲۸۵
- نکته اول: تصریح به ولادت حضرت مهدی (عج) در کتابهای مورد اشاره ۲۸۵
- ناآشنایی نویسنده با کتب شیعه ۲۸۶
- نکته دوم: ولادت و غیبت حضرت مهدی (عج) در روایات اهل سنت. ۲۸۹
- سؤال و پاسخ..... ۲۹۳
- نکته سوم: دلالت قرآن بر حجیت عترت ۲۹۶
- نکته چهارم: تصریح بزرگان اهل سنت بر ولادت حضرت مهدی (عج) .. ۲۹۷
- شبّه دوم: مخفی ماندن تولد مهدی (عج) از چشم بنی هاشم ۲۹۷
- پاسخ ۲۹۷
- الف: حساسیت حکومت و مخفی نمودن ولادت ۲۹۷
- ب: ویژگی‌های حضرت مهدی (عج) در اخبار شیعه و سنی ۲۹۸
- ج: حوادث غیرعادی زمان ظهور در اخبار اهل سنت ۲۹۹
- د: تکرار سنن امتهای گذشته ۳۰۳
- روایات اهل سنت ۳۰۳
- روایات شیعه..... ۳۰۴
- شبّه سوم: اختلاف در تولد حضرت مهدی (عج) ۳۰۵
- پاسخ ۳۰۶

فصل هشتم

- غیبت حضرت مهدی (عج) و ترس بر جان ۳۰۷
- محور اول: قرآن و ترس بر جان ۳۱۰
- محور دوم: نصرت الهی و زمینه‌های آن ۳۱۱
- پاسخ ۳۱۲
- نقش ابتلائات در انقطاع بشر از غیر خداوند ۳۱۴

- ۱- بن‌بست بشریت زمینه‌ساز ظهور..... ۳۱۵
 ۲- انقطاع از علل مادی و نزول نصرت الهی..... ۳۱۷
 ۳- انجام کارهای بشری به دست بشر..... ۳۱۸
 ۴- پیروزی حضرت مهدی (عج) با کمک یارانش..... ۳۱۹

فصل نهم

انتفاع از حضرت مهدی (عج) در زمان غیبت

- ۳۲۱ محور اوّل - اتهام نادرست به شیعه.....
 ۳۲۳ محور دوّم - فواید حضرت مهدی (عج) در غیبت.....
 ۳۲۴ فواید ظاهری.....
 ۳۲۴ فواید باطنی.....
 ۳۲۸ ۱- علت غایبی بودن برای جهان.....
 ۳۲۸ ۲- واسطه فیض بودن امام (ع).....
 ۳۳۰ عرضه اعمال بر پیامبر (ص) و امام (ع).....
 ۳۳۳ اشکال و پاسخ.....
 ۳۳۵ یک پرسش از نویسنده جزوه.....
 ۳۳۵ محور سوّم - تعطیلی بسیاری از احکام دین در زمان غیبت.....
 ۳۳۶

فصل دهم

علم امامان به حوادث و کتب آسمانی

- ۳۳۹ موضوع اوّل - علم امامان (ع) به گذشته و آینده.....
 ۳۴۱ امکان اطلاع انسان از غیب.....
 ۳۴۲ دیدگاه بوعلی سینا.....
 ۳۴۲ نظر فخر رازی.....
 ۳۴۴ اظهارات سهروردی.....
 ۳۴۵

- ۳۴۸ اظهارات ارسطو یا فلوطین.....
 ۳۴۹ قرآن و علم غیب.....
 ۳۵۳ آیا علم امامان همانند علم دیگران است؟.....
 ۳۵۳ حدیث اوّل.....
 ۳۵۶ حدیث دوّم.....
 ۳۵۷ مراجعه اصحاب پیامبر (ص) به حضرت علی (ع) در امور مشکل.....
 ۳۵۹ اظهارات ابن ابی‌الحدید.....
 ۳۶۴ اظهارات ابن خلدون.....
 ۳۶۶ سخن ملاء علی قوشچی.....
 ۳۶۸ امامت و زمینه آن از نظر علامه طباطبایی.....
 ۳۷۰ موضوع دوّم - علم ائمه (ع) به کشته و یا مسموم شدن خویش.....
 ۳۷۱ اشکال جبر و پاسخ آن.....
 ۳۷۳ موضوع سوّم - علم ائمه (ع) و پاسخهای متفاوت آنان.....
 ۳۷۴ موضوع چهارم - تشکیک بعضی از اصحاب نسبت به علم ائمه (ع).....
 ۳۷۶ پاسخ این شبهه.....
 ۳۷۶ ۱- تقیه بین امامان و خواص اصحاب.....
 ۳۷۹ ۲- تجلیل امام صادق (ع) از خواص اصحاب خود.....

فصل یازدهم

شجاعت ائمه (ع) و رابطه آنان با حکام ستمگر و ...

- ۳۸۱ اوّل: وظیفه اساسی امامان (ع).....
 ۳۸۳ دوّم: معنای شجاعت و مرز آن با تهوّر و جبن.....
 ۳۸۴ فلسفه سکوت بعضی از امامان در مقابل خلفا.....
 ۳۸۷ سوّم: رابطه ائمه (ع) با قیام‌کنندگان علیه حکام ستمگر.....
 ۳۸۹

- چهارم: بررسی صلح امام حسن مجتبی (ع) ۳۹۱
- عوامل تحمیل صلح مشروط به امام حسن (ع) ۳۹۴

فصل دوازدهم

چند شبهه درباره ائمه (ع)

- ۳۹۹
- ۱- تعیین وصی توسط هر امام ۴۰۱
- ۲- انحصار امامت فقط در فرزند بزرگتر ۴۰۲
- ۳- غسل امام فقط توسط امام ۴۰۳
- ۴- سلاح و زره پیامبر (ص) نشانه امامت ۴۰۵
- تابوت السکینه حضرت موسی (ع) ۴۰۶
- تشبیه سلاح و زره پیامبر (ص) به تابوت السکینه ۴۰۷
- ۵- روایت دال بر اینکه امام ده علامت دارد ۴۰۹
- الف: متفاوت بودن جنبه بشری امام (ع) از مردم ۴۱۰
- ب: جنب نشدن امام ۴۱۳
- روایات مخالف قرآن و سنت قطعی ۴۱۶
- جعل و تحریف روایات در تاریخ ۴۱۶
- سؤال ۴۱۷
- پاسخ ۴۱۸
- ضمیمه شماره یک:** متن سؤالات آقای دکتر امید درباره امام زمان (عج) ۴۲۳
- پاسخ حضرت آیت الله العظمی منتظری ۴۲۷
- ضمیمه شماره دو:** پاسخ به شبهاتی پیرامون کتاب موعود ادیان ۴۳۳
- مقدمه ۴۳۵

- بحث جدی و اساسی از نظر نویسنده ۴۳۷
- تفسیر عترت در کتب اهل سنت ۴۳۹
- مقصود از اهل البیت در آیه تطهیر ۴۴۴
- روایات شیعه ۴۴۴
- روایات اهل سنت ۴۴۶
- شأن نزول آیه تطهیر در کتب اهل سنت ۴۵۰
- اهل البیت از نظر عایشه ۴۵۵
- روایت ثقلین زیربنای اعتقاد شیعیان ۴۵۹
- سند روایت ثقلین ۴۶۰
- تعداد راویان حدیث ثقلین ۴۶۱
- رد بدون دلیل حدیث ثقلین ۴۶۲
- استدلال یا فرضیه یا رؤیا؟ ۴۶۳
- بررسی روایت: «اثنا عشر خلیفه» ۴۶۵
- مطلب اول: روایت: «اثنا عشر خلیفه» در کتابهای اهل سنت ۴۶۵
- تواتر روایات: «خلفائی اثنا عشر» ۴۶۷
- توجیهات گوناگون اهل سنت و سستی آنها ۴۶۷
- توجیهات، دلیل بر قبولی صحت صدور ۴۶۹
- مطلب دوم: انطباق حدیث «اثنا عشر خلیفه» بر مذهب شیعه ۴۷۰
- مطلب سوم: قرائن موجود در حدیث «خلفائی اثنا عشر» ۴۷۱
- لازمه پیوستگی رشته خلافت، در حدیث: «خلفائی اثنا عشر» ۴۷۳
- اشکال و پاسخ ۴۷۵
- مطلب چهارم: پاسخ به اشکال عدم تطابق مضمون حدیث «خلفائی اثنا عشر» ۴۷۵
- مطلب پنجم: اعلام اسامی خلفای دوازده گانه توسط پیامبر ﷺ ۴۷۶
- اسامی خلفای پیامبر ﷺ در کتابهای اهل سنت ۴۷۹

۴۸۴ بحث دوازده امام در قرن دوّم و سوّم
۴۹۳ چند اشکال و پاسخ
۴۹۳ اشکال اوّل: پدید آمدن فرقه‌های مختلف در زمان ائمه <small>علیهم‌السلام</small>
۴۹۵ اشکال دوّم: عدم اطلاع زراره، از جانشین امام صادق <small>علیه‌السلام</small> ؟
۴۹۸ اشکال سوّم: سؤال اصحاب از ائمه اخیر <small>علیهم‌السلام</small> درباره جانشین آنان
۵۰۴ نامه مهم امام جواد <small>علیه‌السلام</small> به علی بن مهزیار
۵۰۶ اشکال چهارم: اختلاف نظر شدید درباره امام بعد از امام حسن عسکری <small>علیه‌السلام</small>
۵۰۹ روایت: «من مات و لم يعرف امام زمانه ...»
۵۱۱ تطبیق روایت «من مات و لم يعرف امام زمانه ...» بر ائمه معصومین <small>علیهم‌السلام</small>
۵۱۲ روایت: «أهل بیتی أمانٌ لأهل الأرض»
۵۱۴ تواتر روایت
۵۱۵ بررسی دلالت روایت بر مدّعا
۵۱۷ اشکال و پاسخ
۵۱۸ بشارت تورات و نقد نویسنده و پاسخ آن
۵۲۱ ادّعاهای بدون دلیل
۵۲۱ ادّعای اوّل:
۵۲۳ ادّعای دوّم:
۵۲۴ ادّعای سوّم:
۵۲۶ طرح مسأله غیبت در قرن اوّل و دوّم
۵۲۸ استبعاد شیعه نسبت به طولانی بودن غیبت
۵۳۰ برخورد شیعه با فرقه واقفیه
۵۳۱ پاسخ به تردید علمی و تاریخی، در ولادت حضرت مهدی (عج)
۵۳۹ کتابنامه

پیش‌گفتار:

اخیراً جزوهای تحت عنوان «مهدی موعود یا مهدی موهوم» برای سایت اینترنتی حضرت آیت‌الله العظمی منتظری دامت‌برکاته ارسال شده است. جزوه مذکور ردّی بر پاسخ آیت‌الله العظمی منتظری به سؤالهای آقای دکتر مسعود امید از نیویورک در رابطه با اثبات وجود امام زمان (عج) می‌باشد.

جهت اطلاع بیشتر خوانندگان محترم متن کامل سؤالهای آقای دکتر امید در رابطه با امام زمان (عج) همراه با پاسخ حضرت آیت‌الله العظمی منتظری، در پایان این نوشتار خواهد آمد.

نویسنده جزوه مزبور ابتدا مقدمه‌ای تحت عنوان: «تردید در فرضیه امام زمان و تفاوت بزرگ آن با مهدی موعود» آورده، که در آن به دو موضوع پرداخته است:

۱- صفات مسیح منتظر و موعود یهودیان

۲- صفات و رفتار امام زمان و تشابه آن با اعمال مسیح مزعوم یهود. نامبرده در خلال نوشته خود نیز تفاوت‌های نه‌گانه‌ای را بین امام زمان شیعه با مهدی موعود اهل سنت ادعا می‌کند؛ همچنین با استناد به بعضی از کتابهای یهود مثل تلمود و تورات شباهت‌های هفت‌گانه‌ای را بین مسیح مزعوم یهود و امام زمان شیعه ارائه می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که ریشه اعتقاد به امام زمان شیعیان همان نوشته‌های یهود می‌باشد.

وی در خلال سخن خود ضمن طرح موضوعات چهارگانه ذیل تلاش می‌کند آنها را به اثبات رساند:

۱- عدم ثبوت ولادت امام زمان مورد نظر شیعه

۲- بیهودگی غیبت مهدی مزعوم شیعه

۳- عدم وجود هیچ منفعتی برای این موهوم

۴- چرا روحانیت امامیه این دروغ خطرناک را ساخته و ولادت این

معدوم را جعل کرده‌اند؟

نویسنده در این جزوه حدود سی شبهه در مورد حضرت مهدی (عج) و نیز سایر ائمه معصومین (ع) ایراد کرده است.

از آنجا که او یکی از مسلمانات مذهب تشیع، یعنی وجود و غیبت حضرت مهدی (عج) و بعضی از فضائل ائمه اطهار (ع) مانند علم آنها را زیر سؤال برده و با تحریف و تمسک به روایاتی ضعیف و غیرمستند تهمت‌هایی به مذهب شیعه و علمای بزرگوار آن وارد نموده است، و از طرفی شبهات و تشکیکات ذکر شده در جزوه چه بسا در اذهان بعضی از افراد دیگر نیز پیدا شده باشد، حضرت آیت‌الله العظمی منتظری لازم دیدند مطالب مطرح شده در این جزوه مورد بررسی و نقد قرار گیرد و به شبهات آن پاسخ داده شود.

گفتنی است نویسنده جزوه که خود را متعصب به اسلام نشان می‌دهد و روحانیت شیعه را متهم به ضدیت با اسلام صحیح و امام زمانش را ضدّ عرب و ضدّ اسلام واقعی معرفی می‌کند، مردم را فراخوان می‌کند که به ندای مصلحانی چون کسروی گوش کنند؛ در حالی که کسروی خود یکی از سردمداران ضدّ عرب و زبان عربی بود؛

و این نیست مگر این که نویسنده دارای اغراض دیگری می‌باشد. لازم به ذکر است که نویسنده جزوه مورد نقد، خود را منتسب به اهل سنت کرده است ولی با اندک تأمل در نوشته نامبرده و مصادری که از آنها استفاده کرده چنین به دست می‌آید که وی متمایل به فرقه وهابیت بوده و عمده منابع و مآخذ خود را از وهابی‌ها گرفته است. با این همه در این نوشته استناد در مسائل مربوط به امام زمان (عج) بیشتر به کتابها و مصادر روایی و تفسیری اهل سنت معطوف گشته است، و با توجه به تعدد چاپها و اختلاف نسخه کتابهای مذکور سعی شده است ذکر مآخذ و منابع از چاپهای جدید و معروف نقل شود؛ با این حال ممکن است در بعضی موارد مختصری ناهماهنگی بین چاپهای مختلف مآخذ وجود داشته باشد.

همچنین در نقل روایات طولانی که مشتمل بر مطالب گوناگونی بوده، سعی شده است به طور اختصار به همان قسمت مورد نظر و محل استشهاد اکتفا شود.

امید است این اقدام ناچیز مقبول خداوند متعال و مرضی حضرت بقیة الله ارواحنا لتراب مقدمه الفداء قرار گیرد.

دفتر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری

(بخش پاسخ به پرسشهای دینی)

مقدمه:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على خير خلقه محمد
و آله الطاهرين سيما بقية الله في الارضين.

موضوع مهدی موعود (عج) از مهم ترین و بحث انگیزترین
موضوعاتی است که از گذشته های دور میان مسلمانان مطرح بوده
است؛ در صدر اسلام نیز پیامبر اکرم ﷺ و پیشوایان معصوم ﷺ به
ظهور هدایتگری عدالت گستر از نسل پیامبر ﷺ بشارت داده و
ویژگی های او را بر شمرده اند؛ حتی سایر ادیان الهی در آموزه های
دینی خود به ظهور نجات دهنده ای اصلاحگر در آخرالزمان بشارت
داده اند. علاوه بر این دلایل نقلی، دلیل عقلی نیز بر این امر اقامه
شده است.

پیروان ادیان آسمانی - دست کم سه دین: اسلام، مسیحیت و یهود -
در این عقیده مشترک هستند که آینده جهان از آن صالحان و
خداپرستان است، و کسی که بشریت را از ضلالت و گمراهی نجات
خواهد داد از ذریه ابراهیم ﷺ می باشد؛ اما در اینکه این منجی
موعود از ذریه کدام یک از فرزندان ابراهیم ﷺ است میان آنها
اختلاف نظر وجود دارد.

یهودیان و مسیحیان او را از فرزندان اسحاق و یعقوب علیه السلام می‌دانند؛ با این تفاوت که مسیحیان می‌گویند: وی همان عیسی بن مریم علیه السلام است که خداوند او را در آخرالزمان برای نجات بشریت زنده می‌گرداند، و یهودیان بر این گمانند که او هنوز به دنیا نیامده است، و مسلمانان همگی بر این اعتقادند که او از ذریهٔ اسماعیل علیه السلام و نوادگان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت فاطمه علیها السلام بوده و آیین وی اسلام است و براساس شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم حکم می‌راند. از میان مسلمانان، شیعه با استناد به منابع مورد قبول خود و دیگر مذاهب معتقد است که مهدی موعود علیه السلام از نوادگان امام حسین علیه السلام و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است که در سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ یا ۲۵۸ هجری به دنیا آمده و دوازدهمین و آخرین وصی از اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - بنا بر تصریح آن حضرت - می‌باشد، و دارای دو غیبت صغری و کبری است که پس از سپری شدن غیبت صغری (که حدود ۶۹ سال بوده است) تاکنون در غیبت کبری به سر می‌برد. گروهی اندک از علمای اهل سنت نیز در این باره با شیعه هم عقیده‌اند؛ اما بیشتر اهل سنت معتقدند که وی هنوز متولد نشده و در آخرالزمان به دنیا خواهد آمد.

به هر حال میان مسلمانان و مسیحیان و یهودیان در اینکه در آخرالزمان هدایتگری خواهد آمد که جهانیان را از ظلم و ستم و گمراهی نجات می‌دهد اتفاق نظر است و در کیفیت و خصوصیات آن دچار اختلاف شده‌اند.

با طولانی شدن غیبت کبری حضرت مهدی علیه السلام سؤالات و شبهات دربارهٔ وجود آن حضرت رو به فزونی گذاشته است و نیاز به پاسخگویی به آنها بیش از گذشته احساس می‌شود. در این میان به دنبال انتشار پاسخ اجمالی اینجانب به سؤالاتی پیرامون حضرت مهدی علیه السلام جزوه‌ای از طریق ایمیل به دست من رسید که نویسندهٔ آن در ردّ پاسخ ارائه شده و انکار وجود امام زمان علیه السلام پافشاری کرده است.

نویسندهٔ مزبور در این جزوه حدود سی شبهه در مورد امور مربوط به حضرت مهدی علیه السلام و سایر ائمهٔ معصومین علیهم السلام ایراد کرده است، و یکی از اصول مسلم مذهب تشیع یعنی وجود و غیبت حضرت مهدی علیه السلام و نیز بعضی از فضائل ائمهٔ اطهار علیهم السلام را زیر سؤال برده، و با تحریف و تمسک به روایاتی ضعیف و غیر مستند تهمت‌هایی به مذهب شیعه و علمای بزرگوار آن زده است.

هرچند لحن و ادبیاتی که از سوی نویسندهٔ مذکور به کار گرفته شده دور از شأن و منزلت گفتگو و تحقیق علمی است، اما پاسخ‌نگفتن به شبهات و افتراءات وی نیز ممکن است زمینهٔ مشوب شدن برخی از اذهان عمومی و یا سوءاستفادهٔ معاندان را فراهم آورد.

گفتنی است آنچه در این مجموعه آمده به منظور تحقیق کامل پیرامون حضرت مهدی علیه السلام نبوده است؛ زیرا پرداختن به این موضوع به تدوین چندین کتاب قطور نیازمند است. هدف از

نوشته حاضر تنها پاسخ به شبهاتی است که در جزوه مورد اشاره نوشته شده و این جانب را مورد خطاب قرار داده است. در پایان ضمن تشکر از فضایی که در تدوین این مجموعه تشریک مساعی داشته‌اند، از خداوند متعال سلامتی و تعجیل در ظهور خورشید تابان امامت، ولی عصر حضرت مهدی علیه السلام را طلب می‌کنم، و از همه خوانندگان محترم التماس دعا دارم. والسلام علينا و علی جمیع عباد الله الصالحین.

تیرماه ۱۳۸۴ - جمادی الاولی ۱۴۲۶

المنتظر لظهوره (عج) - حسینعلی منتظری

فصل اوّل:

هدایت الهی

در

کتاب و سنت

هدایت الهی در کتاب و سنت

نویسنده جزوه بحث خود را چنین آغاز می‌کند:

« پر واضح است که هر مسلمانی باید معتقدات دینی خود را از کتاب آسمانی خود قرآن که تنها حجت الهی بر زمین است اخذ نماید؛ چون هدایت الهی منحصر به قرآن است و لهذا خداوند قرآن را هادی و راهنمای مسلمین قرار داده است و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ﴾ یعنی: «هدایت فقط هدایت خداوند است»، و خود حضرت پیامبر نیز از آن پیروی می‌کرده است، ﴿إِن اتَّبِعَ إِلَّا مَا يُوحَىٰ﴾.

پاسخ مطلب فوق را در دو محور بیان می‌کنیم:

محور اول: دلالت صریح قرآن بر حجیت سنت پیامبر(ص)

در اینکه قرآن تنها کتاب آسمانی امت اسلامی است که برای هدایت مردم جهان در دسترس می‌باشد شکی نیست؛ و لکن منحصر نمودن حجت الهی و طریق هدایت به قرآن صحیح نیست، زیرا عقل و ادراکات قطعی آن نیز یکی دیگر از طرق هدایت بلکه اساس همه استدلالها و حجتها می‌باشد؛ و حتی حجت بودن خود قرآن و فهم و برداشت از آن و نیز رسیدن به اصول دین از راه عقل و استدلالهای صحیح می‌باشد. علاوه بر آن سنت پیامبر(ص) یکی دیگر از حجج و منابع دینی می‌باشد.

در این راستا به بعضی از آیاتی که دلالت بر حجیت کلام و سنت پیامبر دارد اشاره می‌کنیم:

۱- ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^(۱) «آنچه را پیامبر به شما داد پس باید آن را بگیری و آنچه را نهی نمود از آن باز ایستید».

۲- ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۲) «اگر نمی‌دانید از اهل ذکر (اهل علم) بپرسید».

و به اتفاق فریقین بارزترین مصداق اهل ذکر، پیامبر (ص) و اهل بیت او هستند.

۳- ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^(۳) «و ما قرآن را به تو نازل کردیم تا آن را برای مردم بیان کنی».

این آیه صریح در اعتبار و حجت بودن بیان پیامبر (ص) می‌باشد نسبت به آنچه از طرف خداوند برای هدایت نازل شده است.

۴- ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^(۴) «پس اگر در چیزی نزاع و اختلاف پیدا کردید آن را به خدا و رسول ارجاع دهید».

اگر سنت پیامبر (ص) حجت نمی‌بود قرآن او را برای رفع منازعات و اختلافات بشری در کنار خداوند به عنوان داور قرار نمی‌داد.

۵- ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوا بِمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^(۵) «نه، هرگز! به خدایت سوگند اینان مؤمن نخواهند بود مگر وقتی که تو را در اختلافاتشان حکم قرار دهند».

۱- سوره حشر، آیه ۷.
۲- سوره نحل، آیه ۴۳.
۳- سوره نحل، آیه ۴۴.
۴- سوره نساء، آیه ۵۹.
۵- سوره نساء، آیه ۶۵.

و از آنچه قضاوت می‌کنی در دل خود نگرانی احساس نکنند و کاملاً تسلیم تو باشند».

در این آیه قضاوت پیامبر اکرم (ص) به طور کلی و تسلیم کامل مردم در برابر آن ملاک ایمان قرار داده شده است.

۶- ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ، وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^(۱) «مصاحب شما [پیامبر (ص)] نه گمراه است و نه جاهل، و از هوای نفس سخن نمی‌گوید، این نیست مگر وحیی که به او می‌شود».

۷- ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^(۲) «بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد».

۸- ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ﴾^(۳) «باید بترسند کسانی که از دستورات او سرپیچی می‌کنند».

۹- ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^(۴) «همانا سخن مؤمنان - آنگاه که به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند - این است که گویند: شنیدیم و فرمان بردیم؛ و اینانند رستگاران».

۱۰- ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَّقِ اللَّهَ وَيُؤْتِ مِمَّا رَزَقَهُ مِنْ حَرْمِ اللَّهِ﴾^(۵) «و هر که خدا و پیامبر او را فرمان برد و از خدا بترسد و از [نافرمانی] او بپرهیزد، پس آنان همان رستگارانند».

۱- سوره نجم، آیات ۲، ۳ و ۴.
۲- سوره آل عمران، آیه ۳۱.
۳- سوره نور، آیه ۶۳.
۴- سوره نور، آیه ۵۱.
۵- سوره نور، آیه ۵۲.

۱۱- ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حَمَلْتُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ فَمَا كَانَ عَنِ الرَّسُولِ إِلَّا الْبَاطِلُ الْمُبِينُ﴾^(۱) «بگو - ای پیامبر - دستور خدا و رسول را اطاعت نمایید؛ پس اگر اعراض کردید هم آنان و هم شما تکلیف خاص خود را خواهید داشت. و اگر دستور رسول را اطاعت کردید هدایت می شوید. و بر رسول جز تبلیغ آشکار نیست».

۱۲- ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^(۲) «نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید و از رسول اطاعت کنید تا مورد رحمت خدا قرار گیرید».

علاوه بر این، آیات ۸۰ سورة نساء، ۱۵۷ و ۱۵۸ سورة اعراف، ۶۶ سورة احزاب، و تمام آیاتی که پیامبر را بشیر و نذیر و هادی خوانده است همگی دلالت بر حجیت و صحت هدایتگری پیامبر (ص) دارند؛ زیرا بدون حجیت سنت پیامبر (ص) و جوب اطاعت مطلق از او و توبیخ مخالفت با او از طرف خداوند حکیم صحیح نخواهد بود. بنابراین راه هدایت الهی منحصر به قرآن نیست و قول و فعل و حتی تقریر پیامبر (ص) از آن جهت که مبین احکام الهی است نیز حجت و طریق هدایت خداوند است.

محور دوم: حجیت عترت پیامبر اکرم (ص) بر اساس احادیث نبوی

حدیث ثقلین

طبق روایت متواتر بین فریقین یعنی حدیث «ثقلین» پیامبر (ص) سنت و عترت خود را در کنار قرآن به عنوان مرجع هدایت قرار داده و فرموده

است: «همانا من دو چیز گرانبها و ارزشمند را بین شما برجا می گذارم: کتاب خدا و عترتم - سنت خودم - چیزی که اگر به آنها چنگ زنیید هرگز گمراه نخواهید شد».^(۱)

در اکثر کتابهایی که این حدیث نقل شده است کلمه «عترتی» وجود دارد، و بر فرض اینکه «سنتی» نقل شده باشد دلالت بر عدم انحصار حجیت به قرآن دارد.

این روایت در کتب صحاح و سنن و مسانید اهل سنت با عبارات مختلف مطرح شده که تفاوتی در دلالت بر معنای مورد نظر ندارد؛ و راویان آن از طریق اهل سنت آن قدر زیادند که مرحوم علامه سید حامد حسین هندی آنها را در دو جلد کتاب بزرگ به نام «عبارات الانوار» جمع آوری کرده است. در میان روایات اسلامی شاید روایتی تا این حد به صورت متواتر نقل نشده باشد. این روایت را پیامبر اکرم (ص) در موافق حساسی همچون روز عرفه در حجة الوداع، هجدهم ذی الحجة در غدیر خم، بر منبر خود در مسجد مدینه، و در نهایت در حجة مبارک خویش در هنگام ارتحال ایراد فرموده است.^(۲)

۱- «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي (سنتي) ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا أبدا».

۲- به «دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية» ج ۱، ص ۵۸ مراجعه شود. در این رابطه ابن حجر در کتاب خود به نام «الصواعق المحرقة» (ص ۱۴۹ و ۱۵۰) حدیث «ثقلین» را با متجاوز از بیست طریق نقل نموده و سپس گفته است: «در بعضی از طرق آمده است پیامبر (ص) این حدیث را در روز عرفه در حجة الوداع ایراد فرموده، و در بعضی آمده در غدیر خم ایراد فرموده است، و در بعضی طرق آمده

یادآوری می‌شود: بنابر تحقیق صاحب کتاب «الکشاف المنتقی» در صد و بیست و نه کتاب از کتابهای اهل سنت، حدیث فوق با کلمه «وعترتی اهل بیتی» نقل شده است. همچنین هفت کتاب مستقل توسط علمای اهل سنت در رابطه با حدیث ثقلین - که در آن کلمه «وعترتی و اهل بیتی» وجود دارد - تألیف شده است.^(۱)

و از آنجا که پیامبر اکرم (ص) هر آنچه می‌گوید متکی به وحی می‌باشد - ﴿و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی﴾؛^(۲) «از روی هوا سخن نمی‌گوید و سخن او جز وحی نیست» - حجیت سنت پیامبر و عترت او نیز مستند به وحی الهی بوده و ریشه قرآنی و الهی دارد و مصداق کامل ﴿قل ان هدی الله هو الهدی﴾^(۳) «بگو همانا هدایت خدا فقط هدایت است» می‌باشد.

است که در مدینه در حجره شریف هنگامی که بیمار بودند و حجره پر از اصحاب بود ایراد فرموده است، و در بعضی طرق آمده است هنگام بازگشت از طائف بر منبر خود در مسجد مدینه بیان فرموده است. سپس می‌گوید: «منافاتی در این چندگونگی نقل حدیث وجود ندارد؛ زیرا مانعی ندارد که بگوئیم پیامبر (ص) مکرراً در تمام مواقف ذکر شده و جاهای دیگر حدیث فوق را به خاطر اهمیت دادن به قرآن شریف و عترت خود ایراد فرموده است». مرحوم علامه سید شرف‌الدین رحمه‌الله در حاشیه کتاب خود پس از نقل کلام ابن حجر می‌نویسد: «اگر پیامبر (ص) حدیث فوق را فقط در روز عرفه یا در غدیر خم ایراد فرموده باشد حداقل کسانی که آن را شنیده‌اند نود هزار نفر می‌باشند، و این قدر متیقن از همه روایات است». ر.ک: النص والاجتهاد، سید عبدالحسین شرف‌الدین، ص ۳۵۵.

۱- الکشاف المنتقی لفضائل علی المرتضی (ع)، کاظم عبود الفتلاوی، ص ۲۰۸ به بعد.

۲- سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

۳- سوره بقره، آیه ۱۲۰.

روایات متواتر دیگر از طریق اهل سنت

علاوه بر روایت «ثقلین» روایاتی که از طرق شیعه و سنی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که آن حضرت حجج و اوصیاء یا ائمه بعد از خویش را دوازده نفر معرفی می‌فرماید، همگی بر حجیت و جنبه هدایتگری از سوی عترت دلالت می‌کند.

این روایات را می‌توان در سه بخش بیان کرد:

بخش اول: روایات دال بر وجود دوازده وصی برای پیامبر (ص)

پیامبر اکرم (ص) طبق روایاتی به طور کلی فرموده است: «اوصیای من دوازده تن هستند و همه آنها از قریش می‌باشند». از جمله:

۱- جابر بن سمره می‌گوید: از پیامبر (ص) در حجة الوداع شنیدم که فرمود:

«پیوسته این دین بر مخالفین پیروز می‌شود و هیچ مخالف و راهزنی نمی‌تواند ضرری بر آن وارد سازد، تا آنکه از امت من دوازده امیر که همگی از قریش هستند بگذرند».^(۱)

۲- پیامبر (ص) فرمود:

«پیوسته دین اسلام تا روز قیامت بر پا خواهد بود، و دوازده

۱- جابر بن سمره قال: سمعت رسول الله (ص) يقول فی حجة الوداع: «لا یزال هذا الدین ظاهراً علی من ناواه و لا یضره مخالف و لا مطارق حتی یمضی من امتی اثنا عشر امیراً کلهم من قریش». (مسند احمد حنبل، ابی عبدالله الشیبانی، ج ۱، ص ۳۹۸ و ۴۰۶؛ وج ۵، ص ۸۹).

خلیفه که همگی از قریش هستند بر مردم خلافت خواهند کرد».^(۱)

۳- جابر بن سمره گوید که پیامبر (ص) فرمود:

«بعد از من دوازده امیر خواهند بود». و سپس پیامبر (ص) کلمه ای دیگر نیز گفت که من نشنیدم، ولی پدرم می گفت: آن کلمه این بود که: «همگی آن دوازده امیر از قریش هستند».^(۲)

۴- پیامبر (ص) فرمود:

«بعد از من دوازده خلیفه می باشد».^(۳)

مضمون این روایات نیز در «المستدرک»^(۴) «سنن ابی داود»^(۵) «مسند الطیالسی»^(۶) «المعجم الکبیر»^(۷) «سنن ترمذی»^(۸) و «مسند احمد»^(۹)

۱- عن النبی (ص) قال: «لا یزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة و یكون علیهم إثناعشر خلیفة کلهم من قریش». (الجامع الصحیح (صحیح مسلم)، قشیری نیشابوری، ج ۶، ص ۴)
۲- جابر بن سمره أن النبی (ص) قال: «یكون بعدی إثناعشر أمیراً». فقال کلمة لم أسمعها، فقال أبی إنه قال: «کلهم من قریش». (صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل البخاری، ج ۸، ص ۱۲۷).

۳- عن النبی (ص): «یكون بعدی إثناعشر خلیفة». (کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۱، ص ۶۲۹، حدیث ۳۳۰۶۵؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر هیثمی، ص ۱۸۹؛ ینابیع المودة، قندوزی حنفی، ج ۳، ص ۲۸۹).

۴- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۶۱۷.

۵- سنن ابی داود، السجستانی الازدی، ج ۲، ص ۳۰۹.

۶- مسند الطیالسی، ابی داود الطیالسی، ص ۱۰۵ و ۱۸۰.

۷- المعجم الکبیر، سلیمان بن احمد الطبرانی، ج ۲، ص ۲۵۵، حدیث ۲۰۶۷.

۸- سنن ترمذی، محمد بن عیسی سلیمی الترمذی، ج ۳، ص ۳۴۰.

۹- مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۳۹۸؛ ج ۵، ص ۸۶، ۹۰، ۹۳، ۹۸ و ۱۰۱.

آمده است. و دهها روایت دیگر به همین مضمون که در کتب اهل سنت نقل گردیده است؛ در بیش از سی روایت از آنها به «إثناعشر خلیفة» تعبیر شده است، و در بسیاری از روایات به عبارت «إثناعشر عدد نعباء بنی اسرائیل»، و در بعضی از روایات هم هر دو تعبیر آمده است. ضمناً در بسیاری از روایات عبارات: «امیر»، «قیم» و «ملک» دیده می شود.

به هر حال در اینکه روایات ذکر شده، علاوه بر روایات منقول از طرق شیعه، متواتر می باشد - هر چند تواتر اجمالی یا معنوی - شکی نیست. و از طریق این روایات حجیت سنت دوازده خلیفه (یا امیر، قیم و ملک) برای هدایت در کنار حجیت سنت پیامبر (ص) و حجیت قرآن به اثبات می رسد؛ زیرا معقول نیست پیامبر اسلام (ص) کسانی را برای هدایتگری در کنار قرآن به مردم معرفی کند که در پیشگاه خداوند سنت آنان معتبر و موجب هدایت امت نباشد.

منظور پیامبر (ص) از اوصیاء و خلفا

ممکن است گفته شود این روایات کلی و مجمل است، پس به کدام دلیل تعبیرات «خلفائی» و «اوصیائی» و... را برائمه دوازده گانه شیعه منطبق می کنید؟

در رد این توهم می گوئیم:

اولاً: در بخش دوم و سوم از روایات - که به دنبال همین بخش خواهد آمد - خود پیامبر (ص) منظور از خلفا و اوصیاء را بیان می کنند، که به طور اختصار به آن خواهیم پرداخت.

ثانیاً: چگونه ممکن است پیامبر اکرم (ص) که «از روی هوا سخن

نمی‌گوید و سخن او جز وحی نمی‌باشد»^(۱) در مواضع حساسی همچون حجة الوداع امت خود را به افرادی ارجاع دهد که برای مردم ناشناخته و مجمل باشند، به نحوی که هرکسی مطابق سلیقه خود از سخن پیامبر تفسیر و برداشتی داشته باشد. اگر به تواتر ثابت شد که پیامبر (ص) مسأله دوازده خلیفه را برای مردم مطرح نموده‌اند، دیگر قابل قبول نیست که بگوییم آن حضرت راهی برای شناخت آنها معلوم نکرده است.

ثالثاً: از تعبیر «خلفائی» و مانند آن که در روایات زیادی مطرح شده است، می‌توان استفاده نمود که تمام صفات و خلیقات خلفا باید متناسب با پیامبر (ص) و هدف او باشد؛ خلیفه به معنای جانشین و نایب می‌باشد و لزوم تناسب و تشابه بین نایب و منوب عنه نزد عقل و عقلا قطعی است. بنابراین خلفای پیامبر (ص) باید در علم و عصمت و سایر خصال نفسانی تالی تلو و قائم مقام او باشند؛ لذا تعبیر «خلفائی» به طور قطع نمی‌تواند بر خلفای بنی امیه و بنی عباس و امثالهم منطبق باشد، زیرا گذشته از عدم سنخیت و شباهت علمی و عملی بنی امیه و بنی عباس با پیامبر (ص)، تعداد آنها نیز با عدد دوازده منطبق نمی‌شود.

و توهّم بعضی که اگر خلفای صالح از آنها را - نظیر عمر بن عبدالعزیز و مهدی عباسی - منظور پیامبر (ص) بدانیم به همراه ابوبکر، عمر، عثمان، علی و حسن دوازده خلیفه می‌شوند نیز توهمی باطل است؛ زیرا بر فرض صالح بودن آن بعض، لازمه این کلام قطع شدن رشته خلافت پیامبر (ص) بعد از زمان امام حسن (ع) تا زمان عمر بن

۱- ﴿و ما ينطق عن الهوى، ان هو الا وحى يوحى﴾؛ سورة نجم، آیه ۳ و ۴.

عبدالعزیز است، و حال آنکه در بسیاری از روایات تعبیر «لایزال» و یا «متوالیاً» آمده که در پیوسته بودن رشته خلافت پیامبر و عدم انقطاع آن ظهور دارد، و حتی در کتاب مسند احمد و المعجم الکبیر^(۱) به «لن یزال» تعبیر شده که وضوح دلالتش بر پیوسته بودن خلافت بیشتر است.

علاوه بر آن، مطابق عموم و یا اطلاق روایت: «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلی مرده است»^(۲) در هر زمان امامی صالح وجود دارد که شناختن او لازم می‌باشد؛ برخلاف توهّم فوق که لازمه اش خالی بودن بعضی زمانها از امام و خلیفه شایسته و صالح می‌باشد.

تطبیق خلفا بر ائمه (ع) از دیدگاه فاضل قندوزی

درباره مقصود پیامبر (ص) از «خلفای دوازده گانه» در روایات منقول از آن حضرت، فاضل قندوزی - که از بزرگان علمای اهل سنت است - چنین می‌گوید:

«بعضی از محققین گفته‌اند: احادیث دالّ بر تعداد خلفای پیامبر (ص) از طرق زیادی نقل شده و مشهور و معروف می‌باشد؛ و از قرائن زمانی و مکانی معلوم می‌شود که مراد

۱- مسند احمد حنبل، ج ۵، ص ۸۶؛ و المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲- «من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة». مضمون این روایت، از طریق اهل سنت نیز در حدّ تواتر نقل شده است؛ از جمله در کتب ذیل: المعجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۳۸۸؛ حلیة الاولیاء، ابی نعیم، ج ۳، ص ۲۲۴؛ مجمع الزوائد، ابی بکر هیشمی، ج ۵، ص ۲۱۸؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۰۳؛ مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۹۶؛ شرح المقاصد، تفتازانی، ج ۵، ص ۲۳۹، و بسیاری از کتب دیگر).

پیامبر(ص) فقط ائمه دوازده گانه شیعه می باشد، زیرا علاوه بر اینکه در روایت عبدالملک بن جابر آمده: «کلهم من بنی هاشم» تعداد خلفای هر کدام از بنی امیه و بنی عباس از دوازده عدد بیشتر بوده است، و رفتار آنان نیز با آیه شریفه: ﴿قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^(۱) «بگو - ای پیامبر - من از شما برای کار خودم اجر و مزدی طلب نمی کنم مگر مودت و دوستی ذوی القربی» و نیز با حدیث کساء وفق نمی دهد. پس با توجه به اینکه آنان - دوازده امام شیعه - اعلم و اورع و اتقی در زمان خود و نیز دارای بهترین نسب و کرامت‌ها و فضیلت‌ها بودند، راهی جز حمل روایات فوق بر آنان باقی نمی ماند.^(۲)

بخش دوم: علوم و فضائل ائمه(ع)

روایات متواتری از طرق اهل سنت درباره علوم، فضائل و سایر کمالات حضرت علی(ع) و یا اهل بیت(ع) به تعبیر گوناگون نقل شده که دلالت بر حجیت و اعتبار عترت پیامبر(ص) می نماید؛ از آن جمله است:

روایت غدیر

۱- روایت معروف غدیر:

در این روایت پیامبر(ص) پس از بیان مقدمه ای فرمودند:

۱- سوره شوری، آیه ۲۳. ۲- بنایع الموده، ج ۳، ص ۲۹۳.

«ای مردم آیا می دانید که من از مؤمنین بر خودشان اولی و برترم؟» گفتند: آری یا رسول الله. سپس فرمودند: «هرکس من مولای او هستم پس این علی مولای اوست، خدایا دوست بدار هرکس او را دوست دارد و دشمن باش با هرکس که با او دشمنی می کند.»^(۱)

محدث قمی در این مورد گفته است:

«طبری کتابی درباره طرق حدیث غدیر تألیف نموده است. و ذهبی - از علمای اهل سنت و صاحب کتاب «میزان الاعتدال» - گفته است: من بر آن کتاب واقف شدم و از کثرت طرق آن مدهوش شدم.»^(۲)

و مرحوم محمدتقی مجلسی مدعی شده:

«محمدبن جریر طبری در کتاب «الولایة» حدیث غدیر را با هفتاد و پنج طریق از پیامبر(ص) نقل کرده است.»^(۳)

۱- «أتعلمون أئی اولی بالمؤمنین من أنفسهم؟» قالوا: نعم یا رسول الله، قال: «من كنت مولاه فهذا علیّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». ر.ک: مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱ و ۳۷۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۳۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۶۹؛ خصائص امیر المؤمنین، نسائی شافعی، ص ۱۰۰؛ أسد الغابة، ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۶۷، ج ۴، ص ۲۸ و ج ۵، ص ۲۶۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۱۷ و ج ۱۲، ص ۴۹؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۶. و قریب به این مضمون نیز در ذخائر العقبی، طبری، ص ۶۷؛ البداية و النهایة (تاریخ ابن کثیر)، ج ۷، ص ۳۷۰ نقل شده است.

۲- الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۲۴۱.

۳- روضة المتقین، محمد تقی مجلسی، ج ۱۳، ص ۲۴۷.

و صاحب کتاب «غایة المرام» روایت فوق را با هشتاد سند از طریق اهل سنت نقل کرده است.^(۱) و ابن عقده - از علمای زیدیه - کتابی در این باره تألیف کرده و در آن صد و پنج طریق و سند برای این حدیث ذکر کرده است.^(۲)

و صاحب الغدیر مرحوم علامه امینی راویان حدیث «غدیر» را که همگی از اصحاب پیامبر (ص) بوده‌اند صد و ده نفر نقل کرده؛^(۳) و راویانی را که جزو تابعین (نسل بعد از اصحاب) بوده و همگی در قرن اول زندگی می‌کرده‌اند تا هشتاد و چهار نفر برشمرده است.^(۴) و سپس به ذکر طبقات علما و راویان اهل سنت که از قرن دوم تا قرن چهاردهم حدیث غدیر را نقل کرده‌اند پرداخته است و تعداد آنان را با استناد به نوشته‌ها و کتابهایشان تا سیصد و شصت نفر رسانده است.^(۵)

و تعداد مؤلفین شیعه و سنی را که منحصراً درباره حدیث غدیر تألیف مستقلی داشته‌اند تا بیست و شش نفر برشمرده که اکثر آنان از اهل سنت می‌باشند.^(۶) ضمناً نامبرده تعداد راویان اهل سنت را که پس از نقل حدیث غدیر جریان تبریک و تهنیت گفتن به حضرت علی (ع) را نقل کرده‌اند به شصت نفر رسانده است.^(۷)

۱- غایة المرام، چاپ قدیم، مقصد اول، باب ۱۶، ص ۷۹.

۲- همان، ص ۹۰.

۳- الغدیر، ج ۱، ص ۱۴ تا ۶۰.

۴- همان، ص ۶۲ تا ۷۲.

۵- همان، ص ۷۳ تا ۱۵۱.

۶- همان، ص ۱۵۲ تا ۱۵۷.

۷- همان، ص ۲۷۲ تا ۲۸۳. یادآوری می‌شود جهت اطلاع بیشتر از اسناد حدیث غدیر از طرق اهل سنت و معنای متن آن و پاسخ به شبهاتی که ایراد شده است و نیز



کلمه «مولی» در حدیث غدیر

کلمه «مولی» در روایت نمی‌تواند فقط به معنای «دوست» باشد، زیرا: **اولاً:** حاضرین در آن موقف عظیم و از جمله عمر بن خطاب از کلمه «مولی» معنای امامت و ولایت فهمیدند؛ و بر همین اساس مردم و حتی ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیر و سایر مهاجرین و انصار بعد از کلام پیامبر (ص) به صورت دست دادن با پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) بیعت کردند؛^(۱) و نیز مطابق نقل بعضی از کتب اهل سنت عمر پس از شنیدن کلام پیامبر (ص) و معرفی علی (ع) توسط آن حضرت به مردم، پس از گفتن تبریک به علی (ع) چنین اظهار می‌کند:

«هنیئاً لک یابن اَبی طالب، أصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنة»^(۲) «مبارک باد بر تو ای فرزند ابی طالب، تو مولای من و مولای هر مؤمنی می‌باشی».

و در بعضی از روایات اهل سنت به جای «هنیئاً لک» «بَخُّ بَخُّ لک» آمده است،^(۳) که در معنی فرقی نمی‌کند.

مواردی که حضرت امیر (ع) در فرصتهای مختلف و نیز حضرت زهرا (س) و حضرت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و نیز بعضی از خواص شیعیان برای اثبات امامت حضرت علی (ع) و حتی عمرو عاص، ابوهریره، عمر بن عبدالعزیز و مأمون عباسی برای اثبات فضیلت آن حضرت به حدیث غدیر تمسک و استدلال نموده‌اند. ر.ک: الغدیر، ج ۱، ص ۹ تا ۲۱۳.

۱- الغدیر، ج ۱، ص ۲۷۰، به نقل از طبری در کتاب «الولایة».

۲- فراند السمطین، جوینی خراسانی، ج ۱، ص ۶۴؛ مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱.

۳- همان.

اگر «مولی» به معنای دوست بود تعبیر «أصبحت» که دلالت بر حدوث و ایجاد امر جدید می‌کند صحیح نبود، زیرا آن حضرت پیش از آن نیز دوست آنها بود؛ ولی مولی به معنای امام و دارای ولایت ظاهری نبود زیرا امامت و ولایت ظاهری به صرف جعل و اعتبار حادث می‌شود. به علاوه بنا بر نقل «غایة المرام» از کتاب «فضائل الصحابة» که تألیف یکی از علمای اهل سنت به نام سمعانی است، پیامبر (ص) پس از اینکه کتف حضرت علی (ع) را گرفت فرمود: «هذا وليكم من بعدى...» یعنی علی (ع) ولی شما است بعد از من. بدیهی است اگر مقصود پیامبر (ص) دوستی علی بود این جمله هرگز معنای صحیحی نداشت، زیرا دوست بودن کسی با علی (ع) یا دوست بودن علی (ع) با آن کس منحصر به زمان بعد از پیامبر (ص) نیست، آنچه منحصر به زمان بعد از پیامبر (ص) است همان امامت و ولایت حضرت علی (ع) است.^(۱) نظیر همین نقل، روایت عمران بن حصین از پیامبر (ص) است که فرمود: «ما تريدون من علي؟ إن علياً مني وانا منه و هو ولي كل مؤمن بعدى» «از علی چه می‌خواهید؟ همانا او از من و من از او می‌باشم و اوست ولی هر مؤمن بعد از من».^(۲) ظاهراً روایت مربوط به زمانی است که حضرت علی (ع) و چند نفر همراه آن حضرت در یمن بوده و آنها بدون اجازه ایشان حله‌ها را تقسیم کرده و پوشیده بودند؛ وقتی حضرت متوجه

۱- غایة المرام، چاپ قدیم، مقصد اول، باب شانزدهم، ص ۸۴، روایت ۵۵.

۲- سنن ترمذی، ج ۵، باب مناقب علی بن ابی طالب، ص ۲۹۶، حدیث ۳۷۹۶ و التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۳۳۴ به بعد با اندکی تفاوت در نقل داستان مربوطه.

شدند حله‌ها را از آنان پس گرفتند. بعد از آن که آنان به مکه آمدند به پیامبر (ص) شکایت کردند، حضرت فرمودند: «افضاکم علی» یعنی علی از شما بهتر قضاوت می‌کند، باز آنها شکایت خود را تکرار کردند و پیامبر (ص) فرمود: «ما تريدون من علي...».

ثانیاً: جمله صدر روایت که فرمود: «أتعلمون أني أولى بالمؤمنين من أنفسهم...» «آیا می‌دانید من نسبت به مؤمنین از خودشان اولی و برترم؟» و فرمود: «آیا می‌دانید که من پیامبر شما می‌باشم، قرینه‌ای قوی بر مطلب است. در حقیقت پیامبر (ص) جنبه امامت و ولایت خود را مطرح کرده‌اند نه جنبه نبوت و رسالت را. و این جمله بهترین شاهد است که مراد پیامبر (ص) از «مولاه» نسبت به علی (ع) همان اولویت و ولایتی است که خود بر مردم داشته است؛ لذا پس از گرفتن اقرار و تصدیق از حاضرین مبنی بر اولویت خود بر دیگران فرمود: «من كنت مولاه...»، که قهراً جز بر امامت و ولایت حضرت علی (ع) و اولویت او بر دیگران منطبق نخواهد شد.

ثالثاً: از مجموعه شرایط و قرائن هنگام ایراد سخن فوق توسط رسول اکرم (ص) معلوم می‌شود که پیامبر در صدد بیان امر مهمی هستند که در سرنوشت همه مسلمانان اهمیت زیادی دارد و آن مسأله نمی‌تواند صرف توصیه به دوست داشتن علی (ع) باشد.

انتخاب آخرین سال عمر و در هنگامه وداع خویش با بسیاری از مسلمانان، که از آن پس دیگر موفق به زیارت او نشدند، دستور به جمع شدن همه مردم - چه قافله‌هایی که از پیش رفته و یا آنهایی که هنوز نرسیده بودند - و نیز گرفتن اقرار از مردم به اولویت خویش و بلند کردن

دست علی (ع) برخی از این قرائن است؛ و بسیار بعید است که با این قرائن پیامبر اکرم (ص) فقط از مردم خواسته باشد علی (ع) را نیز همانند او دوست بدارند؛ علاوه بر اینکه دوستی اهل بیت (ع) و علاقه پیامبر (ص) به ذوی القربی، در مقاطع گوناگونی از پیش کراراً بیان شده بود.

رابعاً: بنابر نقل کتاب النص و الاجتهاد از طبری و ترمذی و بسیاری از بزرگان اهل سنت - نظیر ابن حجر در کتاب خود: «الصواعق المحرقة» - پیامبر اکرم (ص) قبل از مطرح نمودن ولایت حضرت علی (ع)، علاوه بر گرفتن اقرار از حاضرین به توحید الهی و رسالت خود که از اصول دین است، درباره اعتقاد به معاد و بهشت و جهنم نیز از حاضرین اقرار گرفته‌اند. نویسنده این کتاب سپس می‌نویسد:

«مطرح نمودن موضوع ولایت حضرت علی (ع) توسط پیامبر اکرم (ص) در خلال اصول دین، دلیل آن است که موضوع ولایت آن حضرت در حدّ اصول دین خواهد بود».^(۱)

مطرح شدن اصول دین توسط پیامبر اکرم (ص) در جریان «غدیر خم» در کتاب «غایة المرام» به نقل از کتاب «فصول الأئمة المهمة» تألیف علی بن احمد مالکی و مناقب ابن مغازلی شافعی از علمای اهل سنت نیز آمده است.^(۲)

بنابراین، مقصود از «مولی» فقط دوست داشتن نمی‌تواند باشد. لذا صاحب «الغدیر» می‌گوید: «بر فرض قبول کنیم کلمه «مولی» بین

۱- النص و الاجتهاد، ص ۳۵۱.

۲- غایة المرام، چاپ قدیم، مقصد اول، باب شانزدهم، ص ۸۸ و ۸۹، روایت ۷۹ و ۸۱.

«دوست» و «اولی به نفس» مشترک است، ولی بیست قرینه و شاهد متصل و منفصل وجود دارد که دلالت می‌کند بر اینکه مقصود پیامبر اکرم (ص) از کلمه «مولی» در حدیث غدیر همان «اولی به نفس» می‌باشد.^(۱) سپس به تفصیل آن شواهد را برشمرده‌اند.

سایر روایات دالّ بر فضائل حضرت علی (ع)

۲- روایت احمد بن حنبل از پیامبر (ص)، که به فاطمه (س) فرمود:
«آیا راضی نیستی تو را به ازدواج کسی درآورم که زودتر از همه مردم اسلام آورد و از آنان علمش و حلمش بیشتر است».^(۲)

وقتی علی (ع) «اکثر علماً» باشد طبعاً نظر او برای دیگران که علم آنها به مراتب کمتر از علی (ع) می‌باشد معتبر و حجت است.

۳- رسول اکرم (ص) فرمود:

«یا علی... تو اولین ایمان آورنده به خدا هستی و از دیگران به دین و عهد خدا وفادارتری و برپادارنده‌ترین مردم نسبت به حکم خدا هستی و بیش از آنان در بین مردم عدالت و مساوات را اجرا می‌کنی و از دیگران به قضاوت داناتری و

۱- ر.ک: الغدیر، ج ۱، ص ۳۷۰.

۲- قال لفاطمة: «أما ترضين أئی زوّجتک أقدم أمتی سلماً و أكثرهم علماً و أعظمهم حلماً». (مسند احمد حنبل، ج ۵، ص ۲۵؛ معجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۲۳۰، حدیث ۵۳۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲؛ و کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۵، حدیث ۳۲۹۲۴).

روز قیامت مقامت از دیگران نیز بالاتر و بیشتر است»^(۱).

۴- پیامبر (ص) فرمود:

«علی بن ابی طالب وصی و جایگاه سر من و بهترین کسی است که من او را برای بعد از خود باقی می‌گذارم. و اوست که وعده‌های مرا عمل و دیون مرا ادا می‌کند»^(۲).

۵- روایت متواتر از پیامبر اکرم (ص):

«آگاه باشید که مثل اهل بیت من در بین شما مثل کشتی نوح است که هر کس سوار آن شد نجات پیدا کرد و هر کس آن را رها نمود غرق شد»^(۳).

۱- «یا علی... أنت أولهم ایماناً بالله و أفاهم بعهد الله و أقومهم بامر الله و أقسمهم بالسوية و عدلهم فی الرعية و أبصرهم فی القضية و أعظمهم عند الله يوم القيامة مزية». (المناقب، خوارزمی، ص ۱۱۰، حدیث ۱۱۱۸؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۲۲۳، حدیث ۱۷۴؛ لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۱۹؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵ و ۶۶).

۲- قال رسول الله (ص): «فان وصی و موضع سرّی و خیر من أترك بعدی و ینجز عدتی و یقضی دینی علی بن ابی طالب». (مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳).

۳- «الآن مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح، من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق». (المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۴۳؛ نظم درر السمطين، زرنندی حنفی، ص ۲۳۵؛ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۹۳، إسعاف الراغبین، ص ۱۱۰؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۲۴۶، حدیث ۵۱۹).

ضمناً روایت فوق بدون کلمات «ألا» و «فیکم» در کتب زیر ذکر شده است:

حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶؛ مناقب الامام علی بن ابی طالب، ابن المغازلی شافعی،

۶- روایت «منزلت» از پیامبر (ص) در مورد حضرت علی (ع):

«ای علی نسبت تو به من همچون نسبت هارون به موسی

است، جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود»^(۱).

۷- عبدالله بن عکیم جهنی از پیامبر (ص) نقل می‌کند که در شب

معراج، درباره حضرت علی (ع) سه مطلب به آن حضرت وحی شد:

«علی سید مؤمنین، امام متقین و پیشوای پیشانی سفیدان

است»^(۲).

۸- روایت منقول از پیامبر (ص) درباره حضرت علی (ع):

«تو برادر و وصی و خلیفه من هستی؛ پس ای مردم کلام او را

گوش کنید و او را اطاعت نمایید»^(۳).

۹- روایت معروف از پیامبر (ص):

ص ۱۳۷ و ۱۳۸؛ ذخائر العقبی، طبری، ص ۲۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۵۳۳؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۰۴.

و با مختصر تغییر در المعجم الصغیر، طبرانی، ج ۱، ص ۱۳۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱۸ نیز آمده است.

۱- «أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی». (صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۲۹).

۲- «أنه سید المؤمنین و إمام المتقین و قائد الغر المحجلین». (فرائد السمطين، ج ۱، ص ۱۴۳، حدیث ۱۰۷).

۳- «أنت أخی و وصی و خلیفتی من بعدی فاسمعوا له و أطعوا...». (مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۱۵۹؛ تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، محمد بن جریر طبری، ج ۲، ص ۶۳).

«علی با حق و حق با علی است، هر کجا علی باشد حق همانجا است»^(۱).

۱۰- روایت ام سلمه که گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود:

«علی با قرآن است و قرآن با علی، و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند»^(۲).

۱۱- روایت معروف از پیامبر (ص):

«من شهر علم هستم و علی درب آن می باشد»^(۳).

۱۲- روایت منقول از پیامبر اکرم (ص) که می فرماید:

۱- «علی مع الحق و الحق مع علی، یدور حیثما دار». (تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۴۹)؛ همین مضمون در صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۹۸؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۱۷۷، احادیث ۱۳۸ تا ۱۴۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۷۲ در شرح نامه ۷۷، و... آمده است.

فخر رازی نیز در تفسیر خود می نویسد: «و من اقتدی فی دینه بعلي ابن ابیطالب فقد اهتدی، و الدلیل علیه قوله (ص): اللهم أدر الحق مع علی حیث دار» (ر.ک: التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۱، ص ۲۰۵) [هر کس در دین خود به علی اقتدا کند همانا هدایت شده است؛ و دلیل آن کلام پیامبر (ص) است که فرمود: خدایا هر کجا علی قرار دارد حق را همان جا قرار ده]. ابن ابی الحدید نیز صحت این حدیث را تأیید کرده است. (ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۷۰).

۲- «علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». (المناقب، خوارزمی، ص ۱۷۷).

۳- «أنا مدینه العلم و علی بابها». (المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴؛ المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۶۵ و ۶۶؛ تاریخ بغداد خطیب بغدادی، ج ۵، ص ۱۱۰؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۸؛ و تهذیب الآثار، طبری، ج ۱، ص ۹۰، حدیث (۱۸۱)).

«ستارگان وسیله امان اهل زمین و حفظ آنان از غرق شدن هستند، و اهل بیت من وسیله امان و حفظ امت من از اختلاف می باشند؛ پس اگر قبیله ای با اهل بیت من مخالفت کرد پراکنده می شود و جزو حزب ابلیس می گردد»^(۱).

۱۳- روایتی که عمر بن خطاب از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«حبّ علیّ براءت از آتش جهنم است»^(۲).

۱۴- مقداد بن الأسود می گوید که از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که می فرمود:

«معرفت آل محمد براءت از آتش جهنم است؛ و حبّ آل محمد جوازی است بر [عبور از] صراط؛ و ولایت آل محمد امان از عذاب می باشد»^(۳).

۱- «النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق، و أهل بيتي أمان لأمتي من الاختلاف؛ فإذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس». (مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹؛ الصواعق المحرقة، ص ۹۱، ۱۱۱ و ۱۴۰؛ نظم درالسمطين، ص ۲۳۴؛ ینابیع المودّة، ص ۲۱ و ۲۲؛ فیض القدير، ج ۶، ص ۲۹۷؛ گفتنی است این حدیث در کتاب: «الکشاف المنتقى»، صفحه ۴۰۴ و ۴۰۵ به نقل از متجاوز از سی و پنج کتاب دیگر از اهل سنت نقل شده است).

۲- «حبّ علیّ براءة من النار». (الفردوس، ج ۲، ص ۲۲۶؛ کنوز الحقائق، ج ۱، ص ۱۱۷؛ مناقب سیدنا علیّ، ص ۳۳؛ ینابیع المودّة، ص ۲۱۱ و ۳۰۰).

۳- «عن المقداد بن الأسود قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: معرفة آل محمد براءة من النار، و حبّ آل محمد جواز علی الصراط، والولاية لآل محمد أمان من العذاب». (مناقب سیدنا علیّ، ص ۱۳؛ فرائد السمطين، ج ۲، باب ۴۹؛ الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۴۰).

۱۵- روایت انس بن مالک از پیامبر خدا (ص) که فرمود:

«هیچ کس قابل مقایسه با ما اهل بیت نمی باشد.»^(۱)

گفتنی است هنگامی که معرفت و محبت و ولایت اهل بیت (ع) موجب برائت از آتش جهنم باشد و هیچ کس را نتوان با آنان مقایسه نمود، قطعاً آنان هدایتگر و از سایر مردم افضل خواهند بود.

آیا ممکن است کسی که پیامبر (ص) - که ﴿و ما ینطق عن الهوی﴾^(۲) می باشد - درباره او می فرماید: «أعلم الناس»، «أقدم الناس إسلاماً»، «أوفاهم بأمر الله و عهده»، «من كنت مولاه فهذا (فعليّ) مولاه»، «أنت مني بمنزلة هارون من موسى»، «سید المؤمنین»، «إمام المتقين»، «قائد الغر المحجلین»، «أنت أخي و وصيّي و خليفتي من بعدي»، «عليّ مع الحق و الحق مع عليّ»، «عليّ مع القرآن و القرآن مع عليّ»، «أنا مدينة العلم و عليّ بابها»، «و اهل بیتی أمان لأمتی من الاختلاف» و... قول و فعلش حجت و موجب هدایت نباشد؟! آیا اهل بیت پیامبر (ع) که رسول اکرم (ص) آنها را به کشتی نوح تشبیه می کند و راجع به آنها می فرماید: «من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق» «هر کس سوار آن شد نجات پیدا کرد و هر کس آن را رها نمود غرق شد» می توانند همانند سایر افراد بوده و قول و فعلشان برای دیگران معتبر نباشد؟!

۱- «عن انس بن مالک، قال: قال رسول الله (ص): نحن اهل بیت لا یقاس بنا أحد.» (کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۸؛ الفردوس، ج ۵، ص ۳۴؛ کنوز الحقائق، ج ۲، ص ۱۲۹؛ ینابیع المودّة، ص ۲۲۷).

۲- سورة نجم، آیه ۳.

بنابراین اگر شیعه در مسائل اصول و فروع دین به سنت عترت پیامبر (ع) احتجاج می کند، در حقیقت به سنت پیامبر (ص) تمسک نموده است و تمسک به سنت پیامبر (ص) نیز تمسک به قرآن می باشد.

بخش سوّم: تصریح پیامبر (ص) بر نام ائمه (ع)

روایاتی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که علاوه بر تصریح نسبت به دوازده خلیفه بعد از خود، با ذکر نام اسامی دوازده خلیفه یا با این بیان که اولین آنان علی (ع) و آخرشان مهدی (ع) است و یا اینکه اولشان علی (ع) و آخرشان فرزند نهم از صلب حسین (ع) است، مقصود خود را از دوازده خلیفه بیان می کنند.

و اینک بخشی از روایات اهل سنت:

۱- در کتاب ینابیع المودّة از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که فرمود: «همانا خلفا و اوصیای من که حجت های خدا بر مردم بعد از من هستند، دوازده نفر می باشند، اولین آنان علی و آخرینشان فرزندم...»^(۱)

۲- جابر بن یزید جعفی می گوید: از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که گفت: پیامبر اکرم (ص) به او فرموده است:

«ای جابر، اوصیای من و امامان مسلمانان بعد از من، اولین آنان علی، سپس حسن، سپس [...] و سپس قائم که

۱- «إنّ خلفائی و اوصیائی حجج الله علی الخلق بعدی إثنا عشر أولهم علی و آخرهم ولدی [...]» (ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۲۹۵).

اسم او اسم من و کنیه او کنیه من و فرزند حسن [...] می باشد».^(۱)

۳- در روایت طولانی دیگری که جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر (ص) نقل کرده است و به اسامی ائمه دوازده گانه تصریح شده است، آمده است که:

«جندل بن جناده یهودی پس از دیدن حضرت موسی (ع) در خواب و امر آن حضرت به مسلمان شدن، نزد پیامبر آمد و خواب خود را نقل نمود و سپس گفت: اوصیای شما بعد از شما چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود: اوصیای من دوازده نفر هستند، جندل گفت: ما هم همین طور در تورات خوانده ایم؛ سپس از حضرت خواست تا اسامی آنان را مشخص نماید، و پیامبر (ص) اسامی آنان را با مشخصات نام بردند و جندل مسلمان شد، و با پیشگویی پیامبر (ص) درباره او که آخرین زاد تو از دنیا شیر است در مرضی که گرفتار شد یک شربت شیر خورد و از دنیا رفت، و در طائف دفن شد».^(۲)

۱- قال: سمعت جابر بن عبدالله الانصاری يقول: قال لي رسول الله (ص): «يا جابر ان اوصيائي وائمة المسلمين من بعدى اولهم علي ثم الحسن ثم [...] ثم القائم اسمه اسمي وكنيته كنيته، ابن الحسن [...]». (ينابيع المودة، ج ۳، ص ۳۹۹).

۲- إني رأيت البارحة في النوم موسى بن عمران (ع) فقال: يا جندل أسلم علي محمد خاتم الانبياء واستمسك الاوصياء من بعده... ثم قال: أخبرني يا رسول الله عن اوصيائك من بعدك... قال (ص): اوصيائي الاثنا عشر. قال جندل: هكذا وجدنا في الارض قسطاً وعدلاً [...]». (ينابيع المودة، ج ۱، ص ۲۵۲، به نقل از كتاب مناقب).

۴- صاحب کتاب مقتضب الاثر از طريق اهل سنت از امام صادق (ع) در تفسیر آیه شریفه: ﴿و علی الاعراف رجال...﴾^(۱) نقل می کند که فرمود:

«آنان اوصیاء از آل محمد و دوازده نفر هستند؛ کسی خدا را نمی شناسد مگر به آنان شناخت داشته باشد و...».^(۲)

۵- ابوالطفیل می گوید: از علی (ع) شنیدم که گفت:

«پیامبر (ص) به او فرمود: ای علی! تو وصی من و [...] امام و پدر یازده امام هستی؛ امامانی که پاک و معصوم می باشند و مهدی از آنان خواهد بود که زمین را پر از قسط و عدالت خواهد کرد...».^(۳)

۶- ابوالطفیل می گوید: از علی (ع) شنیدم که می فرمود:

«در شب قدر هر سال آنچه نازل می شود بر اوصیای بعد از رسول خدا نیز نازل می شود». از او سؤال شد: اوصیاء چه کسانی هستند؟ در جواب فرمود: «من و یازده نفر از صلب من. اینان امامانی هستند که بر قلب آنان چیزهایی الهام

التوراة و قال: يا رسول الله سمهم لي. فقال: اولهم سيدا الأوصياء أبو الأئمة علي... ثم قال: و يكون آخر زادك من الدنيا شربة لبن تشربه...». (ينابيع المودة، ج ۳، ص ۲۸۵).

۱- سورة اعراف، آية ۴۶.
۲- هم الأوصياء من آل محمد الاثنى عشر، لا يعرف الله إلا من عرفهم و عرفوه [...]». (مقتضب الاثر، جوهری، ص ۴۸).

۳- ابوالطفیل عن علی (ع): «قال رسول الله (ص): يا علي انت وصيي [...] و أنت الإمام و ابوالأئمة الأحد عشر، الذين هم المطهرون المعصومون و منهم المهدي الذي يملأ الارض قسطاً و عدلاً [...]». (ينابيع المودة، ج ۱، ص ۲۵۲، به نقل از كتاب مناقب).

می شود...»^(۱)

۷- عبدالله بن عباس از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«همانا خلفا و اوصیای من و حجت های خدا بر مردم بعد از

من دوازده نفرند که اولین آنان برادرم و آخرین آنان فرزندم

می باشد». سؤال شد: یا رسول الله برادر تو کیست؟ فرمود:

«علی بن ابی طالب». سؤال شد: فرزند تو چه کسی است؟

فرمود: «مهدی که زمین را پراز قسط و عدالت می کند

همان گونه که پراز ظلم و جور شده باشد...»^(۲)

۸- ابن عباس همچنین از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است:

«من سید پیامبران و علی بن ابی طالب سید اوصیاء است.

و اوصیای من دوازده نفر هستند که اولین آنان علی بن

ابی طالب و آخرین آنان قائم می باشد»^(۳).

۱- أبو الطیفیل یقول: سمعت علیاً (ع) یقول: «لیلة القدر فی کل سنة ینزل فیها علی الوصاة بعد رسول الله ما ینزل، قیل له و من الوصاة یا امیر المؤمنین؟ قال: أنا و أحد عشر من صلیب هم الأئمة المحدثون [...]». (مقتضب الاثر، ص ۲۹، به نقل از کتابهای اهل سنت).

۲- قال: قال رسول الله (ص): «إن خلفائی و اوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی إثنا عشر أولهم أخی و آخرهم ولدی». قیل: یا رسول الله و من اخوک؟ قال: «علی بن ابی طالب». قیل: فمن ولدک؟ قال: «المهدی الذی یملؤها قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً...». (فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۱۲، حدیث ۵۶۲؛ و ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۸۳).

۳- قال رسول الله (ص): «أنا سید المرسلین و علی بن ابی طالب سید الوصیین و أن اوصیائی بعدی إثنا عشر أولهم علی بن ابی طالب و آخرهم القائم». (فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۱۳، حدیث ۵۶۴).

۹- ثابت بن دینار از زین العابدین (ع) و او از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده

که آن حضرت خطاب به علی (ع) فرمود:

«امامان بعد از من دوازده نفر هستند، اولین آنان تو هستی

ای علی، و آخرین آنان قائم [...] می باشد»^(۱).

۱۰- عبدالسلام هروی از علی بن موسی الرضا (ع) از پدران خود از

رسول الله (ص) نقل می کند که فرمود:

«خداوند مخلوقی بهتر از من خلق نکرده است... سپس از

خداوند سؤال کردم: پروردگارا اوصیای من چه کسانی

هستند؟ آنگاه ندا آمد: ای محمد، نام اوصیای تو بر سر پرده

عرش نوشته شده؛ پس من نگاه کردم دوازده نور را رؤیت

کردم [...] اولین آنان علی و آخرین آنان قائم مهدی بود

[...]»^(۲).

۱۱- روایت طولانی ابوالطفیل در مورد سؤال مردی یهودی از

علی (ع) درباره اوصیای بعد از پیامبر (ص) که آن حضرت فرمود:

«برای این امت بعد از پیامبرش دوازده امام می باشد [...] اول

آنان من و آخرشان قائم مهدی است». یهودی گفت: راست

۱- عن زین العابدین (ع) عن رسول الله (ص) قال: الأئمة بعدی إثنا عشر أولهم أنت یا علی و آخرهم القائم [...]». (ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۹۵).

۲- علی بن موسی الرضا (ع) عن أبائه عن رسول الله (ص) قال: «ما خلق الله خلقاً افضل منی [...] فقلت یا رب و من اوصیائی؟ فنودیت یا محمد اوصیاءک المکتوبون علی سرادق عرشی فنظرت فرأیت إثني عشر نوراً [...] أولهم علی و آخرهم القائم المهدی [...]». (ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۷۹).

گفتی. سپس علی (ع) فرمود: «از یک مسأله سؤال کن». یهودی پرسید: چند سال بعد از پیامبر زنده هستی؟ و آیا کشته می شوی یا به مرگ طبیعی از دنیا می روی؟ علی (ع) پاسخ داد: «بعد از پیامبر سی سال زنده هستم - و با اشاره به ریش خود فرمود: - این رنگین خواهد شد». سپس مرد یهودی شهادتین گفت و مسلمان شد [...]»^(۱)

۱۲- ابن عباس گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود:

«من و علی و حسن و حسین و نه فرزند حسین پاک و معصوم هستیم»^(۲).

امامت و عبدالله بن سبأ

ضمناً نویسنده جزوه ضمن تلاش برای اثبات اینکه اندیشه امام زمان (ع) یک توطئه بوده است، نوشته است:

۱- قال (ع)، «لهذه الامة بعد نبيها اثنا عشر اماماً... أنا و آخرنا القائم المهدي». قال: صدقت. قال علي (ع): «سل عن الواحدة». قال: أخبرني كم تعيش بعد نبيك؟ وهل تموت او تقتل؟ قال: «أعيش بعده ثلاثين سنة و تخضب هذه - و اشار الي لحيته». فقال اليهودي: أشهد ان لا اله الا الله [...]». (ينابيع المودة، ج ۳، ص ۲۸۷).

۲- قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: «أنا و علي و الحسن و الحسين و تسعة من ولد الحسين مطهرون معصومون». (فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۳۲، حدیث ۴۳۰؛ و ص ۳۱۳، حدیث ۵۶۳).

ضمناً همین مضمون با مختصر تفاوتی در کتابهای زیر به صورت روایت مستقل ذکر شده است. مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۱، ص ۹۶ و ۱۴۶؛ ینابيع المودة، ج ۳، ص ۲۹۱ و ۳۸۴.

«بد نیست بدانیم که توطئه امامت و وصایت اولین بار در تاریخ اسلام از طرف عبدالله بن سبأ یهودی به ظاهر مسلمان مطرح شد. اندیشه امام زمان نیز [...] دنباله همان توطئه [...] بوده است».

مسأله امامت و وصایت هرچند از موضوع مورد نظر در این نوشتار خارج می باشد، ولی اجمالاً در پاسخ گفته می شود:

اولاً - بنابر نظر تحقیقی بعضی از مورّخین معاصر شیعه، موضوع عبدالله بن سبأ یک افسانه تاریخی می باشد و در تاریخ اسلام وجود خارجی نداشته است. علامه عسگری در این رابطه می گوید:

«افسانه عبدالله بن سبأ توسط سیف بن عمر ساخته شده است. و او در کتب رجالی اهل سنت، علاوه بر اتهام زندقه، به جعل حدیث، دروغگویی، ضعف حدیث، متروک، عدم اعتماد و عدم امانت معروف و مشهور می باشد. ابن حبان می گوید: سیف بن عمر حدیثهایی را که خود جعل می کرد، آنها را از زبان شخص موثقی نقل می کرده است»^(۱)

همچنین نامبرده می گوید:

«داستان غلو عبدالله بن سبأ در کتابهای حدیث و رجال شیعه، از کتاب رجال کشی نقل شده است. و نجاشی درباره او گفته است: کشی از افراد ضعیف روایات زیادی را نقل کرده است»^(۲).

۱- ترجمه عبدالله بن سبأ، ج ۱، ص ۷۰.

۲- همان، ج ۳، ص ۲۰.

ثانیاً - بر فرض وجود چنین کسی در تاریخ اسلام، او بر اساس بعضی روایات از پایه‌گذاران غلو در بین مسلمانها بوده است و بعداً برای خود ادعای نبوت و برای حضرت امیر(ع) ادعای خدایی نمود؛ و لذا مستفاد از بعضی روایات - برفرض صحت - این است که آن حضرت با او و گروهش برخورد تندی نمودند.^(۱)

ثالثاً - از مطالبی که در محور دوم این فصل ذکر شد، سستی و بطلان ادعای نویسنده - که عبدالله بن سبأ را پایه‌گذار امامت و وصایت در اسلام دانسته است - به خوبی روشن می‌شود.

شهرت نام ائمه(ع) در زمان خلفا

از جمله شواهد تاریخی بر اینکه خلفای پیامبر(ص) و نام آخرین آنان یعنی حضرت مهدی(عج) در آن مقطع تاریخی از امور قطعی و روشن بوده این است که عباسیون از این موضوع برای سرکوب بنی امیه و به‌دست گرفتن قدرت به عنوان خلافت رسول‌الله خداکثر بهره‌برداری را نمودند. آنان با طرح مظلومیت و احقیّت اهل بیت پیامبر(ص) توانستند توده‌های زیادی از مردم را علیه بنی امیه بسیج نمایند و پس از ضعیف شدن بنی امیه، با ابراهیم بن عبدالله بن حسن مثنی به عنوان مهدی و امام زمان بیعت کردند و پس از مرگ ابراهیم خودشان را به عنوان اهل بیت و نسل بنی هاشم معرفی نمودند؛ و علاوه بر تطبیق آیات

۱- رجال کشی، ذیل عبدالله بن سبأ.

و روایات مربوط به ذوی‌القربی بر خود، سعی کردند مهدی موعود را پس از مرگ ابراهیم بر فرزند منصور تطبیق نمایند؛ و نیز روایات «رایات المشرق» را - یعنی پرچم‌هایی که از مشرق بلند می‌شوند - که در پیشگویی‌های پیامبر از علائم و نشانه‌های قیام مهدی بر سر زبانها بود بر پرچم‌های سیاه ابومسلم خراسانی تطبیق نمودند، و حتی به همین مناسبت استفاده از لباس سیاه را از وظایف و آداب رسمی حکومتی اعلام کردند.

اولین خلیفه رسمی عباسیون یعنی ابوالعباس سفاح در اولین خطابه خود برای مردم کوفه می‌گوید:

«الحمد لله الذي إصطفى الاسلام... و خصنا برحم رسول الله و قرابته».

و پس از تطبیق آیات ذوی‌القربی بر عباسیون گفت:

«... ای مردم کوفه ما پیوسته مورد ظلم و ستم قرار داشتیم و حق ما تضییع می‌شد تا بالاخره خداوند شیعیان ما را در خراسان برانگیخت و حق ما را به ما برگرداند... پس بدانید که این «امر» برای ما خواهد ماند تا آن را تحویل عیسی بن مریم دهیم».^(۱)



۱- تاریخ الامم و الملوك (تاریخ طبری)، ج ۶، ص ۸۲.

بنابر آنچه در این فصل بیان شد مطابق آیات قرآن، سنت پیامبر (ص) حجت می‌باشد؛ و براساس سنت پیامبر (ص) عترت آن حضرت نیز در کنار قرآن حجت می‌باشند. بنابراین هدایت الهی منحصر به قرآن نمی‌باشد.

و به نظر می‌رسد نویسنده جزوه مورد بحث علیرغم این که خود را از اهل سنت می‌داند، از آن گروه قلیل از ایشان باشد که با سنت و عترت پیامبر (ص) عناد و دشمنی دارند؛ وگرنه اکثر اهل سنت، هم معتقد به سنت پیامبر (ص) هستند و هم دوستدار و محبّ اهل بیت (ع) می‌باشند؛ و کتاب‌های آنان گواه بر این مطلب است.

فصل دوم:

اشارات قرآن

به

امام زمان (عج)

اشارات قرآن به امام زمان (عج)

نویسنده مذکور ادعا کرده است که:

«در قرآن هیچ خبری از این امام زمان کذابی نیست مگر به زور تحریف

آیات و تأویل آن به روش باطنیه [...]».

این ادعا از چند جهت مردود است:

اول: عدم لزوم ذکر تمام معارف دینی در قرآن

الف: دلیلی بر لزوم ذکر شدن هر موضوعی بعینه در قرآن وجود ندارد؛ و مقصود از آیه شریفه: ﴿و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین﴾^(۱) «هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین وجود دارد» و نیز آیه: ﴿ما فرطنا فی الكتاب من شیء﴾^(۲) «ما چیزی را در کتاب کم نگذاشتیم» در صورتی که منظور از «کتاب» قرآن مجید باشد - نه کتاب تکوینی و نظام هستی - چه بسا این است که هرآنچه در امر هدایت انسان مورد نیاز است - که هدف اصلی از انزال کتب آسمانی همین است - در قرآن که آخرین کتاب آسمانی است وجود دارد.

۲- سوره انعام، آیه ۳۸.

۱- سوره انعام، آیه ۵۹.

ب: در اینکه قرآن کتاب هدایت است تردیدی وجود ندارد، اما همه قرآن هادی مردم است و نه فقط بعضی از آن؛ و از جمله آیات قرآن کریم که نقش اساسی در هدایت مردم دارد آیاتی است که مردم را به متابعت از پیامبر اکرم (ص) و اهل دانش دعوت می‌نماید. در حقیقت بخشی از معارف و تعالیم دین به طور غیرمستقیم در قرآن مطرح می‌باشد؛ یعنی تعالیمی که از زبان رسول خدا (ص) و یا اهل بیت آن حضرت مطرح شده است.

همه می‌دانیم که بسیاری از ارکان عبادات و حتی بخشی از خصوصیات اصول دین صریحاً در قرآن نیامده است و رسول خدا یا عترت آن حضرت آنها را بیان نموده‌اند. و این منافاتی با آیه ﴿و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین﴾^(۱) ندارد؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد - کلیت قرآن را باید ملاک قرار داد نه فقط بعضی از آن را؛ و آیه ﴿و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم﴾^(۲) «و ما ذکر را بر تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی» صریح است در اینکه «ذکر» یعنی قرآن باید با تبیین آن توسط پیامبر اکرم (ص) توأم باشد، و بدون تبیین دارای نوعی اجمال و سربستگی می‌باشد.

بنابراین طرح نام حضرت مهدی (عج) در کلام پیامبر اکرم (ص) کافی بوده و لزومی نداشته است که نامی از آن حضرت در قرآن برده شود.

دوم: عدم ذکر بسیاری از معارف دینی در قرآن

تعداد ائمه و خصوصیات آنان و نیز بسیاری از ارکان و شرایط عبادات، از جمله تعداد رکعات نمازهای یومیه و چگونگی به جا آوردن آن و بسیاری دیگر از معارف و احکام دین در قرآن بیان نشده است؛ و بیان آنها بر عهده پیامبر و عترت او می‌باشد.

موضوع کلی امامت و ولایت امر بعد از رسول الله (ص) با اینکه اصل آن با ادله عقلی ثابت است، ولی با این حال قرآن به طور کلی لزوم اطاعت از اولی الامر را در کنار اطاعت خدا و پیامبر قرار داده و فرموده است: ﴿اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم﴾^(۱) «دستورات خدا و رسول و صاحبان امر را اطاعت کنید». و مقصود از «اولی الامر» در این آیه قطعاً ائمه معصومین (ع) می‌باشند. زیرا:

الف: امر به اطاعت کسی به طور مطلق و غیرمشروط به هیچ شرطی، جز نسبت به معصوم، از خداوند حکیم صحیح نیست؛ زیرا غیر معصوم در معرض خطا و گناه می‌باشد و بر خداوند حکیم قبیح است امر به اطاعت مطلق از کسی کند که در معرض لغزش و خطا و گناه می‌باشد.

بنابر نظر عده‌ای از دانشمندان و مفسرین اهل سنت نیز مراد از «اولی الامر» در آیه شریفه همان ائمه معصومین (ع) می‌باشند؛ از باب نمونه:

شواهد التنزیل،^(۱) تفسیر البحر المحیط،^(۲) ینابیع المودّة^(۳) و فرائد السمطین.^(۴)

ب: روایات معتبر منقول از عترت دلالت دارد بر اینکه مراد از «اولی الامر» در آیه مذکور ائمه معصومین (ع) می باشند.

سوّم: تطبیق آیاتی بر حضرت مهدی (عج) از دیدگاه اهل سنّت و تفاوت آن با تحریف و تأویل

و اما قسمت دوّم ادعای نویسنده مبنی بر اینکه: «در قرآن هیچ خبری از این امام زمان کذایی نیست مگر به زور تحریف آیات و تأویل آن به روش باطنیه [...]» نیز ادعایی بی دلیل می باشد؛ زیرا:

تطبیق حقایق کلی قرآن بر بعضی مصادیق، نه از مقوله تحریف است و نه تأویل باطل؛ و در مورد حضرت مهدی (عج) هم حتی بسیاری از بزرگان اهل سنّت آیاتی را منطبق بر آن حضرت نموده اند؛ که از آن جمله است:

۱- آیه شریفه: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ...﴾^(۵) «آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز را به پا می دارند».

۱- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲- البحر المحیط، ابی حیان اندلسی، ج ۳، ص ۲۷۸.

۳- ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۳۵۱.

۴- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۴، حدیث ۲۵۰.

۵- سوره بقره، آیه ۳.

نیشابوری در غرائب القرآن^(۱) و فخر رازی در تفسیر خود^(۲) در ذیل آیه فوق گفته اند:

«به نظر بعض شیعه مراد از غیب، مهدی منتظر است که در قرآن و خبر وعده ظهور او داده شده است؛ اما قرآن: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾^(۳) «خدا به آنان که ایمان آورده و اعمال صالح انجام می دهند وعده داده است که آنان را بر زمین خلیفه قرار دهد». و اما خبر: «اگر از عمر دنیا یک روز هم باقی مانده باشد خداوند آن یک روز را آن قدر طولانی می کند تا بالاخره یک مرد از امت من قیام می کند که اسم و کنیه او نظیر اسم و کنیه من است و زمین را پر از عدل و قسط می کند آن گونه که پر از ظلم و جور شده است».^(۴)

نیشابوری در مقابل این نظر شیعه سکوت کرده اما فخر رازی بر نظر شیعه اشکال کرده است که اختصاص دادن «غیب» که مطلق است به مورد خاص بدون دلیل بوده و درست نیست. بنابراین عمومیت غیب در آیه شریفه نسبت به حضرت مهدی (عج) از نظر این دو عالم بزرگ

۱- غرائب القرآن، حسن بن محمد القمی النیشابوری، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۳۹. ۳- سوره نور، آیه ۵۵.

۴- «لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی ینخرج رجل من امتی، یواطئ اسمه اسمی و کنیته کنیتی، یملا الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً». (المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۳۵).

اهل سنت بدون اشکال می باشد. ولی صاحب کتاب «ینابیع المودّة» به طور قطع می گوید: آیه فوق در مورد مهدی (عج) نازل شده است.^(۱)

۲- ابن ابی الحدید - در ذیل این کلام از نهج البلاغه که: «دنیا بعد از چموشی اش به ما روی خواهد آورد، همچون شتر شیرده و چموشی که برای شیر دادن به بچه اش رو می آورد».^(۲) و آیه ای که به دنبال آن ذکر شده است: ﴿و نريد أن نمّن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين﴾^(۳) «و ما اراده می کنیم که بر مستضعفین زمین منت نهاده و آنان را رهبران و وارثان زمین قرار دهیم» - می گوید:

«اصحاب ما می گویند: این آیه وعده ای است به امامی که مالک زمین و مستولی بر کشورها خواهد شد».^(۴)

۳- آلوسی در تفسیر آیه شریفه: ﴿أن الارض يرثها عبادي الصالحون﴾^(۵) «همانا بندگان صالح من وارث زمین خواهند شد» گفته است:

«مراد از زمین، زمین دنیاست که مؤمنان بر آن مسلط خواهند شد؛ هر چند بگوییم که این اتفاق در حوزه مؤمنین در زمان مهدی و نزول عیسی رخ خواهد داد».^(۶)

۱- ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۲۸۳.

۲- «لتعطفنّ الدنيا علينا بعد شماسها، عطف الضّروس علی ولدها» (نهج البلاغه، قصار ۲۰۹).

۳- سورة قصص، آیه ۵.

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۲۹.

۵- سورة انبياء، آیه ۱۰۵.

۶- تفسیر روح المعانی، ج ۱۷، ص ۹۵.

۴- در کتاب «الصواعق المحرقة»^(۱) ذیل آیه شریفه: ﴿و إنه لعلم للساعة﴾^(۲) «همانا او (عیسی ع) نشانه یقینی بودن قیامت است» آمده است:

«مقاتل بن سلیمان و پیروان او در بین مفسرین گفته اند: آیه فوق در مورد مهدی (عج) نازل شده است».

در کتابهای «اسعاف الراغبین»^(۳) و «ینابیع المودّة»^(۴) نیز نزول آیه فوق درباره حضرت مهدی (عج) تأیید شده است.

۵- در کتاب «غایة المرام»^(۵) از کتاب «البیان فی اخبار صاحب الزمان» تألیف کنجی شافعی نقل شده که سعید بن جبیر برای اثبات زنده بودن حضرت مهدی (عج) به آیه شریفه: ﴿ليظهره على الدّين كلّه و لو كره المشركون﴾^(۶) «تا این دین را بر کلیه ادیان پیروز گرداند هر چند مشرکین کراهت داشته باشند» استدلال کرده و گفته است:

«منظور حضرت مهدی است که از عترت فاطمه می باشد».

همچنین صاحب کتاب «الديباج»^(۷) گفته است:

«مقصود از آیه مذکور ظهور حجت خداست».

۶- در کتاب ینابیع المودّة آمده است:

«در مناقب خوارزمی از جابر بن عبدالله انصاری ضمن

۱- الصواعق المحرقة، ص ۱۶۲. ۲- سورة زخرف، آیه ۶۱.

۳- اسعاف الراغبین، ص ۱۳۹. ۴- ینابیع المودّة، ج ۲، ص ۴۵۲.

۵- غایة المرام، چاپ قدیم، ص ۷۱۲، باب ۱۲۴، فصل آخر.

۶- سورة توبه، آیه ۳۳.

۷- الديباج علی المسلم، سیوطی، ج ۵، ص ۳۳۸.

خبری طولانی آمده: مردی یهودی بر رسول خدا(ص) وارد شد و از مسائلی از جمله اوصیای آن حضرت و تعداد آنان سؤال نمود و پیامبر(ص) آنان را یکی بعد از دیگری نام برد، تا رسید به حضرت امام حسن پدر حضرت مهدی و فرمود: «ابنه محمد یدعی بالمهدی [...] فیغیب ثم یخرج، فاذا خرج یملاً الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، طوبی للصابرین فی غیبتہ، طوبی للمتقین علی محبتہ، اولئک الذین وصفہم اللہ فی کتابہ و قال: ﴿ہدی للمتقین، الذین یؤمنون بالغیب﴾^(۱) و قال تعالی: ﴿اولئک حزب اللہ الا ان حزب اللہ هم المفلحون﴾^(۲) فرزند او به اسم مهدی خوانده می شود [...] و او غایب می شود و سپس قیام می کند و زمین را پر از عدالت و قسط می نماید بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده است. خوشا به حال صابرین در دوران غیبت او، خوشا به حال آنهایی که بر محبت او بردبار و متقی هستند. اینها همانهایی هستند که خداوند درباره آنان در قرآن فرمود: ﴿ہدی للمتقین، الذین یؤمنون بالغیب﴾^(۳) «این قرآن هدایت کننده پرهیزکارانی است که به غیب ایمان می آورند». و نیز فرمود ﴿اولئک حزب اللہ الا ان حزب اللہ هم المفلحون﴾^(۴) «این افراد جزو حزب خدا

۱- سورة بقرہ، آیه ۲ و ۳. ۲- سورة مجادلہ، آیه ۲۲. ۳- سورة بقرہ، آیه ۲ و ۳. ۴- سورة مجادلہ، آیه ۲۲.

هستند، و آگاه باشید که حزب خدا پیروز است».^(۱)

۷- ینابیع المودّة از فرائد السمطین نقل نموده است:

حسن بن خالد از علی بن موسی الرضا(ع) حدیثی را در مورد مهدی (عج) نقل کرده که ضمن آن ایشان فرموده: «هرگاه مهدی قیام کرد زمین به نور پروردگارش نورانی می گردد [...] و اوست کسی که منادی از آسمان ندایی می کند که تمام اهل زمین آن را می شنوند و می گوید: آگاه باشید که حجت خدا ظاهر شد [...]؛ پس از او متابعت کنید زیرا حق در او و با اوست. و این همان است که خدا فرمود: ﴿ان نشأ نزل علیهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين﴾^(۲) «هرگاه خواستیم، نشانه‌ای برای مردم از آسمان نازل می کنیم تا گردنهای مردم خاضع گردد».^(۳)

۸- ینابیع المودّة^(۴) در ذیل آیه: ﴿هو الذي ارسل رسوله بالهدی و دین الحق...﴾^(۵) «اوست خدایی که رسول خود را با هدایت و دین حق مبعوث نمود» گفته است:

«به خدا قسم این آیه تأویل نمی شود مگر اینکه مهدی (عج) قیام کند.»

۱- ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۲۸۵. ۲- سورة شعراء، آیه ۴. ۳- «فاذا خرج اشرق الارض بنور ربّها... و هو الذي یناد مناد من السماء یسمعه جمیع اهل الأرض الا ان حجة اللہ قد ظهر... فأتبعوه، فإن الحق فیہ و معہ و هو قول اللہ تعالی: ﴿ان نشأ نزل علیهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين﴾. (ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۴۲۹). ۴- ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۲۳۹. ۵- سورة فتح، آیه ۲۸.

۹- صاحب کتاب مقتضب الاثر^(۱) روایتی را از طریق اهل سنت از حضرت علی (ع) نقل می‌کند که فرمود:

«در شب قدر هر سال چیزهایی بر اوصیای رسول‌الله نازل می‌شود». از او سؤال شد: چه کسانی اوصیای او هستند؟ در جواب فرمود: «من و یازده نفر از صلب من».

از این روایت استفاده می‌شود که سوره قدر نظر به حضرت مهدی (عج) هم دارد؛ بخصوص با توجه به آیه شریفه: ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا...﴾^(۲) که ظهور در استمرار و دوام داشته و قطعاً شامل زمان غیبت می‌شود. ضمناً از روایت فوق استفاده می‌شود که وصی رسول خدا که محل نزول ملائکه و روح نیز هست، همیشه و در همه سالها وجود دارد.

اینها نمونه‌هایی است از کتب اهل سنت و مفسران آنها که آیاتی را منطبق با قیام حضرت مهدی موعود نموده‌اند؛ و آنچه در کتب تفاسیر شیعه از ائمه معصومین (ع) در این رابطه ذکر شده است دهها برابر آنچه ذکر شد می‌باشد؛ و از آنجا که اعتبار و حجت بودن قول و فعل عترت قبلاً از طریق قرآن و روایات پیامبر (ص) به اثبات رسید، جا ندارد که کسی به تمسک شیعیان به روایات منقول از ائمه و اهل بیت پیامبر (ع) خدشه

۱- «ليلة القدر في كل سنة ينزل فيها على الوصاة بعد رسول الله ما ينزل» قيل له و من الوصاة يا امير المؤمنين؟ قال «أنا واحد عشر من صلبى...». (مقتضب الاثر، ص ۲۹).
۲- سوره قدر، آیه ۴.

نماید. گرچه بنای ما در این پاسخنامه مختصر استدلال به کتب و روایات منقول از ناحیه اهل سنت می‌باشد.

از طرف دیگر کسانی که تطبیق بعضی آیات قرآن بر حضرت مهدی (عج) را استبعاد می‌کنند، بجاست توجه کنند که چندین نفر از علمای اهل سنت کتابهایی مستقل درباره تطبیق آیات زیادی از قرآن بر حضرت علی (ع) تألیف نموده‌اند؛ از جمله:

۱- ابونعیم اصفهانی، صاحب کتاب: «ما نزل من القرآن فی علی» یا «ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین».

مرحوم علامه امینی در «الغدیر» به این کتاب اشاره کرده است.^(۱)

۲- محمد بن احمد بن ابی‌الثلج، صاحب کتاب: «التنزیل فی النص علی امیرالمؤمنین».

مرحوم ابن طاووس در کتاب «الیقین»^(۲) از کتاب فوق مطالبی نقل کرده است.

۳- ابی‌بکر محمد بن مؤمن شیرازی، صاحب کتاب: «نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین».

مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب «المناقب»^(۳) به این کتاب اشاره کرده است.^(۴)

۱- الغدیر، ج ۴، ص ۱۰۱. ۲- الیقین، ابن طاووس، ص ۴۵.

۳- المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۷۳.

۴- مقدمه کتاب «المناقب»، خوارزمی، ص ۱۲ تا ۱۴.

۴- حاکم حسکانی حنفی، صاحب کتاب: «شواهد التنزیل و هو ما نزل من القرآن فی علی»^(۱).

۵- حسین بن حکم حبری کوفی، صاحب کتاب: «ما نزل من القرآن فی علی»^(۲).

۶- مظفر بن ابی بکر حنفی، صاحب کتاب: «ما نزل من القرآن فی علی»^(۳).
بنابراین تطبیق بعضی آیات قرآن بر حضرت مهدی (عج) حتی مطابق نظر بعضی از علمای اهل سنت نیز نباید موجب استبعاد و استنکار قرار گیرد؛ زیرا اگر تطبیق بعض آیات بر حضرت مهدی (عج) جایز نباشد، تطبیق آنها بر حضرت علی (ع) هم جایز نیست؛ زیرا ملاک در هر دو یکی است، در صورتی که عده‌ای از علمای اهل سنت چنین کرده‌اند.

لازم به تذکر است که در کتاب «غایة المرام»، مقصد دوم آن، طی صد و بیست و سه باب آیات زیادی ذکر شده است که بنابر نقل از کتابهای اهل سنت تطبیق بر اهل بیت پیامبر (ع) شده، و یا روایاتی از طریق آنان در مورد بعضی آیات از ائمه معصومین (ع) نقل شده که بر اهل بیت (ع) تطبیق شده است.

علاوه بر این صاحب کتاب «حق الیقین فی معرفة اصول الدین» چهارده آیه را که در کتابهای مختلف اهل سنت بر حضرت امیر (ع) یا به طور کلی بر اهل بیت تطبیق شده است با ذکر سند و طرق مربوطه به تفصیل ذکر کرده است. این کتابها عبارتند از:

۱- الکشاف المنتقی لفضائل علی المرتضی (ع)، ص ۱۴.

۲- همان. ۳- همان.

«در المنثور» ج ۲، ص ۲۹۳؛ «تفسیر فخر رازی» ج ۳، ص ۶۱۸ و ج ۸، ص ۳۹۲؛ «تفسیر بیضاوی» ص ۱۵۴؛ «تفسیر کشاف زمخشری» ج ۱، ص ۲۶۴ و ج ۲، ص ۳۳۹؛ «تفسیر نیشابوری» ج ۲، ص ۲۸؛ «طبقات النقول» ج ۲، ص ۱۵؛ «مشارق الانوار» ص ۷۵؛ «صواعق ابن حجر» ص ۷۴؛ «سیره حلبی» ج ۳، ص ۳۰۲؛ «نورالابصار» ص ۶۹؛ «تفسیر طبری» ج ۱۲، ص ۱۰ و ج ۲۵، ص ۵۸؛ «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» ج ۲، ص ۲۳۶ و ج ۳، ص ۲۷۰؛ «صحیح مسلم» ج ۲، ص ۳۳۱؛ «الشرف المؤید» ص ۱۰؛ «مصابیح السنة» ج ۲، ص ۲۰۰؛ «خصائص الكبرى» ج ۲، ص ۲۶۴؛ «الإتحاف» ص ۱۸؛ «اسعاف الراغبین» که در حاشیه نورالابصار ج ۴، ص ۴۵ چاپ شده است؛ «تفسیر روح البیان» ج ۳، ص ۲۳۰ و ج ۶، ص ۵۴۶؛ «اصابة ابن حجر» ج ۴، ص ۳۰۷؛ «منتخب كنز العمال» ج ۵، ص ۴۳؛ «ینابیع المودّة» ج ۱، ص ۹۳، ۹۴ و ۹۹؛ «تفسیر جلالین» ج ۱، ص ۳۵؛ «تاریخ الخلفاء» ص ۶۵؛ «الفتوحات الاسلامیة» ج ۲، ص ۳۴۲.^(۱)

همچنین در فصل هفدهم از کتاب «مناقب خوارزمی» که از علمای معروف اهل سنت است، آیتی که پیامبر اکرم (ص) یا اصحاب آن حضرت بر حضرت علی (ع) تطبیق نموده‌اند با ذکر سندهای آن نقل شده است.^(۲) گفتنی است صاحب کتاب: «الکشاف المنتقی لفضائل علی

۱- ر.ک. حق الیقین فی معرفة اصول الدین، سید شبر، ج ۱، ص ۱۴۴ به بعد.

۲- المناقب، خوارزمی، ص ۱۸۶.

المرتضی (ع) نیز هفتاد و چهار آیه را که به نظر نویسندگان اهل سنت در شأن حضرت علی (ع) وارد شده، در کتاب خود نقل کرده است. نامبرده بیش از دویست کتاب از اهل سنت را ذکر می‌کند که هرکدام بعضی از آیات فوق را در شأن آن حضرت نقل کرده‌اند.^(۱)

یادآور می‌شود که مقصود این نیست که با قیاس حضرت مهدی (عج) به حضرت علی (ع) در صدد اثبات وجود اشاراتی در قرآن مربوط به حضرت مهدی (عج) باشیم، بلکه مقصود این است که در مقابل استبعاد و انکار نویسندگان فقط در صدد اثبات امکان عملی و رفع استبعاد اشاراتی در قرآن مربوط به حضرت مهدی (عج) می‌باشیم، زیرا حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد.

از این فصل نتیجه می‌گیریم که لزومی به ذکر موضوع امام زمان (عج) همانند بسیاری از معارف دینی در قرآن نمی‌باشد. علاوه بر آنکه بسیاری از علمای اهل سنت و نیز علمای شیعه بعضی از آیات قرآن را بر حضرت مهدی (عج) تطبیق نموده‌اند، که اندکی پیش به آن اشاره شد.

فصل سوّم:

تواتر روایات مهدی موعود (عج)

در

کتب اهل سنت

تواتر روایات مهدی موعود (عج) در کتب اهل سنت

نویسنده جزوه در بخش دیگری از نوشته خود ادعا کرده است که:
«آنچه در اخبار آحاد راجع به مهدی موعود آمده است هیچ ارتباطی با
امام زمان مزعوم روحانیت که آن را آلت دست خود جهت تضلیل
مقلدانش قرار داده است ندارد؛ بلکه راجع به مصلحی است که از ذریه
حضرت رسول خواهد بود که به دین رسول اکرم عمل خواهد کرد،
نه اینکه دین تازه بیاورد آنچنان که کتب امامیه مدعی آن است...».

جواب این ادعا در چند بخش بررسی می شود:

اول: گفتار علمای اهل سنت درباره تواتر روایات مهدی (عج)

ادعای آحاد بودن اخبار درباره حضرت مهدی (عج) ناشی از
بی اطلاعی نویسنده است؛ زیرا هر چند بخشی از اخبار موجود در کتب
فریقین که مربوط است به جزئیات زمان ظهور و علائم پیش از آن، و یا
کارهای خاصی که توسط آن حضرت انجام می شود، آحاد و بعضاً از
لحاظ سند یا متن ضعیف باشد، و لکن اصل وجود حضرت مهدی (عج) و
قیام او در آخرالزمان و اینکه زمین را پراز عدل و داد می کند پس از اینکه
پراز جور و ظلم شده باشد، و نیز بسیاری دیگر از امور مربوط به آن

حضرت، قطعی و مدلول روایات متواتری است که در کتب شیعه و سنی نقل گردیده است. ولی در این نوشتار برای مراعات اسلوب و آداب منطقی مناظره، در مقام استدلال و اثبات مطلوب به کتب و روایات و نظریات اهل سنت استناد و اکتفا می‌شود. از این رو در رابطه با تواتر روایات حضرت مهدی (عج) به نمونه‌ای از کلمات علمای اهل سنت اشاره می‌شود:

۱- ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» می‌گوید:

«اتفاق تمام فرقه‌های مسلمین است که دنیا و دین و تکلیف

تمام نمی‌شود مگر با مهدی موعود». (۱)

۲- در «إسعاف الراغبین» آمده است:

«همانا اخبار متواتری از پیامبر (ص) رسیده است که مهدی قیام

می‌کند، و او از اهل بیت پیامبر (ع) است و زمین را پر از عدل و

داد می‌کند». (۲)

۳- ابن حجر از ابوالحسین الآجری نقل کرده که گفته است:

«اخبار متواتره از پیامبر (ص) رسیده است مبنی بر اینکه

مهدی (عج) از اهل بیت پیامبر (ص) است و زمین را پر از عدل

خواهد کرد. او هفت سال حکومت می‌کند و با عیسی قیام

کرده و با کمک او دجال را در سرزمین فلسطین به قتل

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۹۶.

۲- إسعاف الراغبین، باب ۲، ص ۱۳۸.

می‌رساند، و عیسی و امت اسلامی به او اقتدا می‌کنند». (۱)

۴- علامه برزنجی می‌نویسد:

«روایاتی که در آنها از ظهور مهدی نام برده شده زیاد و در حد

تواتر است و بعضی از آنها صحیح و بعضی حسن و بعضی

ضعیف می‌باشد، و این دسته بیشترین می‌باشد؛ و لکن

به خاطر کثرت راویان آنها، دسته ضعیف به وسیله دسته قوی

تقویت شده و موجب قطع می‌باشد. و آنچه قطعی است این

است که ظهور او مسلم است و از اولاد فاطمه و پرکننده زمین

از عدل می‌باشد». (۲)

۵- شیخ علی ناصف در کتاب «غایة المأمول» آورده است:

«مشهور بین علمای گذشته و حال این است که در آخر الزمان

مردی از اهل البیت به نام مهدی قیام می‌کند و مسلمانان از او

پیروی کرده و دین را یاری می‌کند، دجال ظاهر می‌شود و

عیسی نازل می‌گردد و با مهدی یا او به تنهایی دجال را

می‌کشند [...] و بزرگان صحابه و اکابر محدثین نظیر ابی داود،

ترمذی، ابن ماجه، طبرانی، ابی یعلی، بزّار، امام احمد و حاکم

روایات مهدی را نقل کرده‌اند؛ و کسانی چون ابن خلدون که

همه روایات مهدی را تضعیف می‌کنند اشتباه کرده‌اند». (۳)

۱- الصواعق المحرقة، ص ۱۶۷.

۲- الأشاعة لاشراط الساعة، محمد بن رسول البرزنجی، ص ۸۷.

۳- غایة المأمول (پاورقی کتاب التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول)، ج ۵، ص ۳۸۲.

در همین کتاب از کتاب «فتح الباری» چنین نقل شده است:
 «روایات متواتری رسیده است که مهدی از این امت است و عیسی نازل می‌شود و به او در نماز اقتدا می‌کند؛ و نظر صحیح این است که عیسی زنده است و به آسمان برده شده است...».

همچنین در این کتاب آمده است:

«شوکانی نیز در رساله خود به نام «التوضیح» تواتر روایات مربوط به حضرت مهدی (عج)، حضرت عیسی (ع) و دجال را تأیید می‌کند».

سپس غایة المأمول می‌نویسد:

«پس ثابت شد که احادیث مهدی متواتر است، و برای کسی که ذره‌ای ایمان و کمی انصاف داشته باشد همین مقدار کفایت می‌کند.»^(۱)

۶- کنجی شافعی نیز در کتاب «البيان» باب ۱۱، تواتر روایات مهدی را تأیید می‌کند.

۷- صاحب کتاب کفایة الموحدين قول به تواتر روایات مهدی را از شافعی نیز نقل کرده و در کتاب «البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان» نظر چهار تن از علمای مذاهب اربعه در مورد صحیح بودن روایات مهدی و قطعی بودن موضوع قیام و صفات او را یادآور می‌شود؛ این چهار تن عبارتند از:

۱- همان، ص ۳۶۰.

«ابن حجر شافعی صاحب کتاب المختصر، احمد بن ضیاء حنفی، محمد بن محمد مالکی و یحیی بن محمد حنبلی...»^(۱).

۸- حافظ عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب» و نیز سیوطی در کتاب «الحاوی للفتاوی» اخبار مربوط به قیام مهدی و اینکه او از اهل بیت پیامبر (ع) است و هفت سال حکومت می‌کند و زمین را پراز عدل می‌سازد و عیسی به او اقتدا می‌کند... را متواتر اعلام می‌کند.^(۲) ابن حجر نیز تواتر مضمون فوق را از ابوالحسین الآجری نقل می‌کند.^(۳)

۹- صاحب کتاب «اتحاف اهل الاسلام» اصل قیام مهدی، و صاحب کتاب «مناقب الشافعی» جریان مهدی (عج) و اینکه او از اهل بیت پیامبر است را مورد تواتر روایات ذکر کرده‌اند.^(۴)

۱۰- سفارینی حنبلی موضوع قیام مهدی را از معتقدات قطعی علمای سنت می‌شمارد و مدعی تواتر روایات مربوط به آن شده است، و در نهایت صریحاً گفته است:

«ایمان به قیام مهدی همان گونه که نزد اهل علم مقرر شده واجب می‌باشد.»^(۵)

۱- البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، متقی هندی، باب ۱۳، ص ۱۷۷ تا ۱۸۳.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۲۶. ۳- الصواعق المحرقة، ص ۱۶۷.

۴- «المهدی»، ابوطالب تجلیل، ص ۶۲.

۵- لوامع الانوار البهیة، محمد سفارینی حلبی، ج ۲، ص ۸۴.

همین نظر را نیز صاحب کتاب «طبقات الحنابلة» از شیخ حسن بربهاری حنبلی نقل می‌کند.

۱۱- سیدمحمد صدیق حسن قنوجی می‌گوید:

«روایات وارده در مورد مهدی با اختلافی که دارند به حدی زیاد است که به حد تواتر می‌رسد و در کتب سنن و غیر آن از مؤلفات اسلامی و نیز معجم‌ها و مسندها مذکور است»^(۱).

و در جای دیگر می‌گوید:

«شکی نیست که مهدی در آخرالزمان قیام می‌کند... زیرا روایات آن متواتر است و جمهور امت خلفاً عن سلف بر آن اتفاق نظر دارند، مگر کسانی که به نظرشان اعتنایی نمی‌شود»^(۲).

۱۲- علامه محمد بن جعفر کتانی پس از نقل نظر مخالف ابن خلدون

و اشاره به نقد و ردهایی که بر علیه او نوشته شده، صریحاً می‌گوید:

«روایات مهدی به قدری زیاد است که به حدّ تواتر رسیده است»^(۳).

۱۳- دکتر شیخ عبدالمحسن العباد، رئیس اسبق دانشگاه اسلامی

مدینه منوره - که نویسنده جزوه در چند مورد به گفته‌های او استناد کرده است - در ردّ شیخ عبدالله بن زید آل محمود، رئیس محاکم شرعی قطر

۱- الاذاعة لما كان و يكون بين يدي الساعة، سيد محمد صديق حسن، ص ۱۱۲.

۲- همان، ص ۱۴۵.

۳- النظم المتناثر من الحديث المتواتر، جعفر کتانی، ص ۲۲۶ و ۲۲۷.

(که در رساله خود به نام: «لا مهدی ينتظر بعد الرسول خیرالبشر» گفته است: «اصولاً اندیشه مهدی از اعتقادات قدمای اهل سنت نیست و در قرن اول هجری اصحاب پیامبر(ص) و پیروانشان از این اندیشه یاد نکرده‌اند»)، می‌گوید:

«احادیث فراوانی درباره ظهور مهدی در آخرالزمان به نقل از پیامبر(ص) به ثبت رسیده و از اصحاب به دست پیروان بعدی واصل گردیده است. و با توجه به تواتر آنها چگونه می‌توان گفت که در قرن اول، اصحاب پیامبر(ص) و پیروانشان از این اندیشه یاد نکردند؟!»

سپس شیخ عبدالمحسن العباد، اعتقاد به تواتر روایات مهدی (عج) را از شوکانی در کتابش: «التوضیح» و صدیق حسن خان در کتاب خود: «الاذاعة» نقل کرده است. و در کتاب اخیر آمده است:

«این احادیث بدون هیچ شک و شبهه‌ای متواتر است؛ بلکه اطلاق صفت تواتر بر موارد کمتر از آنها در کلیه اصطلاحات مدون در اصول، صدق می‌کند. از طرفی آثار رسیده از اصحاب پیامبر(ص) که بر ظهور مهدی صراحت دارد، بسیار زیاد است...»^(۱).

ضمناً اعتراف به تواتر روایات مهدی (عج) توسط دکتر عبدالمحسن العباد در جزوه مورد بحث تحت عنوان: «تفاوت عمیق بین مهدی موعود و امام زمان ساختگی» توسط نویسنده نقل شده است.

۱- مصلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت، ص ۱۶۷.

یادآوری می‌شود: نویسنده جزوه «مهدی موعود یا موهوم» بسیاری از مطالب مربوط به انکار حضرت مهدی (عج) را از رساله شیخ عبداللّه بن زید - رئیس محاکم شرعی قطر - به نام «لا مهدی ينتظر بعد الرسول خیر البشر» نقل کرده است. مطالب رساله فوق توسط دکتر شیخ عبدالمحسن العباد رئیس اسبق دانشگاه اسلامی مدینه منوره، تحت عنوان «عقیده اهل السنّة والأثر فی المهدی المنتظر» مشتمل بر چهل عنوان مستقل که همگی مربوط به حضرت مهدی (عج) می‌باشد، در مجله «الجامعة الاسلامیة» [چاپ مدینه] شماره سوم، سال اول مورد نقد و ایراد جدی قرار گرفته و باطل بودن آنها با استدلال ثابت شده است.^(۱)

و سپس اسامی بسیاری از صاحبان صحاح و سنن و مسانید را ذکر می‌کند که روایات مهدی (عج) را نقل کرده‌اند.

بنابراین نویسنده راهی جز اعتراف به متواتر بودن روایات مهدی (عج) از طریق اهل سنت ندارد.

دوم: یگانگی امام زمان مورد ادعای شیعه با مهدی موعود در روایات اهل سنت

اما این بخش از ادعای نویسنده که می‌گوید: «این مهدی موعود هیچ ارتباطی با امام زمان مزعوم روحانیت ندارد [...]» نیز کلام بی‌اساسی است؛ زیرا روایات مورد اتفاق شیعه و سنی با تعبیرات مختلف دلالت دارد بر

اینکه «خلفای رسول الله» یا «ائمۀ مسلمین» و یا «نقبای آن حضرت» دوازده تن هستند؛ و طبق این روایات مهدی موعود یکی از آنان و آخرین خلیفه رسول الله می‌باشد؛ و تعبیراتی همچون «لا یزال» و «مادام الدین قائماً» به طور صریح دلالت دارد بر اینکه تا دین اسلام و امت اسلامی پابرجاست خلیفه‌ای برای پیامبر اکرم (ص) نیز وجود دارد. و چون به شهادت قطعی تاریخ یازده نفر از خلفای رسول الله (ص) از دنیا رفته‌اند، قهراً خلیفه فعلی رسول الله (ص) زنده و غایب است، که همان مهدی موعود می‌باشد؛ و مقصود شیعه از امام زمان (عج) همان خلیفه زنده رسول الله (ص) می‌باشد.

اگر نویسنده بگوید: مهدی موعود هنوز متولد نشده و پس از تولد در آینده خلیفه رسول الله (ص) می‌گردد، در جواب گفته می‌شود: مفاد روایت «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة» که از طریق اهل سنت نیز نقل شده و قبلاً ذکر گردید^(۱) این است که هیچ زمانی بدون امام و حجت خدا نخواهد بود؛ و امامی که در این روایت ذکر شده همچون پیامبر اکرم (ص) اکمل مردم و جانشین اوست که ما او را امام زمان می‌نامیم.

همین معنا از جمله «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» (هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا کنار حوض بر من برگردند) در روایت متواتر تقلین که مورد قبول اهل سنت نیز می‌باشد فهمیده می‌شود؛ زیرا معنای

جدا نشدن عترت از قرآن، جز این نیست که تا قرآن در بین مردم هست عترت نیز باید باشد، و امروز عترت جز مهدی موعود (امام زمان ع) نخواهد بود.

و مقایسه امامت با رسالت و فترتی که در سلسله پیامبران صاحب شریعت بوده است باطل است؛ زیرا فترت رسالت با وجود جانشینان پیامبران و حفظ کتاب و شریعت آنان اشکالی ندارد، و طبق اخبار قطعی هیچ پیامبر صاحب شریعتی بدون جانشین و خلیفه نبوده است و خلفا و اسباط و نقبای آنان دوازده تن بوده‌اند که طبعاً همانها انسانهای کامل و ائمه زمان خود بوده‌اند.

سوّم: اشاره به حضرت مهدی (عج) در صحیح مسلم

نویسنده جزوه «مهدی موعود یا مهدی موهوم» در رابطه با مطرح بودن امام زمان (عج) در کتابهای اهل سنت ادعا می‌کند:

«... [کتاب صحیح مسلم را که آقای منتظری بدان حواله داده است، برای بررسی دلیل ایشان مراجعه نمودم؛ نه اینکه مدعای ایشان در آنجا نیست، بلکه حتی یک حدیث هم در مورد مهدی در آنجا نیامده است]...».

در پاسخ او گفته می‌شود:

اولاً- در کتاب «سبائک الذهب» (اثر یکی از علمای اهل سنت) درباره روایات حضرت مهدی (عج) چنین آمده است:

«اتفاق علما بر این است که مهدی همان کسی است که در

آخر الزمان قیام می‌کند و زمین را پر از عدل و قسط خواهد کرد».^(۱)

اگر شخصیتی معروف مثل مسلم چنین اعتقادی نداشت صاحب کتاب «سبائک الذهب» چنین ادعایی نمی‌کرد.

ثانیاً- روایت ذیل در اکثر کتب اهل سنت حتی صحیح مسلم و بخاری، با سندهای مختلف ذکر شده است:

«چگونه هستید هنگامی که پسر مریم بین شما نازل می‌شود و امام شما از خود شما خواهد بود؟»^(۲)

و در صحیح مسلم آمده است:

«جابر بن عبدالله گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که ایشان فرمودند: «همواره طایفه‌ای از امت من برای حق پیروزمندانه می‌جنگند تا روز قیامت». سپس فرمودند: «آنگاه عیسی بن مریم نازل می‌شود و امیر آنان به او می‌گوید: بیابایست و برای ما نماز برپا کن. آنگاه عیسی بن مریم می‌گوید: نه! بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر هستید».^(۳)

۱- سبائک الذهب، محمد امین سویدی، ص ۷۸.

۲- «کیف اتمم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم». (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۴؛ کتاب الایمان، حدیث ۲۴۴؛ و با سند دیگر در حدیث شماره ۲۴۵؛ و در صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۳ ذکر شده است).

۳- «لاتزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرين الی یوم القیامة قال: فینزل عیسی بن مریم فیقول امیرهم، تعال صل بنا. فیقول: لا ین بعضکم علی بعض امراء...». (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۴؛ کتاب الایمان، حدیث ۲۴۷).

در همین روایت در «عقد الدرر» بعد از جمله «فینزل عیسی بن مریم» چنین ذکر شده:

«طلوع الفجر بیت المقدس ينزل على المهدي فيقال له تقدم يا نبي الله فصل بنا فيقول: ان هذه الأمة امير بعضهم على بعض...»^(۱) «سپس عیسی بن مریم هنگام طلوع فجر در بیت المقدس بر مهدی نازل می شود و به او گفته می شود: ای پیامبر خدا بایست جلو تا با تو نماز بخوانیم؛ سپس او می گوید: بعضی افراد این امت امیر بعضی دیگر هستند».

از این روایت به خوبی فهمیده می شود که حضرت عیسی (ع) به امام امت محمدیه که همان حضرت مهدی (عج) است اقتدا می کند و آن حضرت امام جماعت می باشد. همین مضمون با روایت ابی سعید خدری از پیامبر (ص) تأیید می شود که فرمود:

«کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند از ماست.»^(۲)

روایت اخیر در بسیاری از کتابهای اهل سنت آمده است؛ از جمله:

«کنز العمال»،^(۳) «البرهان»^(۴) و «مناقب المهدي» بنابر نقل «عقد الدرر».^(۵)

۱- عقد الدرر، فی اخبار المنتظر، یوسف بن یحیی المقدس الشافعی السلمی، ص ۲۹۳، حدیث ۳۵۳.

۲- «منّا الذی یصلی عیسی ابن مریم خلفه». همان، ص ۸۴.

۳- کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۶.

۴- البرهان، فی علامات المهدي، ص ۱۵۸.

۵- عقد الدرر، ص ۸۴، حدیث ۳۵.

و در کتابهای دیگر آنان مضمونی مشابه آن، که نسبت به اقتدای حضرت عیسی (ع) به حضرت مهدی (عج) صراحت دارد آمده است؛ از جمله:

«غایة المأمول (شرح التاج الجامع للاصول)»،^(۱) «اسعاف الراغبین»،^(۲) «العرف الوردی (الحاوی للفتاوی)»،^(۳) «الصواعق المحرقة»،^(۴) «ینایع المودّة»،^(۵) «الفتن»^(۶) و چندین کتاب دیگر.^(۷)

بنابراین مقصود از جمله «و امامکم منکم» در روایت صحیح مسلم و صحیح بخاری نیز همان حضرت مهدی (عج) می باشد.

و در روایت دیگر که با سند ابی هریره در کتاب صحیح مسلم آمده، به جای «و امامکم منکم» «أُمَّکُم منکم» نقل شده است؛^(۸) به قرینه روایات سابق الذکر که در آنها به امامت حضرت مهدی (عج) تصریح شده است، مقصود از این روایت نیز همان پیشوایی و امامت حضرت مهدی می باشد.

و اما در رابطه با علت اینکه روایات مربوط به حضرت مهدی (عج) به طور مفصل در دو کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری ذکر نشده،

۱- غایة المأمول، (پاورقی کتاب التاج الجامع للاصول)، ج ۵، ص ۳۶۰.

۲- اسعاف الراغبین، ص ۱۳۸.

۳- الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۲، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.

۴- الصواعق المحرقة، ص ۱۶۷.

۵- ینایع المودّة، ج ۲، ص ۳۴۳.

۶- کتاب الفتن، مروزی، ص ۲۳۰.

۷- جهت آگاهی بیشتر از کتب اهل سنت رجوع شود به منتخب الأثر، ج ۲، ص ۳۵۳.

۸- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۴.

به توضیح دکتر شیخ عبدالمحسن العباد، رئیس اسبق دانشگاه اسلامی مدینه منوره در مجله «الجامعة الاسلامیة» توجه فرماید:

«...عدم درج - این گونه احادیث - در صحیحین دلیل بر ضعف آنها نزد شیخین بخاری و مسلم نیست؛ زیرا آنان هرگز مدعی آن نبوده‌اند که در صحاح آنها هر آنچه صحیح است به تمام و کمال نقل و ضبط شده است، یا اینکه از آنها نقل نشده است که قصد جمع‌آوری کلیه احادیث صحیح را داشته‌اند، تا بتوان گفت هر آنچه در صحیحین نیامده ضعیف است؛ بلکه بخاری و مسلم برخلاف این مطلب تصریح دارند. ابن عمرو در کتاب علوم الحدیث می‌گوید: «بخاری و مسلم کلیه احادیث صحیح را در صحیحین ضبط نکرده و به این امر پایبند نبوده‌اند». از بخاری نقل شده که گفته است: «در کتاب جامع خودم چیزی جز آنچه صحیح است نیاورده‌ام، ولی به علت کثرت احادیث از نقل برخی از احادیث صحیح صرف‌نظر کرده‌ام». ... و نووی در مقدمه شرح صحیح مسلم می‌گوید: ... این دو (بخاری و مسلم) به ضبط کلیه احادیث پایبند نبودند، بلکه خود تصریح دارند که نتوانسته‌اند کلیه احادیث را ضبط نمایند، و قصدشان این بوده که مجملی از احادیث را جمع‌آوری کنند...»^(۱)

۱- مصلح جهانی، سیدهادی خسروشاهی، ص ۱۷۳ به بعد.

لازم به ذکر است که در پاورقی کتاب «عقد الدرر» آمده است:

«روایت نزول عیسی (ع) و اقتدای او به حضرت مهدی (عج) در کتاب «المنار المنیف» ابن قیم، و نیز کتاب «مسند» حافظ بن ابی اسامة به نقل از پیامبر (ص) چنین نقل شده: «ینزل عیسی ابن مریم فیقول امیرهم المهدی...» و ابن قیم سند حدیث را خوب دانسته است. و شیخ عبدالمحسن عباد در کتاب خود به نام «عقیده اهل السنة و الاثر فی المهدی المنتظر» - که مطالب آن در شماره سوم مجله «الجامعة الاسلامیة» نیز درج شده - خاطر نشان کرده است که این حدیث و سایر احادیثی که دلالت بر قیام مهدی در آخرالزمان می‌کند در حقیقت مفسر و شارح روایتی است که در صحیح بخاری و صحیح مسلم در مورد حضرت مهدی ذکر شده است»^(۱).

ضمناً حدیث «المهدی من سادات اهل الجنة» علاوه بر کتابهای متعددی از اهل سنت، از کتاب «المنتخب من صحیح البخاری و مسلم» نیز نقل شده است.^(۲)

* * *

بنابر مطالب مندرج در این فصل معلوم گردید:

۱- عقد الدرر، ص ۲۹۲، حدیث ۳۴۹.

۲- ر.ک: من هو المهدی، ص ۸۵، پاورقی.

اولاً- روایات مربوط به حضرت مهدی (عج) نزد اهل سنت نیز متواتر است.

ثانیاً- مغایرتی بین امام زمانِ مورد نظر شیعه و مهدی موعود در نزد اهل سنت وجود ندارد.

ضمناً در دو کتاب صحیح مسلم و بخاری نیز روایاتی مربوط به حضرت مهدی (عج) - هرچند به طور اشاره - وجود دارد.

فصل چهارم:

حضرت مهدی (عج)

و

دین جدید؟

آیا حضرت مهدی (عج) دین جدید و کتابی غیر از قرآن می آورد؟

نویسنده در بخش دیگری از جزوه خود ادعا می کند که:

«نوشته‌ها و تصریحاتی که در کتب امامیه در مورد این افسانه ساختگی وجود دارد دلیل بر انسلاخ این امام ساختگی از اسلام می باشد؛ چون با دین تازه‌ای خواهد آمد و کتاب دیگری غیر از قرآن خواهد آورد [...]؛ نعمانی از ابو جعفر جعل می کند که: قائم قیام می کند به دستوری نو و کتابی جدید و حکمی جدید که بر اعراب بسی سخت گیر است و با آنها جز شمشیر نمی شناسد و توبه نمی پذیرد...؛ و طوسی با تأیید این مطلب از ابو عبد الله جعل می کند که: قائم به امری غیر از آنچه بوده است قیام می کند».

ادعای فوق به دو دلیل بی اساس است:

اول: عمل حضرت مهدی (عج) به قرآن و سنت مطابق روایات شیعه

شیعه هرگز معتقد نیست که امام زمان (عج) دین تازه و کتابی غیر از قرآن با خود می آورد؛ بلکه مطابق اخبار منقول از طرق شیعه و سنی معتقد است امام زمان با کتاب خدا، قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) قیام می کند و تمام بدعت‌ها و هواها را از دین و ساحت قرآن و سنت زایل،

و نیز شرک و کفر را از روی زمین برطرف می‌کند و اسلام را مستقر می‌گرداند.

در این رابطه به چند نمونه از روایات شیعه توجه نمایید:

۱- از حضرت علی (ع) درباره ملاحم و فتنه‌ها نقل شده است:

«يعطف الهوى على الهدى اذا عطفوا الهدى على الهوى، ويعطف الرأى على القرآن اذا عطفوا القرآن على الرأى» - قائم ما - هوا [های نفسانی] را به هدایت برمی‌گرداند زمانی که هدایت به هوا [های نفسانی] برگشته است، و آراء را بر قرآن تطبیق می‌کند زمانی که قرآن بر آراء تطبیق شده است.

و منها: «حتى تقوم الحرب بكم على ساق [...] فيريكم كيف عدل السيرة و يحيي ميّت الكتاب و السنّة» تا زمانی که جنگ‌ها و فتنه‌ها برپاست [...] - قائم ما - به شما نشان خواهد داد که چگونه سیره - پیامبر - را به جای خود برمی‌گرداند و احکام به جامانده قرآن و سنت را احیا می‌نماید.^(۱)

این خطبه به نظر شارحین شیعه جزو پیشگویی‌های آن حضرت است، و بر سیره و عمل امام زمان (عج) منطبق می‌شود.

ابن ابی‌الحدید نیز در شرح این کلام گفته است:

«این خطبه اشاره است به امامی که خداوند در آخر الزمان خلق می‌کند و اوست همان کسی که در اخبار و آثار وعده داده شده است».^(۲)

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۳۸.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۴۰ و ۴۶.

۲- در تفسیر آیه شریفه: ﴿و قاتلوا المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة﴾^(۱) «همگی با مشرکین بجنگید همان گونه که آنها همگی با شما می‌جنگند». و آیه: ﴿و قاتلوهم حتى لا تكون فتنة و يكون الدين كله لله﴾^(۲) «آنان را از میان بردارید تا وقتی که دیگر فتنه‌ای نباشد و دین کلاً برای خدا باشد» از امام صادق (ع) نقل شده است:

«هنوز تأویل این دو آیه نیامده و تأویل آنها در زمان قیام قائم ما می‌باشد... و به قطع قائم ما دین محمد (ص) را ابلاغ می‌کند تا زمانی که شرکی بر روی زمین باقی نماند».^(۳)

۳- مجمع البیان نقل کرده که امام باقر (ع) فرمود:

«این - استقرار کامل اسلام - در زمان قیام مهدی از آل محمد (ص) خواهد بود، که احدی باقی نمی‌ماند مگر اینکه به - رسالت - محمد (ص) اقرار می‌کند».^(۴)

۴- از امام علی (ع) ضمن حدیث طولانی نقل شده است:

«... در این هنگام خداوند او - مهدی (عج) - را توسط لشکرهایی که شما نمی‌بینید یاری نموده و دین پیامبرش را به دست او ظاهر ساخته و بر تمام ادیان پیروز می‌گرداند،

۱- سوره توبه، آیه ۳۶. ۲- سوره انفال، آیه ۳۹.

۳- «و ليبلغنّ دين محمد (ص) ما بلغ الليل حتى لا يكون شرک على ظهر الارض». (تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۶).

۴- «ان ذلك يكون عند خروج المهدي من آل محمد فلا يبقى أحد إلا اقرّ بمحمد (ص)». (مجمع البیان، طبرسی، ج ۵، ص ۴۵؛ و قریب به این مضمون در تفسیر تبیان، شیخ طوسی، ج ۵، ص ۲۰۹).

هرچند مشرکین کراهت داشته باشند»^(۱).

۵- در روایت حدیث در بحار آمده است:

«... نبردهایی می‌کند و اسلام را ظاهر و پیروز می‌گرداند»^(۲).

۶- ابوسعید از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند:

«... سپس خداوند مردی را که از نسل و عترت من است برمی‌انگیزاند تا زمین را پر از عدل نماید، همان گونه که پیش از آن پر از ظلم و جور شده [...]; و در این هنگام است که همه اهل زمین در مقابل اسلام - همچون گردن شتر رام که روی زمین دراز می‌کند - تسلیم و مطیع خواهند شد»^(۳).

۷- احمد بن عمر از امام باقر (ع) روایت می‌کند:

«همانا دنیا تمام نمی‌شود تا وقتی که خداوند مردی از ما اهل بیت را برمی‌انگیزاند تا به کتاب خدا عمل نماید...»^(۴).

۸- عبدالله بن عطاء می‌گوید که از امام صادق (ع) در مورد سیره و روش مهدی (ع) سؤال نمودم که چگونه است؛ فرمود:

۱- «... و عند ذلك يؤيده الله بجنود لم تروها، و يظهر دين نبيه على يديه على الدين كله و لو كره المشركون». (الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۳۸۲؛ و تفسیر نورالثقلین، عروسی حویزی، ج ۳، ص ۶۱۹).

۲- «... تجري الملاحم على يديه و يظهر الاسلام...». (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۳).

۳- «... ثم يبعث الله رجلاً مني و من عترتي فيملا الارض عدلاً كما ملأها من كان قبله جوراً... و ذلك حتى يضرب الإسلام بجرانه». (الامالی، شیخ طوسی، ص ۵۱۲؛ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۸).

«جران البعير» ابتدای گردن شتر است که روی زمین دراز می‌کند. (ر.ک: بحار الانوار، همان)

۴- «إن الدنيا لاتذهب حتى يبعث الله رجلاً منا اهل البيت، يعمل بكتاب الله...» (روضة کافی، ص ۳۹۶؛ کتاب الوافی، فیض کاشانی، ج ۲، ص ۴۵۹).

«مهدی همانند پیامبر (ص) عمل می‌نماید و هر چه - باطلی -

پیش از او بوده است را از بین می‌برد همان گونه که پیامبر (ص)

جاهلیت را از بین برد. مهدی اسلام را از نو از سر می‌گیرد»^(۱).

جاهلیتی که حضرت مهدی (عج) منهدم خواهد کرد همان بدعت‌ها و

تفسیرهای غلط از قرآن و دین و اعمال هواهای نفسانی و انگیزه‌های غیر الهی در امر دین و فهم و ابلاغ آن می‌باشد.

۹- روایت مرفوعه ابن محبوب از امام باقر (ع):

«هنگام ظهور، قائم در مکه است و در حالی که در کنار خانه خدا ایستاده است ندا می‌کند: [...] من هستم که باقی مانده آدم، اختیار شده نوح، برگزیده ابراهیم و گلچین شده محمد می‌باشم؛ آگاه باشید هر کس با کتاب خدا با من احتجاج نماید من سزاوارترین مردم نسبت به کتاب خدا هستم، و هر کس با سنت رسول الله (ص) با من احتجاج کند من سزاوارترین مردم به سنت و سیره رسول الله (ص) می‌باشم...»^(۲).

۱- قال سألت عن سيرة المهدي كيف سيرته؟ قال: «يصنع ما صنع رسول الله يهدم ما كان قبله كما هدم رسول الله امر الجاهلية و يستأنف الاسلام جديداً». (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳، حدیث ۱۰۸).

۲- «... و القائم يومئذ بمكة عند الكعبة مستجيراً بها يقول: [...] فأنا بقية آدم و خيرة نوح و مصطفى إبراهيم و صفوة محمد ألا و من حاجني في كتاب الله فأنا أولى الناس بكتاب الله، ألا و من حاجني في سنة رسول الله فأنا أولى الناس بسنة رسول الله و سيرته...». (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۵، حدیث ۷۸ و ص ۳۴۱، حدیث ۹۱؛ الغيبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۸۱؛ و در کتاب المحجة فيما نزل في القائم الحجة سيد هاشم بحرانی، ص ۱۸ قریب به همین مضمون آمده است).

۱۰- روایات باب ۱۹ از کتاب غیبت نعمانی^(۱) که با تعبیرات مختلف تصریح می‌کند که مهدی با «رایة رسول‌الله» [پرچم مخصوص پیامبر] ظهور می‌کند و این پرچم را پس از جنگ جمل تاکنون کسی حمل نکرده است، به خوبی بر مطلب موردنظر دلالت دارد و دروغ‌بودن نسبتی که به شیعه داده شده است را روشن می‌سازد.

۱۱- همچنین است روایاتی که دلالت دارد بر اینکه ویژگی‌ها و سنت‌های پیامبرانی چون ابراهیم(ع)، موسی(ع)، عیسی(ع) و حضرت محمد(ص) در مهدی(عج) وجود دارد.

در زمینه ارتباط حضرت مهدی(عج) با حضرت محمد(ص) آمده است: «[...] و اما سنتی که از پیامبر(ص) در او می‌باشد این است که با هدایت او هدایت شده و راه و رسم او را ادامه می‌دهد».^(۲) معنای «اهداء به هدایت پیامبر» جز ادامه راه و اقامه دین آن حضرت نخواهد بود.

دوم: خلافت رسول‌الله(ص) جز عمل به قرآن و سنت او نیست

علاوه بر روایات ذکر شده تمام روایاتی که در آنها خلفای رسول‌الله(ص) و تعداد و خصوصیات و اسامی آنان مطرح می‌باشد و از طرق شیعه - علاوه بر طرق اهل سنت که قبلاً یادآوری شد - به حدّ تواتر

۱- الغیبة، نعمانی، ص ۳۰۷.

۲- «... و اما سنت من محمد(ص) فیهتدی بهداه و یسیر بسیرته». (کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ص ۳۵۱).

از پیامبر نقل شده است، دلالت می‌کند بر اینکه جایگاه مهدی موعود(عج) خلافت رسول خدا(ص) و ادامه دادن راه او می‌باشد. بدیهی است اطلاق خلیفه جز بر کسی که ادامه دهنده رسالت است و مسئولیت رسول را دارد، صحیح نیست.

بعضی از این روایات عبارتند از:

- ۱- روایت حماد بن زید از پیامبر اکرم(ص).^(۱)
 - ۲- روایت عبدالله بن مسعود از پیامبر اکرم(ص).^(۲)
 - ۳- روایت مسروق از رسول اکرم(ص).^(۳)
 - ۴- روایت ابوالفرج از پیامبر اکرم(ص).^(۴)
 - ۵- روایت طولانی ابی طفیل در مورد سؤال مرد یهودی از حضرت علی(ع) راجع به خلفای رسول‌الله(ص).^(۵)
 - ۶- روایت عبدالله بن عمر از پیامبر اکرم(ص).^(۶)
 - ۷- روایت مکحول از پیامبر اکرم(ص).^(۷)
 - ۸- روایت عایشه از پیامبر اکرم(ص).^(۸)
- و چندین روایت دیگر که در کتب روایی و تفسیر شیعه ذکر شده است.

۱- الغیبة، نعمانی، ص ۱۱۸. ۲- بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۲۹.

۳- کمال الدین، صدوق، ج ۲، ص ۳۸۰؛ و در بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۵۵، به نقل از علی بن موسی.

۴- المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۹۱.

۵- الکافی، ج ۱، ص ۵۲۹.

۶- الغیبة، نعمانی، ص ۱۰۴؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۳۰؛ و مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۹۱.

۷- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۷۳.

۸- بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۰؛ إعلام الوری، طبرسی، ص ۳۶۵.

همچنین روایات متواتر منقول از پیامبر (ص) که در آن کتب آمده و در آنها به جای کلمه «خلیفه» و «خلفاء»، کلمات «نقباء»، «اوصیاء»، «اسباط»، «ائم» و یا «قیم» ذکر شده است دلالت بر مطلب مورد نظر دارد؛ زیرا در این روایات اشاره به کسانی است که بعد از پیامبر اسلام (ص) دین او و راه و رسم آن حضرت را حفظ کرده و برای مردم بیان می‌کنند و آخرین آنان موفق می‌شود آن را در تمام جهان گسترش دهد.

خوب بود نویسنده مزبور که به امامیه نسبت می‌دهد که آنان معتقدند مهدی موعود علاوه بر دین اسلام دین جدیدی می‌آورد - پس از اشاره به چند روایت که در بحث آتی مفاد آنها بررسی می‌شود - حداقل نام یک عالم سرشناس شیعی را که معتقد باشد حضرت مهدی (عج) غیر از اسلام دین دیگری را ترویج و تأیید می‌کند ذکر می‌کرد.

بررسی روایات «غربت اسلام در آخر الزمان»

در بعضی روایات آمده است اسلام در آینده غریب و یا مندرس می‌گردد، یا جز اسمی از اسلام و رسمی از قرآن باقی نمی‌ماند؛ و در بعضی از آنها آمده است مهدی موعود با قیامش اسلام را از غربت نجات می‌دهد و آن را تجدید حیات می‌نماید؛ بخشی از این روایات که از فریقین نقل گردیده از این قرار است:

روایات شیعه

۱- از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل شده است که ضمن اشاره به آیه شریفه: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾

كما استخلف الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ^(۱) «خداوند به مردمی که از بین شما ایمان آورده و اعمال صالح انجام می‌دهند وعده داده است که آنان را بر روی زمین خلیفه گرداند همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند خلیفه قرار داد» فرمود:

«و این - وعده خداوند - زمانی است که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی باقی نمانده است. و صاحب الامر به خاطر مکر و خدعه‌ها غایب شده است...»^(۲)

۲- از امام باقر (ع) نقل شده که فرمود:

«هرگاه قائم ما قیام نمود مردم را به امری جدید دعوت می‌کند همان گونه که پیامبر (ص) به آن امر جدید دعوت نمود. و اسلام در آغاز غریب بود و به زودی نیز غریب خواهد شد، پس خوشا به حال غریبان»^(۳)

۳- در روایت ابی بصیر از امام صادق (ع) آمده است:

«همانا اسلام در آغاز غریب بود و به زودی نیز غریب خواهد شد، پس خوشا به حال غرباء [...]؛ سپس فرمود: «دعوت‌کننده‌ای که از ما می‌باشد مردم را به دعوتی جدید می‌خواند همان گونه که رسول الله (ص) به آن خواند»^(۴)

۱- سوره نور، آیه ۵۵.

۲- «و ذلك اذا لم يبق من الإسلام إلا اسمه و من القرآن إلا رسمه و غاب صاحب الأمر بإيضاح الغدر له...» (الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۸۲؛ و تفسیر نورالتقلین، ج ۳، ص ۶۱۹).

۳- «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ». (الغيبة، نعمانی، ص ۳۲۱).

۴- «الاسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً كما بدأ فطوبى للغرباء [...] قال: يستأنف الداعي منا دعاءً جديداً كما دعا رسول الله». (همان، ص ۳۲۲).

۴- در روایت دیگری ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل می‌کند:

«[...]. به خدا قسم گویا مهدی را می‌بینم که بین رکن و مقام، مردم با او براساس کتاب جدید بیعت می‌کنند»^(۱).

۵- در روایت ابوحمزه ثمالی از امام باقر (ع) آمده است:

«[...]. قائم به امری جدید و سنتی جدید و قضاوتی جدید قیام می‌کند...»^(۲).

۶- در روایت دیگر ابوبصیر از امام باقر (ع) نقل می‌کند:

«...قائم قیام می‌کند به امری جدید و کتابی جدید و قضاوتی جدید»^(۳).

شاید این روایات مستند نویسندگانه مذکور قرار گرفته و آنها را بدون ملاحظه روایاتی دیگر که از طرق شیعه در مورد روش و سیره حضرت مهدی (عج) آمده، ملاک اعتقاد شیعه قرار داده است.

روایات اهل سنت

در کتابهای اهل سنت نیز مشابه روایات فوق وجود دارد؛ از جمله:

۱- روایت حذیفة بن الیمان از پیامبر (ص) که فرمود:

«اسلام کهنه و مندرس می‌شود همان گونه که رشته‌های لباس کهنه و مندرس می‌گردد، تا جایی که نه روزه‌ای و نه زکاتی و

۱- «... والله لکأنتی أنظر الیه بین الرکن والمقام یبایع الناس علی کتاب جدید [...]» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۵).

۲- «... یقوم بامر جدید و سنة جدیدة و قضاء جدید [...]» (الغیبة، نعمانی، ص ۲۳۵).

۳- «یقوم القائم بامر جدید و سنة جدیدة و قضاء جدید...» (همان، ص ۲۳۳).

نه عبادتی شناخته می‌شود، و در یک شب قرآن به جایی برده

می‌شود که حتی یک آیه از آن روی زمین باقی نمی‌ماند»^(۱).

۲- روایت ابن عباس از پیامبر (ص) در مورد سؤال مرد یهودی از

آن حضرت از مسائلی و از جمله حوادثی که در آینده امت اسلامی

- همانند بنی اسرائیل - رخ می‌دهد و منتهی به قیام مهدی موعود می‌شود، که فرمود:

«همانا دوازدهمین اولاد من غایب می‌شود و دیده نخواهد

شد، و بر امت من زمانی خواهد آمد که از اسلام جز اسمی و

از قرآن جز رسمی باقی نمی‌ماند؛ در چنین زمانی است که

خداوند به او اجازه قیام می‌دهد؛ پس اسلام را ظاهر و دین را

تجدید می‌کند»^(۲).

۳- روایت عبداللّه بن عطاء از امام باقر (ع) درباره سیره

حضرت مهدی (عج):

«مهدی آنچه قبل از او بوده را از بین می‌برد همان گونه که

۱- قال: «یدرس الاسلام کما یدرس وشي الثوب حتی لا یدری ما صیام و لا صدقة و لا نسک، و یسری علی کتاب الله فی لیلة فلا یبقی فی الارض منه آیه...» (عقد الدرر، ص ۳۹۹، حدیث ۴۷۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۷۳؛ در المستدرک به جای «یدرس»، «یندرس» ذکر شده است).

۲- «... و أنّ الثانی عشر من ولدی یغیب حتی لا یری و یأتی علی امتی زمن لا یبقی من الاسلام إلاّ رسمه و لا من القرآن إلاّ رسمه فحینئذ یأذن الله تعالی بالخروج فیظهر الاسلام و یجدد الدین...» (فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۳۴، حدیث ۴۳۱؛ ینابیع المودة، ج ۳، ص ۲۸۳؛ این روایت در بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۰۳ و ج ۳۶، ص ۲۸۳ و چند کتاب دیگر شیعی نیز ذکر شده است).

رسول خدا از بین برد، و اسلام از نو شروع خواهد شد».^(۱)
در رابطه با روایات فوق به نکاتی اشاره می‌شود:

الف: عدم اختصاص روایات تجدید دین به شیعه

همان گونه که بیان شد در کتب اهل سنت نیز این روایات نقل شده است و نویسندۀ مذکور نمی‌تواند با تمسک به این روایات فقط شیعه امامیه را مورد حمله قرار دهد؛ بلکه اگر اشکالی وارد باشد - که نیست - قبل از هر کس خود او که از اهل سنت است باید پاسخگو باشد.

ب: بررسی سند روایات شیعه

بعضی از روایات ذکر شده از نظر سند ضعیف است؛ نظیر روایت سوّم که در سند آن حسن بن علی بن ابی حمزه بطنانی می‌باشد که بعضی از علمای رجال شیعه در مورد او گفته‌اند: «کذاب و ملعون است».^(۲)
و همچنین روایت چهارم که در سند آن ابن البطنانی است، و ظاهراً علی بن ابی حمزه است که ابوالحسن علی بن حسن بن فضال در مورد او گفته: «کذاب و متّهم است».^(۳) نامبرده از سران واقفیه بوده و چون وکیل امام موسی بن جعفر (ع) بود و جوه زیادی از بیت المال را که نزدش بود تصرف کرد و با آنکه از او مطالبه شد آنها را برنگرداند.^(۴)

۱- «یهدم ما قبله كما صنع رسول الله و يستأنف الاسلام جديداً». (عقدالدّر، ص ۲۸۷، حدیث ۳۴۵؛ این روایت در الغیبة، نعمانی، ص ۲۳۲ نیز ذکر شده است).

۲- منتهی المقال، محمد بن اسماعیل مازندرانی، ج ۲، ص ۴۰۸.

۳- بهجة الآمال، ملا علی علیاری، ج ۵، ص ۳۵۷.

۴- منتهی المقال، ج ۴، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.

ج: مقصود از کتاب جدید

به قرینه روایاتی که در دلیل اوّل و دوّم از طریق شیعه ذکر شد، که در آنها غربت اسلام در ابتدا و در طول زمان مطرح شده است، فهمیده می‌شود که مراد از «کتاب جدید»، «سنت جدید»، «امر جدید» و «قضاء جدید» دینی جدید و کتابی غیر از قرآن نیست؛ بلکه مقصود همان تبیین جدید و بازسازی احکام و معارف توحیدی و حقایق تحریف شده یا فراموش گشته و یا ناگفته‌های قرآن و سنت و نیز تأویلات و تفسیرهای مربوط به بطون قرآن است که در نهج البلاغه^(۱) از آن به «میّت الکتاب و السنّة» تعبیر شده است؛ بدیهی است بیان حقایق جدید، تفسیرها و تأویل‌های ناگفته و یا قضاوت‌هایی که براساس حق و به دور از هوا و انگیزه‌های غیر الهی توسط حضرت مهدی (عج) بیان می‌شود، برای مردم دورافتاده از حقیقت کتاب و سنت تازگی خواهد داشت.

د: مقاتله اهل تأویل قرآن با مهدی موعود

علاوه بر آنچه گفته شد روایاتی که دلالت دارد بر اینکه حضرت مهدی (عج) با عده‌ای که قرآن را به دلخواه تأویل می‌کنند و براساس همان تأویل‌ها با وی مقاتله می‌کنند برخورد شدید خواهد کرد، شاهد بر آن است که قرآن در عصر ظهور حضرت مهدی (عج) برخلاف آنچه حقیقت داشته و به شکل دیگری تفسیر و تأویل می‌شود و آن حضرت با ارائه

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۳۸.

تفسیر و تأویل صحیح از آن با آنها برخورد می‌کند؛ از باب نمونه:

فضیل بن یسار از امام صادق (ع) نقل می‌کند:

«...همانا زمانی که قائم ما قیام می‌کند و در بین مردم می‌آید

مردم قرآن را تأویل کرده و بر علیه او احتجاج می‌کنند»^(۱)

نیز از امام صادق (ع) نقل شده:

«در مقابل قائم ما قیام می‌کنند و قرآن را علیه او تأویل کرده و

با او جنگ و قتال می‌نمایند»^(۲)

* * *

بنابر آنچه بیان شد روشن گردید حضرت مهدی (ص) براساس روایات شیعه و سنّی دینی غیر از اسلام و کتابی غیر از قرآن نخواهد آورد و قضاوتی غیر از قضاوت اسلامی نخواهد داشت؛ و منظور از دین جدید و کتاب جدید که در بعضی روایات شیعه و سنّی آمده است - علاوه بر ضعف سند برخی از آنها - کنار زدن تحریف و تفسیرهای غلط از دین و قرآن و اظهار حقایق ناگفته و یا فراموش شده آنها می‌باشد.

۱- «... إن قائمنا إذا قام أتى الناس و كلهم يتأولون عليه كتاب الله يحتج عليه به...» (الغیبة، نعمانی، ص ۲۹۷).

۲- «... و أن القائم یخرجون علیه فیتأولون علیه کتاب الله و یقاتلونه علیه...» (همان).

فصل پنجم:

تفاوت‌های ادعا شده بین

امام زمان شیعه

و مهدی موعود اهل سنّت

تفاوت‌های ادعا شده بین امام زمان شیعه و مهدی موعود اهل سنت

نویسنده جزوه ضمن مطرح کردن اینکه:

«مهدی موعود نام برده شده در روایات هیچ ارتباطی با امام زمان مزعوم
روحانیت ندارد».

به چند تفاوت بین «مهدی موعود» و «امام زمان» اشاره می‌کند که
حاکی از بی‌اطلاعی او از روایات می‌باشد.
ضمن طرح تفاوت‌های ادعا شده به نقد و جواب آن می‌پردازیم:

تفاوت اول: نام حضرت مهدی (عج)

«نام مهدی در کتب اهل سنت و روایات صحیحه «محمد بن عبدالله»
می‌باشد، اما امام زمان موهوم امامیه نامش «محمد بن حسن»
می‌باشد».

تفاوت دوم: نسل حضرت مهدی (عج)

«مهدی راستین از ذریه امام حسن رضی الله عنه می‌باشد، و امامیه مدعی
هستند که امام زمان مزعوم از نسل حضرت حسین رضی الله عنه می‌باشد».

پاسخ

برای بطلان این دو ادعای نویسنده و اثبات اینکه امام زمان (عج) (مهدی موعود) فرزند امام حسن عسکری (ع) است، علاوه بر روایات متواتر و قطعی که از طریق شیعه از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) وارد شده است، به روایاتی از طریق اهل سنت که از کتب معتبر آنان نقل شده و تصریح دارد که آن حضرت فرزند امام حسن عسکری (ع) است و نیز روایاتی که دلالت دارد بر اینکه حضرت مهدی (عج) فرزند نهم امام حسین (ع) می باشد اشاره می شود. و اینک چند روایت:

روایات اهل سنت

۱- روایت طولانی ابن عباس از پیامبر اکرم (ص) که در جواب مرد یهودی به نام نعتل که از مسائلی از جمله اوصیای آن حضرت سؤال نمود، پیامبر (ص) ائمه (ع) را نام برده تا آنجا که فرمود:

«[...] سپس فرزند او حسن، سپس حجت بن الحسن. پس این دوازده نفر همگی امام می باشند به تعداد نقبای بنی اسرائیل»^(۱).

به جانشینان و اوصیای حضرت موسی (ع) نقیب گفته شده است.

۲- روایت جابر بن عبدالله انصاری که درباره اوصیای پیامبر (ص) از

۱- «[...] ثم ابنه الحسن، ثم الحجة بن الحسن، فهذه اثنا عشر ائمة عدد نقباء بنی اسرائیل» (فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۳۴، حدیث ۴۳۱؛ و قریب به این مضمون در ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۲۸۲).

آن حضرت سؤال نمود و پیامبر (ص) ائمه اثنا عشر را نام برده؛ هنگامی که به نام امام باقر (ع) رسید فرمود:

«ای جابر تو او را ملاقات می کنی، سلام مرا به او برسان».

سپس نام ائمه بعدی را ذکر کرده تا به امام حسن عسکری (ع) رسیدند و فرمود:

«سپس قائم است که اسم و کنیه او مانند اسم و کنیه من می باشد، محمد بن حسن بن علی است؛ کسی است که خداوند به دست او شرق و غرب زمین را فتح می کند؛ و این شخص از چشم اولیای خود غایب می شود به نحوی که جز افراد ثابت قدم که خداوند قلب آنان را با ایمان امتحان نموده است بر امامت او ثابت نمی مانند»^(۱).

۳- روایت جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر درباره مرد یهودی به نام جندل بن جناده که در عالم خواب حضرت موسی (ع) به او گفته بود به دست پیامبر اسلام مسلمان شود و آن مرد یهودی ضمن بیان خواب خود برای پیامبر اکرم (ص) از اوصیای آن حضرت و تعداد آنان سؤال نمود و پیامبر اسلام آنان را با تمام مشخصات نام برده و پس از ذکر نام امام هادی (ع) فرمود:

«...و بعد از او فرزندش حسن که به عسکری خوانده

۱- «ثم القائم، اسمه اسمی و کنيته کنيتي محمد بن الحسن بن علی، ذلك الذي يفتح الله تبارک و تعالی علی يديه مشارق الارض و مغاربها، ذلك الذي يغيب عن اوليائه غيبة لا يثبت علی القول يا مامته الا من امتحن الله قلبه للايمان» (ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۹۹، به نقل از المناقب، خوارزمی).

می شود، و بعد از او فرزندش محمد که به مهدی، قائم و حجت خوانده می شود. پس او غایب خواهد شد و سپس ظهور می کند...»^(۱)

۴- روایت حدیفة از پیامبر اکرم (ص):

«... اگر بیش از یک روز از عمر دنیا باقی نمانده باشد همانا خداوند آن روز را آنقدر طولانی می کند تا یک مرد از اولاد من که اسم او همانند اسم من است برانگیخته شود». سلمان فارسی پرسید: یا رسول الله از کدام اولادت؟ پیامبر (ص) فرمود:

«او از نسل این فرزندم می باشد». و دست خود را بر شانه حسین زد»^(۲).

۵- روایت سلمان محمدی که گفت: بر پیامبر (ص) وارد شدم، دیدم حسین را روی دامن خود نشانده و گونه ها و لبهای او را می بوسد و به او می گوید:

«همانا تو آقا و سید و فرزند سید و آقا... و پدر نه حجت

۱- «... فبعده ابنه الحسن يدعى بالعسكري، فبعده ابنه محمد يدعى بالمهدي و القائم و الحجة فيغيب ثم يخرج...». (ينابيع المودة، ج ۳، ص ۲۸۴).

۲- «... لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث فيه رجلاً من ولدي اسمه اسمي». فقام سلمان الفارسي فقال: يا رسول الله من ابي ولدك؟ قال: «هو من ولدي هذا». و ضرب بيده على الحسين. (عقد الدرر، ص ۸۲؛ و سپس می گوید: «اخرجه الحافظ ابونعيم في صفة المهدي» ينابيع المودة، ج ۳، ص ۳۸۵؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۲۵، حديث ۵۷۵؛ و لسان الميزان، ج ۲، ص ۲۳۸).

می باشی که نهمین آنان که همان قائم است از صلب تو می باشد»^(۱).

۶- روایت احمد بن اسحاق اشعری از امام حسن عسکری (ع) که به او

فرمود:

«ای احمد بن اسحاق خداوند از زمانی که آدم را خلق نمود تا روز قیامت، در هیچ زمانی زمین را بدون حجت خود بر خلائق رها نمی کند...».

پس او پرسید: یا بن رسول الله، امام و حجت خدا بر مردم بعد از شما چه کسی است؟ سپس حضرت با سرعت داخل اطاقی شدند و پسر کوچکی را آوردند که سه سالش بود و بر شانه ایشان نشسته بود و صورت او همانند ماه شب چهاردهم می درخشید و فرمودند:

«اگر کرامت و موقعیت معنوی تو پیش خداوند و حجج او نبود من هرگز فرزندم را به تو عرضه نمی کردم». سپس گفتند: «پیامبر (ص) این فرزند را نامگذاری نمود و به او کنیه داد، و اوست که زمین را پر از عدل می کند همان گونه که پر از ظلم و جور شده است»^(۲).

۷- روایت سلیم بن قیس هلالی که می گوید: روزی در زمان خلافت

عثمان در مسجد مدینه جماعتی از مهاجرین و انصار را مشاهده کردم که

۱- قال: دخلت على النبي و اذاً الحسين بن علي على فخذ و هو يقبل خديه و يلثم فاه و يقول: «انت سيد ابن سيد... ابو حجاج تسعة تسعة قائمهم». (ينابيع المودة، ج ۲، ص ۴۴).
۲- همان، ج ۳، ص ۳۱۷.

فضائل خود را بازگو می‌کردند و علی (ع) نیز حاضر بود ولی صحبتی از فضائل خود نمی‌کرد، سپس حاضرین گفتند: یا ابالحسن شما هم چیزی بگویید. آنگاه حضرت علی (ع) روایت غدیر و جملات معروف آن - که پیامبر (ص) در مورد حضرت علی (ع) ایراد فرموده بودند - را نقل نمودند، و نیز نزول آیه شریفه: ﴿اليوم اكملت لكم دينكم...﴾^(۱) در آن روز و سپس جواب پیامبر (ص) را به سؤال حاضرین که پرسیدند: آیا این آیه فقط در مورد علی نازل شده است، بیان نمودند مبنی بر اینکه: «این آیه در مورد تمام اوصیای من نازل شده است»؛ و پس از سؤال مردم از اسامی آنان، پیامبر (ص) فرمود:

«آنان برادرم علی است که وارث و وصی من می‌باشد و سپس دو فرزندم حسن و حسین، و سپس نه فرزند من از صلب حسین می‌باشند؛ و آنان ملازم قرآن و قرآن ملازم آنان خواهد بود تا اینکه روز قیامت در کنار حوض به سوی من برگردند...»^(۲)

۸- فرآئد السمطین می‌نویسد:

«امام جلال‌الدین که نسابه زمان خود بود روایت زیر را با سند معتبر خود برای من نقل کرد که پیامبر اکرم (ص) ضمن حدیث طولانی و معرفی حضرت علی (ع) به امامت و وصایت بعد از خود و تذکر بخشی از فضائل او فرمودند:

«حسن و حسین دو امام امت من هستند [...] و پدرشان سید اوصیاء می‌باشد. و از اولاد حسین نه امام خواهد بود که نهمین آنان قائم از اولاد من می‌باشد»^(۱).

۹- فرآئد السمطین به نقل از امام صدرالدین محمد از ابن عباس و او از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که فرمودند:

«من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین همگی پاک و معصوم می‌باشیم»^(۲).

در این روایت هرچند نامی از حضرت مهدی (عج) برده نشده ولیکن به قرینه روایاتی که صریح است در اینکه فرزند نهم امام حسین (ع) همان مهدی موعود است، ابهام این روایت نیز برطرف می‌شود.

۱- «الحسن و الحسين اماما امتی [...] و ابوهما سید الوصیین. و من ولد الحسين تسعة أئمة تسعهم القائم من وُلدی...». (فرآئد السمطین، ج ۱، ص ۵۴، حدیث ۱۹).
۲- «أنا و علی و الحسن و الحسين و تسعة من ولد الحسين مطهرون معصومون». (همان، ج ۲، ص ۱۳۲، حدیث ۴۳۰).

همین روایت در کتاب فوق درج ۲، ص ۳۱۳ نیز با سند دیگری نقل شده است؛ و در همان جلد، ص ۲۵۹ با سند خود از ابوالطفیل از امام باقر (ع) از پیامبر (ص) نقل کرده است که آن حضرت به علی (ع) فرمود: «آنچه را برایت می‌گویم بنویس. و علی عرض کرد: یا رسول‌الله آیا می‌ترسید فراموش کنم؟ پیامبر (ص) فرمود: نه ترس فراموشی برای تو ندارم و از خدا خواسته‌ام که خداوند تو را از فراموشی حفظ کند، ولیکن برای شرکای خود بنویس! علی عرض کرد: شرکای من چه کسانی هستند؟ فرمود: امامان بعد از تو...؛ و سپس اشاره کردند به حسن و سپس به حسین و با اشاره فرمودند: امامان از اولاد او هستند».

ابهام این روایت نیز در مورد این که حضرت مهدی از اولاد امام حسین (ع) است به قرینه سایر روایات برطرف می‌شود.

۱- سورة مائده، آیه ۳.

۲- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۴۳، به نقل از کتاب مناقب.

۱۰- فرائدالسمطین از مشایخ خود یعنی امام جمال‌الدین رضی، امام جلال‌الدین عبدالحمید و امام شمس‌الدین شیخ الشرف فخار از امام صادق (ع) نقل می‌کند:

«پدرم روزی از جابر بن عبدالله انصاری خواست در یک وقت مناسب و خلوت، آنچه را هنگام ولادت حسین بن علی در لوحی که در اختیار فاطمه بود و او آن را مشاهده کرده است برایش تشریح کند؛ و جابر اجابت نمود و آنچه را دیده بود برای پدرم نقل کرد. در آن لوح اسامی پیامبر و ائمه معصومین با مشخصات کامل آنان و مسائل دیگری نوشته شده بود، و از جمله اینکه: ... ابوالقاسم محمد بن الحسن هو حجة الله القائم امه جاریه اسمها نرجس...»^(۱)

۱۱- ابی سلیمان از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که از آن حضرت شنیده بود: «در شبی که آن حضرت به معراج برده شد اسامی تمام اوصیای خود با نام و مشخصات به ایشان با این تعبیر: «... و الحسن بن علی، و محمد المهدی بن الحسن، کانه کوب درّی...» عرضه شد.»^(۲)

۱۲- عبدالسلام هروی نقل می‌کند که دعبل خزاعی گفت:

روزی قصیده خود که اول آن چنین است: «مدارس آیات خلت من تلاوة» را نزد حضرت رضاع (ع) خواندم تا رسیدم به این شعر که: «خروج امام لامحاله خارج یقوم علی اسم الله و

۱- فرائدالسمطین، ج ۲، ص ۱۳۶ تا ۱۴۱، حدیث ۴۳۵.

۲- ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۸۱.

البرکات...» (قیام او لامحاله و قطعی خواهد بود، و قیام او با نام خدا و همراه با برکات می‌باشد) حضرت رضاع (ع) گریه زیادی نمود و آنگاه به دعبل گفتند:

«این دو بیت را روح‌القدس بر زبان تو جاری نمود». سپس از او پرسیدند: «آیا می‌دانی این کیست و چه وقت قیام می‌کند؟» دعبل در جواب گفت: نه مولای من، فقط اجمالاً می‌دانم چنین امامی از بین شما قیام می‌کند و زمین را از کفر و ظلم و شرک پاک می‌سازد. آنگاه حضرت رضاع (ع) امامان بعد از خود را نام بردند تا رسیدند به «حسن بن علی» و فرمود: «و بعد الحسن ابنه الحجة القائم [...]»^(۱)

۱۳- از امام حسین (ع) نقل شده است:

«روزی بر جدّم رسول خدا وارد شدم و مرا بر دامن خود نشانند و فرمود: خداوند در نسل توئه امام قرار داده است که نهمین آنان همان قائم آنها می‌باشد...»^(۲)

درباره صحت سند و متن این روایات که از کتب معروف اهل سنت نقل شد، نویسنده جزوه نمی‌تواند مدعی شود که تمام آنها ضعیف و مجعول است؛ زیرا در این صورت باید او بسیاری از کتب معتبر اهل سنت و نویسندگان آنها را - که اکثراً از مشاهیر می‌باشند - بی‌اعتبار بداند؛ از طرفی ما هم ادعا نمی‌کنیم که تمام این روایات قطعی‌الصدور و

۱- فرائدالسمطین، ج ۲، ص ۳۳۷، حدیث ۵۹۱.

۲- ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۹۵.

صحیح می‌باشند، ولی نمی‌توانیم منکر آن شویم که اجمالاً بعضی از آنها قطعاً صادر شده است. و به اصطلاح علم اجمالی به صدور آن خواهیم داشت که به آن «تواتر اجمالی» گفته می‌شود.

روایاتی که حضرت مهدی (عج) را فرزند امام حسن مجتبی (ع) می‌داند

در زمینه روایاتی که از طریق اهل سنت وارد شده و دلالت دارد بر اینکه آن حضرت از اولاد امام حسن مجتبی (ع) می‌باشد،^(۱) صرف نظر از صحت و عدم صحت سند این روایات، باید توجه داشت که:

اولاً: این روایات معارض است با روایاتی که از طریق اهل سنت وارد شده - چنانکه گذشت - و تصریح دارد بر اینکه حضرت مهدی (عج) فرزند امام حسین (ع) و یا نهمین فرزند ایشان است.

ثانیاً: بسیاری از بزرگان اهل سنت - که نام آنان به تفصیل در همین فصل ذکر خواهد شد - از این روایات اعراض نموده‌اند، و اعراض اهل حدیث و اجتهاد از حدیثی نشانه ضعف سند و عدم حجیت آن در نزد آنهاست.

ثالثاً: با توجه به روایات زیاد و متواتری که از طریق شیعه و سنی رسیده که مهدی (عج) فرزند امام حسین (ع) است، احتمال قوی وجود دارد به لحاظ عدم نقطه گذاری کلمات در زمان سابق در ضبط و نوشتن و شباهت این دو نام با یکدیگر، کلمه «حسین» با «حسن» اشتباه شده باشد.

۱- عقد الدرر، ص ۸۲، ۹۴ و ۱۰۴، احادیث ۳۱، ۴۹ و ۶۵.

رابعاً: با توجه به بعضی روایات اهل سنت از پیامبر (ص) که می‌فرماید: «مهدی فرزند حسن و حسین است»^(۱) می‌توان گفت تعارضی بین روایات فوق وجود ندارد و مفاد هر دو دسته صحیح می‌باشد، زیرا همسر امام سجاد (ع) یعنی امّ عبدالله که مادر امام باقر (ع) بوده دختر امام حسن مجتبی (ع) می‌باشد، و از این جهت می‌توان حضرت امام باقر (ع) و امامان پس از ایشان و از جمله حضرت مهدی (عج) را، هم از اولاد امام حسن (ع) و هم از اولاد امام حسین (ع) دانست.

شهادت تاریخ

و از جمله شواهد تاریخی بر صحت اخبار مربوط به اینکه حضرت مهدی (عج) فرزند امام حسن عسکری (ع) می‌باشد، انتظار خروج و قیام او در عصر ائمه معاصر با خلفای بنی امیه و بنی عباس، و سختگیری شدید است که معتمد عباسی نسبت به فرزند داشتن امام حسن عسکری (ع) اعمال می‌نمود؛ او قابله‌هایی را مأمور تفتیش و جستجو از تولد او در بیوت بنی هاشم و امام حسن عسکری (ع) نموده بود؛ صدوق می‌نویسد:

«جاریه‌ای که مظنون به حاملگی بود مدت دو سال زیر نظر بود و از او تفتیش و تحقیق می‌شد تا بالاخره مطمئن شدند حامله نبوده است».^(۲)

۱- عقد الدرر، ص ۲۲۵ و ۲۷۹، احادیث ۲۴۸ و ۳۲۳.
۲- کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴۳.

اگر معتمد عباسی چنین اخباری را مجعول و ساختگی شیعه می دانست، چه انگیزه و چه لزومی داشت در مورد صاحب فرزند شدن امام حسن عسکری (ع) آن همه ترس و حساسیت داشته باشد؛ برخورد معتمد با موضوع ولادت حضرت مهدی (عج) مانند برخورد فرعون با متولد شدن حضرت موسی (ع) می باشد، که از اقوال منجمین مطمئن شده بود چنین فرزندی به دنیا خواهد آمد.

بنابراین مطابق قرائن و روایات فوق حضرت مهدی (عج) فرزند امام حسن عسکری (ع) و از صلب امام حسین (ع) است و قهراً نام او نیز «محمد بن الحسن (عسکری)» است نه «محمد بن عبدالله» که نویسنده ادعا کرده بود.

پنج فرضیه باطل

حال که بر اساس روایات ذکر شده ثابت شد حضرت مهدی (عج) فرزند نهم از صلب امام حسین (ع) است، نویسنده جزوه مزبور و همفکرانش اگر همچنان بر انکار خود اصرار می ورزند باید به یکی از امور زیر ملتزم شوند:

۱- اینکه با صحیح دانستن همه این روایات - و یا حداقل بعضی از آنها - آنها را طرد کرده و در حقیقت کلام پیامبر (ص) را رد نمایند. بدیهی است آنان ملتزم به این محذور نمی شوند.

۲- اینکه همه این روایات را از نظر سند یا دلالت صحیح ندانسته و رد نمایند. و رد نمودن روایات زیاد و متواتری که خبرگان و بزرگان اهل حدیث آنها را صحیح دانسته و مورد توجه قرار داده اند، بدون برهان و

دلیل منطقی نوعی عناد و لجاج با حقیقت است. مرحوم آیت الله سید صدرالدین صدر در رابطه با صحت این روایات نزد اهل سنت می گویند:

«جماعتی از ائمه حدیث تصریح به صحت بعضی روایات و اعتبار آنها نموده اند، بلکه «حاکم» که خود امام این فن و از بزرگان این صنعت است بعضی از این روایات را نقل کرده و گفته است: چون شیخین آنها را تأیید کرده اند پس صحیح می باشد.»^(۱)

۳- اینکه امام حسن عسکری (ع) زنده و غایب است تا زمانی که خداوند مقدر کرده است فرزندی از او در آینده به نام مهدی موعود متولد شود. بدیهی است آنان به این امر نیز نمی توانند ملتزم شوند؛ زیرا اولاً: به شهادت قطعی تاریخ امام حسن عسکری (ع) در سال ۲۶۰ هجری از دنیا رفته اند؛ ثانیاً: اگر اینان بپذیرند که امام حسن عسکری (ع) زنده است چگونه زنده بودن حضرت مهدی (عج) را استبعاد و انکار می کنند، با اینکه «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد».

۴- اینکه امام حسن عسکری (ع) از دنیا رفته ولی هر وقت خداوند مقدر نماید زنده شده و سپس دارای فرزندی به نام مهدی می شود. این امر هر چند ذاتاً ممکن است و از قدرت مطلقه خداوند دور نیست و لکن: اولاً: این همان رجعت است که نویسنده و همفکرانش منکر آن هستند؛ و البته بر بطلان رجعت هم دلیلی از شرع و عقل وجود ندارد.^(۲)

۱- المهدی، صدرالدین صدر، ص ۱۲۶.

۲- برای اطلاع از حقیقت «رجعت» و پاسخ به شبهات پیرامون آن به جلد دوم تفسیر شریف المیزان، ص ۱۰۶؛ و نیز بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲ مراجعه شود.

ثانیاً: لازمه آن عدم وجود امام در زمان طولانی می باشد؛ که علاوه بر مخالف بودن این امر با مفاد روایت متواتر «من مات و لم يعرف امام زمانه...»^(۱) در همین کتاب ثابت خواهد شد که وجود امام در همه زمانها لازم و ضروری است.

ثالثاً: فرض زنده نمودن از فرض زنده ماندن شخص زنده طی قرنهای متمادی به استبعاد و انکار نزدیکتر است؛ و اگر برای نویسنده اعتقاد به زنده ماندن حضرت مهدی (عج) مشکل باشد اعتقاد به زنده نمودن امام حسن عسکری (ع) پس از قرنهای مشکل تر خواهد بود.

رابعاً: در بین روایات دلیلی بر چنین فرضیه ای وجود ندارد.

۵- اینکه حضرت مهدی (عج) فرزند امام حسن عسکری (ع) است و متولد شده و سپس از دنیا رفته است. این امر نیز با روایت: «من مات و لم يعرف امام زمانه...» که از طرق اهل سنت نیز نقل شده است مخالف است.

علاوه بر اینکه این فرضیه مخالف اتفاق علمای شیعه و سنی است و گمان نمی رود کسی که به روایات فریقین اندک آشنایی داشته باشد ملتزم به آن شود.

پس راهی جز فرض زنده و غایب بودن حضرت مهدی (عج) وجود ندارد. وانگهی اگر نویسنده زنده و غایب بودن آن حضرت را نپذیرد، حداقل باید در این امر توقف کرده و سکوت نماید، نه اینکه بدون دلیل به انکار آن شتاب ورزد؛ زیرا این نحو انکار خود از مصادیق بارز خرافه و خروج از مناظره منطقی و اسلوب علمی است.

حمل روایات مطلق بر مقید

روایات متواتری از طریق شیعه و سنی وارد شده که به طور مطلق می گوید: مهدی (عج) از اولاد رسول الله (ص) و یا حضرت علی (ع) یا فاطمه زهرا (س) می باشد؛ و حتی آن کسانی از اهل سنت که می گویند مهدی موعود هنوز متولد نشده است، قبول دارند که آن حضرت از ذریه پیامبر (ص) و علی (ع) و فاطمه (س) می باشد؛ و نیز روایات زیادی از طریق شیعه و سنی وجود دارد و مضمون آنها به طور مطلق این است که مهدی (عج) از اولاد امام حسین (ع) می باشد، و مقید به فرزند نهم ایشان نشده است.

در اینجا طبق قاعده اصولی و عقلانی که مورد قبول شیعه و سنی می باشد، باید چهار دسته روایات مطلق فوق را حمل بر روایات مقید نمود. یعنی روایات دال بر اینکه مهدی (عج) از ذریه پیامبر (ص) است یا از ذریه حضرت علی (ع) و یا فاطمه (س) است، و یا روایاتی که می گوید: مهدی (عج) از اولاد امام حسین (ع) می باشد، حمل بر روایات مقید می گردد که می گوید: مهدی (عج) فرزند نهم امام حسین (ع) می باشد؛ و این روایات مقید قرینه منفصلی برای آن چهار دسته روایات مطلق می باشد.

تفاوت سوم: غیرطبیعی بودن حمل، ولادت، طول عمر و محل زندگی امام زمان شیعه

نویسنده جزوه مذکور می گوید:

«ولادت و مدت عمر مهدی مورد اشاره در کتب سنت مثل بقیه بشر

طبیعی است، و در هیچ روایت درستی نیامده که در این مورد از دیگران

متفاوت است؛ اما امام زمان مزعوم، هم مدت حاملگی و هم ولادت او فقط در یک شب صورت گرفته و در دو یا پنج سالگی بنا به اختلاف جعلیات در چاه سرداب رفته که الآن بیشتر از ۱۲۵۰ سال است که در آنجاست؛ که به قول علامه برقی اگر این حرف درست است، بر زندگان واجب است که او را از آنجا نجات دهند!

پاسخ

نویسنده جزوه در حقیقت در ادعای این تفاوت سه موضوع را مطرح کرده است:

اول: ولادت مهدی (عج) مثل سایر بشر طبیعی است، ولی شیعیان آن را غیرعادی جلوه داده و مدت حمل و ولادت او را در یک شب می دانند.

دوم: انکار عمر غیرطبیعی؛ او صریحاً غیبت حضرت مهدی (عج) را مطرح نکرده ولی لازمه کلام او انکار غیبت آن حضرت است.

سوم: مهدی (عج) در سن دو یا پنج سالگی به چاه سرداب رفته و در آنجا اقامت گزیده است.

برای پاسخ به ادعای مزبور لازم است هر یک از موضوعات طرح شده جداگانه مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

موضوع اول: طبیعی بودن حمل و ولادت حضرت مهدی (عج) در روایات شیعه

در این زمینه کافی است روایات شیعه در مورد حمل و ولادت حضرت مهدی (عج) ملاحظه شود تا معلوم گردد در هیچ روایت

صحیحی وارد نشده که حمل و ولادت آن حضرت در یک شب بوده است، بلکه آنچه در آنها وارد شده مخفی نگاه داشتن مدت حمل و ولادت آن حضرت است که در بعضی روایات به طور کلی و در بعضی دیگر مخفی ماندن از چشم «ناس» تعبیر شده است؛ و مقصود از «ناس» در این گونه روایات توده مردم و یا خصوص مخالفین می باشند. و این مخفی نگاه داشتن کاملاً طبیعی بود؛ زیرا در آن شرایط مخوف، حکومت معتمد عباسی حضرت امام حسن عسکری (ع) را در پادگان نظامی شدیداً در محاصره قرار داده و از اخباری که از پیامبر (ص) و سایر ائمه (ع) در بین مسلمانان منتشر شده بود - که خلفای پیامبر اکرم (ص) و امامان دوازده نفرند و آخرین آنان قائم بالسیف است که ظالمین و غاصبین را از بین می برد و حکومت عدل و حق تشکیل می دهد - مطلع بود و از این رو مراقبت شدید نسبت به زندگی خصوصی امام حسن عسکری (ع) اعمال کرده، و قابله‌هایی را موظف نموده بود تا هر چندگاهی بدون اطلاع قبلی داخل خانه امام حسن عسکری (ع) را جستجو کنند و از عدم حاملگی زن‌ها مطمئن شوند.

البته مخفی ماندن حمل و ولادت امر محالی نیست؛ و برای کسی که به قدرت مطلقه خداوند و امکان و وقوع معجزات در طول تاریخ پیامبران، و حوادث مهمی که در مورد حضرت ابراهیم (ع) و حضرت عیسی (ع) و حضرت موسی (ع) اتفاق افتاده و قرآن به آنها اشاره کرده است اعتقاد داشته باشد، مخفی نگاه داشتن بارداری مادر حضرت مهدی (عج) و ولادت غیرعادی او به اراده و خواست خداوند آن هم در شرایطی که حکومت ظالم زمان با تمام قدرت در صدد جلوگیری از ولادت او برآمده، امری ممکن و مطابق حکمت خداوند خواهد بود.

موضوع دوم: بررسی طول عمر و غیبت حضرت مهدی (عج)

در ارتباط با عمر غیرطبیعی و غایب بودن حضرت مهدی (عج) به چند نکته اشاره می‌شود:

- ۱- امکان ذاتی و وقوعی طول عمر.
- ۲- اثبات وقوع آن از منظر روایات.
- ۳- دیدگاه دانشمندان اهل سنت.

اول: امکان ذاتی و وقوعی طول عمر

امکان ذاتی

امکان ذاتی طول عمر قابل بحث و شک نیست، زیرا طول عمر از قبیل خرق عادت است و خرق عادت هیچ استحاله ذاتی ندارد؛ آنچه هست فقط غیر عادی بودن آن و در نتیجه استبعاد آن می‌باشد، و با استبعاد نمی‌توان امکان ذاتی چیزی را نفی نمود؛ علل و اسبابی که در عالم هستی نقش دارند منحصر به آنهایی نیست که تاکنون برای بشر شناخته شده و یا در اختیار او می‌باشد. بسیاری از امور بخصوص چیزهایی که از حوزه محسوسات و علوم مادی و تجربی خارج است و ادله قطعی بر اثبات آنها وجود دارد، با دید مادی و ذهن عادی بعید به نظر می‌رسد؛ نظیر وجود خداوند و صفات او، ملائکه، وحی، معجزات، معاد، برزخ، روح مجرد و نظایر آن.

حتی در حوزه امور مادی نیز بسیاری از اکتشافات کنونی بشر برای انسانهای قرون گذشته کاملاً استبعاد داشت و بعضاً آنها را غیرممکن

می‌دانستند؛ همان‌گونه که بسیاری از اکتشافات بشر در آینده، برای بشر امروز بعید می‌باشد؛ و از همین جهت گفته شده: هرچیزی که انسان شنید تا دلیل قاطع بر رد آن پیدا نکرده نباید امکان آن را نفی نماید. قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^(۱) «آنچه را به آن علم نداری نفیاً و اثباتاً دنبال نکن». زیرا ﴿وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^(۲) «به شما جز اندکی علم داده نشده است».

به دو نمونه اعتراف دانشمندان علوم مادی به عجز خود در کشف اسرار طبیعت توجه نمایید:

موریس مترلینگ می‌گوید:

«... خیال کرده‌ایم که به اسرار ذره‌های کوچک و اتم پی برده‌ایم، هنوز اسرار ذرات برق و الکترون بر ما مجهول است، ما نمی‌دانیم که یک ذره برق یا الکترون از چه ساخته شده و دارای چه ترکیباتی است. زیرا الکترون به قدری کوچک است و طوری فرار می‌کند و چنان با سرعت به اطراف پراکنده می‌شود که ما هنوز نتوانسته‌ایم آن را به تنهایی دستگیر کنیم و به تنهایی مورد معاینه و تحقیق قرار بدهیم! و همچنین نمی‌دانیم که یک ذره نور که به زبان لاتینی «فوتون» نام دارد دارای چه ترکیباتی است!... ما هنوز عاجزیم که یک ذره کوچک از امواج صدا یا فوتون را به تنهایی مورد تجزیه و تحقیق قرار دهیم».^(۳)

۱- سوره اسراء، آیه ۳۶. ۲- سوره اسراء، آیه ۸۵.

۳- «روح به کجا می‌رود؟»، ص ۱۴.

انشتاین می گوید:

«افسانه راز بزرگ هنوز لاینحل است... آنچه تاکنون از کتاب طبیعت خوانده ایم بسیار چیزها به ما آموخته است و ما با اصول زبان طبیعت آشنا شده ایم... ولی با این همه می دانیم که در مقابل مجلداتی که خوانده و فهمیده شده، هنوز از حل و کشف کامل مطالب دوریم.»^(۱)

امکان وقوعی

امکان وقوعی و عدم محذور برای طول عمر نیز با تحقیقات و تجربیاتی که دانشمندان و متخصصان انجام داده اند امری پذیرفته و مورد قبول می باشد؛ امروزه ثابت شده است اگر تغذیه ای که جسم و روح انسان نیاز دارد به حد لازم - نه کمتر و نه بیشتر - به او برسد و تمام آفات و امراض جسمی و روحی که جسم یا روح را صدمه می زند شناسایی و از آنها پیشگیری شود، هیچ علت طبیعی برای مرگ وجود ندارد. و نیز با تجربه ثابت شده که با تغییر شرایط مادی و روحی زندگی و مراعات قواعد حفظ الصحة و بهداشت جسم و روح در محیط فرد و نیز در محیط پدران و مادران، حد متوسط عمر بشر از صدسال متجاوز خواهد بود.

بنابراین اگر کسی بتواند - هرچند از راههای غیرعادی و اتصال و ارتباط با مبادی غیبی - تمام علل سلامتی جسمی و روحی و امراض و

۱- نظریه انشتاین، ص ۱۱.

آفاتی که موجب کوتاه شدن عمر می گردند را بشناسد، می تواند قرنهای زنده بماند، به ویژه اگر چنین شخصی مورد عنایت خاص حضرت حق عزوجل باشد و مصلحت و اراده الهی طول عمر او را اقتضا کند.

طول عمر از منظر قرآن

بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است؛ و براساس منابع دینی حضرت خضر(ع) از زمان حضرت موسی(ع) یا قبل از آن، و حضرت عیسی(ع) و ادريس(ع) و بنابر روایات زیادی از طریق شیعه و سنی دجال و بنابر روایت کتاب ینابیع المودة خضر و ذوالقرنین زنده هستند.^(۱) و چه بسا امکان زنده ماندن یونس(ع) (ذالنون) در شکم ماهی تا روز قیامت (بفرض بقای او در آنجا) از آیه شریفه: ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ، لَلْبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^(۲) (و اگر چنین نبود که او - ذوالنون - از تسبیح کنندگان می بود همانا تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند) فهمیده شود. و نیز از آیه شریفه: ﴿فَلَبِثَ فِيهِمُ الْف سنةً إِلَّا خَمْسِينَ عاماً﴾^(۳) (پس - نوح(ع) - در بین قوم خود هزار سال جز پنجاه سال اقامت نمود) عمر (حدود هزار سال) حضرت نوح(ع) فهمیده می شود. چنانکه زنده بودن غیر عادی اصحاب کهف در سالهای متمادی از آیات مربوط به آنان^(۴) به خوبی استنباط می شود؛ و انسانها در حقیقت نوعی انسان مثل همانند و اگر برخی از آنان امکان طول عمر داشته باشد دیگران نیز

۱- ینابیع المودة، ج ۳، ص ۳۴۷. ۲- سوره صافات، آیه ۱۴۳ و ۱۴۴.

۳- سوره عنکبوت، آیه ۱۴. ۴- سوره کهف، آیات ۹ تا ۱۲.

این امکان را دارند، زیرا «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» حکم چیزهای متماثل در جواز و عدم جواز یکی است.

آیت‌الله شیخ آقا بزرگ تهرانی (ره) نقل کرده است:

«یکی از علما حضرت مهدی (عج) را در خواب دید و از ایشان دلیلی برای طول عمر آن حضرت سؤال نمود، و آن حضرت آیه شریفه: ﴿فلو لا اِنَّه کان من المسبِّحین، لبث فی بطنه الی یوم یبعثون﴾^(۱) را به او تعلیم دادند.»

سپس ایشان می‌گویند:

«ظاهر آیه چنانکه در کشف نیز گفته شده این است که اگر تسبیح گفتن یونس نبود تا روز قیامت زنده در شکم ماهی می‌ماند. زیرا ظاهر تعبیر به «لبث» زنده ماندن است.»

سپس ایشان چنین برداشت می‌نمایند:

«زنده ماندن یونس در شکم ماهی تا روز قیامت مستلزم زنده ماندن خود ماهی نیز تا روز قیامت می‌باشد؛ زیرا در صورت مردن ماهی و متلاشی شدن جسم آن عنوان «لبث» در شکم ماهی معنا ندارد.»^(۲)

بنابراین از آیه شریفه امکان زنده ماندن یونس و ماهی تا روز قیامت

به خوبی استفاده می‌شود.

۱- سورة صافات، آیه ۱۴۳ و ۱۴۴.

۲- مصلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت، خسروشاهی، ص ۳۰۰، به نقل از کتاب خطی مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی.

و صاحب کتاب کمال‌الدین به نقل از کتاب المعمرین^(۱) و غیر آن و با استناد به اقوال مورخین شیعه، تعداد زیادی از معمرین را نام برده و سپس می‌گوید:

«همین داستانهایی که در کتب شیعه از معمرین نقل شده اهل سنت نیز از طریق راویان خودشان نظیر: محمد بن سائب کلبی، محمد بن اسحاق بن بشار، عوانة بن حکم، عیسی بن زید بن آب (رئاب) و هیشم بن عدی طائی نقل کرده‌اند.»^(۲)

و در همان کتاب آمده است:

«اهل سنت داستان عجیب طول عمر ابی‌الدنیا علی بن عثمان مغربی را نقل کرده و گفته‌اند او هنگام رحلت پیامبر اکرم (ص) حدود سیصد سال داشت و سپس جزو اصحاب علی (ع) قرار گرفت و پیوسته پادشاهان و رؤسای بلاد او را احضار می‌نمودند و از علت طول عمرش سؤال می‌کردند و او می‌گفت: از آب حیات نوشیده است؛ و گفته‌اند تا زمان مقتدر عباسی قطعاً زنده بوده و معلوم نیست مرده باشد. با این حال چگونه طول عمر قائم آل محمد (عج) را بعید می‌دانند؟»^(۳)

۱- مرحوم مجلسی در بحار، ج ۵۱، ص ۱۰۸ از کتاب سید بن طاووس به نام «الطرایف» نقل کرده که نامبرده کتابی دیده است به نام «المعمرین» تألیف یکی از علمای معروف اهل سنت، ابی‌حاتم، سهل بن محمد السجستانی، و بعید نیست همان کتاب فوق‌الذکر باشد. ۲- کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۷۶.

۳- همان، ج ۲، ص ۵۳۷ و ۵۳۸.

شیخ طوسی (ره) می‌گوید:

«در اخبار عرب وارد شده: لقمان بن عاد بیشترین عمر را داشته، یعنی حدود سه هزار و پانصد سال».

و قبل از آن این گونه گفته است:

«و همچنین اصحاب حدیث گفته‌اند: دجال در زمان پیامبر اسلام (ص) حیات داشته است و تا هنگام خروج زنده است»^(۱).

و مطابق روایات متواتر شیعه و سنی، خروج دجال هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) می‌باشد که به دست ایشان و حضرت عیسی (ع) کشته می‌شود.

اهل سنت و زنده بودن حضرت عیسی (ع)

در مورد زنده بودن حضرت عیسی (ع) و نزول ایشان در آخرالزمان بنا بر نقل منتخب الاثر^(۲) چندین نفر از بزرگان اهل سنت ادعای اجماع نموده‌اند:

تفسیر «البحر المحيط» از ابن عطیة اندلسی نقل کرده است که:

«امت اسلامی بر آنچه حدیث متواتر دلالت دارد، یعنی زنده بودن عیسی در آسمان و نزول او در آخرالزمان اجماع و اتفاق دارند»^(۳).

ابو حیان صاحب تفسیر کوچک خود به نام «النهر المار من البحر» که در حاشیه تفسیر «البحر المحيط» چاپ شده است نیز اتفاق امت را بر آن ادعا نموده است.^(۱)

صاحب «لوامع الانوار البهیة» همین معنا را به اجماع امت نسبت داده و گفته است:

«جز بعضی از فلاسفه و اهل الحاد که به نظر آنان اعتنایی نمی‌شود، مخالف این معنا نیستند».

و از کتاب «النظم المتناثر من الحدیث المتواتر» نقل کرده است که: «آمدن حضرت عیسی از آسمان از نظر کتاب و سنت و اجماع قطعی و ثابت می‌باشد»^(۲).

در این رابطه صاحب کتاب «منتخب الاثر» به تفصیل نظریه مخالفین - نظیر محمد عبده و شاگردش رشید رضا در تفسیر «المنار» و تأثیر آن در بین بعضی از علمای الازهر و از جمله شیخ شلتوت - را نقل کرده و با اشاره به رد نظریه آنان توسط بعضی علمای الازهر و تأکید بر متواتر معنوی بودن اخبار دال بر زنده بودن عیسی (ع) و نزول او در آخرالزمان، به اثبات آن از نظر قرآن پرداخته است.^(۳) بجاست مراجعه شود.

کلام دو نفر از علمای اهل سنت

۱- در رابطه با موضوع فوق در کتاب «غایة المرام» پیش از پرداختن به جریان زنده بودن حضرت عیسی (ع) آمده است:

۱- همان. ۲- لوامع الانوار البهیة، ص ۹۴.

۳- منتخب الاثر، ج ۳، ص ۳۰۷.

۱- الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۱۳. ۲- منتخب الاثر، ج ۳، ص ۳۰۷.

۳- تفسیر البحر المحيط، ابو حیان اندلسی، ج ۲، ص ۴۷۳.

«کنجی شافعی صاحب کتاب «البیان فی اخبار صاحب الزمان» می گوید: ابن جریر طبری گفته است: خضر و الیاس زنده اند و روی زمین زندگی می کنند...»

برای اثبات زنده بودن حضرت عیسی (ع) علاوه بر دو روایت که در صحیح مسلم ذکر شده است که دلالت می کند بر زنده بودن آن حضرت و نزول او در آخرالزمان، به آیه شریفه: ﴿وإن من اهل الكتاب الا لیؤمننّ به قبل موته﴾^(۱) «هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه قبل از مرگ خود به او -عیسی (ع)- ایمان می آورد» نیز می توان استدلال نمود؛ زیرا تاکنون چنین اتفاقی رخ نداده که تمام اهل کتاب به حضرت عیسی ایمان بیاورند، پس قهراً باید در آینده و آخرالزمان چنین اتفاقی رخ دهد، و این معنا مستلزم زنده بودن آن حضرت است.

و زنده بودن دجال نیز از روایتی که در کتاب صحیح مسلم نقل شده و مسلم صحت آن را تأیید کرده است فهمیده می شود.

و اما زنده بودن شیطان نیز از آیه شریفه: ﴿قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون، قال فانک من المنظرین﴾^(۲) «شیطان گفت: خدایا پس به من تا روزی که مردم مبعوث می شوند مهلت ده، و خدا گفت: همانا تو از مهلت دادگان هستی» به خوبی فهمیده می شود...

هنگامی زنده بودن حضرت عیسی (ع) و دجال و شیطان به ادله ذکر شده ثابت شد، زنده بودن حضرت مهدی (عج) چه بُعدی خواهد داشت؟

نامبرده سپس برای اثبات زنده بودن حضرت مهدی (عج) با استدلال عقلی می گوید:

«مصلحت و فلسفه زنده بودن حضرت عیسی (ع) و نزول او هنگام ظهور حضرت مهدی و اقتدا به آن حضرت در نماز -که در روایات زیادی ذکر شده- این است که اهل کتاب، پیامبر اسلام (ص) که خاتم پیامبران است را تصدیق کرده و به او ایمان بیاورند و همه مردم جهان مسلمان شوند.

و مصلحت زنده بودن دجال با آنکه کارش افساد و تفتین است و حتی -بنابر آنچه گفته شده- ادعای خدایی نیز می کند، این است که مردم آزمایش شوند و با بصیرت حق را از باطل بازشناسند و به آن رو آورند و هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) دنیا پر از عدل و قسط گردد.

پس در حقیقت زنده بودن حضرت عیسی (ع) و دجال جنبه مقدمی دارد و به منزله فرع است، و هنگامی که فرع زنده باشد اصل که حضرت مهدی (عج) است به طریق اولی باید زنده باشد...»^(۱)

۲- در کتاب «میزان الاعتدال» در شرح حال نسطوره رومی آمده

است که وی گفت:

روزی پیامبر (ص) سوار بر مرکبش بود و شلاقی که با آن مرکب را می راند از دستش افتاد، من از مرکب پیاده شدم و شلاق را برداشته و به خود مالیدم و سپس آن را به پیامبر (ص) دادم،

۱- غایة المرام، چاپ قدیم، باب ۱۲۴ از فصل آخر کتاب، ص ۷۱۲.

۲- سوره حجر، آیه ۳۶ و ۳۷.

۱- سوره نساء، آیه ۱۵۹.

آنگاه حضرت در حَقْم دعا نمود و فرمود: خداوند عمرت را طولانی کند «مدَّ الله في عمرک مدّاً».

سپس از عمر بن حسین کاشغری نقل کرده که او فرزند نستوره را در اطراف یمن دیده و از او پرسیده بود که پدرت چند سال زندگی کرد؟ جواب داد سیصد سال، در حالی که قبل از دعای پیامبر (ص) پدرم سی سال عمر داشت.^(۱)

وقتی با دعای پیامبر (ص) بر عمر انسان افزوده می‌شود و سیصد سال عمر می‌کند، چگونه حضرت مهدی (عج) که ذخیره خداوند برای آخرین دوره حیات بشری بر روی زمین است عنایت خداوند نمی‌تواند عمر او را طولانی کند؟!

دوم: طول عمر و غیبت حضرت مهدی (عج) در روایات اهل سنت

روایات وارد شده در کتب حدیث شیعه در این زمینه به حد تواتر است و نیازی به نقل آنها نیست، و صرفاً به روایات وارد شده در کتب روایی اهل سنت اکتفا می‌شود:

۱- روایت ثقلین که بین شیعه و سنی متواتر است و قبلاً ذکر گردید (محور دوم در فصل اول)، علامه سید میرحامد حسین هندی راویان اهل سنت این حدیث را ضمن دو جلد بزرگ جمع‌آوری نموده است. در این روایت پیامبر (ص) فرموده است: «و من دو چیز گرانبها را بین شما بر جای می‌گذارم، و تا زمانی که به آن دو چیز چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد، و این دو چیز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در

کنار حوض بر من وارد شوند».^(۱) این حدیث در بسیاری از کتب اهل سنت نظیر: سنن ترمذی،^(۲) السنن الکبری،^(۳) المستدرک،^(۴) المعجم الصغیر،^(۵) مسند احمد حنبل،^(۶) الدر المنثور،^(۷) مجمع الزوائد،^(۸) السنن الکبری (نسائی)^(۹) و چندین کتاب دیگر^(۱۰) ذکر شده است.

جدا نشدن قرآن از عترت همان متلازم بودن آن دو در عمود زمان است؛ و عترت در زمان ما همان امام زمان (عج) می‌باشد.

۲- روایت ابن عباس از پیامبر (ص) در مورد سؤالات مرد یهودی به نام نعثل از آن حضرت - که سابقاً ذکر شد - که فرمود:

«حوادث و جریاناتی که در بنی اسرائیل اتفاق افتاده است مشابه آنها... در امت من نیز اتفاق خواهد افتاد. و همانا دوازدهمین فرزند من غایب خواهد شد و دیده نمی‌شود...».^(۱۱)

- ۱- انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابداً و اینهما لن (لا) یفترقا حتی یردا علی الحوض.
- ۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸.
- ۳- السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۱۱۴.
- ۴- المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۹۳، ج ۳، ص ۱۰۹، ۱۲۴ و ۱۴۸.
- ۵- المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۱، ۱۳۵ و ۲۵۵.
- ۶- مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۱۴، ۱۷ و ۲۶؛ ج ۵، ص ۱۸۲ و ۱۹۰.
- ۷- الدر المنثور، ج ۱، ص ۶۰.
- ۸- مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰؛ ج ۹، ص ۱۶۳؛ ج ۱۰، ص ۳۶۳.
- ۹- السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۵.
- ۱۰- جهت آگاهی بیشتر از کتب اهل سنت رجوع شود به «من هو المهدی» ص ۱۱ و ۱۲.
- ۱۱- «... کائن فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذوالنعل بالنعل و القذة بالقذة، و ان الثانی عشر من ولدی یغیب حتی لایری...». (فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۳۲، حدیث ۴۳۱؛ ینابیع المودة، ج ۳، ص ۲۸۳).

۳- روایت جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر (ص) که بعد از نزول آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۱) «ای مردم مؤمن دستورات خدا و رسول و صاحبان امر را اطاعت کنید» از مصادیق «أولی الامر» سؤال نمود و آن حضرت ائمهٔ اثناعشر را معرفی نمودند و پس از نام حضرت مهدی (عج) فرمود:

«این همان کسی است که از چشم اولیای خود به نحوی غایب می شود که جز افراد اندکی که خداوند دل‌های آنان را با نور ایمان امتحان کرده است به امامت او اعتقاد نخواهند داشت»^(۲)

۴- روایت جابر از پیامبر (ص) در مورد سؤالات مرد یهودی به نام جندل از اموری و از جمله اوصیای آن حضرت؛ در این روایت پیامبر اکرم (ص) همهٔ ائمه (ع) را نام برده و پس از نام حضرت مهدی (عج) فرمود:

«سپس غایب می شود، و هرگاه قیام نمود زمین را از عدل پر خواهد کرد»^(۳)

۵- روایت احمد بن اسحاق اشعری از امام حسن عسکری (ع):

«مَثَلُ او مَثَلُ خَضِرٍ وَ ذِي الْقَرْنَيْنِ مِثْلَهُ بِشَاءِ اللَّهِ بِخَيْرٍ...»^(۱) «مَثَلُ او مَثَلُ خَضِرٍ وَ ذِي الْقَرْنَيْنِ مِثْلَهُ بِشَاءِ اللَّهِ بِخَيْرٍ...»^(۱) به خدا قسم به نحوی غایب خواهد شد که جز کسانی که خداوند آنان را بر امامت او ثابت قدم نموده است از هلاکت نجات پیدا نمی کنند».

آنگاه در جواب این سؤال که: آیا غیبت او طولانی می باشد، فرمود:

۱- سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۹.

۲- «ذاك الذي يغيب عن اوليائه غيبة لا يثبت على القول بامامته إلا من إمتحن الله قلبه للإيمان...» (ينابيع المودة، ج ۳، ص ۲۳۸).

۳- «فيغيب ثم يخرج فاذا خرج يملأ الارض قسطاً و عدلاً...» (همان، ص ۲۸۳).

«ای و ربی، حتی يرجع عن هذا الامر اكثر القائلين به...» «بلی به خدا قسم، تا آنجا که اکثر معتقدانش از این عقیده برمی گردند»^(۱)

۶- روایت عبدالسلام هروی از دعبل خزاعی شاعر از حضرت رضا (ع) که فرمود:

«... پس از حسن فرزندان او حجت قائم است که در دوران غیبت، منتظر و در زمان ظهورش مُطاع می باشد...»^(۲)

۷- روایت جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر (ص) دربارهٔ حضرت مهدی (عج):

«... شبیه ترین مردم به من از نظر خلقت ظاهری و اخلاق می باشد. و برای او غیبتی همراه با حیرت مردم خواهد بود که معمولاً امتها گمراه خواهند شد...»^(۳)

۸- روایت ابوبصیر از حضرت صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص):

«... مهدی از اولاد من است که اسم و کنیه او همانند اسم و کنیه من می باشد. شبیه ترین مردم در خلقت و اخلاق به من است. و برای او غیبتی است همراه با حیرت مردم...»^(۴)

۱- «مثله في هذه الامة مثل الخضر و مثله مثل ذي القرنين، والله ليغيبن غيبة لا ينجو فيها من الهلكة الا من ثبته الله على القول بامامته...» (همان، ص ۳۱۷).

۲- «... و بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر في غيبته المطاع في ظهوره...» (فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۳۷، حدیث ۵۹۱؛ ينابيع المودة، ج ۳، ص ۳۸۰).

۳- «... أشبه الناس بي خلقاً و خلقاً، يكون له غيبة و حيرة تضل فيها الأمم...» (فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۳۴، حدیث ۵۸۶؛ ينابيع المودة، ج ۳، ص ۳۹۵).

۴- «... المهدى من ولدى إسمه إسمي و كنيته كنيتي أشبه الناس بي خلقاً و خلقاً تكون له غيبة و حيرة...» (همان، ص ۳۹۷؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۳۴، حدیث ۵۸۶).

۹- روایت حسین بن خالد از حضرت رضا(ع) در جواب سؤال از قائم(ع):

«...چهارمین فرزند از صلب من است... و پیش از قیام دارای غیبت خواهد بود...»^(۱)

یادآوری می‌شود که در روایات ذکر شده هرچند تصریح به حیات حضرت مهدی(عج) نشده است، ولی کلمه «غایب» و «غیبت» بالاتر از آن دلالت بر زنده بودن دارد؛ و به کسی که هنوز متولد نشده، هرچند در آینده قطعاً متولد شود، و یا کسی که از دنیا رفته و در آینده حتماً رجعت نموده و دوباره زنده شود، غایب گفته نمی‌شود.

سؤم: نظر علمای اهل سنت درباره ولادت حضرت مهدی(عج)

عده بسیاری از علمای اهل سنت درباره ولادت حضرت مهدی(عج) و کیفیت آن و اینکه آن حضرت فرزند امام حسن عسکری(ع) است سخن گفته و همانند شیعه معتقدند آن حضرت هم‌اکنون زنده است و منتظر اذن الهی برای ظهور می‌باشد. ضمناً در بسیاری از این کلمات به چاه سرداب به عنوان محل تولد و یا محل غیبت و یا محل کرامت آن حضرت اشاره شده، ولی هرگز کسی سرداب را محل زندگی آن حضرت بیان نکرده است.

۱- «...الرابع من ولدی... و هو صاحب الغیبة قبل خروجه...» (فراند السمطین، ج ۲، ص ۳۳۶، حدیث ۵۹۰؛ ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۸۷؛ همین مضمون را ابن عباس از پیامبر اکرم(ص) در ص ۲۹۷ همین کتاب نقل کرده است).

در کتاب «منتخب الاثر»^(۱) و همچنین «من هو المهدی»^(۲) نام بسیاری از علمای اهل سنت و نیز کلمات آنها در مورد ولادت حضرت مهدی(عج) و... جمع‌آوری شده و شایسته است به آنها مراجعه شود، و ما به نقل نام بعضی از آنان اکتفا می‌کنیم:

۱- ابن حجر الهیثمی الشافعی.^(۳)

۲- الشیخ عبدالله بن محمد بن غامر الشبراوی الشافعی، استاد الجامع الازهر.^(۴)

۳- السید مؤمن بن حسن الشبلنجی.^(۵)

۴- تاریخ ابن الوردی.^(۶)

۵- الشیخ الحافظ ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی.^(۷)

۶- شیخ الاسلام ابوالمعالی محمد سراج الدین الرفاعی.^(۸)

۷- الشیخ شمس الدین محمد بن اطولون الدمشقی الحنفی.^(۹)

۸- الشیخ کمال الدین محمد بن طلحة الشامی الشافعی.^(۱۰)

۱- منتخب الاثر، ج ۲، ص ۳۷۱ تا ۳۹۳.

۲- من هو المهدی، ص ۴۲۷ تا ۴۵۱.

۳- الصواعق المحرقة، ص ۱۲۴، چاپ مصر.

۴- الإتحاف بحب الأشراف، ص ۶۸، چاپ مصر.

۵- نور الأبصار، ص ۱۵۲، الباب الثاني.

۶- به نقل نور الابصار، ص ۱۵۲، الباب الثاني از تاریخ ابن الوردی.

۷- كفاية الطالب، ص ۴۵۸.

۸- صحاح الاخبار، ص ۵۵، چاپ بمبئی.

۹- الشذورات الذهبية (الائمة الاثنا عشر)، ص ۱۱۷، چاپ بیروت.

۱۰- مطالب السؤول، ص ۸۹، چاپ تهران.

۹- مورخ شهیر ابن خلکان.^(۱)

۱۰- الشیخ شمس الدین ابوالمظفر، ابن الجوزی.^(۲)

۱۱- الشیخ النسابة ابوالفوز محمد امین البغدادی السویدی.^(۳)

۱۲- الذهبی.^(۴)

۱۳- ابن الصباغ المالکی.^(۵)

۱۴- نصر بن علی الجهضمی.^(۶)

۱۵- ابوالعباس احمد بن یوسف الشهیر بالقرمانی.^(۷)

۱۶- الشیخ عبدالوهاب بن احمد بن علی الشعرانی.^(۸)

۱۷- السید جمال الدین عطاءالله.^(۹)

۱۸- نورالدین عبدالرحمن بن احمد بن قوام الدین الدشتی.^(۱۰)

۱۹- البیهقی الشافعی.^(۱۱)

۲۰- الحافظ ابو محمد احمد بن ابراهیم بن هاشم الطوسی

البلاذری.^(۱۲)

۱- وفيات الأعیان، ج ۱، ص ۵۷۱، چاپ بولاق مصر.

۲- تذکرة الخواص، ص ۲۰۴، چاپ تهران.

۳- سبائك الذهب، ص ۷۸، چاپ مصر.

۴- العبر، ج ۲، ص ۳۱، چاپ کویت.

۵- الفصول المهمة، ص ۲۷۴.

۶- بنابر نقل بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۱۴.

۷- اخبار الدول و آثار الاول، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۸- الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۴۵، چاپ مصر.

۹- بنابر نقل کشف الأستار، ص ۳۱. ۱۰- شواهد النبوة، ص ۲۱، چاپ بغداد.

۱۱- منتخب الاثر، ج ۲، ص ۳۷۴، به نقل از: شعب الایمان.

۱۲- بنابر نقل منتخب الاثر، ج ۲، ص ۳۷۵.

۲۱- القاضی فضل بن روزبهان.^(۱)

۲۲- ابو محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن الخشاب.^(۲)

۲۳- الشیخ محیی الدین ابو عبدالله، المعروف بابن العربی.^(۳)

نامبرده در کتاب فتوحات در مورد آن حضرت چنین می نویسد:

«و اما ختم ولایت محمدیه متعلق است به مردی از عرب که

بهترین اصل و نسب را دارا می باشد؛ و او در زمان ما حیات

دارد، و او در سال پانصد و نود و پنج هجری به من شناسانده

شد و من علامت و نشانه مخصوصی را که حق تعالی از چشم

بندگان پنهان نموده بود در او دیدم، و خداوند آن را برای

من در شهر «فاس» منکشف نمود تا آنجا که خاتم ولایت را

مشاهده کردم. و اوست خاتم نبوت مطلقه که بسیاری از مردم

نمی دانند. همانا خداوند او را گرفتار نمود به اهل انکار که آن

مراتب کمال و علمی که از طرف حق تعالی به او داده شده

است را انکار نمودند...».^(۴)

۲۴- الشیخ سعدالدین محمد بن المؤید بن ابی الحسین، الحموی.^(۵)

۲۵- الشیخ حسن العراقی.^(۶)

۱- همان، ص ۳۷۸، به نقل از: إبطال نهج الباطل.

۲- همان، ص ۳۷۹، به نقل از: تاریخ موالید الائمة و وفياتهم، بنابر نقل کشف الأستار.

۳- الفتوحات، باب ۳۶۶، بنابر نقل الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۴۵.

۴- الفتوحات، ج ۲، ص ۴۹.

۵- بنابر نقل منتخب الاثر، ج ۲، ص ۳۸۰.

۶- لوائح الانوار فی طبقات الاخیار، ج ۲، ص ۱۴۰، چاپ مصر.

- ٢٦- الشيخ على الخواص.^(١)
 ٢٧- حسين بن معين الدين الميبدى.^(٢)
 ٢٨- الحافظ محمد بن محمد محمود البخارى.^(٣)
 ٢٩- الحافظ ابو الفتح محمد بن ابى الفوارس.^(٤)
 ٣٠- ابوالمجد عبدالحق الدهلوى البخارى.^(٥)
 ٣١- الشيخ احمد الجامى التامقى.^(٦)
 ٣٢- الشيخ فريد الدين محمد العطار النيشابورى.^(٧)
 ٣٣- جلال الدين محمد العارف البلخى الرومى، المعروف بالمولوى.^(٨)
 ٣٤- الشيخ العارف باسرار الحروف صلاح الدين الصفدى.^(٩)
 ٣٥- المولوى على اكبر بن اسدالله المؤدى من متأخرى علمائى الهند.^(١٠)
 ٣٦- الشيخ عبدالرحمان صاحب كتاب «مرآة الاسرار».^(١١)

- ١- همان، ج ٢، ص ١٥١ تا ١٧٠، چاپ مصر.
 ٢- شرح الديوان، ص ٣٧١.
 ٣- فصل الخطاب، بناير نقل كشف الأستار، ص ٣٨٧، چاپ اسلامبول.
 ٤- بناير نقل منتخب الاثر، ج ٢، ص ٣٨٣، از كشف الأستار، ص ٢٧.
 ٥- المناقب و احوال الائمة، بناير نقل كشف الأستار، ص ٣٠.
 ٦- ينابيع المودة (يك جلدى)، ص ٤٧٢؛ مجالس المؤمنین، المجلس السادس.
 ٧- همان، ص ٤٧٣، بناير نقل مظهر الصفات.
 ٨- همان، ص ٤٧٣، بناير نقل ديوان كبير. البته در سنى بودن مولوى و عطار اختلاف است.
 ٩- شرح الدائرة، بناير نقل ينابيع المودة، ج ٣، ص ١٣٩.
 ١٠- كشف الأستار، ص ٨٠، بناير نقل المكاشفات.
 ١١- مرآة الاسرار، ص ٣١.

- ٣٧- ملك العلما القاضى شهاب الدين بن شمس الدين الدولة آبادى.^(١)
 ٣٨- الشيخ سليمان بن ابراهيم المعروف بخواجه كلان، الحسينى البلخى القندوزى.^(٢)
 ٣٩- الشيخ عامر بن عامر البصرى.^(٣)
 ٤٠- القاضى جواد الساباطى.^(٤)
 ٤١- الشيخ ابوالمعالى صدرالدين القونوى.^(٥)
 ٤٢- الفاضل عبدالله بن محمد المطيرى.^(٦)
 ٤٣- ميرخواند، المورخ الشهير محمد بن خاوند شاه بن محمود.^(٧)
 ٤٤- المحدث الكبير ابراهيم بن محمد بن المؤيد الجوينى الخراسانى.^(٨)
 ٤٥- القاضى المحقق بهلول بهجت افندى.^(٩)
 ٤٦- الشيخ شمس الدين محمد بن يوسف الزرندى.^(١٠)
 ٤٧- شمس الدين التبريزى.^(١١)

- ١- منتخب الاثر، ج ٢، ص ٣٨٦، به نقل از: المناقب الموسوم بهداية السعداء، بناير نقل النجم الثاقب و كشف الأستار.
 ٢- ينابيع المودة (يك جلدى)، ص ٤٥٢.
 ٣- منتخب الاثر، ج ٢، ص ٣٨٧، به نقل از: كشف الأستار.
 ٤- البراهين الساباطية فى الرد على النصارى، بناير نقل كشف الأستار.
 ٥- منتخب الاثر، ج ٢، ص ٣٨٧، به نقل از: كشف الأستار.
 ٦- الرياض الزاهرة، بناير نقل كشف الأستار.
 ٧- روضة الصفا، ج ٣. ٨- فرائد السمطين، ج ١ و ٢.
 ٩- منتخب الاثر، ج ٢، ص ٣٨٩، به نقل از: المحاكمة فى تاريخ آل محمد، قاضى محقق بهلول بهجت افندى.
 ١٠- همان، به نقل از: معراج الوصول الى معرفة آل الرسول.
 ١١- همان، به نقل از: كشف الأستار.

- ۴۸- المورخ ابن الأرزق.^(۱)
 ۴۹- المولى على القارئ.^(۲)
 ۵۰- القطب المدار.^(۳)
 ۵۱- صدر الأئمة ضياء الدين موفق بن احمد الخطيب المالكي.^(۴)
 ۵۲- المولى حسين بن على الكاشفى.^(۵)
 ۵۳- السيد على بن شهاب الهمداني.^(۶)
 ۵۴- الشيخ محمد الصبّان المصرى.^(۷)
 ۵۵- الناصر لدين الله احمد بن المستضى بنورالله الخليفة العباسى.^(۸)
 ۵۶- ابوالفلاح عبدالحى بن العماد الحنبلى.^(۹)
 ۵۷- الشيخ عبدالرحمن محمد بن على بن احمد البسطامى.^(۱۰)
 ۵۸- الشيخ عبدالكريم اليمانى.^(۱۱)
 ۵۹- الفاضل رشيدالدين الدهلوى الهندى.^(۱۲)

- ۱- همان، به نقل از: تاريخ ميفارقين، بناير نقل وفيات الاعيان.
 ۲- همان، به نقل از: المرقاة فى شرح المشكاة، بناير نقل كشف الأستار.
 ۳- همان، به نقل از: كشف الأستار. ۴- همان، ص ۳۹۰.
 ۵- همان، ص ۳۹۰، به نقل از: كشف الظنون، بناير نقل كشف الأستار.
 ۶- همان، ص ۳۹۰، به نقل از: المودة القربى، المودة العاشرة.
 ۷- همان، إسعاف الراغبين.
 ۸- همان، ص ۳۹۰، به نقل از: كشف الأستار.
 ۹- همان، ص ۳۹۱، به نقل از: شذرات الذهب، الجزء الثانى، ص ۱۴۱ و ۱۵۰.
 ۱۰- همان، درة المعارف، بناير نقل ينابيع المودة، ص ۴۰۱.
 ۱۱- همان، ص ۳۹۲، به نقل از: ينابيع المودة، ص ۴۶۶.
 ۱۲- همان، ص ۳۹۲، به نقل از: ايضاح لطافة المقال.

- ۶۰- الشاه ولى الله الدهلوى.^(۱)
 ۶۱- الشيخ احمد الفاروقى النقشبندى.^(۲)
 ۶۲- ابوالوليد، محمد بن شحنة الحنفى.^(۳)
 ۶۳- سيد باقر بن سيد عثمان بخارى.^(۴)
 ۶۴- جمال الدين خواجه احمد حقانى.^(۵)
 افراد فوق‌الذکر همگی از علما و محدثین و مؤلفین و بعضاً از عرفای بزرگ اهل سنت هستند، و در تألیفات یا گفته‌های خود در مجالس درس موضوع ولادت حضرت مهدی (عج) و اینکه او فرزند امام حسن عسکری (ع) است و زنده و غایب می‌باشد را با مدح و ثنای بلیغ به عبارات مختلف و با صراحت یا اشاره مطرح کرده‌اند.
 با این حال چگونه نویسنده جزوه «مهدی موعود یا مهدی موهوم» ادعا می‌کند که موضوع زنده بودن مهدی و غایب و منتظر بودن او را امامیه جعل کرده‌اند؟!

موضوع سوّم: داستان سرداب و ریشه تاریخی آن

نویسنده می‌گوید:

«امام زمان مزعوم در سن دو یا پنج سالگی بنا به اختلاف جعلیات در چاه سرداب رفته که الآن بیشتر از ۱۲۵۰ سال است که در آنجاست».

- ۱- منتخب الأثر، ج ۲، ص ۳۹۲.
 ۲- المكاتب، ج ۳، المکتوب ۱۲۳، بناير نقل العبرى الحسان.
 ۳- منتخب الاثر، ج ۲، ص ۳۹۳.
 ۴- جواهر الاولیاء، ص ۳۱، ۳۲، ۳۰۷، ۳۷۸، ۴۷۱، ۵۴۱، ۵۴۴ و ۵۵۶.
 ۵- همان، ص ۵۴۴.

این موضوع بکلی دروغ و بی اساس است؛ زیرا آنچه در روایات و تواریخ ذکر شده است فقط شدت ترس و حساسیت حکومت معتمد عباسی پس از شهادت امام حسن عسکری (ع) است نسبت به فرزند پیداکردن آن امام و نیز تفتیش نقاط مختلف خانه حضرت برای پیداکردن حضرت مهدی (عج).

و علت اینکه در وصیت نامه امام حسن عسکری (ع) اسمی از حضرت مهدی (عج) برده نشده است احساس خطر جانی برای آن حضرت بوده؛ زیرا وقتی خبر بیماری امام به حکومت رسید، مراقبت را تشدید نمود و مأمورین گوناگونی شبانه روز آن حضرت و تمام کارهای ایشان و حتی وصیت نمودن او را زیر نظر داشته و گزارش می دادند. از این رو آن حضرت برای حفظ جان فرزند خود نام او را در وصیت نامه خود ذکر نکرد.

یکی از ناقلان خبر وفات امام حسن عسکری (ع) و حوادث قبل و بعد از آن و ادعای جعفر برادر امام عسکری (ع) نسبت به میراث و موضوع امامت، احمد بن عبدالله (عبیدالله) بن یحیی خاقانی والی قم می باشد؛ او ضمن نقل داستان مفصلی می گوید: «مهدی فرزند امام حسن غایب شد»، و نامی از مکان غیبت او نمی برد.

بعضی از محدثین نیز جریان نماز خواندن حضرت مهدی (عج) را بر جنازه امام حسن عسکری (ع) - بعد از آنکه جعفر آماده خواندن نماز بر جنازه آن حضرت شده بود - و نیز جریان ادعای امامت توسط جعفر و روشن شدن کذب و همچنین سعایت او نزد معتمد عباسی و

غایب شدن حضرت مهدی (عج) را نقل کرده اند.^(۱)
آیت الله سید صدرالدین صدر (ره) می گوید:

«برای آنچه در بین بعضی عوام شیعه گفته می شود و بعضی اهل سنت نیز (صاحب صواعق) آن را به شیعه نسبت می دهند که حضرت مهدی (عج) در سرداب خانه امام حسن (ع) مخفی شد، مدرکی پیدا نکردم».

سپس می گوید:

«گمان می کنم منشأ این نسبت که در بعضی نوشته ها به شیعه امامیه داده شده این باشد که مشاهده می کنند شیعه امامیه این مکان را زیارت می کنند و برای آن احترام و قداست خاصی قائل اند؛ و به نظر من علت این احترام و قداست این است که صحن مطهر عسکریین و صحن مجاور آن یعنی صحنی که سرداب در آن واقع شده، همگی محل خانه و اتاقهایی بوده که آن حضرات (ع) سالها در آنجا زندگی می کرده اند؛ و بدیهی است که خانه های محل سکونت آن حضرات (ع) و حوالی متعلق به آنها برای شیعیان مورد احترام خاصی باشد. و چون برای زیارت حضرت مهدی (عج) جای خاصی نیست، از این رو شیعیان به بیوتات و محل تولد و زندگی آن حضرت دل بسته اند و این بسیار سنت پسندیده ای است؛ هر چند من به روایت و دلیلی از شرع برای آن برنخورده ام».^(۲)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۵۲.

۲- المهدی، سید صدرالدین صدر، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

محل زندگی و ظهور آن حضرت از نظر روایات شیعه

آن گونه که نویسنده به شیعه نسبت داده است در هیچ روایتی از طریق شیعه نیامده است که حضرت مهدی (عج) در زمان غیبت در سرداب یا چاه آن زندگی می‌کند، بلکه روایات شیعه از باب نمونه از این قرار است:

۱- امام صادق (ع) می‌فرماید:

«مردم امام خود را در بین خود نمی‌بینند؛ و او در موسم حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند»^(۱)

۲- امام باقر (ع) فرمود:

«برای صاحب این امر حتماً یک دوران عزلت و جدایی از مردم می‌باشد، و در این دوران باید در تحصیل قوت و قدرت بود... [و] چه خوب منزلی است طیبه. [یعنی منزل او - در زمان غیبت - مدینه طیبه خواهد بود.]»^(۲)

۳- امام صادق (ع) می‌فرماید:

«...صاحب این امر در بین مردم رفت و آمد و تردد دارد و در بازارها راه می‌رود و روی فرشهای مردم می‌نشیند و مردم او را نمی‌شناسند، و این وضع ادامه دارد تا زمانی که خداوند به

۱- «يفقد الناس إمامهم فيشهدهم في الموسم فيراهم و لا يرونه». (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱، حدیث ۲).

۲- «لا بد لصاحب هذا الأمر من عزلة و لا بد في عزلته من قوة... و نعم المنزل طيبة». (همان، ص ۱۵۳، حدیث ۶).

او اجازه ظهور دهد و آن وقت مجاز است خود را معرفی نماید...»^(۱)

۴- روایتی دیگر از امام صادق (ع):

«همانا برای قائم دو غیبت هست که در اولی مورد مراجعه قرار می‌گیرد ولی در دومی کسی نمی‌داند او کجاست؛ در مراسم حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند. (یعنی نمی‌شناسند)»^(۲)

۵- در خطبه ۱۵۰ نهج البلاغه صبحی صالح در مقام اشاره به فتنه‌های آخرالزمان و جریان حضرت مهدی (عج) چنین آمده:

«...آگاه باشید کسی از ما که آن فتنه‌ها را درک نمود با چراغی نورانی حرکت می‌کند و بر رویه نیکان رفتار می‌نماید تا گره‌ای را بگشاید و گرفتاری را نجات دهد، جمعیت‌هایی را پراکنده و پراکنده‌هایی را مجتمع سازد؛ و این در حالی است که از چشم مردم پنهان است و کسی او را نمی‌بیند، هر چند چشم خود را خیره سازد»^(۳)

۱- «... صاحب هذا الأمر يتردد بينهم و يمشي في أسواقهم و يطأ فرشهم و لا يعرفونه حتى يأذن الله له أن يعرّفهم نفسه...». (همان، ص ۱۵۴، حدیث ۹).

۲- «إن للقائم غيبتين يرجع في إحداهما و الأخرى لا يدري أين هو؟ يشهد الموسم يرى الناس و لا يرونه». (همان، ص ۱۵۶، حدیث ۱۶).

۳- «... ألا و إن من أدركها منّا يسري فيها بسراج منير و يحذو فيها على مثال الصالحين، ليحلّ فيها ربّقاً و يعتق ربّقاً و يصدع شعباً و يشعب صدعاً في ستره عن الناس لا يبصر القائف أثره ولو تابع نظره...». (همان، ج ۵۱، ص ۱۱۷، حدیث ۱۶).

بدیهی است کارهای ذکرشده در این خطبه و در سایر روایات برای حضرت مهدی (عج) در زمان غیبت با زندانی بودن آن حضرت در سرداب و یا چاه آن تناسبی ندارد.

۶- ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل می‌کند:

«ای ابامحمد، گویا من قائم را مشاهده می‌کنم که با اهل و عیال

خود در مسجد سهله وارد شده است». پرسیدم: آنجا منزل اوست؟

فرمود: «آری؛ و آن مسجد منزل ادریس نیز می‌باشد...»^(۱)

و تعارضی بین مفاد این روایات نیست، زیرا امکان صدق همگی وجود دارد؛ یعنی حضرت مهدی (عج) گاه در مراسم حج گاه در مدینه منوره - (که به «طیبه» تعبیر شده) - و گاهی در بین مردم کوچه و بازار می‌باشد؛ و در هیچ روایتی نیامده که آن حضرت در سرداب یا چاه زندگی می‌کند.

و معلوم است که خروج آن حضرت نیز از سرداب نخواهد بود، بلکه در روایات شیعه چنین آمده است:

۱- «مهدی (عج) بین رکن و مقام ظاهر می‌شود»^(۲).

۲- «در حالی که پشت خود را به خانه کعبه کرده است ظاهر می‌شود»^(۳).

۳- «در حالی که پشت مقام ابراهیم (ع) می‌باشد ظاهر می‌شود»^(۴).

۱- «یا ابامحمد کأنتی أری نزول القائم فی مسجد السهله باهله و عیاله». قلت: یکون منزله؟ قال: «نعم، هو منزل ادریس (ع)...». (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۷، حدیث ۱۳).

۲- «یظهر بین الرکنین». (الغیبه، نعمانی، ص ۲۷۵).

۳- «أسند ظهره الی الکعبه». (کمال‌الدین، ص ۳۳۱).

۴- «فیؤتی و هو خلف المقام». (الغیبه، نعمانی، ص ۲۶۳).

۴- «مهدی (عج) از شهری در یمن به نام «کرعه» ظاهر می‌شود»^(۱).

۵- «از محلی به نام «تهامه» خارج می‌شود»^(۲).

۶- «قائم آل محمد (عج) از حجاز به سوی شما خواهد آمد»^(۳).

تفاوت چهارم: ظهور برای نصرت اسلام یا انتقام از مردگان و اعراب؟

نویسنده جزوه ادعا می‌کند که:

«مهدی حقیقی مورد اشاره در احادیث برای کمک و نصرت اسلام و

مسلمین خواهد آمد و بین نژادها تفاوت قائل نمی‌شود؛ اما امام زمان

مجموع روحانیت فقط برای کمک آنها خروج کرده و از دیگران و حتی

از مردگان انتقام می‌گیرد، و چنان از اعراب و مخصوصاً از قریش

کراهت داشته که در میان پیروانش از آنها کسی وجود ندارد! آیا این

امام زمان جزئی از توطئه شعوبیه بر علیه اسلام و اعراب نیست؟»

پاسخ

این ادعا هم کذب و افترا بی دیگر به روحانیت شیعه است؛ زیرا در

هیچ کتاب روایی یا اعتقادی شیعه که قابل ذکر و مورد تأیید باشد چنین

ادعایی نشده که امام زمان (عج) برای یاری و کمک روحانیت و یا حتی

خصوص شیعه ظهور می‌کند. کافی است کتابهای روایی معروف شیعه

۱- «یخرج المهدی من قریه یقال لها کرعه (الیمین)». (کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۶۹).

۲- «یخرج من تهامه». (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۰).

۳- «انحدر علیکم قائم آل محمد من الحجاز». (اثبات الوصیة، مسعودی، ص ۲۲۶).

ملاحظه شود تا معلوم گردد آنها - همچون کتابهای اهل سنت - همگی کار اصلی امام زمان (عج) را با این جمله: «یملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً» بیان کرده‌اند.

روایات انتقام حضرت مهدی (عج) از مردگان

و اما نسبت انتقام از دیگران یا مردگان به آن حضرت شاید منشأ آن روایات زیر باشد که به تعبیر مختلف وارد شده است:

۱- روایت مفضل بن عمر از امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص):

«وقتی من به معراج برده شدم خداوند به من وحی نمود... و در مورد قائم گفت: به دست او از دشمنانم انتقام می‌گیرم... و اوست که دل‌های شیعیان را از جور و ظلم ظالمین، منکرین و کافرین نجات و شفا خواهد داد...»^(۱)

۲- روایت جارود بن منذر از پیامبر اکرم (ص):

«در معراج از سوی خداوند به من وحی شد: این حجت‌ها دوستان و اولیای من هستند. و این - اشاره به قائم (ع) - کسی است که از دشمنان من انتقام می‌گیرد...»^(۲)

۳- روایت طولانی جابر بن یزید از پیامبر اکرم (ص):

«خداوند در شبی که به معراج برده شدم به من وحی کرد:

۱- «لما أُسري بي إلى السماء أوحى إليّ ربّي... وهو الذي يشفي قلوب شيعتك من الظالمين والجاحدين والكافرين...» (كمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۵۲)
 ۲- «هؤلاء اوليائي وهذا المنتقم من اعدائي...» (بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۴۴).

یا محمد... و سپس گفت: این است قائم... که از دشمنان من انتقام می‌گیرد...»^(۱)

۴- روایت ابی حمزه ثابت بن دینار از امام باقر (ع):

«پس از اینکه جدّم حسین کشته شد ملائکه ضجّه کردند... و خداوند به عزّت و جلال خود قسم یاد کرد... که به دست این قائم انتقام آنها را خواهد گرفت...»^(۲)

۵- روایت فرات بن احنف از امام صادق (ع) از حضرت امیر (ع):

«... قسم می‌خورم که من و این دو فرزندم کشته می‌شویم و خداوند مردی از اولاد مرا در آخر الزمان برمی‌انگیزد تا خونهای ما را پیگیری کند...»^(۳)

۶- روایت علقمة بن محمد حضرمی از پیامبر اکرم (ص) در خطبه غدیر خم، که درباره حضرت مهدی (عج) چنین آمده است:
 «... آگاه باشید که اوست انتقام گیرنده از ظالمین... اوست طلب کننده خونهای اولیای خداوند...»^(۴)

در این روایات تعبیر انتقام از دشمنان خدا و دشمنان ائمه (ع) و یا امام

۱- «ان الله أوحى ليلة أُسري بي، يا محمد... و هذا القائم محلّل حلالی و محرّم حرامی و ينتقم من اعدائي...» (الغیبة، نعمانی، ص ۹۳، حدیث ۲۴).
 ۲- «... لما قتل جدّي الحسين ضجّت الملائكة... فوعزتي و جلالی... بهذا القائم أنتقم منهم...» (دلائل الامامة، طبری، ص ۴۵۲).
 ۳- «... لأقتلن أنا و إبنای هذان و لیبعثن الله رجلاً من ولدي فی آخر الزمان یطالب بدمائنا...» (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۲).
 ۴- «... ألا إنه المنتقم من الظالمین... ألا إنه مدرک بكلّ ثار لاولیاء الله...» (الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۸۰).

حسین (ع) وارد شده است؛ و در هیچ کدام زنده کردن مردگان و گرفتن انتقام از آنان وارد نشده است. انتقام از دشمنان خداوند و امامان (ع) در روایات رجعت نیز ذکر شده است؛^(۱) و اصولاً انتقام از دشمن خدا و ائمه (ع) به ناکام گذاشتن او در نیل به اهدافش می‌باشد، و با ظهور حضرت مهدی (عج) پس از خروج دجال و تقویت آیین شرک و کفر و ظلم - که همان هدف دیرینه دشمنان خدا و پیامبران و ائمه (ع) است - ریشه‌های کفر و ظلم از زمین برچیده خواهد شد، و این یکی از بالاترین و بهترین انتقامها از دشمنان خدا و قاتلان امام حسین (ع) و سایر شهدای راه حق و عدالت خواهد بود.

البته رجعت بنابر اعتقاد شیعه و بازگشتن دو دسته از مردم به دنیا، یعنی اولیاء و اعداء خداوند، و معذب شدن اعداء الله به عذاب اَدنی توسط اولیای خداوند نحوه دیگری از انتقام خواهد بود؛ که در روایات متعددی نسبت به آن تأکید شده است و امری محال یا مخالف ضرورت عقل و دین نیز نمی‌باشد.

روایات کراهت آن حضرت از اعراب

قسمت دیگر ادعای نویسنده مبنی بر اینکه:

«... امام زمان مجعول روحانیت چنان از اعراب و مخصوصاً از قریش کراهت داشته که در میان پیروانش از آنها کسی وجود ندارد...».

مستند به چند روایت واحد و ضعیف‌السند می‌باشد که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

۱- ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۳، باب الرجعة، حدیث ۱۶، ۲۰ و ۲۲.

۱- روایت رفید از امام صادق (ع):

«...قائم با اعراب شدید و تند خواهد بود...»^(۱)

۲- روایت حسن بن علی بن ابی حمزه بطنانی از امام صادق (ع) که

فرمود:

«...هرگاه قائم قیام نمود بین او و اعراب و قریش جز شمشیر

نخواهد بود و جز شمشیر از آنان نمی‌گیرد...»^(۲).

۳- روایت ابی حمزه ثمالی از امام باقر (ع):

«قائم قیام نمی‌کند مگر... با شمشیر برنده‌ای بین اعراب و

اختلاف شدیدی بین مردم...»^(۳).

۴- روایت موسی الأبار از امام صادق (ع):

«از اعراب پرهیز کن، زیرا برای آنها خبر بدی هست؛ آگاه

باش که حتی یک نفر از اینها با قائم قیام نمی‌کند.»^(۴).

۵- روایت علی بن ابی حمزه از ابوبصیر ضمن حدیثی از امام

صادق (ع) که فرمود:

۱- «... علی العرب شدید...» (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۸، حدیث ۱۸).

۲- «... اذا خرج القائم لم یکن بینہ و بین العرب و قریش إلا السیف، ما یأخذ منها إلا السیف...» (الغیبة، نعمانی، ص ۲۳۴، حدیث، ۲۱ و قریب به همین مضمون در عقدالدرر، ص ۲۸۷، حدیث ۳۴۶ و ۳۴۷).

۳- «لا یقوم القائم الا علی... سیف قاطع بین العرب و اختلاف شدید بین الناس.» (الغیبة، نعمانی، ص ۲۳۵، حدیث ۲۲).

۴- «إتق العرب فإن لهم خبر سوء أما إنه لم یخرج مع القائم منهم واحد.» (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۳، حدیث ۶۲).

«...سپس قائم به سوی کوفه می رود و به خونریزی مشغول شده و هفتاد قبیله از قبایل عرب را می کشد...»^(۱)

۶- روایت جعفر بن یحیی از امام صادق (ع):

«حال شما چگونه است زمانی که قائم خیمه ها را در مسجد کوفه برپا می دارد و سپس برای مردم برنامه ای نو براساس امری جدید ارائه می دهد و بر اعراب سختگیر می باشد.»^(۲)

۷- روایت رفید از امام صادق (ع) که به آن حضرت گفت:

یابن رسول الله، آیا قائم مطابق سیره و خط مشی علی بن ابی طالب (ع) با مردم سواد (عراق) عمل می کند؟ فرمود: «نه ای رفید! همانا علی بن ابی طالب با اهل سواد مطابق آنچه در جفر ابیض بود عمل می نمود ولی قائم با اعراب مطابق آنچه در جفر احمر هست عمل خواهد کرد». پرسیدم: فدایت شوم جفر احمر چیست؟ رفید گفت: حضرت انگشت خود را به حلق کشید و فرمود: «این چنین، یعنی ذبح»^(۳)

۱- «... ثم يتوجه الى الكوفة فينزلها ويكون داره و يبهرج [- یعنی يهدر الدم -] سبعين قبيلة من قبائل العرب...» (همان، حدیث ۶۱).

۲- «كيف انتم لو ضرب اصحاب القائم الفساطيط في مسجد الكوفان ثم يخرج اليهم المثال المستأنف أمر جديد على العرب شديد». (همان، ص ۳۶۵، حدیث ۱۴۲).

۳- قلت لابی عبد الله: جعلت فداك يابن رسول الله يسير القائم بسيرة علي بن ابی طالب في أهل السواد؟ فقال: «لا يا رفید، إن علي بن ابی طالب سار في أهل السواد بما في الجفر الأبيض وإن القائم يسير في العرب بما في الجفر الأحمر». قال: فقلت: جعلت فداك و ما الجفر الأحمر قال: فامرّ اصبعه على حلقه فقال: «هكذا یعنی الذبح...» (همان، ص ۳۱۳، حدیث ۷).

۸- روایت دیگر رفید از امام صادق (ع)، که آن حضرت به رفید فرمود:

«ای رفید چگونه هستی وقتی اصحاب قائم را مشاهده کنی که خیمه های خود را در مسجد کوفه برپا می دارند، سپس قائم برنامه ای جدید را که برای اعراب شدید است ارائه می دهد». رفید گفت: پرسیدم: فدایت شوم آن برنامه چیست؟ حضرت فرمود: «کشتن...؛ همانا علی بن ابی طالب با جفر ابیض که همان گذشت و کف از دشمن است عمل می کرد، زیرا او می دانست که در آینده نزدیکی شیعیانش مغلوب دشمنان می شوند؛ اما قائم مطابق با جفر احمر که همان کشتن است عمل می کند، زیرا او می داند که شیعیانش شکست نخواهند خورد»^(۱).

۹- روایت حارث بن مغیره و ذریح المحاربی از امام صادق (ع):

«بین ما و اعراب جز کشتن چیزی نخواهد بود»؛ و با دست خود اشاره به حلقشان کردند.^(۲)

۱۰- روایت ابوبصیر از امام صادق (ع):

«...به خدا سوگند گویا مشاهده می کنم قائم را که مردم بین

۱- «یا رفید کیف انت اذا رأیت اصحاب القائم قد ضربوا فساطيطهم فی مسجد الكوفة ثم اخرج المثال الجديد على العرب شديد». قال: قلت: جعلت فداك ما هو؟ قال: «الذبح... إن علياً سار بما في الجفر الأبيض و هو الكف و هو يعلم انه سيظهر على شيعته من بعده و إن القائم يسير بما في الجفر الأحمر و هو الذبح و هو يعلم أنه لا يظهر على شيعته». (همان، ص ۳۱۸، حدیث ۱۸).

۲- «ما بقي بيننا و بين العرب إلا الذبح و أو ما بيده الى حلقه». (همان، ص ۳۴۹، حدیث ۱۰۱).

رکن و مقام با او بر اساس کتابی جدید بیعت می‌کنند و او در مورد اعراب شدید و خشن است. سپس فرمود: وای به حال اعراب از شری که بر ایشان نزدیک می‌باشد.^(۱)

نکاتی درباره روایات فوق

نکته اول - از روایات متواتر بین شیعه و سنی فهمیده می‌شود حضرت مهدی (عج) به کتاب خدا و سیره پیامبر اکرم (ص) عمل می‌کند؛ و در این دو نه تنها نژاد، جنس، قومیت و... مطرح نیست بلکه ملاک در آن ارزشهایی همچون: ایمان، عمل صالح، تقوا، علم و جهاد می‌باشد؛ قرآن صریحاً می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ﴾^(۲) «همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما می‌باشد».

تفسیر در المثنور در ذیل همین آیه شریفه از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که در خطبه وداع در ایام تشریق فرمودند:

«ای مردم آگاه باشید که خدای شما یکی است. آگاه باشید که پدر شما یکی است. آگاه باشید که هیچ عربی بر عجم و هیچ عجمی بر عرب و نیز هیچ سیاه پوستی بر سرخ پوست ... برتری و فضیلت ندارد مگر به تقوا...»^(۳).

۱- «... والله لكأني انظر اليه بين الركن والمقام يبايع الناس على كتاب جديد على العرب شديد و قال: ويل للعرب من شرّ قد اقترب». (همان، ص ۲۹۴، حدیث ۴۲).

۲- سورة حجرات، آیه ۱۳.

۳- «يا ايها الناس، ألا ان ربكم واحد، ألا إن اباكم واحد، الا لا فضل لعربي على عجمي ولا لعجمي على عربي ولا لأسود على أحمر... الا بالتقوى...». (تفسير الميزان، ج ۱۸، ص ۳۳۴، به نقل از تفسير در المثنور، ذیل آیه فوق).

پس اگر مفاد آن روایات در تعارض با قرآن و فرموده پیامبر (ص) که از مسلم‌ترین اصول اسلام و مذهب شیعه و سنی است در تعارض باشد، هرگز هیچ عالم شیعی معتقد به آن نخواهد بود.

نکته دوم - لفظ عرب می‌تواند در این روایات عنوان مشیر باشد به طاغیان و اعداء الله از عرب نه همه آنها؛ و روایاتی که در آنها تعبیر به «طغاة العرب» دارد قرینه است بر اینکه منظور از عرب در سایر روایات مطلق نیز همین است.

نکته سوم - مفاد این روایات تعارض دارد با روایاتی که متضمن مدح و تمجید طوایفی از عرب در این زمینه می‌باشد؛ از باب نمونه:

۱- روایت طولانی حدیثی از پیامبر اکرم (ص):

«هنگام قیام قائم منادی از آسمان ندا می‌کند: ای مردم، زمان حکومت جباران بر شما تمام شد... پس بشتابید به سوی مکه، سپس نجبا و نیکانی از مصر و ابدال و نخبگانی از شام و دسته‌جاتی از عراق که شب بیدارانی... هستند و گویا دلهای آنان همچون پاره‌های آهن می‌باشد به سوی قائم می‌شتابند و با او بین رکن و مقام بیعت می‌کنند».^(۱)

۱- «اذا كان عند خروج القائم، ينادى مناد من السماء أيها الناس قطع عنكم مدة الجبارين... فالحقوا بمكة فيخرج النجباء من مصر والأبدال من الشام و عصاب العراق، رهبان بالليل... كأَنَّ قلوبهم زبر الحديد فيبايعونه بين الركن و المقام». (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۴، حدیث ۷۳؛ ضمناً همین روایت با اندکی تفاوت در الغيبة، شیخ طوسی، ص ۴۷۶ آمده است).

۲- روایت ابی خالد کابلی از امام باقر(ع):

«هنگامی که قائم وارد کوفه می شود هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه یا در کوفه است و یا به سوی کوفه می آید... سپس قائم به اصحاب خود دستور می دهد: حرکت کنیم به سوی این گروه طغیانگر [احتمالاً دجال] سپس همگی با او حرکت می کنند»^(۱).

۳- روایت ابی سعید خدری از پیامبر اکرم(ص):

«مهدی هفت یا ده سال حکومت می کند، و سعادت مندترین مردم در رابطه با او مردم کوفه می باشند»^(۲).

از دو روایت اخیر وضعیت روایت پنجم سابق الذکر که متضمن کشته شدن هفتاد قبیله عرب در کوفه توسط حضرت مهدی (عج) بود معلوم می شود؛ علاوه بر اینکه فضیلت و کمال قابل توجهی برای طوایفی از عرب در این روایات ذکر شده است.

و بنابر احتمال مرحوم مجلسی که مراد از «طاغیة» در روایت دوّم سفیانی است، کوفه پایگاه حمله به سفیانی و نیروهای او می باشد.

نکته چهارم- در رابطه با سند این روایات است. سند روایت اوّل به خاطر «رفید» ضعیف می باشد؛ زیرا نامبرده در کتب رجال توثیق

۱- «إذا دخل القائم الكوفة، لم يبق مؤمن إلا وهو بها أو يجيء إليها... و يقول لأصحابه: سيروا بنا إلى هذه الطاغية، فيسير اليه». (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۰، حدیث ۵۱).

۲- «يملك المهدي امر الناس سبعاً أو عشراً، أسعد الناس به اهل الكوفة». (غاية المرام، ص ۷۰۴؛ و همچنین ر.ک: أعيان الشيعة، ج ۲، ص ۶۵۲).

نشده است.^(۱) علاوه بر آنکه ابن سنان هم مشترک بین «محمد» و «عبدالله» بوده، و «محمد بن سنان» در رجال تضعیف شده و متهم به غلو می باشد.^(۲)

در سند روایت دوّم «احمد بن محمد بن سعید» است که هر چند بعضی او را توثیق نموده اند اما زیدی جارودی می باشد و خبر او خبر واحد است که در امور اعتقادی حجت نمی باشد؛ همچنین در سند آن «حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی» قرار دارد که (بنابر نقل کشی از محمد بن مسعود) علی بن فضال در مورد او گفته است: «او کذاب و ملعون می باشد». و دیگران نیز با عباراتی دیگر او را طرد و لعن کرده اند، و بودن او در سند روایت برای ضعف آن کفایت می کند.^(۳)

در سند روایت سوّم -علاوه بر ضعف از جهت «احمد بن محمد بن سعید» و «حسن بن علی بن ابی حمزه»- «یوسف بن کلیب» هست که او هم مجهول است و در کتب رجال نامی از وی نیامده است.

سند روایت چهارم نیز به خاطر «موسی الابر» که مجهول است، ضعیف می باشد.^(۴)

سند روایت پنجم نیز به خاطر «علی بن ابی حمزه» ضعیف است. سند روایت ششم به خاطر مجهول بودن واسطه بین عبیدالله بن موسی و جعفر بن یحیی ضعیف است، بنابراین از اعتبار ساقط است.^(۵)

سند روایت هفتم علاوه بر «رفید» که توثیق نشده است، به خاطر

۱- جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۲۱. ۲- رجال کشی، ص ۳۲۲، حدیث ۵۸۴.

۳- منتهی المقال، ج ۲، ص ۴۰۸. ۴- جامع الرواة، ج ۲، ص ۲۷۰.

۵- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۵، حدیث ۱۴۲.

«محمد بن فضیل کوفی» ضعیف می باشد؛ زیرا در «معجم الرجال» تضعیف شده و نیز بعضی او را به غلو متهم نموده اند.^(۱) روایت هشتم نیز به خاطر «رفید» ضعیف می باشد. در سند روایت نهم «محمد بن عبدالله بن زراره» قرار دارد، گرچه وی مورد اختلاف است و علامه تا حدودی او را توثیق نموده اما شهید ثانی او را غیر موثق دانسته است.^(۲) روایت دهم نیز به خاطر «ابن بطائنی» ضعیف است، که همان «علی ابن ابی حمزه بطائنی» است.

یادآور می شود که اگر بر فرض سند این روایات مورد قبول باشد اما توان مقابله با نص صریح قرآن و سنت قطعی پیامبر (ص) را ندارد.

نکته پنجم - علاوه بر آنچه ذکر شد یادآوری می شود تصویری که در روایات متواتر شیعه و سنی از مهم ترین کار حضرت مهدی (عج) ارائه شده است بسط کامل عدالت و قسط است در روی زمین پس از اینکه زمین پر از ظلم و جور شده است.^(۳) این مضمون علاوه بر روایت معروف بلکه متواتر معنوی: «یملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً» به تعبیرات دیگری نیز وارد شده است؛ از جمله:

۱- حضرت رضاع (ع) فرمود:

«آن حضرت ترازوی عدالت را بین مردم قرار می دهد، پس هیچ کس به دیگری ظلم نخواهد کرد».^(۴)

۱- معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی، ج ۱۷، ص ۱۶۱، شماره ۱۱۵۶۸.
 ۲- جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۴۱.
 ۳- منتخب الأثر، ج ۲، ص ۲۲۲ به بعد.
 ۴- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲.

۲- امام باقر (ع) فرمود:

«هرگاه قائم ما اهل بیت قیام نمود اموال را مساوی تقسیم می کند و به عدالت در بین مردم عمل می نماید...».^(۱)

۳- امام صادق (ع) فرمود:

«... به خدا قسم قائم ما عدالت را همچون گرما و ... به کنج خانه های مردم می برد...».^(۲)

۴- امام باقر (ع) فرمود:

«... قائم همانند رسول الله با عدالت با مردم روبرو می شود...».^(۳)

بدیهی است تحقق قسط و عدالت و تقسیم اموال به طور مساوی بین مردم توسط حضرت مهدی (عج) با مضمون روایاتی که دلالت می کند بر ظلم به طایفه خاصی، سازگار نخواهد بود.

در روایت -علاوه بر تحقق عدالت و قسط توسط حضرت قائم (عج) در بین مردم - کارهای دیگری نیز همچون جود و بخشش های فوق العاده نسبت به مردم و نیز رفع هرگونه ناراحتی و ضعف از مردم به آن حضرت نسبت داده شده است؛ از جمله:

۱- حضرت رضاع (ع) فرمود:

«... قائم برای همه مؤمنین موجب رحمت و برای کافرین موجب عذاب می باشد».^(۴)

۲- امام باقر (ع) فرمود:

«... تمام اموال دنیا - آنچه روی زمین ظاهر است و آنچه در

۱- همان، ص ۳۵۱.
 ۲- همان، ص ۳۶۲.
 ۳- همان، ص ۳۸۱.
 ۴- همان، ج ۵۲، ص ۳۲۲.

داخل زمین می‌باشد - نزد مهدی ما جمع می‌شود، و سپس به مردم می‌گوید: بیاید به سوی آنچه به خاطرش از ارحام خود قطع شدید و خونها ریختید و بر محرّمات خدا تجاوز نمودید؛ آنگاه از این اموال آنقدر به مردم می‌بخشد که احدی پیش از او چنین بخششی نکرده است...»^(۱).

۳- پیامبر (ص) می‌فرماید:

«اسم آخرین امام اسم من است و پس از ظهورش زمین را پر از عدل می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده است؛ و اموال و دارایی‌ها روی هم انباشته [و نزد او می‌باشد] و هر کس به او مراجعه نمود و مالی طلب نمود او عطا می‌کند»^(۲).

۴- و از امام باقر (ع) نقل شده است:

«قائم از اهل بیت مرا هر صاحب درد و مشکلی و یا دارای ضعفی درک نمود، درد او رفع و ضعف او به قوّت تبدیل می‌شود»^(۳).

همین تعبیرات و مشابه آن در روایات اهل سنت نیز وجود دارد که نیازی به نقل آنها نیست؛ برای تفصیل بیشتر به کتاب «المهدی» نوشته آیت‌الله سید صدرالدین صدر (ره) مراجعه شود.^(۴)

تنافی مضامین روایات فوق با آنچه به آن حضرت در بعضی روایات مورد بحث نسبت داده شده است واضح است.

از سوی دیگر مطابق بعضی روایات امام باقر (ع) فرمود:

«... حضرت مهدی (عج) تورات و سایر کتابهای آسمانی قبل از اسلام را از غاری در انطاکیه خارج می‌کند و سپس بین اهل تورات با تورات، و اهل انجیل با انجیل، و اهل زبور با زبور، و اهل فرقان با فرقان حکم می‌کند...»^(۱).

از این روایت به خوبی فهمیده می‌شود که حتی سایر ملل و اهل ادیان نیز با آزادی و به دور از ترس و فشار در حکومت حضرت قائم (عج) زندگی می‌کنند و آن حضرت معارف و احکام دینی آنان را مطابق کتابهای اصلی آنها برای آنان بیان می‌کند.

بنابراین آنچه نویسنده در مورد حضرت مهدی (عج) به شیعه نسبت داده است - که آن حضرت از اعراب یا قریش کراهت دارد - مطابق روایات مورد قبول شیعه به هیچ وجه صحیح نیست.

ضمناً خواننده محترم توجه خواهد داشت که با وجود این روایات مستند و متواتر از پیامبر اکرم (ص) و نظریات بزرگان اهل سنت در مورد حضرت مهدی (عج) و غیبت او، ادعای نویسنده جزوه مبنی بر اینکه امام زمان شیعه جزئی از توطئه شعوبیه بر علیه اسلام و اعراب است چقدر سست و دور از حقیقت می‌باشد!

بنابر آنچه بیان شد معلوم گردید وظیفه و رسالت حضرت مهدی (عج) احیای قرآن، اسلام و سیره نبی اکرم (ص) می‌باشد و او هرگز برای انتقام از مردگان و یا اعراب - آنچنان که نویسنده مدعی شده است - ظهور نمی‌کند.

۱- همان، ج ۵۱، ص ۲۹.

۲- همان، ج ۵۲، ص ۳۷۹.

۳- همان، ص ۳۳۵.

۴- المهدی، ص ۹۳.

۱- بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۹؛ الغیبة، نعمانی، ص ۲۳۷، حدیث ۲۶.

تفاوت پنجم: انتقام امام زمان از یاران رسول خدا و امّ المؤمنین برخلاف مهدی موعود

ادعای نویسنده چنین است:

«مهدی راستین یاران پیامبر را گرامی داشته و برایشان دعای خیر نموده و به خط آنها می‌رود و امّهات المؤمنین را نیز دوست داشته و به نیکی یاد می‌کند؛ اما امام زمان ساخته روحانیت امامیه نه اینکه بر یاران رسول بغض ورزیده بلکه جثه‌های آنها را از قبرهایشان بیرون آورده و آتش می‌زند و حتی امّهات المؤمنین را قصاص نموده و عایشه را حدّ می‌زند».

نویسنده مقصود خود از یاران رسول را شرح داده و می‌گوید:

«دو یار و خلیفه رسول خدا (ص) یعنی ابوبکر و عمر (رض) را از قبرهایشان بیرون می‌آورد... و از همه ستم‌هایی که در دنیا قبل و بعد از آن دورخ داده است از آن دو نفر انتقام می‌گیرد؛ از قتل هابیل و قابیل گرفته تا گناه برادران یوسف که او را به چاه انداختند و ظلم نمود که ابراهیم (ع) را به آتش انداخت و حتی از گناه آتش پرستان نیز از آن دو انتقام می‌گیرد».

پاسخ

نویسنده در این بخش دو ادعا نموده است:

۱- امام زمان شیعه از اصحاب پیامبر (ص) انتقام گرفته و جثه‌های آنها را آتش می‌زند.

۲- بر عایشه امّ المؤمنین تازیانه می‌زند.

اول: آتش زدن یاران پیامبر (ص) و انتقام از آنان

در رابطه با بیرون آوردن ابوبکر و عمر از قبر و... چند روایت ضعیف و غیرقابل اعتماد وارد شده است و متن آنها با روایات زیاد و متواتری که دلالت دارد حضرت مهدی به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) عمل می‌کند و خلق و خوی او همانند رسول اکرم (ص) سرشار از رحمت و عطوفت نسبت به بندگان خداست، تعارض و مخالفت کامل دارد؛ از جمله:

روایت اول- در بحار الانوار از کتاب یکی از اصحاب - که معلوم نیست چه کسی است - با سندی که توسط حسین بن حمدان به محمد بن نصیر می‌رسد و او از عمر بن الفرات و او از محمد بن مفضل و او از مفضل بن عمر روایتی را نقل کرده است. در این روایت که به امام صادق (ع) نسبت داده شده مطالبی از این قبیل ذکر شده است:

«حضرت مهدی پس از بیرون آوردن جنازه‌های ابوبکر و عمر از قبر و به دار آویختن آنها دستور می‌دهد آنها را با آتشی که از زمین بیرون می‌آید بسوزانند و سپس باد سیاهی می‌وزد و خاکستر آنها به دریا ریخته می‌شود، و این کار در هر روز و شبی هزار مرتبه تکرار می‌شود. و نیز تمام گناهان خلاق از ابتدای عالم تا روز قیام مهدی به حساب ابوبکر و عمر می‌باشد و آنها باید عذاب همگی را تحمل کنند و...»^(۱)

نقل خود این مطالب بر فرض آنکه سند روایت هم به حسب ظاهر

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴.

خوب می‌بود، حاکی از کذب و جعلی بودن این روایت است. اما در ارتباط با سند آن همان گونه که بیان شد بحارالانوار آن را از کتاب یکی از اصحاب که نامش معلوم نیست نقل کرده و در سند آن محمد بن نصیر از عمر بن الفرات از محمد بن مفضل و او از مفضل بن عمر قرار دارند.

هرچند شیخ مفید «مفضل بن عمر» را مدح کرده و می‌گوید: «او از شیوخ اصحاب امام صادق (ع) و از ثقات فقهای صالح می‌باشد».^(۱) ولی نجاشی در رجال خود او را «فاسدالمذهب، مضطرب الروایة و غیر قابل اعتماد» خوانده است.^(۲) و علامه در «خلاصه» نقل کرده که او در مذهب خطّابی^(۳) و در کلام متهافت است.^(۴)

و نیز علامه در «خلاصه» ضمن تصریح بر فاسدالمذهب و غیر قابل اعتماد بودن او گفته است:

«غلات چیزهای زیادی را در روایات منسوب به او اضافه کرده‌اند، و لذا نقل و نوشتن روایات او جایز نیست.»

۱- الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۱۶.

۲- رجال نجاشی، ص ۴۱۶.

۳- خطّابی به فرقه‌ای بودند معاصر با امام صادق (ع) و معتقد به امامت ابی‌الخطّاب، که عقاید انحرافی نیز داشتند؛ از جمله اینکه:

الف- امامان پیامبر می‌باشند و سپس به حد خدایی می‌رسند... و اینکه امام صادق (ع) همان خداوند است که به شکل انسان در این عالم دیده می‌شود. ب- به هر مؤمنی وحی می‌شود. ج- به انسانها پس از رسیدن به حد کمال نمی‌توان گفت می‌میرند، بلکه به عالم ملکوت منتقل می‌شوند. د- اموات هر روز و شب دیده می‌شوند....

ر.ک: توضیح المقال فی علم الرجال، ص ۲۱۴.

۴- خلاصه‌الاقوال، ص ۴۰۷.

همچنین کسّی از حمّاد بن عثمان نقل کرده است که امام صادق (ع) در رابطه با قضیه‌ای به مفضل با تعبیر «یا کافر»، «یا مشرک» خطاب نمودند. و نیز مطابق روایتی، حجربن زائده و عامربن جزاعه اسدی به امام صادق (ع) گفتند: «مفضل می‌گوید: ارزاق بندگان خداوند در دست شماست»؛ و آن حضرت او را لعن کرده و از او بیزارى جستند؛ و در جواب سؤال آنان نسبت به لعن و بیزارى از او گفتند: «شما هم او را لعن و اظهار بیزارى از او کنید».^(۱)

البته در بعضی روایات و کتب رجالی از مفضل مدح شده است؛ ولی بر اساس قاعده مورد قبول علم رجال در تعارض بین مدح و ذمّ، ذمّ مقدم می‌باشد. اما در مورد «محمد بن نصیر» شیخ در الغیبة^(۲) و مجلسی در بحارالانوار^(۳) به نقل از سعد بن عبد در مورد او می‌گویند:

«محمد بن نصیر مدعی رسالت و نبوت شد و قائل به تناسخ و مدعی ربوبیت امام هادی (ابوالحسن) بود، و نکاح با محارم و... را حلال می‌دانست.»

و شیخ در همان صفحه از ابن‌نوح نقل کرده است که محمد بن نصیر مدتی به دروغ خود را نایب خاص حضرت مهدی (عج) معرفی می‌کرد و لذا مورد لعن محمد بن عثمان از نواب اربعه حضرت قرار گرفت و پس از افشای دروغش، او در صدد عذرخواهی و نزدیک شدن به محمد بن عثمان برآمد ولی ایشان او را به حضور نپذیرفت.

۱- منتهی‌المقال، محمد بن اسماعیل معروف به ابوعلی، چاپ قدیم، ص ۳۰۸، ذیل مفضل بن عمر.

۲- الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۹۸.

۳- بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۸.

در پاورقی صفحه ذکر شده بحارالانوار آمده است: محمد بن نصیر علاوه بر خبائث‌هایی که به آنها اشاره شد این روایت را از فردی غالی و دارای فسادهای بسیار به نام «عمر بن فرات بغدادی» نقل می‌کند.

نجاشی نیز عمر بن فرات را غالی و دارای فسادهای بسیار می‌داند.^(۱) «حسین بن حمدان» نیز بنابر نقل و تأیید جامع الرواة^(۲) فاسد المذهب، کذاب و ملعون است که به گفته‌های او اعتنایی نمی‌شود؛ و «محمد بن مفضل» مشترک است بین توثیق شده و توثیق نشده، و «علی بن عبداللّه» در کتب رجال مجهول می‌باشد. بنابراین در بی‌اعتباری روایت ذکر شده و ضعف سند آن شکی نیست.

روایت دوم - طبق این روایت امام صادق (ع) خطاب به بشیر نبال

فرموده است:

«آیا می‌دانی اولین کاری که قائم می‌کند چیست؟» بشیر گفت: نه، حضرت فرمود: «این دو نفر را در حالی که تر و تازه هستند از قبر در می‌آورد و آنان را می‌سوزاند و آنگاه خاکستر آنها را توسط باد در هوا پخش می‌کند و سپس مسجد را می‌شکند.»^(۳)

۱- یادآوری می‌شود: هر چند محمد بن نصیر در رجال مشترک است بین چهار نفر که جز یکی از آنان، بقیه مذموم و ضعیف می‌باشند (جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۰۸) اما اولاً: صرف همین اشتراک در اسم موجب وهن روایت و عدم اعتماد به آن است. ثانیاً: به قرینه این که محمد بن نصیر روایت مورد نظر را از عمر بن فرات بغدادی - که غالی و دارای فسادهای بسیار شمرده شده - نقل می‌کند نمی‌توان گفت محمد بن نصیر آن فرد موثق می‌باشد. ۲- جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۳۷.

۳- «هل تدري أول ما يبدأ به القائم؟» قلت: لا، قال: «يخرج هذين رطبين غصين فيحرقهما و يذريهما في الريح و يكسر المسجد...» (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶، حدیث ۲۰۰).

«بشیر نبال» که راوی این حدیث است توثیق نشده، و علامه در خلاصه درباره او گفته است: «من در روایت او متوقف هستم.»^(۱)

روایت سوم - عبدالعظیم حسنی به امام رضا (ع) می‌گوید: من امیدوارم تو همان قائم از اهل بیت محمد باشی که زمین را بعد از اینکه پراز ظلم و جور شده است از عدالت پر می‌کند. حضرت در جواب او فرمود:

«آن قائمی که زمین را از عدالت پر می‌کند ولادت او مخفی

است و سپس غایب می‌شود و... هنگامی که ظاهر می‌شود...

و وارد مدینه می‌گردد «لات» و «عزی» را می‌سوزاند...»^(۲)

[«لات» و «عزی» اشاره است به همان دو نفر که بشیر نبال در

روایت قبلی نقل کرده است.]

در سند این روایت «سنانی» قرار دارد که مجهول‌الحال می‌باشد، و «أسدی» است که مشترک بین سه نفر است که دو نفر آنان غیر موثق هستند، و در این صورت مورد اعتماد نخواهد بود.^(۳)

روایت چهارم - مفضل از امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل

کرده است:

«هنگامی که به معراج برده شدم خداوند به من مسائلی را

وحی کرد... و از جمله اینکه: این قائم همان است که حلال

۱- جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۲۴.

۲- «إني لأرجو أن تكون القائم من أهل بيت محمد الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً... فاذا دخل المدينة أخرج اللات و العزی فأحرقهما.» (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۳، حدیث ۱۰).

۳- منتهی المقال، چاپ قدیم، ص ۲۵۴.

مرا حلال و حرام مرا حرام می‌کند و به دست او از دشمنان خود انتقام می‌گیرم... سپس پیامبر (ص) فرمود: آنگاه «لات» و «عزّی» را در حالی که تر و تازه هستند از قبر خارج نموده و آنان را می‌سوزاند.^(۱)

در سند این روایت «احمد بن هلال» قرار دارد که جامع الرواة به نقل از «فهرست» شیخ او را غالی و متهم در دین به‌شمار آورده و علامه در خلاصه و نجاشی و کشی در کتابهای خود گفته‌اند: «مذمت‌هایی در مورد او از امام عسکری (ع) نقل شده است».^(۲) و همین‌طور علامه در «خلاصه» و استرآبادی در «الرجال الوسیط» گفته‌اند: «به نظر ما روایت او مورد قبول نیست».^(۳)

روایت پنجم - اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) چنین نقل می‌کند: «...سپس قائم آن دو نفر را در حالی که تر و تازه هستند از قبر خارج می‌کند و مورد لعنت قرار می‌دهد و از آنان اظهار براهت می‌نماید و سپس آنان را به صلیب و دار می‌کشد و بعداً پایین می‌آورد و می‌سوزاند و خاکستر آنان را در هوا پخش می‌کند...».^(۴)

این روایت را مرحوم مجلسی در بحار از کتاب غیبت سید علی بن

عبدالحمید بدون ذکر سند آن از اسحاق بن عمار نقل می‌کند. «اسحاق بن عمار» گرچه فطحی است اما مورد اطمینان است؛^(۱) ولی از سند کتاب فوق و واسطه‌های آن تا مرحوم مجلسی اطلاعی در دست نیست و در نتیجه روایت مرسل است و نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

دوم: حدّ زدن بر عایشه

مستند نویسنده جزوه در مورد «حدّ زدن بر عایشه توسط حضرت مهدی» روایت عبدالرحیم قصیر است که می‌گوید:

امام باقر (ع) به او گفته‌اند: «وقتی قائم ما قیام می‌کند همانا حمیراء (یعنی عایشه) تحویل او داده می‌شود تا حدّ بر او جاری شود و نیز انتقام فاطمه (ع) دختر محمد (ص) از او گرفته شود». سپس می‌گوید: پرسیدم فدای شما گردم چرا حدّ بر عایشه جاری می‌شود؟ حضرت فرمود: «برای اتهامی است که به امّ ابراهیم [کنیزی به نام ماریه قبطیه که همسر پیامبر (ص) بود] وارد نمود [و او را به زنا با مردی قبطی متهم کرد]».^(۲)

۱- منتهی المقال، چاپ قدیم، ص ۵۱.

۲- اشاره است به داستانی که در بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۴، حدیث ۱۰ در باب عدد اولاد پیامبر (ص) از خصال چنین نقل شده است: از جمله چیزهایی که حضرت امیر (ع) با اهل شورا (مخالفین امامت آن حضرت) احتجاج نمود این است که حضرت آنان را قسم داد و پرسید: «آیا می‌دانید که عایشه به پیامبر (ص) گفت: ابراهیم فرزند تو نیست بلکه فرزند فلان مرد قبطی است؟ و پیامبر (ص) به من دستور داد تا آن مرد را بکشم، از

۱- «لما أسري بي أوحى إليّ ربّي... و هذا القائم الذي يحلّ حلالی و يحرمّ حرامی و به أنتقم من أعدائي... فيخرج اللات و العزّي طريين فيحرقهما...» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۹، حدیث ۱۸۵).
۲- جامع الرواة، ج ۱، ص ۷۴.

۳- جامع الرواة، ج ۱، ص ۷۴.

۴- «... ثم يخرجهما غصين رطبين فيلعنهما و يتبرأ منهما و يصلبهما ثم ينزلهما و يحرقهما ثم يذريهما في الریح». (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶، حدیث ۲۰۱).

پرسیدم چرا خداوند اجرای حدّ عایشه را تا زمان قائم تأخیر انداخت؟ حضرت در پاسخ فرمود: «برای اینکه خداوند پیامبر (ص) را برای رحمت جهانیان مبعوث کرد و قائم را برای نعمت یعنی انتقام و عذاب».^(۱)

این روایت را مرحوم مجلسی از علل الشرایع از ماجیلویه از عمویش و او از برقی و او از پدرش و او از محمد بن سلیمان و او از داود بن نعمان و او از عبدالرحیم قصیر از امام باقر (ع) نقل می‌کند.

«ماجیلویه» موثق است اما عموی او ناشناخته است. مراد از برقی هم «احمد بن محمد بن خالد برقی» است که در «خلاصه» و «فهرست» و «رجال کشی» گفته شده از افراد ضعیف روایت‌های زیادی نقل می‌کند و به روایات بی‌سند اعتماد می‌نماید، و ابن غضائری گفته است: اهل قم او را به خاطر کسانی که از آنان روایت نقل کرده است ملامت کرده‌اند؛^(۲) و «محمد بن سلیمان بصری (یا دیلمی)» نیز متهم به غلو می‌باشد؛^(۳)

ایشان پرسیدم در این مأموریت همچون میخ داغی باشم یا تحقیق می‌توانم بکنم؟ پیامبر (ص) جواب داد: نه، تحقیق کن. پس رفتم به تعقیب آن مرد قبطی و چون مرادید و فهمید قصد جانش را کرده‌ام از روی دیواری بردرخت خرمایی پرید و بالا رفت و من به دنبال او از درخت بالا می‌رفتم، ناگهان پیراهن خود را بالا زد و من او را بدون آلت مردانگی دیدم، فوراً آنچه را مشاهده کردم به پیامبر (ص) اطلاع دادم و پیامبر (ص) از اینکه خداوند شری را از او دفع کرد خدا را شکر نمود. اهل شورا گفتند: نه ما چنین چیزی را نمی‌دانیم، سپس حضرت فرمود: «خدا یا تو شاهد باش».

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۴، ح ۹.

۲- جامع الرواة، ج ۱، ص ۶۳.

۳- منتهی المقال، چاپ قدیم، ص ۲۷۴.

و «عبدالرحیم قصیر»^(۱) نیز توثیق نشده است. بنابراین سند روایت ضعیف و غیرقابل اعتماد است، متن روایت نیز مخالف روایاتی است که حضرت مهدی (عج) را در خلق و صفات و سیره عملی همچون پیامبر اسلام (ص) و نیز دارای ویژگی‌هایی از پیامبرانی چون ابراهیم (ع)، یوسف (ع)، ایوب (ع)، موسی (ع) و عیسی (ع) توصیف می‌نماید.

پیامبر اسلام (ص) به نص قرآن مجید «رحمة للعالمین» بود؛ چگونه آخرین خلیفه او به جای رحمت، نعمت برای جهانیان می‌باشد؟ علاوه بر این، پیامبر رحمت در اجرای حدود الهی میان خویشاوندان خود و سایر مسلمانان تفاوتی نمی‌گذاشت؛ و اگر عایشه مستحق حدّ می‌بود به طور قطع پیامبر (ص) از اجرای آن کوتاهی نمی‌کرد. و شاهد آن داستان کنیز امّ سلمه است که سرقت کرده و نزد پیامبر (ص) ثابت شده بود و سپس امّ سلمه از آن حضرت تقاضا کرد که حدّ الهی بر او جاری نشود، پیامبر (ص) به امّ سلمه فرمودند: این حدّ الهی است و نباید ضایع شود و دست کنیز را قطع کردند. همچنین اسامة بن زید در مورد کسی که مستحق حدّ الهی بود شفاعت کرد، آن حضرت به او فرمودند: در حدود الهی شفاعت نکن.^(۲)

بنابر آنچه بیان شد معلوم گشت شیعه هرگز معتقد به آنچه نویسنده می‌گوید نیست، بلکه حضرت مهدی (عج) را در رفتار و کردار هم‌خوی پیامبر اکرم (ص) می‌داند.

۱- همان، ص ۱۷۶.

۲- وسائل الشیعة، کتاب الحدود والتعزیرات، ابواب مقدمات الحدود، باب ۲۰.

تفاوت ششم: آبادانی مساجد توسط مهدی حقیقی و تخریب آنها توسط امام زمان

ادعای نویسنده در این رابطه چنین است:

«مهدی راستین مساجد را آباد می‌کند اما امام زمان جعلی مساجد را خراب می‌کند، و این تخریب از مسجدالحرام و خانه کعبه و مسجدالنبی آغاز می‌گردد».

پاسخ

مستند این ادعا چند روایت ضعیف می‌باشد:

۱- ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل می‌کند:

«قائم مسجدالحرام و مسجدالرسول را خراب می‌کند تا آنها را به وضعیت اصلی که داشتند برگرداند، و خانه کعبه را نیز به موضع خود برمی‌گرداند و آن را براساس خود بنا می‌کند...»^(۱)

در سند این روایت «علی بن ابی حمزه بطائنی» قرار دارد که از سران واقفیه است، او -چنانکه قبلاً گذشت- پولهای قابل توجهی را که به وکالت امام موسی بن جعفر (ع) از مردم گرفته بود پس از شهادت ایشان

۱- «القائم يهدم المسجد الحرام حتى يرده إلى أساسه و مسجد الرسول إلى أساسه و يرده البيت إلى موضعه و أقامه على أساسه...» (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۲، حدیث ۵۷)؛ روایت دیگری نیز قریب به همین مضمون در صفحه ۳۳۸، حدیث ۸۰ از کتاب ارشاد به صورت مرسل از امام صادق (ع) نقل شده که علاوه بر مرسل بودن گمان می‌رود این روایت با روایت ذکر شده در متن یکی باشد.

- به ادعای غیبت آن حضرت - به امام رضا (ع) مسترد نکرد و به دنبال آن فرقه واقفیه به وجود آمد.

۲- در روایت دیگری از ابوبصیر بدون انتساب آن به امام صادق (ع) آمده:

«هنگامی که قائم قیام نمود وارد کوفه می‌شود و دستور خراب کردن مساجد چهارگانه را صادر می‌کند تا آنها را برساند به جایی که در اصل به آن وضع بوده‌اند...»^(۱)

در سند این روایت نیز «علی بن ابی حمزه» می‌باشد؛ در ذیل همین روایت کشتار هفتاد قبیله عرب از مردم کوفه وارد شده است که قبلاً نیز به آن اشاره شد.

شیخ طوسی (ره) در کتاب «الغیبه» در رابطه با عدم اعتماد به روایات واقفیه، پس از نقل حکایت‌هایی در مذمت آنان گفته است:

«... روایاتی که در مورد طعن بر راویان واقفی مذهب رسیده است بیش از آن است که بتوان شمرد، و آنها در کتب اصحاب موجود است و من بخشی از آنها را نقل می‌کنم...»^(۲)

بنابراین علاوه بر آنکه سند روایات فوق معتبر نیست، در تمامی آنها برگرداندن مساجد مذکور به اساس و وضعیت اصلی آنها یکی از کارهای آن حضرت به شمار آمده که تفاوت زیادی با تخریب آنها از روی عناد و دشمنی با اسلام دارد.

۱- «إذا قام القائم دخل الكوفة و امر بهدم المساجد الاربعة حتى يبلغ أساسها...» (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۳، ح ۶۱).
۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۳.

تفاوت هفتم: عمل مهدی راستین به کتاب خدا و سنت رسول (ص) و فرمان امام زمان (عج) به حکم آل داود (ع)

ادعای نویسنده این است که:

«مهدی راستین به کتاب خدا و سنت رسول او رفتار می‌کند اما امام زمان ساختگی به حکم آل داود - یهود - فرمان می‌دهد».

پاسخ

پاسخ این ادعا در چند محور بیان می‌گردد:

اول: کتاب و سنت اساس کار حضرت مهدی (عج)

طبق روایات متواتر شیعه و سنی حضرت مهدی (عج) به کتاب خدا و سنت رسول (ص) عمل خواهد کرد؛ و این امر منافاتی ندارد با اینکه آن حضرت به خاطر شرایط و اوضاع و احوال خاص زمان ظهور، احکام ویژه و مختص به خود نیز داشته باشد؛ و از آن جمله قضاوت بر اساس علم و بدون بینه همچون حضرت داود (ع)، چنانکه در روایات زیادی وارد شده است. و مطابقت بعضی از کارهای آن حضرت با آیین حضرت داود (ع) دلیل بر آن نیست که مبنای کار آن حضرت دین حضرت داود (ع) می‌باشد نه دین اسلام؛ همان‌گونه که در قرآن در مورد شریعت اسلام و مطابقت آن به طور اجمال با شرایع ابراهیم (ع)، موسی (ع) و عیسی (ع) آمده است: ﴿و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملّة

أبیکم ابراهیم هو سَمَّاکم المسلمین من قبل»^(۱) «- خداوند - در دین حرج و مشقّتی برای شما قرار نداد، یعنی دین پدر شما ابراهیم (ع)؛ و او [خداوند] از پیش شما را مسلمان نام گذاشت». مقصود از دین در این آیه همان دین اسلام است، و در عین حال به آن «ملة ابراهیم» یعنی دین ابراهیم اطلاق گردیده است.

و نیز آیه شریفه: ﴿شرع لکم من الدین ما وصّی به نوحاً و الذی اَوْحینا اِلَیْک و ما وصّینا به ابراهیم و موسی و عیسی﴾^(۲) «- خداوند - برای شما آنچه را به نوح سفارش نمود به عنوان دین تشریح کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و همچنین آنچه را به ابراهیم (ع) و موسی (ع) و عیسی (ع) سفارش نمود». که صریح است در اینکه دین تشریح شده برای مسلمانان همان دینی است که برای ابراهیم (ع) و موسی (ع) و عیسی (ع) تشریح شده است، با اینکه می‌دانیم در اسلام احکام و معارف ویژه و کاملتری وجود دارد که متناسب با زمان خود می‌باشد و در ادیان گذشته نبوده است.

دوم: شباهت رفتار حضرت مهدی (عج) با سایر پیامبران

روایات متعددی - که قبلاً به آنها اشاره شد - دلالت می‌کند بر اینکه شباهت‌هایی در سنت و روش پیامبرانی همچون ابراهیم (ع)، موسی (ع)، عیسی (ع)، ایوب (ع) و یوسف (ع) با رفتار حضرت مهدی (عج) وجود دارد؛ پس چرا نویسنده ادعا نکرده است حضرت مهدی (عج) پیرو آیین آنان می‌باشد؟ با اینکه همه پیامبران الهی - اعم از آنهایی که صاحب شریعت

۲- سوره شوری، آیه ۱۳.

۱- سوره حج، آیه ۷۸.

بوده‌اند مثل پیامبران اولوالعزم، یا آنهایی که پیرو شریعت پیامبر سابق بر خود بوده‌اند - نزد همهٔ مسلمانان و حضرت مهدی (عج) دارای احترام و قداست هستند.

علت اینکه در بعضی روایات گفته شده حضرت مهدی (عج) همچون داود (ع) و سلیمان (ع) بدون بینه قضاوت می‌کند و یا به علم خود عمل می‌کند^(۱) شاید این باشد که حکومت حضرت مهدی (عج) از نظر گستردگی و مستخرشدن عوامل طبیعی و اجتماعی و امدادهای الهی و غیبی برای او، شباهت زیادی به حکومت حضرت داود (ع) و سلیمان (ع) دارد، همان‌طور که عوامل طبیعی و انسانی و نیز غیرطبیعی در بین پیامبران بیش از همه در اختیار این دو پیامبر قرار گرفت.

بنابراین اگر در کتب یهود حضرت داود (ع) به عنوان الگو و سمبل حکومت و قضاوت قرار گرفته و در روایات اسلامی نیز بعضی از خصوصیات حکومت حضرت مهدی (عج) شبیه حاکمیت حضرت داود (ع) و سلیمان (ع) شمرده شده است، دلیل بر این نیست که امام زمان مورد نظر امامیه از تلمود یهود گرفته شده است؛ طبق این استدلال باید نویسنده بگوید: شریعت اسلام نیز برگرفته از ادیان و شرایع حضرت ابراهیم (ع)، موسی (ع) و عیسی (ع) است.

در ارتباط با پاسخ به این شبهه نیز در فصل ششم دربارهٔ پیشگویی‌ها و بشارتهای مربوط به حضرت مهدی (عج) از کتابهای ادیان گذشته نکاتی ذکر خواهد شد.

۱- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۰، حدیث ۲۴ و ۲۵.

سوم: احکام ویژهٔ زمان ظهور حضرت مهدی (عج)

در رابطه با قضاوت حضرت مهدی (عج) بدون بینه و با اتکا به علم خود همچون حضرت داود (ع) و سلیمان (ع) - چنانکه در بعضی روایات آمده است - بعضی گفته‌اند: بازگشت آن به نسخ است، زیرا آنچه اساس قضاوت پیامبر (ص) و ائمهٔ معصومین (ع) قرار گرفته قَسَم و بینه است. این احتمال در تمام احکامی که گفته می‌شود از مختصات زمان ظهور حضرت مهدی (عج) است - و در روایات به آنها اشاره شده است - جاری می‌باشد؛ نظیر: عدم قبول جزیه از اهل کتاب،^(۱) قتل مانع زکات و کسی که به سن بیست سالگی برسد و احکام دین را یاد نگرفته باشد، و خراب کردن مساجد و مشاهد و نظایر آن.

مرحوم مجلسی در مورد قضاوت بدون بینه در «مرآة العقول» آورده است:

«قضاوت حضرت مهدی (عج) بدون بینه و از مقولهٔ نسخ

۱- یادآوری می‌شود: عدم قبول جزیه از اهل کتاب در زمان حضرت مهدی (عج) با روایات دال بر این که آن حضرت بین اهل تورات با تورات و اهل انجیل با انجیل و اهل زبور با زبور و اهل فرقان با فرقان حکم می‌کند (بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۹ و غیبت نعمانی، ص ۲۳۷، حدیث ۲۶) منافات دارد؛ مگر این که - همان‌گونه که در بحار، ج ۵۲، ص ۳۸۳ آمده است - گفته شود: عدم قبول جزیه از اهل کتاب در زمان ظهور حضرت، به خاطر زیاد شدن ثروت و اموال همهٔ مردم است به نحوی که دیگر نیازی به گرفتن جزیه - که نوعی مالیات است - وجود ندارد، و لذا در روایات مربوط به ویژگی‌های زمان ظهور حضرت آمده است: «فیفیض المال حتی لا یقبله احد» یعنی آنقدر آن حضرت مال توزیع می‌کند که دیگر کسی قبول نمی‌کند.

نمی‌باشد؛ زیرا محتمل است که حکم واقعی همین بوده و ائمه (ع) بعضاً از روی تقیه دستور بینه را صادر نموده باشند.^(۱) و نیز محتمل است پیامبر (ص) هر دو حکم را فرموده باشد، منتها هر کدام برای شرایط خاصی بوده است. و در زمان صدر اسلام اگر در قضاوت حکم به واقع براساس علم و بدون بینه انجام می‌شد، چه بسا بسیاری از مردم از اسلام برمی‌گشتند، ولی در زمان حضرت مهدی (عج) چنین نباشد. بنابراین حکم حضرت مهدی (عج) نیز به دستور پیامبر اکرم (ص) است و قهراً نسخ شریعت پیامبر (ص) نمی‌باشد».

سپس از مرحوم طبرسی صاحب کتاب «إعلام الوری» همین اشکال را با پاسخ وی به آن نقل می‌کند؛ که خلاصه آن چنین است:

«اولاً: روایات دال بر عدم قبول جزیه از اهل کتاب، و کشتن کسی که به سن بیست سالگی رسیده و احکام دین را درست یاد نگرفته، و تخریب مساجد و حکم بدون بینه نظیر حضرت داود (ع) قطعی نیست و قابل تردید است.

ثانیاً: بر فرض صحت آنها قضاوت بدون بینه در جایی است که حاکم علم داشته باشد، و اگر نداشته باشد باید براساس بینه و شاهد قضاوت نماید. و عدم قبول جزیه و عدم قضاوت

۱- احتمال اینکه دستور بینه از روی تقیه از طرف ائمه (ع) صادر شده باشد با روایتی که در کتب شیعه و سنی در مورد کیفیت قضاوت پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمودند: «همانا من با بینه و قسم بین شما قضاوت می‌کنم» منافات دارد.

با بینه نیز از مقوله نسخ نیست و در شریعت بوده است، منتها زمان عمل به آنها منحصر به زمان حضرت مهدی (عج) است؛ و در نسخ باید دلیل ناسخ متأخر از زمان دلیل منسوخ باشد، و در موارد ذکر شده خود پیامبر اسلام (ص) چنین احکامی را تشریح نموده و لکن شرایط زمانی آنها فراهم نبوده است...»^(۱).

درباره روایات مربوط به احکام ویژه حضرت مهدی (عج) می‌توان گفت:

اولاً - در سند بعضی از این روایات علی بن ابی حمزه بطائنی - که واقفی مذهب است - قرار دارد؛ مانند روایت‌هایی که مربوط است به قتل پیرمرد زناکار و شخص مانع الزکاة، و خراب کردن مسجد الحرام و مسجد الرسول و بردن خانه کعبه به جای اصلی آن توسط آن حضرت.^(۲) و سند بعضی دیگر مرسل می‌باشد، یعنی بدون ذکر سند نقل شده است؛ مانند روایت‌هایی که مربوط است به خراب کردن مساجد چهارگانه، و بردن مقام حضرت ابراهیم (ع) به جای اول آن توسط حضرت مهدی (عج).^(۳) علاوه بر اینکه در بعضی از این روایات جمله‌ای نامأنوس و نامفهوم وجود دارد، نظیر جمله: «... یورث الأخ آخاه فی الأظلة» [- از جمله کارهای حضرت مهدی (عج) این است که - ارث

۱- مرآة العقول، ج ۴، ص ۳۰۲؛ و بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۱ تا ۳۸۴.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹، ۳۲۵ و ۳۳۲.

۳- همان، ص ۳۳۸ و ۳۳۹.

برادر را از برادر در اظلة قرار می دهد. [در پاورقی بحار^(۱) آمده است: مراد از «اظلة» عالم اشباح و ارواح است که قبل از این عالم می باشد. یادآوری می شود روایت مذکور در کتاب اعتقادات صدوق از امام صادق (ع) به این شکل نقل شده است: «خداوند دو هزار سال پیش از خلق ابدان، در «اظلة» (عالم اشباح) بین ارواح ایجاد اخوت نمود، پس هرگاه قائم ما قیام نمود کسی که در عالم اظلة با دیگری برادر بوده از او ارث می برد نه آنکه در دنیا با ولادت (از یک پدر و مادر) برادر کسی می باشد.^(۲) لازم به ذکر است معنای روایت با نقل صدوق هرچند نامأنوس و نامفهوم نمی باشد، و لکن با روایات متواتری که دلالت می کند بر اینکه حضرت مهدی (عج) بر اساس قرآن و سنت پیامبر (ص) عمل و حکم می کند مخالف می باشد.

ثانیاً - مطابق روایات متواتر که از طریق شیعه و سنی نقل شده است^(۳) حضرت مهدی (عج) بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) حکم خواهد کرد. و بسیاری از کارهایی که در روایات مزبور به آن حضرت نسبت داده شده است در قرآن و سنت پیامبر (ص) هیچ کدام وجود ندارد و حتی بعضاً مخالف آنها نیز می باشد.

۱- همان، ص ۳۰۹.

۲- «إِنَّ اللَّهَ أَخِي بَيْنَ الْأَرْوَاحِ فِي الْأُظْلَةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْإِبْدَانَ بِالْفِي عَامٍ، فَلَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَوَرِثَ الْأَخَ الَّذِي أَخِي بَيْنَهُمَا فِي الْأُظْلَةِ وَلَمْ يَرِثَ الْأَخَ مِنَ الْوَالِدَةِ» (الاعتقادات، شیخ صدوق، ص ۴۸).

۳- به فصل چهارم همین کتاب مراجعه شود.

تفاوت هشتم:

ظهور مهدی راستین از مشرق و ظهور امام زمان از چاه سرداب

نویسنده می نویسد:

«مهدی راستین از طرف مشرق ظهور می کند اما امام ساختگی از چاه

سرداب سر می کشد».

پاسخ

این ادعا بکلی با آنچه قبلاً در مورد محل قیام حضرت مهدی (عج) از طریق شیعه نقل گردید منافات دارد. در هیچ خبر معتبر نزد شیعه چنین نیامده است که حضرت مهدی (عج) از چاه سرداب ظهور خواهد کرد؛ بلکه - همان گونه که گذشت - در روایات شیعه جاهایی نظیر: «بین رکن و مقام»، «تهامة» و «مکه» به عنوان مکان ظهور ذکر شده است، که البته این موارد با یکدیگر منافاتی ندارد.

تفاوت نهم: تکمیل دین توسط امام زمان و اجرای آن توسط مهدی

راستین

نویسنده آخرین تفاوت ادعایی بین امام زمان شیعه و مهدی موعود

اهل سنت را چنین بیان می کند:

«دین اسلام کامل است و هیچ ربطی به آمدن و نیامدن مهدی ندارد، و

هنگام آمدن هم چیزی به دین اضافه و یا کم نمی کند؛ اما امام زمان

ساختگی امامیه و همی بیش نیست...».

پاسخ

هیچ فرد شیعی نمی‌گوید اسلام ناقص است و حضرت مهدی (عج) آن را کامل می‌کند، بلکه شیعیان مطابق روایات منقول از طریق شیعه و سنی معتقدند اسلام کامل که توسط پیامبر اسلام (ص) عرضه شد در طول تاریخ و بخصوص دوران غیبت، به خاطر عوامل مختلف که عمدتاً ناشی از حکومت‌های طاغوت و ظالم و یا احیاناً افراد سوداگر یا کج‌فهم می‌باشد، بخشی از احکام آن رو به فراموشی یا تحریف رفته است و حضرت مهدی (عج) آنها را مجدداً احیا می‌کند.

قبل از این به روایات اهل سنت که بر تجدید حیات دین اسلام توسط حضرت مهدی (عج) دلالت می‌کند، اشاره شد.^(۱)

* * *

فصل ششم:

شباهت‌های مسیح مزعوم یهود

و

امام زمان شیعه

شبهات‌های مسیح مزعوم یهود و امام زمان شیعه

نویسنده جزوه ذکر شده سپس به بیان تشابهات رفتار و کردار مسیح مزعوم یهود و امام زمان امامیه می‌پردازد و -به زعم خود- نتیجه‌گیری می‌کند که از تشابه آنچه در کتب یهود در مورد مسیح مزعوم ذکر شده و آنچه در کتب امامیه برای امام زمان نقل کرده‌اند، مطمئن می‌شویم که هر دو یک منشأ داشته و آن روحانیت یهود و شیعه می‌باشند؛ این شبهات‌ها از این قرار است:

شبهات اول: جمع نمودن یهودیان در بیت‌المقدس توسط مسیح و شیعیان در کوفه توسط امام زمان

نویسنده می‌گوید:

«مسیح مزعوم یهود بعد از ظهور خودش بنا به زعم آنها همه یهودیان را که در دنیا پراکنده‌اند در بیت‌المقدس جمع می‌کند، و امام زمان مزعوم نیز وقتی که بنا به زعم امامیه قیام می‌کند همه شیعیان را جمع نموده و محل اجتماعشان هم کوفه خواهد بود.»

پاسخ

در این باره مناسب است به بعضی روایات منقول از طریق شیعه و سنی اشاره شود.

روایات اهل سنت

۱- «در کتاب عقدا لدر» از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است:

«دسته‌ای از مردم از مشرق قیام کرده و خود را برای حمایت از مهدی آماده و مجهز می‌کنند».^(۱)

در این روایت فقط به دسته‌ای از مردم اشاره شده است.

۲- همان کتاب از امام باقر (ع) نقل کرده است:

«پرچم‌های سیاه از خراسان به سمت کوفه سرازیر می‌شود و هنگام ظهور مهدی در مکه برای بیعت با آن حضرت فرستاده می‌شوند».^(۲)

۳- همچنین از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است:

«افرادی با پرچم‌های سیاه از طرف مشرق می‌آیند که گویا دل‌های آنان همچون پاره‌های آهن می‌باشد».^(۳)

۴- و همین‌طور از حضرت علی (ع) نقل کرده است:

«سپس مهدی و هر مسلمانی که با او باشد شروع به پیشروی می‌کنند تا به کشور روم می‌رسند، و به هر قلعه و محلی که می‌رسند با گفتن شهادت به توحید، دیوارهای آن قلعه فرو

۱- «یخرج ناس من المشرق فیوطون للمهدی» (عقدالدر، ص ۱۹۲، حدیث ۱۹۱).

۲- «تنزل الرايات السود التي تقبل من خراسان الكوفة فاذا ظهر المهدي بمكة بعث بالبيعة الى المهدي» (همان، ص ۱۹۷، حدیث ۲۰۲).

۳- «تجىء الرايات السود من قبل المشرق كأن قلوبهم زُبُر الحديد...» (همان، حدیث ۲۰۳).

می‌ریزد... سپس به محلی به نام «رومیّه» می‌رسند، و هنگامی که به آن وارد می‌شوند مسلمانان سه تکبیر می‌گویند و...»^(۱).

۵- و سخنی از امام باقر (ع):

«سپس خداوند کشور حجاز را برای مهدی فتح می‌کند و از بنی‌هاشم هر کس در آنجا زندانی هست آزاد می‌شود. آنگاه پرچم‌های سیاه سرازیر کوفه می‌شود... و مهدی لشکرهای خود را به اطراف کشورها می‌فرستد... و همه کشورها برای او هموار و تسلیم خواهند شد، و به دست او قسطنطنیه فتح می‌شود...»^(۲).

۶- روایت ام سلمه از پیامبر اکرم (ص) درباره حضرت مهدی (عج):

«...سپس مردم همچون پرندگان متفرقی که به محلی سرازیر می‌شوند به سوی مهدی می‌شتابند و در اطراف او سیصد و چهارده نفر که در بین آنان چندین زن نیز می‌باشد جمع می‌شوند، و بر هر جبار و فرزند جباری پیروز می‌گردند».^(۳)

۱- «ثم يسير ومن معه من المسلمين لایمرون علی حصن من بلد الروم الا قالوا علیه، لا اله الا الله فتساقط حيطانه... ثم يسير الى رومية فاذا نزل عليها كبر المسلمون ثلث تكبيرات...» (همان، ص ۲۰۸، حدیث ۲۲۰).

۲- «يفتح الله تعالى للمهدي ارض الحجاز و يستخرج من كان في السجن من بنی‌هاشم و تنزل الرايات السود الكوفة... و يبعث المهدي جنوده في الآفاق... و تستقيم له البلدان و يفتح الله علی يديه القسطنطنية» (همان، ص ۲۱۷، حدیث ۲۳۳).

۳- «... فيجتمع الناس اليه كالطير الواردة المتفرقة حتى يجتمع اليه ثلاثمائة و اربعة عشر رجلاً فيهم نسوة فيظهر علی كل جبار و ابن جبار...» (مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۵).

۷- روایت ابی سعید خدری از پیامبر اکرم (ص):

«امت مهدی به سوی مهدی می‌شتابند همچون شتافتن زنبورهای عسل به سوی ملکه‌شان؛ و مهدی زمین را از عدالت پر می‌کند آن‌گونه که از ظلم و جور پر شده است. و وضع مردم [از نظر هدایت و تحقق عدالت] همچون روز اولشان خواهد شد [یعنی زمان پیامبر اسلام (ص)...]»^(۱)

۸- از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است:

«به حکومت مهدی تمام اهل زمین و حتی اهل آسمان و نیز پرندگان در فضا و... راضی خواهند بود...»^(۲)

۹- روایت حدیفه از پیامبر اکرم (ص):

«...هنگامی که خداوند اراده کرد اسلام را مجدداً عزیز گرداند پشت هر جبار و ظالمی را می‌شکند. و او به هر چه بخواهد قادر است، و لذا می‌تواند امتی را پس از اینکه فساد آن را فراگرفته باشد اصلاح نماید. سپس پیامبر (ص) به حدیفه فرمود: اگر یک روز بیشتر از دنیا باقی نمانده باشد خداوند آن

۱- «یاوی الی المهدی أمته كما تأوي النحل الی عسوبها يملأ الارض عدلاً كما ملئت جوراً حتى يكون الناس على مثل أمرهم الأول...» (الحاوي للفتاوى، ج ۲، ص ۲۳۷).

۲- «يرضى بخلافته أهل السماء وأهل الأرض والطير في الجو...» (الصواعق المحرقة، ص ۱۶۴؛ و از کتب شیعه، ر.ک: كشف الغمة، ج ۲، ص ۴۸۱؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۴۲، حدیث ۱۵).

روز را آنقدر طولانی می‌کند تا مردی از اهل بیت من حکومت را به دست گیرد و کارهای سختی را انجام دهد و اسلام را در تمام زمین ظاهر سازد؛ و خداوند وعده‌اش تخلف نمی‌پذیرد»^(۱).

۱۰- مطابق روایت دیگری حضرت علی (ع) فرمود:

«هنگامی که قائم آل محمد قیام کند خداوند اهل شرق و غرب را برای او مجتمع می‌نماید...»^(۲).

۱۱- از امام باقر (ع) نقل شده است:

«مهدی روز عاشورا ظهور می‌کند... و خداوند شیعیانش را از اطراف به سوی او سوق می‌دهد و دنیا برای آنان تسلیم و هموار می‌شود...»^(۳).

۱۲- روایت ابی سعید خدری از پیامبر اکرم (ص):

«در آخر الزمان بر امت من بلای شدیدی نازل می‌شود تا آنجا که مؤمن پناهگاهی که به آن پناه ببرد پیدا نمی‌کند؛ سپس

۱- «...فإذا أراد الله أن يعيد الإسلام عزيزاً قَصَمَ كُلَّ جَبَّارٍ عنيدٍ وهو القادر على ما يشاء أن يصلح أمة بعد فسادها فقال (ص): يا حذيفة! لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتى يملك رجل من اهل بيتي تجرى الملاحم على يديه و يظهر الاسلام...» (الحاوي للفتاوى، ج ۲، ص ۲۲۱؛ و ر.ک: ينابيع المودة، ج ۳، ص ۳۹۱).

۲- «إذا قام قائم آل محمد جمع الله له أهل المشرق والمغرب...» ينابيع المودة، ج ۳، ص ۲۶۴، به نقل از جواهر العقدين).

۳- «يظهر المهدى يوم عاشورا... و تصير الله شيعته اليه من اطراف الأرض تطوي لهم طياً حتى يباعوه» (عقد الدرر، ص ۱۳۴، حدیث ۱۲۵).

خداوند مردی از عترت مرا برمی‌انگیزد... و سکنه زمین و آسمان از او راضی خواهند بود»^(۱).

روایات شیعه

۱- از امام باقر(ع) نقل شده است که فرمود:

«... و مردم مالیاتهای خود را از روی میل به دست خود تحویل مهدی خواهند داد»^(۲).

۲- روایت علی بن عاصم از امام باقر(ع):

«... هر مؤمنی که با خداوند میثاق ولایت را منعقد نموده باشد به حکومت مهدی راضی خواهد بود... و مهدی از تهامة [مکه] قیام می‌کند...»^(۳).

۳- روایت حسن بن ثویر از پدرش از امام سجّاد(ع):

«هنگامی که قائم ما قیام کند خداوند گرفتاریها و بلاها را از شیعیان ما دور می‌کند و دل‌های آنان را همچون پاره‌های آهن قرار می‌دهد. و به یک مرد قدرت چهل مرد می‌دهد،

۱- «ينزل بأمتي في آخر الزمان بلاءٌ شديد حتى ... لا يجد المؤمن ملجأً يلتجأ اليه من الظلم فيبعث الله -عز وجل- رجلاً من عترتي... يرضى عنه ساكن السماء و ساكن الأرض...» (المستدرک، ج ۴، ص ۴۶۵؛ و چندین کتاب دیگر اهل سنت. ر.ک: منتخب الأثر، ج ۳، ص ۱۳۹، حدیث ۱۱۳۰).

۲- «... و يخرج الناس خراجهم على رقابهم الى المهدي». (المحجة فيما نزل في القائم الحجة، ص ۸۳؛ و تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۱).

۳- «... يرضى بها كل مؤمن ممن قد اخذ الله ميثاقه في الولاية... يخرج من تهامة...» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۰، حدیث ۴).

و شیعیان او حاکمان بر روی زمین و مورد توجه و عنایت مردم دنیا خواهند شد»^(۱).

۴- روایت سعد از امام باقر(ع):

«... هرگاه زمان تحقق امر و حکومت ما فرا رسد و مهدی ما بیاید، هر فرد از شیعیان ما از شیر شجاعتر و از نیزه برنده‌تر خواهد شد و دشمنان ما را زیر دست و پاله خواهد کرد، و چنین وضعی زمانی خواهد بود که رحمت و گشایش خداوند بر بندگانش نازل می‌شود»^(۲).

و تعبیر: «أجرى من الليث و أمضى من السنان» [از شیر جری‌تر و از نیزه برنده‌تر] به قوت ایمان و آمادگی اصحاب آن حضرت برای فداکاری و عدم ترس از دشمن اشاره دارد.

۵- روایت ابان بن تغلب از امام صادق(ع):

«گویا من قائم را در نجف سمت کوفه مشاهده می‌کنم... هیچ یک از مردم کشورها نیست مگر اینکه مهدی را طرفدار و حامی خود می‌بینند... آنگاه مهدی پرچم رسول‌الله را به پا

۱- «إذا قام قائمنا أذهب الله عن شيعتنا العاهة وجعل قلوبهم كزبر الحديد وجعل قوة الرجل منهم قوة اربعين رجلاً و يكونون حكام الأرض و سنامها». (همان، ص ۳۱۷، حدیث ۱۲).

۲- «... فاذا وقع امرنا وجاء مهدينا كان الرجل من شيعتنا أجرى من الليث و أمضى من السنان يظاً عدونا برجليه و يضره بكفّيه و ذلك عند نزول رحمة الله و فرجه على العباد». (همان، ص ۳۱۸، حدیث ۱۷؛ و قریب به همین مضمون در ص ۳۳۶، حدیث ۷۰، و ص ۳۷۲، حدیث ۱۶۴ نیز آمده است).

خواهد داشت، و هنگامی که آن پرچم را به اهتزاز در آورد هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه دلش همچون پاره آهن خواهد شد»^(۱).

و در همان مأخذ آمده است:

«گویا من مشاهده می‌کنم یاران مهدی را که مشرق و مغرب زمین را احاطه کرده‌اند»^(۲).

۶- روایت جابر جعفی از امام باقر(ع):

«... از جمله یاران مهدی نجبا و برگزیدگان مصر، ابدال و نخبگان شام و اخیار عراق می‌باشند...»^(۳).

۷- روایت ابی ربیع شامی از امام صادق(ع):

«همانا هنگامی که قائم ما قیام کند خداوند چشم و گوش شیعیان ما را با مهدی چنان تقویت می‌کند که میان آنها و قائم پیک نخواهد بود. با آنها سخن می‌گوید، پس سخنش را می‌شنوند و او را می‌بینند، در حالی که او در مکان خویش است»^(۴).
«برید» دوازده میل و هر میلی حدود دو کیلومتر است. و احتمال دارد

۱- «كأني بالقائم على نجف الكوفة... لا يبقى اهل بلاد إلا وهم يرون انه معهم... فاذا هزها لم يبق مؤمن إلا صار قلبه كزبر الحديد...» (همان، ص ۳۲۸، حدیث ۴۸).

۲- «كأني باصحاب القائم وقد احاطوا بما بين الخافقين...» (همان، ص ۳۲۷، حدیث ۴۳).

۳- «... فيهم النجباء من أهل مصر والأبدال من أهل الشام والأخیار من أهل العراق...» (همان، ص ۳۳۴، حدیث ۶۴).

۴- «إن قائمنا إذا قام مد الله لشيئتنا في أسماعهم و أبصارهم حتى [لا] يكون بينهم و بين القائم برید يكلمهم فيسمعون و ينظرون اليه و هو في مكانه» (همان، ص ۳۳۶، حدیث ۷۲).

نزدیکی مذکور کنایه از وسایل ارتباط جمعی باشد که اکنون در اختیار بشر قرار دارد یا در آینده پیشرفته‌تر از آن وجود خواهد داشت.

جمع‌بندی روایات

اینها نمونه‌هایی از روایات شیعه و سنی بود که در آنها اشاره به یاران حضرت مهدی (عج) شده است. در این روایات تعبیراتی چون: «ناس»، «الرایات السود»، «مسلمین»، «امت»، «اهل زمین»، «اهل مشرق و مغرب»، «اطراف زمین»، «مؤمن»، «شیعیان ما»، «اهل بلاد»، «اصحاب القائم»، «نجباء مصر»، «أبدال شام» و «أخیار عراق» آمده است.

و مقصود از همه این تعبیرات افراد پاک و مخلصی هستند که پیام الهی حضرت مهدی (عج) را می‌فهمند و از آن استقبال می‌کنند و برای اجرای اهداف الهی آن حضرت که تحکیم عدالت در سراسر زمین و از بین بردن ظلم و جور بخشی از آن است آمادگی کامل دارند.

مقصود از «شیعه» و «شیعیان» نیز که در بعضی روایات آمده است همان پیروان واقعی حضرت مهدی (عج) و تسلیم شونده‌گان دستورات او می‌باشند، خواه جزو شیعیان مصطلح قبل از ظهور باشند یا نه.

و اگر در منابع کنونی یهود نیز مشابه این تعبیرات دیده می‌شود، به خاطر پیشگویی‌هایی است که در کتب زبور و عهدین در مورد پیامبر اسلام (ص) و خلفای آن حضرت و نیز حضرت مهدی (عج) شده است، که در پایان همین فصل به آن اشاره خواهد شد؛ و مبلغین یهود دانسته یا ندانسته این پیشگویی‌ها را بر غیر حضرت مهدی (عج) تطبیق کرده‌اند. به نظر آنها که به بعثت و رسالت حضرت مسیح (ع) و

پیامبر اسلام (ص) معتقد نیستند، مصداق این پیشگویی‌ها مسیحی است که بعداً خواهد آمد و دین یهود را جهانی خواهد ساخت.

شباهت دوم: زنده نمودن مرده‌ها و تشکیل ارتش از آنان

ادعای نویسنده این است که:

«مسیح مزعوم یهود بنا به پندار آنها مرده‌ها را زنده نموده و از قبرهایشان به پا خاسته و به ارتش او ملحق می‌شوند، و امام زمان مزعوم نیز مرده‌های شیعیان را زنده نموده تا به ارتش او ملحق شوند».

پاسخ

گویا منشأ این ادعا روایت مفضل بن عمر است که می‌گوید: در حضور امام صادق (ع) صحبت از قائم و کسانی شد که منتظر ظهور او بوده و از دنیا رفته‌اند. حضرت فرمود:

«هنگامی قائم قیام می‌کند به هر مؤمنی که از دنیا رفته است گفته می‌شود: ای فلان کس! رفیق و دوست تو - حضرت حجت (ع) - ظاهر شده است، اگر می‌خواهی به او ملحق شو؛ و اگر می‌خواهی همین جا در جوار رحمت خداوند بمان». (۱)

و همچنین جملاتی که در زیارت جامعه کبیره و زیارت وداع ائمه (ع) وارد شده است، مانند:

۱- ذکرنا القائم (ع) و من مات من اصحابنا ينتظره فقال لنا ابو عبد الله: «اذا قام أتى المؤمن في قبره فيقال له، يا هذا انه قد ظهر صاحبك! فان تشأ أن تلحق به فألحق، وان تشأ أن تقيم في كرامه ربك فأقم». (همان، ج ۵۳، ص ۹۱، حدیث ۹۸).

«و خداوند مرا از کسانی قرار دهد که پیرو آثار و دستورات شما می‌باشند... و در حکومت شما دارای قدرت و مکنت خواهند شد، و در روزگار شما به آنها اجازه اعمال قدرت داده خواهد شد...؛ خداوند مرا در حکومت شما دارای مکنت و قدرت کند و در رجعت شما زنده نماید...» (۱).

در این باره بیان چند نکته لازم است:

۱- زنده شدن اموات امر محالی نیست و هر وقت خداوند قادر اراده کند و حکمتی آن را اقتضا نماید تحقق می‌یابد، و اگر از شرع دلیلی قطعی بر آن وارد شده باشد قابل قبول خواهد بود.

۲- زنده شدن اصحاب کهف در زمان حضرت مهدی (عج) و سلام کردن آن جناب به آنان و بازگشت مجددشان به قبور خود، در تفسیر قرآن امام ابواسحاق ثعلبی از علمای اهل سنت در مورد قصه اصحاب کهف آمده است. (۲)

همچنین روایت: «اصحاب الكهف من اعوانه» از پیامبر اکرم (ص) در تفسیر «الدّر المثور» (۳) نقل شده است. پس اگر زنده شدن اصحاب کهف ممکن باشد، چرا زنده شدن بعضی افراد صالح و مؤمن از امت پیامبر اسلام (ص) در زمان حضرت مهدی (عج) بعید باشد؟ و شباهت ادعایی آن با ادعای یهود دلیل بر این نیست که منشأ این اعتقاد شیعه

۱- «و جعلنی ممّن یقتص آثارکم... و یملک فی دولتکم و یشرف فی عافیتکم و یمکن فی ایامکم... و مکنی فی دولتکم و احیانی فی رجعتکم...». (همان، حدیث ۹۹).

۲- عقدا لدر، ص ۲۱۳، حدیث ۲۲۴.

۳- الدر المثور، ج ۴، ص ۲۱۵.

منابع یهود می‌باشد؛ بلکه بنابر آنچه قبلاً گفته شد این گونه پیشگویی‌ها در کتب عهدین نیز بوده که بعداً تحریف شده و یا به عمد بر مسیح مزعوم یهود تطبیق گشته است.

۳- روایات نزول حضرت عیسی (ع) و اقتدای او به حضرت مهدی (عج) در نماز را، علاوه بر کتب شیعه کتب معتبر اهل سنت نیز به صورت متواتر نقل نموده‌اند؛ نظیر:

«کتاب الفتن»،^(۱) «ینابیع المودّة»،^(۲) «الدّر المنثور»،^(۳) «الحاوی للفتاوی»،^(۴) «فیض القدیر»،^(۵) «مسند احمد»،^(۶) «المستدرک»،^(۷) «سنن ابن ماجه»،^(۸) «کنز العمال»،^(۹) «فتح الباری»^(۱۰) و دهها کتاب دیگر.

بخاری از ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود:

«چگونه هستید هنگامی که فرزند مریم نازل شود و امام شما از خود شما خواهد بود».

سپس بخاری در ذیل این حدیث می‌گوید:

«و این روایت صحیحی است که مورد اتفاق می‌باشد».^(۱۱)

- ۱- کتاب الفتن، ج ۵، ص ۲۰۰. ۲- ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۴۵.
- ۳- الدّر المنثور، ج ۲، ص ۲۴۳.
- ۴- الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.
- ۵- فیض القدیر، المناوی، ج ۵، ص ۳۸۳.
- ۶- مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۲۱۷.
- ۷- المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۷۸.
- ۸- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۱. ۹- کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۱.
- ۱۰- فتح الباری، ابن حجر، ج ۶، ص ۳۵۸.
- ۱۱- «کیف انتم إذا نزل ابن مریم وإمامکم منکم». (صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۳).

همین حدیث را در کتاب «مصابیح» از «صحیح مسلم» و «بخاری» و نیز از «سیوطی» در «الجامع الصغیر (حرف الکاف)» نقل کرده است.^(۱)

اکنون از نویسنده جزوه سؤال می‌کنیم نظر شما در این مورد چیست؟ یا می‌گویید: حضرت عیسی (ع) از دنیا رفته است و هنگام قیام حضرت مهدی (عج) زنده می‌شود و به او اقتدا می‌کند، و کلمه «نزول» در روایات متواتر فوق را بر این معنا حمل می‌نمایید؛ در این صورت زنده شدن بعضی اموات در زمان قیام حضرت مهدی (عج) را قبول کرده‌اید.

و یا اینکه مطابق ظواهر روایات ذکر شده می‌گویید: حضرت عیسی (ع) زنده است، چنانکه بسیاری از روایات شیعه نیز بر آن دلالت می‌کند؛ در این صورت چرا زنده بودن حضرت مهدی (عج) را بعید می‌دانید؟

علاوه بر آنکه زنده شدن بعضی مردگان در روایات شیعه منحصر به مردگان شیعه نیست، بلکه افرادی از امتهای قبل از اسلام را نیز شامل می‌شود؛ از جمله:

۱- مفضل بن عمر از امام صادق (ع) نقل می‌کند:

«هنگام قیام قائم بیست و هفت نفر مرد از پشت شهر کوفه با او قیام می‌کنند که پانزده نفر آنان از قوم موسی (ع) ... هفت نفر از اهل کهف، یوشع بن نون، سلمان، ابودجانة انصاری، مقداد، مالک اشتر می‌باشند...».^(۳)

- ۱- مصابیح السنة، بغوی، ج ۲، ص ۳۸۰؛ من هوالمهدی، ص ۹۹، به نقل از صحیح مسلم.
- ۲- ر.ک: منتخب الاثر، ج ۱ تا ۳، احادیث ۱۵۳، ۴۴۰، ۷۵۷، ۷۶۲، ۷۶۳ و ۱۱۹۲.
- ۳- «یخرج مع القائم من ظهر الکوفة سبع و عشرون رجلاً خمسة عشر من قوم موسی... و سبعة من اهل الکهف و یوشع بن نون و...». (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۰، حدیث ۹۵).

و در روایت دیگری از امام صادق (ع) مؤمن آل فرعون نیز از جمله آنان به شمار رفته است.^(۱)

۲- در خطبه‌ای منسوب به حضرت علی (ع) آمده است:

«... تعداد اصحاب قائم - در ابتدای ظهور - سیصد و سیزده نفر می‌باشند که نه نفر آنان از بنی اسرائیل و هفتاد نفر از جنّ... می‌باشند».^(۲)

شباهت سوّم: شکنجه‌های مخالفان یهود و مخالفان شیعه

شباهت دیگری که نویسنده مدعی شده این است که:

«مسیح مزعوم یهود بعد از قیام خودش جثه‌های گناهکاران را از قبرهایشان بیرون آورده تا یهودیان نظاره‌گر شکنجه آنها شوند؛ و امام زمان مزعوم نیز بنا به زعم جاعلاتش جثه‌های یاران رسول‌الله را از قبرهایشان درآورده تا شکنجه نماید».

پاسخ:

این ادعا را نویسنده در تفاوت ادعایی پنجم خود مطرح نموده بود، و قبلاً بطلان و بی‌اساس بودن آن را بیان کردیم.

۱- همان، ج ۵۲، ص ۳۴۶، حدیث ۹۲.

۲- «... و عدّة اصحابه ثلاثمأة و ثلاثه عشر منهم تسعة من بنی اسرائیل و سبعون من الجنّ...». (همان، ج ۵۳، ص ۸۶، حدیث ۸۶).

شباهت چهارم: محاکمه و قصاص دشمنان یهود و دشمنان شیعه

دیگر شباهتی که در نوشته مزبور مطرح شده این چنین است:

«مسیح مجعول یهود همه کسانی را که بر یهود ظلم و ستمی نموده‌اند محاکمه و قصاص می‌نماید، و امام زمان مجعول نیز همه کسانی را که بر شیعیانش ظلم نموده‌اند محاکمه و قصاص می‌نماید».

پاسخ:

در ضمن رد تفاوت چهارم، بطلان این نسبت به خوبی روشن شد؛ در هیچ روایت و کتاب شیعه چنین تعبیری که امام زمان (عج) دشمنان شیعه را محاکمه و قصاص می‌کند دیده نمی‌شود؛ بلکه آنچه در روایات شیعه وارد شده - که قبلاً نمونه‌هایی از آن نقل شد - انتقام امام زمان (عج) از دشمنان خدا و رسول (ص) و ائمه (ع) می‌باشد، که ظالمین و ستمکاران هستند.

شباهت پنجم: کشتن دو سوّم بشر

پنجمین شباهتی که گفته شده این است که:

«مسیح مجعول یهود دو سوّم بشر را می‌کشد، و امام زمان مجعول روحانیت امامیه نیز دو سوّم بشر را می‌کشد».

پاسخ:

مستند تشابه فوق بعضی روایات ضعیف شیعه و سنی است که به

شرح زیر می‌باشد:

روایات شیعه و بررسی متن و سند آنها

۱- روایت ابی حمزه ثمالی منسوب به امام باقر(ع) که در آن این جمله آمده است:

«کار مهدی جز کشتن چیز دیگری نیست، و از هیچ کس توبه نمی خواهد».^(۱)

در سند این روایت - علاوه بر «احمد بن محمد بن سعید» که زیدی جارودی است - «حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی» هست که «کشی» از محمد بن مسعود نقل کرده که از علی بن حسن بن فضال شنیده بود که او «کذاب و ملعون» است و دیگران نیز او را لعن و طرد کرده اند؛^(۲) ضمناً «یوسف بن کلب» نیز - که در سند آن می باشد - مجهول است، بنابراین روایت غیر قابل اعتماد است.

۲- روایت زراره از امام باقر(ع) که در آن آمده است:

زراره از امام سؤال می کند: آیا مهدی (عج) به روش و سیره محمد (ص) عمل می کند؟ امام فرمود:

«هرگز، هرگز به سیره پیامبر عمل نمی کند». زراره پرسید: پس چگونه عمل می کند؟ حضرت فرمود: «رسول خدا با نرمش و ملایمت عمل نمود و با مردم الفت می نمود ولی قائم با کشتن عمل می کند؛ و در کتابی که همراه دارد به این نحو مأمور شده

۱- «لیس شأنه الا القتل و لا یستتیب احداً...». (الغیبة، النعمانی، ص ۲۳۳، باب ۱۳، حدیث ۲۲).
۲- منتهی المقال، ج ۲، ص ۴۰۸.

است و از هیچ کس توبه نیز نمی خواهد».^(۱) همین روایت با اندک تفاوتی در «عقد الدرر»^(۲) نیز آمده، ولی در پاورقی آن گفته شده است که: این روایت مرسل است. سند این روایت نیز به خاطر «محمد بن علی کوفی» که به «ابوسمینة» معروف است ضعیف می باشد.

جامع الرواة در مورد وی چنین می نویسد:

«علامه در «خلاصه» و نجاشی او را جداً ضعیف و فاسدالعقیده توصیف نموده اند و گفته اند: روایات او نوشته نمی شود و مورد التفات قرار نمی گیرد. و نجاشی گفته است: به خاطر همین ضعف ها و شهرت به غلو، او را از قم اخراج کردند».^(۳) علاوه بر ضعف از جهت سند، مضمون این روایت با روایات زیادی که از طریق شیعه و سنی نقل شده - که حضرت مهدی (عج) به سیره پیامبر (ص) عمل می کند - مخالف است.

۳- روایت ابی الجارود از امام باقر(ع) که در آن آمده است:

«... و خداوند شرق و غرب را برای او فتح می کند و آنقدر از مردم می کشد که جز دین محمد (ص) باقی نمی ماند...».^(۴)

۱- [...] أسیر بسیرة محمد (ص) قال: «هیئات هیئات یا زرارة ما یسیر بسیرته» [قلت: جعلت فداک لم؟] قال: «إن رسول الله سار فی ائمة بالین کان یتألف الناس، والقائم یسیر بالقتل بذلک امر فی الكتاب الذی معه أن یسیر بالقتل و لا یستتیب احداً...». (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳، حدیث ۱۰۹).

۲- عقد الدرر، ص ۲۸۶، حدیث ۳۴۱.

۳- جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۵۰.

۴- «... و یفتح الله له شرق الارض و غربها، و یقتل الناس حتی لا یبقی إلا دین محمد (ص)». (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۱، حدیث ۳۴؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۷۴).

کشی در مورد ابی الجارود که اسم او «زیاد بن منذر» است می‌گوید:
 «مذمومٌ لاشبهة فی ذمه و سمی سرحوباً باسم الشیطان...»^(۱)
 «بدون شک مورد مذمت می‌باشد و به نام سرحوب که اسم
 شیطانی است نامگذاری شده است».
 علاوه بر اینکه مضمون این روایت با سیره قطعی پیامبر اکرم (ص)
 مخالف است؛ زیرا آن حضرت براساس آیه شریفه: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^(۲)
 (در دین اکراهی نیست) صاحب هیچ دینی را با زور و کشتن به اسلام
 دعوت نمی‌کردند.

و نیز با روایت جابر از امام باقر (ع) در تعارض است، که فرمودند:
 «... و مهدی حکم می‌کند بین اهل تورات با تورات، و بین
 اهل انجیل با انجیل، و بین اهل زبور با زبور، و بین اهل قرآن
 با قرآن...»^(۳)
 از این روایت آزادی ادیان در زمان حکومت حضرت مهدی (ص) به
 خوبی استفاده می‌شود.

۴- روایت یحیی بن علاء رازی از امام صادق (ع):

«...مهدی زمین را پر از قسط و عدالت می‌کند همان گونه که
 پر از ظلم و جور شده بود. و آنقدر انسان می‌کشد که فرد

۱- منتهی المقال: ص ۱۳۹، چاپ قدیم.

۲- سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۳- «... و یحکم بین اهل التوراة بالتوراة و بین اهل الإنجیل بالإنجیل و بین اهل
 الزبور بالزبور و بین اهل القرآن بالقرآن...» (الغیبة، نعمانی، ص ۲۳۷).

جاهل می‌گوید: اگر او از ذریه محمد (ص) بود مردم را مورد
 رحم و شفقت قرار می‌داد.^(۱)
 در سند این روایت «علی بن فضل» و «احمد بن عثمان» و «احمد بن
 رزاق» می‌باشند که هر سه نفر مجهول هستند.
 علاوه بر اینکه مفاد این روایت با روایات گذشته - که دلالت می‌کرد
 بر اینکه حضرت مهدی (ع) پیرو سنت پیامبر (ص) است - مخالفت دارد.
 ۵- روایت محمد بن علی الكوفي از امام محمد باقر (ع):
 «اگر مردم می‌دانستند قائم هنگام قیام چگونه عمل می‌کند و
 از مردم چه اندازه می‌کشد، اکثر آنان آرزو داشتند او را نبینند.
 آگاه باشید او شروع به کشتن نمی‌کند مگر از قریش. پس جز
 شمشیر بین آنان و مهدی ردّ و بدل نمی‌شود، تا آنجا که
 بسیاری از مردم می‌گویند: مهدی از آل محمد نیست و گرنه
 مردم را مورد رحم قرار می‌داد.»^(۲)

این روایت در «عقد الدرر» از طریق محمد بن مسلم از امام باقر (ع)
 نقل شده است و در پاورقی گفته شده: این روایت را کسی نقل نکرده است.^(۳)

۱- «... و یملا الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً و یقتل حتی یقول
 الجاهل: لو كان هذا من ذریة محمد (ص) لرحم». (الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۸).
 ۲- یقول: «لو یعلم الناس ما یصنع القائم اذا خرج لاحب اکثرهم ان لایروه مما یقتل
 من الناس، أما انه لایبدأ الا بقریش فلا یأخذ منها الا السیف و لا یعطیها الا السیف
 حتی یقول کثیر من الناس: لیس هذا من آل محمد، لو كان من آل محمد لرحم».
 (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴، حدیث ۱۱۳).
 ۳- عقد الدرر، ص ۲۸۷، حدیث ۳۴۶.

در سند این روایت نیز «محمدبن علی کوفی» واقع شده است که همان گونه که گفته شد - ضعیف و فاسدالعقیده می باشد.

۶- روایت ابوبصیر از امام باقر(ع):

«قائم با امری جدید و کتابی جدید و قضاوتی جدید قیام می کند و بر اعراب سخت می گیرد و کار او جز با شمشیر نخواهد بود و از هیچ کس توبه نمی خواهد...»^(۱)

۷- روایت ابوبصیر از امام صادق(ع):

«علت اینکه برای قیام قائم عجله می کنید چیست؟ [...] کار او جز شمشیر و مرگ [دیگران] زیر سایه شمشیر نخواهد بود»^(۲)

این روایت در «عقدالدرر» به شکل مرسل از امام حسین(ع) نقل شده و در پاورقی آمده است: کسی آن را نقل نکرده است.^(۳)

در سند دو روایت فوق الذکر نیز «محمدبن علی کوفی» واقع شده است که حال آن گذشت.

همچنین در سند روایت هفتم «بطائنی» قرار دارد؛ و ظاهراً «علی بن ابی حمزه بطائنی» است که از سران واقفیه می باشد. روایت دیگری قریب به همین مضمون با سندی دیگر که فقط ابن بطائنی در آن می باشد نقل شده است.^(۴)

۱- «يقوم القائم بأمر جديد و كتاب جديد و قضاء جديد على العرب شديد ليس شأنه إلا بالسيف لا يستتيب احداً...» (همان، حدیث ۱۱۴).

۲- «ما تستعجلون بخروج القائم فوالله [...] و ما هو إلا السيف و الموت تحت ظل السيف» (همان، حدیث ۱۱۵). ۳- عقدالدرر، ص ۲۸۷، حدیث ۳۴۷.

۴- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۵، حدیث ۱۱۶.

۸- روایت مرسل بطائنی از امام صادق(ع):

«هنگام قیام قائم شمشیرها برای قتال وارد صحنه می شوند،

و بر هر شمشیری نام مرد و پدرش نوشته شده است»^(۱)

این روایت علاوه بر وجود بطائنی در سند آن - که از سران واقفیه بوده - مرسل نیز می باشد.

۹- روایت ابی خدیجه از امام صادق(ع):

«همانا علی(ع) فرمود: من حق داشتم فراریان و زخمی های

جبهه دشمن را بکشم ولی این کار را نکردم، زیرا به عاقبت

اصحاب خود اندیشیدم که اگر زخمی شدند کشته نشوند؛ اما

قائم این حق را دارد که فراریان و زخمی های دشمن را بکشد»^(۲)

در سند این روایت نیز «محمدبن علی کوفی» واقع شده است که وصف حال او گذشت؛ علاوه بر اینکه مضمون آن با سیره پیامبر اکرم(ص) هماهنگی ندارد.

۱۰- روایت حسن بن هارون از امام صادق(ع) در جواب سؤال

معلى بن خنيس که پرسید آیا قائم بر خلاف سیره حضرت علی(ع) عمل

می کند، فرمود:

«آری، علی(ع) با منّت و گذشت عمل می نمود، چون

۱- «إذا قام القائم نزلت سيوف القتال على كل سيف اسم الرجل و اسم ابیه»، (همان، ص ۳۵۶، حدیث ۱۲۱).

۲- «انّ علیاً قال: كان لی أن اقتل المولى و أجهز علی الجریح و لكن تركت ذلك للعاقبة من اصحابی إن جرحوا لم یقتلوا و القائم له أن یقتل المولى و یجهز علی الجریح». (همان، ص ۳۵۳، حدیث ۱۱۰).

می دانست دشمنان به زودی بر شیعیان او پیروز می شوند؛ اما قائم هنگامی که قیام نمود با شمشیر و اسیر کردن عمل می کند، زیرا می داند که دیگر شیعیان او مغلوب نمی شوند.^(۱)

در سند این روایت «محمد بن خالد» و «حسن بن هارون» قرار دارند که توثیق نشده اند؛ به علاوه، مضمون آن با سیره پیامبر (ص) نیز مخالف است.

۱۱- روایت بشیر نبال از امام محمدباقر (ع) که درباره مرجئه فرمود:

«قسم به کسی که جان من در دست اوست، مهدی همچون قصاب که گوسفند را می کشد آنان را می کشد، و با دست به گلوی خود اشاره کردند و با قسم مجدد گفتند: تا آنجا که عرق و علق توسط ما و شما مسح شود.»^(۲)

«عرق» اشاره به جاری شدن خون است و «علق» یعنی خون غلیظ؛ و این جمله کنایه است از حوادثی خونین که در آن زمان پیش می آید؛ و «مسح عرق و علق» کنایه از شداید و خونریزی است.

در سند این روایت «علی بن حسن تیملی» می باشد که مجهول است؛ همچنین «موسی بن بکر» و «بشیر نبال» توثیق نشده اند، و علامه حلی در «خلاصه» در مورد بشیر گفته است: من در روایت او متوقف هستم.^(۳)

۱- «نعم و ذاک أن علیاً سار بالمنّ و الکف لانه علم أن شیعتہ سیظهر علیهم من بعده و أن القائم إذا قام سار فیهم بالسیف والسبی و ذلک أنه یعلم أن شیعتہ لم یظهر علیهم من بعده». (همان، حدیث ۱۱۱).

۲- «یذبحهم والذی نفسی بیده کما یذبح القصاب شاته و او ما بیده الی حلقه... والذی نفسی بیده حتی نمسح و اتم العرق والعلق...». (همان، ص ۳۵۷، حدیث ۱۲۲).

۳- جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۲۴.

۱۲- روایت ابی بصیر از امام محمدباقر (ع):

«قائم با امری جدید و کتابی جدید و سنتی جدید و قضاوتی جدید قیام می کند و بر اعراب سخت می گیرد و جز کشتن کاری نمی کند و کسی را باقی نمی گذارد...»^(۱)

در سند این روایت ابن بطائنی قرار دارد، و ظاهراً همان «علی بن ابی حمزه بطائنی» است که از سران واقفیه بوده است و همه رجالیون او را تضعیف نموده اند. به علاوه متن روایت نیز با سیره پیامبر (ص) مخالف است.

روایت دیگری با سندی که ابن بطائنی نیز در آن قرار دارد با مضمونی قریب به مضمون روایت فوق توسط ابن حمید از ثمالی از امام محمدباقر (ع) نقل شده است؛ ولی جمله «و لایستبقی احداً» کسی را باقی نمی گذارد» در آن نیست، و به جای «لایستتیب احداً» «به کسی پیشنهاد توبه کردن نمی کند» «لایستتیب احداً»^(۲) آمده است یعنی کسی را برای کارهای خود نایب نمی گیرد.

۱۳- روایت ابی الجارود از امام محمدباقر (ع) در مورد کشتن فرقه بُتْریه^(۳) در کوفه توسط حضرت مهدی (عج) که فرمود:

«پس با شمشیر با آنان برخورد می کند و خانه و کاخهای کوفه

۱- «... یقوم بأمر جدید و کتاب جدید و سنّة جدیدة و قضاء (جدید) علی العرب شدید و لیس شأنه الأقتل لایستبقی أحداً...». (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۱، حدیث ۹۶).

۲- همان، ص ۳۴۹، حدیث ۹۹.

۳- «بُتْریه» یک دسته از زیدیه هستند که به کثیرالنواء منسوبند و او معروف به «ابتر» بوده است. (ادیان و مذاهب جهان، ج ۱، ص ۳۰۰).

را خراب می‌کند و هر جنگجوی تهمت زننده در کوفه را می‌کشد تا آنجا که خداوند راضی شود»^(۱).

ابی‌الجارود کسی است که از زبان امام محمدباقر(ع) به «سرحوب» نامگذاری شده؛ «سرحوب» نام شیطانی است نابینا که گفته می‌شود ساکن دریا می‌باشد. همچنین «کشئی» روایاتی را نقل کرده که در بعضی از آنها از او به «کافر» و «کذاب» تعبیر شده است.^(۲)(۳)

۱۴- روایت هروی (اباصلت) از امام رضا(ع) که از آن حضرت پرسید: چه می‌گویید در مورد حدیثی که از امام صادق(ع) نقل شده: «قائم هنگام قیام، فرزندان و نوادگان قاتلان حسین(ع) را می‌کشد؟» فرمود: «همین طور است». پرسیدم: پس معنای آیه شریفه: ﴿وَلَا تَزِرُ

۱- «... فیضع فیهم السیف [...] و یهدم قصورها و یقتل مقاتلتها حتی یرضی الله». (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸، حدیث ۸۱).

۲- جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۳۹.

۳- یادآوری می‌شود: صاحب معجم‌الرجال در جلد ۷، ص ۳۲۱ به بعد مستند تضعیف ابی‌الجارود توسط نجاشی، شیخ، ابن غضائری، کشئی و دیگران را به تفصیل مخدوش کرده است و در نهایت با اتکاء به شهادت ابن قولویه صاحب کتاب کامل‌الزیارات به وثاقت راویان آن کتاب و از جمله ابی‌الجارود، و نیز شهادت شیخ مفید و علی بن ابراهیم در تفسیر خود به وثاقت او، نامبرده را تأیید و توثیق کرده است. با این حال نمی‌توان به روایت او اعتماد نمود، زیرا مورد از قبیل تعارض مدح و ذم است که عده‌ای از اهل خبره ابی‌الجارود را توثیق و عده‌ای او را تضعیف کرده‌اند و قهراً و ثوق شخصی که ملاک اعتبار روایات است به دست نمی‌آید. علاوه بر این که بر فرض وثاقت ابی‌الجارود، خبر او خبر واحد است که در غیر احکام فقهی حجت نمی‌باشد.

وازره و زر آخری»^(۱) «هیچ کس بار گناه دیگری را متحمل نمی‌شود» چیست؟ فرمود:

«خداوند در تمام گفته‌هایش صادق است. ذرّیه‌های قاتلان حسین(ع) به عملکرد پدران خود راضی هستند و به آن افتخار می‌کنند، و هر کس به کار دیگری راضی باشد مثل کسی است که آن کار را انجام داده است. و اگر کسی در مشرق دیگری را بکشد و کسی که در مغرب است به آن قتل راضی باشد نزد خداوند شریک قاتل می‌باشد. و قائم آنان را به خاطر راضی بودن به کار پدرانشان می‌کشد...»^(۲).

اولاً: سند این حدیث منقطع و ناشناخته است؛ زیرا همدانی از علی از پدرش و او از هروی نقل نموده، و باید روایت بیش از چهار راوی داشته باشد تا به امام برسد؛ قطعاً افراد دیگری در زنجیره سند بوده‌اند که معلوم نیست چه کسانی هستند.

ثانیاً: مضمون آن با محکّمات قرآن و فقه اسلامی و عقل منافات

۱- سورة فاطر، آیه ۱۸.

۲- یابن رسول‌الله ما تقول فی حدیث روی عن الصادق(ع) انه قال: «اذا خرج القائم قتل ذراری قتلة الحسین بفعال آبائهم؟ فقال هو كذلك» فقلت: و قول الله عزوجل ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ مامعناه؟ قال: «صدق الله فی جمیع اقواله و لکن ذراری قتلة الحسین یرضون بفعال آبائهم و یفتخرون بها، و من رضی شیئاً کان کمن آتاه ولو ان رجلاً قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل بالمغرب لکان الراضی عندالله شریک القاتل و انما یقتلهم القائم اذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم...» (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۳، حدیث ۶).

دارد؛ زیرا مجازات راضی به قتل که هیچ نقشی عملاً در قتل ندارد، شرعاً و عقلاً قصاص او نیست. بلی رضایت به قتل یا سایر گناهان کبیره حاکی از نوعی خبث باطن و دوری از خدا می باشد.

۱۵- روایت ابی بصیر از امام صادق (ع) درباره آیه شریفه: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^(۱) «اوست خدایی که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمام ادیان پیروزش گرداند اگرچه مشرکان را ناپسند آید» که حضرت فرمود: «به خدا قسم هنوز زمان تأویل این آیه نرسیده است... هنگامی که قائم قیام می کند هیچ کافر به خدا و مشرک به امام نیست مگر اینکه از قیام او کراهت دارد. و اگر کافر و مشرکی در پناه سنگی مخفی شده باشد آن سنگ به فرد مؤمن می گوید: در درون من کافر یا مشرکی هست مرا بشکن و او را بکش...»^(۲)

در سند این روایت «علی بن ابی حمزه بطائنی» هست که از سران واقفیه می باشد و حال او گذشت.

۱۶- روایت ابان بن تغلب از امام صادق (ع):

«دو خون است که ریختن آنها از طرف خداوند حلال است ولی تا قبل از قیام قائم اجازه آن داده نشده است؛ پس هرگاه خداوند او را برانگیخت بدون بینه قضاوت کرده و اجازه

ریختن آنها را خواهد داد: یکی خون زناکار دارای همسر است که او سنگسار می شود، و دیگری خون مانع الزکات است که حضرت گردن او را می زند»^(۱).

این روایت علاوه بر اضطراب و نامفهوم بودن متن، در سند آن نیز «ابن شَمُون» است که در مورد او گفته شده: جداً ضعیف و غالی می باشد؛ و دیگری «عبدالله بن عبدالرحمن الاصم» است که علاوه بر تضعیف و رمی او به غلو در موردش گفته شده: «لیس بشیء»، و از دروغ سازان بصره بوده است.^(۲)

همین روایت را بحار از ابان بن تغلب به نقل از کمال الدین ذکر کرده که در سند آن نیز «ابن یزید» است که مجهول می باشد؛ و همچنین «ابان بن عثمان» که ناووسی مذهب است و بعضی او را مدح کرده و بعضی هم او را ذمّ و طرد^(۳) نموده اند. و در جای خود گفته شده است که ذمّ و طرد مقدم بر مدح می باشد.

روایت دیگری از طریق علی بن ابی حمزه بطائنی از امام صادق (ع) و ابی الحسن موسی بن جعفر (ع) قریب به همین مضمون وارد شده است که:

«هرگاه قائم قیام نمود در سه مورد حکمی می کند که پیش از او هیچ کس چنین حکمی نکرده است: یکی کشتن پیرمرد

۱- «دمان فی الإسلام حلال من الله لا یقضي فیهما احد حتی یبعث الله قائمنا اهل البیت، فاذا بعث الله عزوجل قائمنا اهل البیت حکم فیهما بحکم الله لا یرید علیهما بینه: الزانی المحصن یرجمه و مانع الزکاة یضرب عنقه». (الکافی، ج ۳، ص ۵۰۳، حدیث ۵).

۲- جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۹۴؛ و ج ۲، ص ۹۲.

۳- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۵، حدیث ۳۹.

۱- سوره صف، آیه ۹.

۲- «والله ما نزل تأویلها بعد... فاذا خرج القائم لم یبق کافر بالله العظیم و لا مشرک بالامام الا کره خروجه حتی لو کان کافراً و مشرکاً فی بطن صخرة لقاتل: یا مؤمن فی بطنی کافر فاکسرنی و اقلته». (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۴، حدیث ۳۶).

زناکار، و دیگری کشتن مانع الزکات و سوّم ارت برادر از برادر در عالم اشباح».^(۱) [یعنی قبل از خلقت در این عالم].

پیش از این حال علی بن ابی حمزه بطائنی گذشت.

۱۷- روایت قاسم بن عبید از امام صادق (ع):

«...هنگام قیام قائم افراد ناصبی که دشمن ائمه (ع) هستند را به حضور قائم می آورند؛ پس اگر اقرار به اسلام که همان ولایت ائمه است نمود رهایش می کند، وگرنه گردنش زده می شود، و یا از او مانند اهل ذمه جزیه می گیرند».^(۲)

راوی این حدیث یعنی «قاسم بن عبید» توثیق نشده است؛ علاوه بر اینکه روایت فوق مرسل نیز می باشد، یعنی نامبرده با حذف واسطه - که معلوم نیست چه کسانی بوده اند - روایت را به امام صادق (ع) نسبت داده است.

۱۸- روایت مرحوم مجلسی از کتاب غیبت سیدعلی بن عبدالحمید که بدون ذکر سند از کتاب فضل بن شاذان و او بدون ذکر واسطه از عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود:

«قائم می کشد تا می رسد به بازار، سپس مردی از اولاد پدرش به او می گوید تو با مردم مثل چهارپایان رفتار می کنی، آیا این

برخورد به دستور پیامبر (ص) می باشد یا چیز دیگر؟... سپس قائم دستوری از پیامبر (ص) را ارائه می دهد».^(۱)

راجع به سند روایت فوق نه از سند سید علی به کتاب فضل بن شاذان اطلاع درستی در دست است و نه از سند فضل بن شاذان به عبدالله بن سنان. ۱۹- روایت مرحوم مجلسی از کتاب فوق الذکر که بدون ذکر سند از کابلی از امام سجاد (ع) نقل می کند:

«قائم از اهل مدینه آنقدر می کشد تا می رسد به محلی به نام «اجفر»».^(۲)

از سند کتاب فوق به کابلی اطلاع درستی در دست نیست و نمی توان به آن اعتماد کرد.

همچنین کتاب فوق بدون ذکر سند از ابوبصیر و او از امام محمدباقر (ع) ضمن خبری طولانی نقل می کند:

«...هنگام قیام قائم عده زیادی از بنی امیه فرار می کنند و به کشور روم پناه می برند... سپس قائم کسانی را همراه با دستور کتبی برای تحویل گرفتن آنان به آن کشور می فرستد... حاکمان آن کشور که نامه و دستور قطعی قائم را می بینند آنان را از کشور خود اخراج می کنند، و قائم مردهای آنان را

۱- «یقتل القائم حتی يبلغ السوق قال: فيقول له رجل من ولد ابيه: إنك لتجفل الناس اجفال النعم فبعهد من رسول الله او بماذا؟ قال: ... فعند ذلك يخرج القائم عهداً من رسول الله». (همان، ص ۳۸۷، حدیث ۲۰۳).

۲- «یقتل القائم (ع) من اهل المدينة حتى يتتبع إلى الأجر...». (همان، حدیث ۲۰۴) «اجفر» به نقل فیروزآبادی محلی است بین «خریمیه» و «فید». همان، پاورقی حدیث.

۱- «لو قد قام القائم لحکم بثلاث لم یحکم بها أحد قبله، یقتل الشیخ الزانی و یقتل مانع الزکاة و یورث الأخ آخاه فی الأظلة». (همان، ص ۳۰۹، حدیث ۲).

۲- «... فاذا قام القائم عرضوا کلّ ناصب علیه فإن أقرّ بالإسلام و هی الولاية و الآ ضربت عنقه أو أقرّ بالجزية فاذاها كما يؤدی اهل الذمة». (همان، ص ۳۷۳، حدیث ۱۶۷).

می‌کشد و شکم زنان آبستن را می‌شکافد...»^(۱).

مرحوم مجلسی از کتاب فوق بدون ذکر سند از عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) نقل می‌کند:

«هرگاه قائم قیام کند بین او و عرب و عجم جز شمشیر نخواهد بود و هیچ کاری جز با شمشیر انجام نخواهد شد»^(۲).
 دو روایت اخیر علاوه بر ضعف سند دارای متنی کاملاً مضطرب هستند، زیرا شکافتن و پاره کردن شکم زنهای آبستن در هیچ حالتی حتی در حال جنگ جایز نیست، و قرار دادن شمشیر یعنی زور و قدرت سلاح به عنوان ملاک حاکم نیز خلاف ضرورت دین و سیره پیامبر اسلام (ص) خواهد بود.

مرحوم مجلسی از کتاب فوق‌الذکر بدون ذکر سند موضوعات دیگری را از امام صادق (ع) و امام باقر (ع) نقل می‌کند که نیازی به ذکر آنها نیست، زیرا از آنچه نقل شد وضعیت سایر مطالب نقل نشده به خوبی روشن خواهد شد.

۲۰- روایت مرسله ابن حجّاج از امام صادق (ع):

«قائم هنگام قیام وارد محلی در کوفه می‌شود به نام «رحبه» و با پای و دست خود به مکانی اشاره می‌کند و دستور می‌دهد

۱- «... و ینهرم قوم کثیر من بنی امیّة حتی یلحقوا بارض الرّوم... فیبعث الیهم القائم أن اخرجوا هولاء... فاذا قرأ علیهم الكتاب ورأوا هذا الشرط لازماً لهم أخرجوهم الیه فیقتل الرجال و یقر الحبالی...» (همان، ص ۳۸۹، حدیث ۲۰۶).

۲- «اذا خرج القائم لم یکن بینة و بین العرب والفرس الا السیف لایأخذها الا بالسیف و لایعطيها الا به» (همان، حدیث ۲۱۰).

آنجا را حفر نمایند. سپس از آن محل دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاهخود... بیرون می‌آورند، سپس دوازده هزار نفر از دوستان خود از عرب و عجم را فراخوانده و آن سلاحها را برای پوشیدن و حمل کردن تحویل آنان می‌دهد و سپس می‌گوید: هرکس را که چنین سلاحی با خود نداشته باشد بکشید...»^(۱).

علاوه بر اضطراب و نامفهوم بودن متن این روایت سند آن نیز از دو جهت ضعیف است؛ یکی اینکه «ابوالقاسم شعرانی» و «ابن ظبیان» و «ابن حجّاج» که تنها راویان حدیث هستند مجهول می‌باشند و در کتب رجال نامی از آنها برده نشده است، و دیگر اینکه ابوالقاسم بدون ذکر طریق خود روایت را از ابن ظبیان نقل کرده است. و به اصطلاح حدیث منقطع یا مرفوعه می‌باشد.

۲۱- روایت بُشر بن غالب اسدی از امام حسین (ع):

«ای بُشر، هرگاه قائم قریش را حاضر نمود و پانصد نفر از آنان را بسته و سپس گردن زد و در مرتبه دَوّم و سوّم نیز چنین کرد آیا کسی از آنان باقی می‌ماند؟» بشر بن غالب گفت: به حضرت گفتم: آیا تعداد آنان این قدر است؟ حضرت فرمود:

۱- «اذا قام القائم أتى رحبة الكوفة فقال برجله (ای اشار) هكذا و اوماً بیده الی موضع ثم قال: احفروا ههنا فيحفرون فيستخرجون إثني عشر الف درع و إثني عشر ألف سيف و إثني عشر بيضة... ثم يدعوا إثني عشر ألف رجل من الموالي (من العرب) والعجم فيلبسهم ذلك ثم يقول، من لم يكن عليه مثل ما عليكم فاقتلوه» (همان، ص ۳۷۷، حدیث ۱۷۹).

«دوستان و موالی آنان نیز جزو آنان می‌باشند».^(۱) سپس بشیر بن غالب برادر بشر گفت: شهادت می‌دهم که حضرت امام حسین (ع) عدد فوق را شش مرتبه تکرار نمود.

«بشر بن غالب» در رجال توثیق نشده است،^(۲) و «قاسم بن محمد بن الحسین» که در اوّل سند است مجهول می‌باشد.

مضمون روایت نیز با محکّمات دینی و عقلی تطبیق نمی‌کند؛ مخصوصاً کشتن به شکل «صبراً»، یعنی با بستن و در تنگنا قرار دادن مقتول.

قریب به همین مضمون در روایت عبدالله بن مغیره از امام صادق (ع) نیز آمده است.^(۳) «عبدالله بن مغیره» هرچند در رجال بسیار توثیق شده است ولی روایت فوق در ارشاد - بنابر نقل بحار الانوار - به شکل مرسل یعنی با حذف سند از او نقل شده است. و در روایت فقط عنوان قریش نام برده شده بدون اینکه اشاره‌ای به علت قتل آنان یعنی دشمنی با خدا و رسول و یا ائمه (ع) و کفر و شرک آنان بشود؛ و لذا متن آن با توجه به سایر جهاتی که در روایت ذکر شده است مضطرب می‌باشد.

۲۲- روایت طولانی عبدالاعلی الحلّبی از امام محمد باقر (ع):

۱- «یا بشر ما بقاء قریش اذا قدّم القائم المهدي منهم خمسمائة رجل فضرب اعناقهم صبراً ثم قدّم خمسمائة فضرب اعناقهم (صبراً) ثم قدم خمسمائة فضرب اعناقهم صبراً؟ قال: فقلت له: اصلحك الله أيلغون ذلك؟ فقال الحسين بن علي: «إنّ مولى القوم منهم». همان، ص ۳۴۹، حدیث ۱۰۰).

۲- جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸، حدیث ۷۹.

«...سپس قائم شروع به پیشروی می‌کند تا می‌رسد به شهری به نام «شقره»، به او خبر می‌دهند مردم آنجا حاکم منصوب او را کشته‌اند، آنگاه قائم دستور می‌دهد اهل آن شهر را بکشند به نحوی که کشتار «حرّه»^(۱) در مقایسه با آن، چیزی نیست و سپس از آنجا کوچ می‌کند...»^(۲)

«عبدالاعلی» هرچند توثیق شده ولی روایت فوق در تفسیر عیاشی^(۳) به طور ارسال ذکر شده است؛ علاوه بر اینکه دستور کشتن اهل «شقره» که با کشتار «حرّه» مقایسه شده مخالف با سیره پیامبر اکرم (ص) می‌باشد، و لذا بر فرض صحت سند آن اضطراب متن موجب عدم صحت انتساب آن به امام معصوم می‌باشد.

۲۳- روایت ابن بکیر از امام کاظم (ع):

«... وقتی قائم قیام نمود اسلام را به یهود، نصاری، صابئین، زنادقه و اهل ردّه و کفر در شرق و غرب زمین عرضه می‌کند؛ هر کس قبول کرد و مسلمان شد به او دستور می‌دهد نماز و زکات و هر آنچه هر مسلمانی بدان مأمور است را انجام دهد،

۱- به هر زمینی که دارای سنگهای درشت و سیاه باشد «حرّه» می‌گویند. و منظور از آن در حدیث فوق حرّه مدینه است که پس از شهادت امام حسین (ع) و بیعت مردم مدینه با عبدالله بن حنظله - فرزند غسیل الملائکه - و اخراج والی مدینه توسط مردم، به دستور یزید دوازده هزار مسلح به آن شهر حمله کردند و قتل عام فجیعی را انجام دادند. ر.ک: همان، ص ۳۴۳، پاورقی کتاب.

۲- «... ثم ينطلق حتى ينزل الشقرة فيبلغه انهم قد قتلوا عامله فيرجع اليهم فيقتلهم مقتلة ليس قتل الحرّة اليها بشيء ثم ينطلق...» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۲، حدیث ۹۱).

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ذیل آیه ۳۹ سوره انفال.

و هر کس مسلمان نشد گردنش را می‌زند. و کسی در شرق و غرب نمی‌ماند مگر اینکه خداشناس و موحد خواهد شد...»^(۱)

این روایت را که تفسیر عیاشی^(۲) بدون ذکر سند نقل نموده مرحوم مجلسی نیز عیناً از آن کتاب نقل کرده است. و بر فرض صحت سند آن مضمون آن مخالف با مفاد آیه شریفه: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^(۳) (در دین هیچ اکراهی وجود ندارد) و سیره قطعی پیامبر (ص) است؛ زیرا پیامبر اکرم (ص) هیچ‌گاه غیر مسلمان را به خاطر عدم پذیرش اسلام به قتل نرساند؛ حتی پس از تشریح حکم جهاد و شروع درگیریهای مسلحانه، اگر اهل کتاب یا سایر کفار هیچ تعرضی به اسلام و مسلمانان نداشتند پیامبر (ص) با آنان درگیر جنگ نمی‌شد؛ بلی آن حضرت در تبلیغ و دعوت منطقی آنان به اسلام کوتاهی نمی‌کرد.

یادآوری می‌شود در بعضی روایات آمده است: پیامبر (ص) بر مشرکین اهل مکه منت نهادند و حضرت امیر (ع) نیز به خاطر حفظ شیعیان از خطر مخالفین بر اهل بصره منت نهاده و از کشتن یا اسارت آنان چشم پوشیدند؛ ولی حضرت قائم (ع) با شمشیر و اسارت با آنان برخورد می‌کند.^(۴) این روایات بر فرض صحت سند ممکن است به

۱- «... اذا خرج (القائم) باليهود و النصارى و الصابئين و الزنادقة و اهل الردة و الكفار فى شرق الارض و غربها فعرض عليهم الإسلام فمن أسلم طوعاً أمره بالصلاة و الزكاة و ما يؤمر به المسلم و يجب لله عليه و من لم يسلم ضرب عنقه حتى لا يبقى فى المشارق و المغرب احد الا و حد الله...» (همان، ص ۳۴۰، حدیث ۹۰).

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ذیل آیه ۸۳ سوره آل عمران.

۳- سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۴- وسائل الشیعة، باب ۱۵ از ابواب جهاد العدو، احادیث ۱ و ۳.

معاندینی ناظر باشد که با تمام قدرت به جنگ با حق و عدالت می‌پردازند.

روایات اهل سنت

ضمناً در روایات اهل سنت نیز نظیر روایات فوق دیده می‌شود، که به دو نمونه از آنها اشاره می‌شود:

۱- روایت ابن زبیر از حضرت علی (ع):

«... قائم به دشمنی برخورد نمی‌کند مگر اینکه به اذن خداوند او را شکست می‌دهد و شعار قائم و اصحابش «أَمِيتُ» یعنی بکش بکش است».^(۱)

حدیث دیگر او نیز از امام علی (ع) قریب به همین مضمون نقل شده است: «علامت آنان بکش بکش است».^(۲)

۲- امام ابواسحاق ثعلبی در تفسیر «حم عسق» از بکر بن عبدالله مزنی نقل کرده که:

«ح» به جنگ بین قریش و عجم و غلبه آنها بر عجم، «م» به حکومت بنی امیه، «ع» به علو بنی عباس، «س» به سناء مهدی و «ق» به قوت عیسی اشاره دارد، هنگامی که او نازل می‌شود و نصاری را می‌کشد و کلیساها را خراب می‌کند».^(۳)

در این روایت کشتن نصاری به حضرت عیسی (ع) نسبت داده شده است.

۱- «... لا یلقاه عدو الا هزمهم باذن الله شعارهم أَمِيتُ...» (کتاب الفتن، ص ۲۱۶).

۲- «... أمارتهم أَمِيتُ...» (همان). ۳- عقد الدرر، ص ۲۱۴، حدیث ۲۲۶.

جمع بندی روایات شیعه و سنّی

اینها روایاتی بود که هر چند موضوع کشتن و قتل در آنها مطرح است ولی در آنها بکلی موضوع کشته شدن دو سوّم بشر به دست حضرت مهدی (عج) مطرح نشده است. و در هر صورت - چنانکه گفته شد - همگی علاوه بر اینکه از جهت سند مخدوش و ضعیف اند، از جهت متن نیز مخالف محکّمات قرآن و سیره پیامبر اکرم (ص) می باشند. و چنین روایاتی که در فروع نمی توانند مستند قرار گیرند به طریق اولی در معارف و مسائل اصولی - و از جمله موضوع مربوط به حضرت مهدی (عج) - نمی توان به آنها استناد نمود.

منظور ارباب حدیث که در کتب خود آنها را نقل کرده اند نیز اثبات امور اعتقادی با آنها و یا اظهار عقاید خودشان نبوده است؛ بلکه مقصودشان در آن مقطع - که بسیاری از روایات ائمه اطهار (ع) و کتب اصیل شاگردان و اصحاب آنان از بین رفته بود و یا در معرض از بین رفتن بود - این بوده که هر آنچه به نام روایت منسوب به ائمه اطهار (ع) بوده است حفظ شود تا در اختیار محققین و نسل های بعد قرار گیرد و صحیح از غیر صحیح باز شناخته شود.

شباهت ششم:

تغییر اجسام یهودیان و شیعیان و طولانی شدن عمر آنان

ششمین شباهتی که گفته شده این است:

«وقت قیام مسیح معجول اجسام یهودیان تغییر کرده و مثل اعمارشان

طولانی می گردد؛ و وقت قیام قائم معجول اجسام امامیه نیز تغییر کرده و قدرت هر کدام به اندازه چهل نفر گشته و مردم را زیر دست و پای خود له می کنند».

پاسخ

مستند نویسنده با مقداری تحریف، روایت حسن بن ثویر از امام سجاده (ع) است که فرمود:

«هرگاه قائم ما قیام کند خداوند گرفتاریها و بلاها را از شیعیان ما دور می کند و دل های آنان را مانند پاره های آهن قرار می دهد و قدرت یک مرد را به اندازه چهل مرد می گرداند و آنان را حاکمان زمین می کند و مورد توجه و عنایت مردم دنیا قرار می دهد».^(۱)

و نیز روایت سعد از امام محمد باقر (ع):

«... پس چون امر ما محقق شود و مهدی ما بیاید، هر فرد از شیعیان ما از شیر شجاعتر و از نیزه برنده تر خواهد شد و دشمنان ما را زیر دو پای خود له می کند و با دو دست به آنان می کوبد».^(۲)

و چند روایت دیگر قریب به همین مضمون نیز وارد شده است».^(۳)

۱- «اذا قام قائمنا اذهب الله عن شيعتنا العاهة وجعل قلوبهم كزبر الحديد وجعل قوة الرجل منهم قوة اربعين رجلاً و يكونون حكام الارض و سنامها». (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۷، حدیث ۱۲).

۲- «... فاذا وقع أمرنا و جاء مهدينا، كان الرجل من شيعتنا أجرى من الليث و أمضى من السنان، يطاء عدونا برجليه و يضربه بكفيه...». (همان، ص ۳۱۸، حدیث ۱۷).

۳- همان، ص ۳۳۶، حدیث ۷۰؛ ص ۳۷۲، حدیث ۱۶۴.

در این روایات تغییر اجسام شیعه - که ادعا شده - اصلاً مطرح نیست؛ بلکه قوت اراده و ایمان اصحاب امام زمان (عج) مطرح شده که همچون پاره‌های آهن در برابر دشمنان اوصیاء و خلفای حقیقی پیامبر (ص) - که در حقیقت همان دشمنان خدا و رسول می‌باشند - مقاومت خواهند کرد. ضمناً در این روایات له کردن مردم زیر دست و پای شیعیان اصلاً مطرح نشده، بلکه له کردن دشمنان ائمه (ع) مطرح شده است؛ گذشته از این که کنایی و استعاری بودن این قبیل جملات نیز بر اهل فن پوشیده نیست.

شباهت هفتم:

فراوانی نعمت‌ها و خیرات هنگام قیام مسیح مزعوم و امام زمان

هفتمین شباهت ادعا شده این است که:

«در وقت قیام مسیح مزعوم خیرات و نعمت‌های زمین فراوان گشته، بنا به زعم آنها از کوه‌ها شیر و عسل جاری می‌گردد و از زمین خمیرمایه و لباس پشمی بیرون می‌آید! و در وقت قیام امام زمان معمول نیز چنین شده و در کوفه جوی آب و شیر جاری می‌گردد که شیعیان از آن می‌خورند».

پاسخ

اولاً - قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^(۱) یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند

۱- سورة اعراف، آیه ۹۶.

همانا بر آنان برکاتی از آسمان و زمین فتح و نازل می‌کنیم. وقتی خداوند در قبال ایمان آوردن اهل شهرها چنین وعده داده است، حال اگر امتی خالصانه به بقیة الله (عج) ایمان بیاورند و مطیع او شوند خداوند برکاتش را به آنها ارزانی داشته و نازل خواهد کرد. و ثانیاً - روایات متواتری از طریق شیعه و سنی وارد شده که اکثراً در مضمون با هم مشترکند و دلالت دارند بر اینکه در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) خیرات و برکات آسمانی و زمینی و رشد و تکامل انسانها چشمگیر و فوق‌العاده می‌باشد.

به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود:

روایات اهل سنت

۱- روایت ابوسعید خدری از پیامبر اکرم (ص):

«در زمان مهدی امت من از نعمت‌های الهی چنان برخوردار می‌شوند که مانند آن در هیچ زمانی نبوده است. از آسمان بر آنان فراوان باران می‌بارد، و از زمین گیاهی نمی‌روید مگر اینکه به ثمر می‌رسد. و مال مردم فراوان می‌گردد، و اگر هر کس از مهدی تقاضایی کرد به او داده می‌شود».^(۱)

روایت فوق با اندک تفاوتی در بعضی کلمات، در کتب زیر که متعلق

به اهل سنت می‌باشد ذکر شده است:

۱- «تَنعَمُ امْتِي فِي زَمَنِ الْمَهْدِيِّ نِعْمَةً لَمْ يَنْعَمُوا مِثْلَهَا قَطُّ تَرْسَلُ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ مَدْرَارًا وَلَا تَدْعُ الْأَرْضُ شَيْئًا مِنْ نَبَاتِهَا إِلَّا أَخْرَجَتْهُ وَالْمَالُ يَوْمئِذٍ كَدُوسٌ يَقُومُ الرَّجُلُ فَيَقُولُ: يَا مَهْدِي أَعْطِنِي فَيَقُولُ: خذْ». (عقدالدرر، ص ۲۴۵، حدیث ۲۸۷).

الفتن،^(۱) سنن ابن ماجه،^(۲) المستدرک علی الصحیحین،^(۳) الحاوی للفتاوی^(۴) و ینابیع المودّة.^(۵)

۲- در روایت دیگری ابوسعید خدری از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند: «در آخر الزمان که مهدی می‌آید خداوند باران فراوان می‌دهد، و زمین گیاه خود را می‌رویاند، و مال مردم از طریق صحیح و مشروع تأمین می‌گردد، و گله‌های گوسفند زیاد می‌شود، و مردم دارای عظمت خواهند شد.»^(۶)

۳- و روایتی دیگر از پیامبر اکرم (ص):

«در زمان مهدی ساکنین زمین و آسمان از او راضی هستند. آسمان قطره‌ای از آب خود را نگه نمی‌دارد، و زمین از رویاندن گیاه خود کوتاهی نمی‌کند... تا آنجا که مردم می‌گویند: کاش مردگان زنده بودند.»^(۷)

۴- عقد الدرر از امیرالمؤمنین (ع) چنین نقل کرده است:

۱- کتاب الفتن، ص ۲۲۳. ۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۶.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۵۸.

۴- الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۰ و ۲۲۲.

۵- ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۲۶۶.

۶- «یخرج فی آخر امتی المهدی یسقیه الله الغیث و تخرج الارض نباتها و یعطی المال صحاحاً و تكثر الماشیة و تعظم الامة...». (المستدرک، ج ۴، ص ۵۵۷؛ عقد الدرر، ص ۲۱۵، حدیث ۲۲۹؛ و قریب به این مضمون در احادیث ۲۸۳ و ۲۸۷).

۷- «یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الارض لاتدع السماء من قطرها شیئاً الا صیته مدراراً و لاتدع الارض من نباتها شیئاً الا اخرجته حتی تتمنی الأحياء الاموات». (کتاب الفتن، ص ۲۲۲؛ مصابیح السنة، بغوی، ج ۱، ص ۱۹۴؛ المصنّف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۱۷۲).

«...سپس مهدی فرمانداران خود را با دستور به اجرای عدالت به شهرها می‌فرستد، و گرگ و گوسفند در یک مکان با هم می‌چرند، و بچه‌ها با مارها و عقربها بازی می‌کنند و ضرر و آسیبی به آنها نمی‌رسد و جز خیر و خوبی در مردم نیست. و انسانها یک مدّ دانه [حدود یک کیلوگرم] را که کشت می‌کنند هفتصد مدّ درو می‌کنند، همان گونه که خداوند فرموده: «مانند یک دانه که هفت خوشه می‌شود و در هر خوشه صد دانه پیدا می‌شود، و اگر خدا بخواهد بیشتر هم می‌شود.»^(۱) و در زمان مهدی ربا و زنا و خوردن شراب و ربا از بین می‌رود و مردم به عبادت و دینداری و کارهای مشروع و نماز جماعت رو می‌آورند؛ عمرها زیاد و امانت‌ها به اهلش داده می‌شود، و درختان بار خود را نگه می‌دارند، و برکات چند برابر خواهد شد، و اشرار هلاک و ابرار و خوبان می‌مانند و کسی با اهل بیت (ع) دشمنی نخواهد کرد.»^(۲)

۱- سورة بقره، آیه ۲۶۱.

۲- فیبعث المهدی الی أمرائه بسائر الامصار بالعدل بین الناس و ترعى الشاة و الذئب فی مکان واحد و تلعب الصبیان بالحیات و العقارب لا یضرهم شیء و یرقی الخیر و یزرع الانسان مدّاً یرج له سبعماًة مدّ كما قال الله تعالی: ﴿کمثل حبة انبتت سیح سنابل فی کلّ سنبله مائة حبة و الله یضاعف لمن یشاء﴾ (بقره، آیه ۲۶۱) و یدهب الربا و الزنا و شرب الخمر و الریاء و تقبل الناس علی العبادة و المشروع و الدیانة و الصلاة فی الجماعات و تطول الأعمار و تؤدّی الامانة و تحمل الأشجار و تتضاعف البرکات و یهلك الأشرار و یرقی الأخیار و لا یبقی من یبغض أهل البیت (ع). (عقد الدرر، ص ۲۳۲، حدیث ۲۶۶).

در مورد ویژگی زمان حضرت مهدی یعنی: رفع خصومت بین درندگان و چهارپایان که در بعضی روایت‌ها آمده است، و نیز بازی کردن کودکان با مارها و عقربها بدون رسیدن آسیبی به آنها که در روایت عقدالدّرر آمده است، آیت‌الله صافی گلپایگانی در منتخب‌الاثّر نوشته است:

«ضمن اینکه ممکن است ظواهر روایات منظور باشد ولی بعید نیست منظور اشاره به گستردگی امنیت و عدالتی باشد که در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) در همه عرصه‌ها به وجود می‌آید، به حدّی که هیچ انسانی از انسان یا حیوانی دیگر هیچ‌گونه ترس و واهمه‌ای نخواهد داشت».

سپس اضافه می‌کند:

«این‌گونه تعبیرات کنایی و رمزی در اخبار مربوط به پیشگویی‌ها و ملاحم زیاد دیده می‌شود؛ از جمله در تفسیر درّ‌المشور [از تفاسیر اهل سنت] آمده است: در روایت ابن ابی شیبیه و احمد که حاکم نیز صحت آن را تأیید کرده است از ابی سعید نقل شده که پیامبر (ص) فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست قیامت برپا نمی‌شود مگر آنکه [در همین دنیا] درندگان با انسانها صحبت می‌کنند و نیز نوک تازیانه و بند نعلین با انسان حرف می‌زند و ران انسان از آنچه اهل او بعد از او انجام می‌دهند به انسان خبر می‌دهد».^(۱)

۱- «والذی نفسی بیده لاتقوم السّاعة حتی تکلم السّباع الانسان و حتی تکلم الرجل عذبة سوطه و شراک نعله و یخبره فخذة بما أحدث اهله من بعده». (درّ‌المشور، ج ۶، ص ۵۶) ر.ک: منتخب‌الاثّر، ج ۳، ص ۱۴۵.

روایات شیعه

یادآوری می‌شود در بعضی از روایات شیعه مضامین نزدیک به روایات ذکر شده با اندکی تفاوت وجود دارد، که می‌توان به کتابهای زیر مراجعه نمود:

تحف العقول،^(۱) إعلام الوری،^(۲) بحارالانوار،^(۳) المحجّة،^(۴) خصال^(۵) و....

در هیچ کدام از این روایات موضوع جاری شدن چشمه شیر در کوفه در زمان حضرت مهدی (عج) مطرح نمی‌باشد؛ بلی در روایت کاهلی از امام صادق (ع) آمده است:

«امیرالمؤمنین (ع) در توصیف مسجد کوفه فرمودند: در وسط آن چشمه‌ای از روغن و شیر و چشمه‌ای از آب که شراب مؤمنین و چشمه‌ای که پاک‌کننده آنان است وجود دارد».^(۶)

در سند این روایت «اسماعیل بن زید» و «یعقوب بن عبدالله» قرار دارند و اوّلی هرچند توثیق شده ولی دوّمی که از اسماعیل بن زید روایت را نقل کرده است توثیق نشده است.^(۷) و لذا نمی‌توان به استناد

۱- تحف العقول، ص ۱۱۵. ۲- اعلام الوری، طبرسی، ص ۴۳۳.

۳- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶، حدیث ۱۱.

۴- المحجّة فیما نزل فی القائم الحجّة، ص ۷۹.

۵- الخصال، صدوق، ص ۶۲۶.

۶- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۴، حدیث ۱۷۲.

۷- جامع الرواة، ج ۱، ص ۹۶؛ وج ۲، ص ۳۴۹.

چنین روایتی عقیده شیعه را در مورد حضرت مهدی (عج) مورد تهاجم قرار داد؛ ضمن آنکه در متن روایت اسمی از زمان حضرت مهدی (عج) نیز دیده نمی‌شود.

برفرض صحیح بودن سند روایت ممکن است منظور از آن کنایه و اشاره باشد به موقعیت معنوی مسجد کوفه و تجلی جایگاه آن در آخرت به صورت نعمت‌های بهشتی که تجسمی از عبادات بندگان خدا در آن مسجد می‌باشد.

ضمناً در روایت دوم و چهارم از روایات شیعه در بحث: «تابوت و سنگ و عصای موسی (ع)» [مبحث آتی] نیز به همین مضمون اشاره شده است که سند آنها ضعیف است؛ و بر فرض صحت سند مضمون آنها قابل توجیه بوده و مخالف عقل و شرع نیست.

دلایل شباهت‌های هفت‌گانه

نویسنده جزوه دلایل و قراین خود را برای اثبات یکی بودن اعتقاد شیعه به مهدی موعود (عج) با اعتقاد یهود به حضرت مسیح (ع)، چنین بیان می‌کند:

«سبب تأکید ما بر ارتباط این پندار جعلی دلایل و مدارکی است که در

کتاب امامیه آمده است، از آن جمله که امام زما نشان:

۱- خدا را با عبری می‌خواند نه به عربی، در صورتی که مدعی هستند او از نسل پیامبر عربی است.

۲- شهرها را با تابوت یهود فتح می‌کند و سنگ و عصای موسی همراه اوست و من و سلوی نیز به همراه دارد!

۳- به حکم آل داود حکم می‌کنند نه به حکم قرآن!

آیا همه این توافقات و تشابهات حرفی در باورها و کردار دلیل بر وحدت منشأ اعتقادی نمی‌باشد؟»

نویسنده با مطرح کردن مطالب فوق آنها را دلیل بر وحدت منشأ اعتقادی شیعه و یهود به امام زمان (عج) و حضرت مسیح (ع) دانسته است، که به صورت جداگانه هر چهار مطلب را بررسی کرده و پاسخ می‌گوییم.

پاسخ

اول: آیا امام زمان (عج) خدا را به زبان عبری می‌خواند؟

اولاً: آنچه در روایات شیعه وارد شده دعا و تضرع حضرت مهدی (عج) است به درگاه خداوند، و اسمی از اینکه به زبان عبری می‌باشد برده نشده است؛ از باب نمونه:

۱- در روایت ابراهیم بن عبد الحمید از امام صادق (ع) آمده است:

«... سپس مهدی دست به سوی آسمان برای دعا بلند می‌کند و به قدری دعا و تضرع می‌کند که اشک چشمهایش بر صورتش جاری می‌گردد...»^(۱)

۲- در روایت محمد بن مسلم از امام باقر (ع) آمده است:

«... و مهدی در کنار مقام ابراهیم نماز می‌خواند و به سوی پروردگارش تضرع می‌نماید...»^(۲)

۱- «... ثم یرفع یدیه الی السماء فیدعو و یتضرع حتی یقع علی وجهه...» (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۹، حدیث ۵۶؛ تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۲۰۸).
 ۲- «... و صلی عند المقام و تضرع الی ربّه...» (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۹، ذیل حدیث ۵۶).

۳- در روایت صالح بن عقبه از امام صادق (ع) آمده است:

«مهدی هرگاه دو رکعت نماز در کنار مقام ابراهیم بخواند و

دعا کند، پس خداوند او را اجابت می نماید.»^(۱)

ثانیاً: طبق اخبار متواتر شیعه و سنی اساس تبلیغ و دعوت حضرت

مهدی (عج) کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) می باشد که همه آنها به زبان عربی است؛

و در بعضی روایات منقول از پیامبر اکرم (ص) تصریح شده است که:

«... مهدی مردم را به کتاب پروردگار می خواند...»^(۲)

بدیهی است دعوت به قرآن که به زبان عربی است نمی تواند به زبان

غیرعربی باشد. و در نهج البلاغه نیز آمده است:

«... و قائم آرای مردم را به قرآن برمی گرداند، بعد از آنکه قرآن

به آرای مردم برگشته و تفسیر شده بود...»^(۳)

و چنانکه بعضی از اعلام نوشته اند روایات زیادی وارد شده است که

دلالت دارد بر اینکه از بزرگترین کارهای حضرت مهدی (عج) ارجاع

مردم جهان به کتاب خدا و سنت رسول اوست.^(۴)

ثالثاً: دعاهایی که در کتب ادعیه شیعه به حضرت مهدی (عج) نسبت

داده شده است - که خود آن حضرت می خواند یا توسط ائمه (ع) نقل شده

۱- «اذا صلی فی المقام رکعتین ودعا الله فأجابہ...» (همان، ص ۴۸، حدیث ۱۱؛ تفسیر صافی، ج ۲، ص ۲۴۳؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۹۴؛ تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۲۹).

۲- «... یدعوهم الی کتاب الله...» (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۳، حدیث ۱۹).

۳- «... و یعطف الرأی علی القرآن اذا اعطفوا القرآن علی الرأی...» (نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۳۸).
۴- منتخب الاثر، ج ۲، ص ۳۰۷.

است و یا در تشرف بعضی از صلحا به آنان تعلیم فرموده است - همگی به زبان عربی می باشد.^(۱)

رابعاً: بنابر بعضی از روایات شیعه شعاری که روی پرچم حضرت

مهدی (عج) نوشته می شود یکی از این چند جمله عربی است: «الرفعة لله

عز وجل»، «اسمعوا و اطیعوا»، «البيعة لله عز وجل».^(۲)

بنابراین همه شواهد و دلایل موجود در کتب شیعه بر عدم صحت

نسبت فوق الذکر دلالت دارد؛ و بعید نیست از جمله جعلیات یهود علیه

اسلام باشد، نظیر اسرائیلیاتی که به شکل روایت در میان روایات

اسلامی وارد نمودند. و برفرض که چنین روایتی وارد شده باشد دلیل بر

صحت آن و مورد تأیید بودنش و اعتقاد علمای شیعه به آن نیست.

بلی طبق بعضی روایات - که سابقاً ذکر شد - حضرت مهدی (عج) با

اهل ادیان آسمانی با کتاب خودشان احتجاج و یا قضاوت خواهد کرد،

و طبعاً باید با زبان آنان صحبت کند.^(۳)

دوم: تابوت و سنگ و عصای موسی (ع) همراه امام زمان (عج)

الف- در روایات اهل سنت

در روایات اهل سنت به موضوع تابوت و عصا اشاره شده است؛

از باب نمونه:

۱- همان، ج ۳، ص ۲۵۰.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۴، حدیث ۳۵؛ ص ۳۰۵، حدیث ۷۷؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۴.

۳- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۱، حدیث ۱۰۳؛ الغیبة، نعمانی، ص ۲۳۷.

۱- روایت سلیمان بن عیسی:

«روایتی به من رسیده است که به دست مهدی تابوت السکینه^(۱) [صندوق] از دریاچه طبریّه ظاهر می شود و سپس در مقابل او در بیت المقدس قرار داده می شود، و هنگامی که یهود آن را مشاهده می کنند جز عده کمی مسلمان می شوند...»^(۲)

۲- روایت کتاب «إسعاف الراغبین»:

«مهدی تابوت السکینه [صندوق] را از غاری در انطاکیه و أسفار تورات را از کوهی در شام ظاهر می سازد و با آنها با یهود احتجاج و استدلال می کند، و بسیاری از آنان مسلمان می شوند»^(۳).

۳- روایت ابوهریره از پیامبر (ص):

«دابه (که احتمالاً به حضرت مهدی (عج) منطبق شده است) قیام می کند و با اوست عصای موسی و خاتم سلیمان. سپس صورت مؤمن به وسیله عصا روشن خواهد شد...»^(۴).

۱- «تابوت السکینه» در آیه ۲۴۸ سوره بقره ذکر شده است.

۲- «قد بلغنی أنّ علی ید المهدی یظهر تابوت السکینه من بحیره طبریّه حتی یحمل فیوضع بین یدیه ببیت المقدس فاذا نظرت الیه الیهود أسلمت الاّ قليلاً منهم ثم یموت المهدی». (کتاب الفتن، ص ۲۲۳).

۳- «انّ المهدی یتخرج تابوت السکینه من غار انطاکیه و أسفار التوراة من جبل الشام یحاجّ بها الیهود فیسلم کثیر منهم». (إسعاف الراغبین، ص ۱۳۶).

۴- «تخرج الدابة و معها عصا موسی و خاتم سلیمان فتجلو وجه المؤمن بالعصا...». (عقدالدرر، ص ۳۷۵، حدیث ۴۳۹، به نقل از المستدرک، ج ۴، ص ۴۸۵).

در پاورقی کتاب مأخذ روایت فوق را از کتابهای: «مسند طیالسی»، «مسند احمد»، «سنن ترمذی»، «سنن ابن ماجه» و «تفسیر روح المعانی» نیز نقل و تأیید نموده است.^(۱)

۱- در رابطه با مقصود از «دابه» که در آیه شریفه ۸۲ سوره نمل آمده: ﴿... اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم...﴾ روایات مختلف و متعارضی وجود دارد. مطابق بعضی روایات حضرت علی (ع) فرمود: به خدا قسم دابه دارای دم نمی باشد، ولی دارای لویه می باشد، (تفسیرهای صافی، تبیان و مجمع، ذیل آیه فوق)؛ شیخ طوسی (ره) در تبیان می گوید: این روایت اشاره است به این که «دابه» از جنس بنی آدم می باشد؛ و مطابق بعضی روایات، خروج دابه از علائم ظهور و قیام حضرت مهدی (عج) می باشد، (بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۲۰۹، ح ۴۸)؛ و مطابق بعضی روایات از پیامبر اکرم (ص) دابه منطبق بر حضرت امیر (ع) شده است، (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۱ و تفسیر صافی، ج ۲، ص ۲۴۶، ذیل آیه فوق). از طرف دیگر مطابق روایات زیادی که از طریق شیعه و سنی از پیامبر (ص) نقل شده، دابه عصای موسی و خاتم سلیمان (ع) را همراه دارد و صورت مؤمن را به وسیله عصا نورانی و بینی کافر را با خاتم نشانه دار می کند به نحوی که آنان کاملاً شناخته می شوند، (عقدالدرر، حدیث ۴۳۹ به نقل از کتب مذکور در متن و تفسیر صافی، ج ۲، ص ۲۴۷)؛ و مطابق روایت دیگر از حضرت امیر (ع) خروج دابه بعد از کشته شدن دجال به دست کسی که حضرت عیسی (ع) به او اقتدا می کند می باشد و او از صفا قیام می کند و همراه او عصای موسی و خاتم سلیمان (ع) می باشد و با خاتم خود به صورت هر مؤمنی نقش «هذا مؤمن» و به صورت هر کافری نقش «هذا کافر» را پدید می آورد، سپس دابه سر خود را بلند می کند و هرکس بین خافقین (مشرق و مغرب) است به اذن خداوند او را می بیند و آن بعد از طلوع خورشید از مغرب است... صعصقه می گوید: مقصود حضرت امیر (ع) این است که کسی که عیسی به او اقتدا می کند همانا دوازدهمین نفر از عترت و نهمین فرزند حسین بن علی (ع) است و اوست خورشیدی که از مغرب طلوع می کند و بین رکن و مقام ظاهر می شود و زمین را پاک می نماید و ترازوی عدل را برپا می کند... (کمال الدین، ص ۵۲۵، باب ۴۷).

از آنجا که مطابق روایت منقول از پیامبر (ص) دابه بر حضرت امیر (ع) منطبق شده است و با توجه به موضوع عصا و خاتم که مطابق روایات زیادی همراه حضرت مهدی (عج) می باشد و نیز با توجه به ذیل روایت کمال الدین، انطباق «دابه» بر حضرت مهدی (عج) محتمل می باشد. والله العالم.

ب- در روایات شیعه

و اما موضوع عصا و تابوت و سنگ موسی (ع) در روایات شیعه به شرح زیر می‌باشد:

۱- روایت عبدالله بن سنان از امام صادق (ع):

«عصای موسی از شاخه درخت آس از درختهای بهشت بود؛ هنگامی که موسی عازم مدین شد جبرئیل آن را برای او آورد؛ و آن عصا و تابوت آدم در دریاچه طبریّه می‌باشند و هرگز فاسد و متلاشی نمی‌شوند تا قائم هنگام قیام آنها را از دریاچه بیرون آورد».^(۱)

در سند این روایت چهار نفر وجود دارند: یکی «محمد بن مفضل» که توثیق شده، ولی در پاورقی بحار آمده است:

«در کتاب مأخذ یعنی غیبت نعمانی به جای محمد بن مفضل، محمد بن فضل می‌باشد».^(۲)

و ایشان مردد بین سه نفر می‌باشد که برخی توثیق نشده‌اند.^(۳)

دیگری «سعد بن اسحاق» است که او نیز توثیق نشده است؛ و سومی «احمد بن الحسین» است که بین موثق و غیر موثق مشترک می‌باشد؛ و چهارمی «محمد قطوانی» است که در رجال نامی از او برده نشده

۱- «كانت عصا موسى قضيب آس من غرس الجنة، اتاه بها جبريل لما توجه تلقاء مدین و هی و تابوت آدم فی بحیره طبریة و لن یلبیا و لن یتغیرا حتی یخرجهما القائم اذا قام». (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۱، حدیث ۱۰۴).

۲- همان، پاورقی کتاب. ۳- منتهی المقال، چاپ قدیم، ص ۲۸۷.

است، در نتیجه روایت غیر قابل اعتماد می‌باشد.

۲- روایت ابی الجارود از امام محمد باقر (ع):

«هنگامی که قائم ظهور کند پرچم رسول‌الله و انگشتر سلیمان و سنگ موسی و عصای او را به مردم نشان می‌دهد، سپس منادی او ندا می‌کند: هیچ یک از اصحاب او با خودش آب و غذا و یا علفی برای مرکبش حمل نکند؛ آنگاه یاران او می‌گویند: او می‌خواهد ما و چهارپایان ما را از تشنگی و گرسنگی بکشد. با این حال همراه او حرکت می‌کنند، پس در اولین منزلی که وارد می‌شوند به سنگ موسی می‌زند و از آن آب و غذا و علف بیرون می‌آید و همه یاران او و چهارپایان آنان از آب و غذا سیر می‌شوند، تا می‌رسند به پشت کوفه یعنی نجف...».^(۱)

این روایت نیز از جهت سند به خاطر «ابی الجارود» اعتباری ندارد. سه روایت دیگر نیز قریب به همین مضمون با سه سند مختلف وارد شده که دو سند آن به ابی الجارود و سند سوم به ابوسعید خراسانی می‌رسد که بین مجهول و توثیق نشده مشترک است.^(۲) به علاوه در سند

۱- «اذا ظهر القائم ظهر برایة رسول‌الله و خاتم سلیمان و حجر موسی و عصاه ثم یأمر منادیة فینادی ألا لایحمل رجل منکم طعاماً و لا شراباً و لا علفاً فیقول اصحابه: إنه یرید ان یقتلنا و یقتل دوابنا من الجوع و العطش فیسیر و یسیرون معه فأول منزل ینزله یضرب الحجر فینبع منه طعام و شراب و علف فیأکلون و یشربون و دوابهم حتی ینزلوا النجف بظهر الکوفة». (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۱، حدیث ۱۰۵).

۲- همان، ص ۳۲۴، حدیث ۳۷؛ و دو روایت مشابه آن که بعد از این روایت آمده است.

سوم «موسی بن سعدان» نیز می‌باشد که جامع الرواة از علمای رجال نقل کرده است که:

«ضعیف، فی مذهب غلو»^(۱) ضعیف است و در مذهب او غلو می‌باشد.

۳- روایت محمد بن فیض از امام جواد(ع):

«عصای موسی از آدم بود و بعد از او به شعیب منتقل شد و از او به موسی بن عمران و اکنون نزد ما می‌باشد، و من به تازگی آن را مشاهده کرده‌ام و مانند روز اولش که از درخت قطع شد تازه می‌باشد. این عصا هرگاه با آن سخن گفته شود سخن می‌گوید، و آن محفوظ مانده است برای قائم ما تا همان کاری را که موسی می‌کرد قائم نیز انجام دهد. این عصا به یقین دیگران را به وحشت می‌اندازد و آنچه را سحر می‌کنند می‌بلعد...»^(۲)

در سند این حدیث «سلمة بن خطاب» است که جامع الرواة گفته است:

«علامه و نجاشی و ابن غضائری او را ضعیف و روایت او را بی اعتبار دانسته‌اند»^(۳).

و «محمد بن فیض» نیز در سند می‌باشد که صریحاً توثیق نشده است.^(۴)

۱- جامع الرواة، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲- «كان عصا موسى لأدم فصارت الى شعیب ثم صارت الى موسى بن عمران(ع) و أنها لعندنا و ان عهدی بها آنفاً و هی خضراء کهیئتها حین انتزعت من شجرها و إنها لتنطق اذا استنطقت اعدت لقائنا لیصنع کما کان موسی یصنع بها و انها لتروع و تلقف ما یأفکون...» (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۸، حدیث ۱۹).

۳- جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۷۲. ۴- منتهی المقال، چاپ قدیم، ص ۲۷۸.

به علاوه در ذیل آن آمده است:

«این عصا دو لب دارد که یکی بر زمین و دیگری بر سقف

[یعنی آسمان] قرار دارد و بین زمین و سقف چهل ذراع

فاصله هست که همه چیز را می‌بلعد».

البته اگر سند حدیث صحیح می‌بود، امکان توجیه آن وجود داشت به اینکه اشاره باشد به قدرت معنوی حضرت مهدی (عج) که همه دشمنان حق و عدالت را از بین می‌برد، همان‌گونه که عصای موسی(ع) که اژدها شد تمام سحر ساحران فرعون را از بین برد.

۴- روایت ابی سعید خراسانی از امام صادق(ع):

«هنگامی که قائم در مکه قیام می‌کند و متوجه کوفه می‌شود

منادی او ندا می‌کند که کسی آب و غذایی با خود نیاورد.

و سنگ موسی را با خود حمل می‌کند، سنگی که از آن دوازده

چشمه آب برای موسی و قومش جوشید... سپس وقتی به

پشت کوفه می‌رسند از آن سنگ دائماً آب و شیر می‌جوشد و

هر کس تشنه یا گرسنه هست سیر خواهد شد»^(۱).

این روایت علاوه بر اینکه در کتاب «خرائج» به شکل مرسل و

مقطوع‌السند نقل شده، ابوسعید خراسانی نیز که راوی حدیث از امام(ع)

می‌باشد بین مجهول و غیر موثق مشترک است؛ و لذا سند آن ضعیف می‌باشد.

۱- «اذا قام القائم بمکة و أراد أن یتوجه الى الکوفة نادى منادیه ألا لایحمل احد منکم طعاماً و لا شراباً و یحمل حجر موسی الذی انبجست منه اثنتی عشرة عیناً... فإذا نزلوا ظاهرها انبعث منه الماء واللبن دائماً فمن کان جائعاً شبع و من کان عطشاناً روى» (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۵، حدیث ۶۷).

۵- روایت ربیان بن الصلت از امام رضا(ع):

«... همانا قائم هنگام قیام در سن پیران است ولی قیافه و چهره او همچون جوانان می باشد... و اگر در وسط کوهها صیحه ای بزند کوهها متزلزل خواهند شد. با اوست عصای موسی و انگشتر سلیمان»^(۱).

سند این روایت خوب و قابل اعتماد است.

عصای موسی(ع) و خاتم سلیمان(ع) شاید کنایه از قدرت و گستره حکومت حضرت مهدی(عج) باشد؛ و قریب به آن روایت ابوهریره از پیامبر(ص) است که ضمن حدیثی طولانی یکایک امامان را نام برده و فرمود:

«... و از نسل حسن [عسکری] قائم ما اهل البیت به وجود می آید، اوست که زمین را پر از عدالت می کند بعد از اینکه از ظلم و جور پر شده است. و برای اوست هیبت موسی(ع) و قضاوت داود(ع) و شکوه و درخشندگی عیسی(ع)»^(۲).

ملاحظه ای پیرامون روایات شیعه و سنتی

در روایات زیادی که از طریق شیعه وارد شده - و قبلاً نقل شد - آمده است:

۱- «... و إن القائم هو الذی اذا خرج کان فی سنّ الشیوخ و منظر الشّباب... ولو صاح بین الجبال لتدکدکت صخورها یكون معه عصا موسی و خاتم سلیمان...» (همان، ص ۳۲۲، حدیث ۳۰).

۲- «... و یرج من صلب الحسن قائمنا اهل البیت یملاًها قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً له هیبة موسی و حکم داود و بهاء عیسی...» (کفایة الاثر، الخراز القمی، ص ۸۵، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۱۳).

«سنت ها و ویژگی های چندین پیامبر همچون یوسف(ع)، ابراهیم(ع)، موسی(ع)، عیسی(ع) و حضرت محمد(ص) در حضرت مهدی(عج) وجود دارد»^(۱).

و در بعضی از روایات اهل سنت، جریان حضرت نوح(ع) و طولانی بودن عمر عبدصالح یعنی خضر(ع) ذکر شده است.^(۲)

ینابیع المودّة^(۳) از درّة المعارف نقل کرده است که:

«حضرت مهدی(عج) پس از قیام خود کتابهایی را از غاری در شهر انطاکیه^(۴) و نیز زبور را از دریاچه طبریّه بیرون می آورد که در آن آنچه آل موسی و هارون به جا گذاشته و ملائکه آن را حمل می نمایند خواهد بود، و نیز در آن الواح و عصای موسی وجود دارد...»^(۵).

مرحوم آیت الله سیدصدرالدین صدر مطلب فوق را از کتاب «عقد الدرر» چنین نقل می کند:

«نعیم بن حماد در کتاب «الفتن» از سلیمان بن عیسی نقل کرده که او گفته است: طبق روایتی که به من رسیده است مهدی تابوت السکینه را از دریاچه طبریّه خارج کرده و آن را در مقابل خود [دیدگان همه] در بیت المقدس قرار می دهد، پس

۱- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۹؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۶۶، حدیث ۱۲۴؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۶، ۲۱۸ و ۲۲۴، احادیث ۱، ۶، ۷، ۸ و ۱۲.

۲- ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۱۰. ۳- همان، ص ۲۰۰.

۴- یکی از شهرهای مرزی سوریه کنونی است.

۵- المهدی، سید صدرالدین صدر، ص ۹۲.

آنگاه که یهود به آن نظر نمودند مسلمان می‌شوند».^(۱)

سپس آیت‌الله صدر در ادامه می‌نویسد:

«و در باب سوّم همان کتاب^(۲) آمده: در بعضی روایات وارد شده است: علت نامگذاری مهدی این است که او راه پیدا کردن اسفاری از تورات را می‌داند و آنها را از کوههای شام استخراج می‌نماید و با آن اسفار یهود را به اسلام دعوت می‌کند و جماعت زیادی از آنان مسلمان می‌شوند».

در «عقدالدرر» همین مضمون را نیز از سنن ابوعمر و الدانی از عبدالله بن شوذب نقل می‌کند.^(۳)

و نیز آیت‌الله صدر چنین نقل می‌کند:

«در إسعاف الراغبین^(۴) نیز همین مضمون با اندک تفاوتی چنین ذکر شده: مهدی تابوت السکینه را از غاری در شهر انطاکیه و نیز اسفاری از تورات را از کوهی در شام بیرون می‌آورد و با آنها با یهود احتجاج می‌کند و بسیاری از آنان مسلمان می‌شوند».^(۵)

و باز در «عقدالدرر» نیز به نقل از کعب‌الأخبار آمده است:

«من نام مهدی را در اسفار انبیا یعنی کتابهای آنان دیده‌ام و

نوشته شده است که در حکومت او ظلم و جوری

نخواهد بود».^(۱)

و اگر در منابع کنونی یهود تعبیراتی مشابه تعبیرات روایات ذکر شده دیده شود، حدس قوی زده می‌شود که از پیشگویی‌های کتب اصلی یهود و زبور در مورد پیامبر اسلام (ص) و خلفای آن حضرت و آخرین آنان حضرت مهدی (عج) گرفته شده است.

بنابراین عصای موسی (ع) یا تابوت که از ویژگی‌های حضرت موسی (ع) بود، اگر با حضرت مهدی (عج) باشد نمی‌تواند دلیل نویسنده باشد بر اینکه امام زمان شیعه همان مسیح مزعوم یهود می‌باشد.

سوّم: آیا امام زمان (عج) به حکم داود (ع) حکم می‌کند؟

و اما اینکه حضرت مهدی (عج) به حکم داود (ع) حکم می‌کند نه با قرآن، در فصل پنجم پاسخ آن مشروحاً بیان شد؛ و روشن گشت که طبق روایات متواتر شیعه و سنی یکی از کارهای اساسی حضرت مهدی (عج) احیای دستورات و معارف فراموش شده اسلام و قرآن می‌باشد.

چهارم: تشابهات حرفی در باورها و کردار

در پاسخ به این ادعای نویسنده که می‌گوید:

«آیا همه این توافقات و تشابهات حرفی در باورها و کردار دلیل بر

وحدت منشأ اعتقادی نمی‌باشد؟»

۱- عقدالدرر، ص ۱۰۸، حدیث ۷۳.

۱- همان، ص ۲۳۳.

۲- عقدالدرر، ص ۱۰۷ و ۱۰۸، احادیث ۷۰ تا ۷۳.

۳- همان.

۴- إسعاف الراغبین، ص ۱۳۶.

۵- المهدی، سید صدرالدین صدر، ص ۲۳۳.

و اینکه نویسنده اصرار دارد ریشه اعتقاد شیعیان بلکه مسلمانان به حضرت مهدی (عج) را در تعلیمات یهود جستجو کند، مطالبی در چند بخش ارائه می‌شود:

بشارتها و پیشگویی‌های تورات که مستند نویسندگان قرار گرفته است

نمونه‌ای از تعلیماتی که در کتاب تورات وجود دارد و مستند موضوع یاد شده قرار گرفته از این قرار است:

۱- «ای دختر صهیون بسیار وجد بنما، و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده؛ اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید* او عادل و صاحب نجات و حلیم می‌باشد...*... و او با امتها به سلامتی تکلم خواهد نمود و سلطنت او از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای زمین خواهد بود.»^(۱)

۲- «روح خداوند یهوه بر من است؛ زیرا خداوند مرا مسح کرده است تا مسکینان را بشارت دهم، و مرا فرستاده تا شکسته‌دلان را التیام بخشم و اسیران را به رستگاری و محبوسان را به آزادی ندا کنم.»^(۲)

۳- «ای پسر انسان، بر روح نبوت کرده بگو، خداوند یهوه چنین می‌فرماید: که ای روح از بادهای اربع بیا و به این کشتگان بدم تا ایشان زنده شوند.*... آنها زنده گشته بر پایهای خود لشکر بی‌نهایت عظیمی ایستادند.*... به ایشان بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من قبرهای شما را می‌گشایم و شما را ای قوم من از قبرهای شما درآورده به

۱- تورات، کتاب زکریای نبی، باب ۹، فقره‌های ۹، ۱۰ و ۱۱.

۲- همان، صحیفه اشعیا نبی، باب ۶۱، فقره‌های ۱ و ۲.

زمین اسرائیل خواهم آورد».^(۱)

۴- «و خداوند می‌گوید که در تمامی زمین دو حصه منقطع شده خواهند مرد و حصه سوم در آن باقی خواهند ماند.»^(۲)

گویا نویسنده با استناد به فقره‌های فوق و مشابه آنها در تلمود می‌نویسد:

«یهودیان منتظر مردی از آل داود هستند که بیاید و بر دنیا حکومت کرده و عزت و عظمت از دست رفته را بداند بازگرداند [...] و بنا به ادعای آنها این مسیح موعود همچنان که تلمود آنها مدعی است، همه ملل جهان را زیر سلطه و در خدمت یهود در آورده و همه کشورها مطیع آنها خواهند بود [...] و بر این پندار هستند که این مسیح مزعوم بعد از قیام خودش آنها را در بیت المقدس جمع کرده و برایشان دولتی تشکیل داده و دنیا را از غیر از آنها خالی نموده و تا مدتی طولانی مرگ به سراغشان نمی‌آید... و این تجمع حتی شامل مردگان شده و از قبرها بیرون آمده تا به ارتش مزعوم یهود به رهبری مسیح مزعوم پیوندند.»^(۳)

نویسنده از تشابهات بین فقره‌های ذکر شده از تورات و بین بعضی از روایات منقول در کتاب بحار الانوار و مانند آن - که قبلاً سند و متن آنها بررسی و عدم اعتبار بسیاری از آنها روشن شد - چنین برداشت کرده است که ریشه اعتقاد به امام زمان و مهدی موعود (عج) در تعلیمات یهود بوده است.

۱- همان، صحیفه حزقیال نبی، باب ۳۷، فقره‌های ۹، ۱۰ و ۱۲.

۲- همان، کتاب زکریا، باب ۱۳، فقره ۸.

۳- عبارت نویسنده با کمی تقطیع - که در معنای مقصودش تأثیری ندارد - نقل شده است.

پاسخ

گفتنی است که اصل پیشگویی و بشارت نسبت به دین خاتم و پیامبر آن در کتابهای تورات و انجیل قابل انکار نیست، چنانکه در آیاتی از قرآن به آن تصریح شده است؛ مانند:

۱- ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَىٰ بْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي إِسْمُهُ أَحْمَدٌ...﴾^(۱) «و به یاد آور هنگامی که عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: من رسول خدا به سوی شما هستم و آنچه در دست [پیش روی] دارم از تورات را تصدیق می‌کنم و بشارت می‌دهم به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است...».

۲- ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...﴾^(۲) «آنان که از این رسول، این پیامبر امی پیروی می‌کنند، آن کسی که نام و وصفش را در تورات و انجیل مکتوب می‌یابند».

۳- ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رِجْمَاءٌ بَيْنَهُمْ... ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ...﴾^(۳) «محمد رسول خداست؛ و آنهایی که با او هستند بر کفار سخت‌گیرند و با یکدیگر مهربانند... این است وصف آنان در تورات و در انجیل...».

بنابراین آیا نویسنده که خود مسلمان و معتقد به قرآن می‌باشد می‌تواند بگوید: چون اوصاف پیامبر اسلام (ص) و پیروان مؤمن او در

۱- سوره صف، آیه ۶.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۵۷. ۳- سوره فتح، آیه ۲۹.

تورات و انجیل برده شده، پس ریشه اعتقاد به اسلام و پیامبر بزرگوار آن در تعلیمات یهود و مسیح می‌باشد و از جعلیات آنان خواهد بود؟!

ذکر نام پیامبر اسلام (ص) و یا ائمه اثنا عشر شیعه در کتابهای آسمانی پیشینیان نه تنها موجب سستی اعتقاد به اسلام و مکتب تشیع نمی‌شود بلکه موجب استحکام هرچه بیشتر پایه‌های آن و کاشف از عنایت خاص حق تعالی به آن می‌باشد؛ همان‌طور که در بعضی از روایات منقول از کتابهای خود اهل سنت نیز تصریح شده است که نام پیامبر اسلام (ص) و ائمه اثنا عشر (ع) در کتابهای یهود بوده است، که به دو نمونه آن اشاره می‌شود:

۱- جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید:

«از پیامبر (ص) شنیدم که اسامی ائمه و خلفای اثنا عشر خود را با اسم و رسم نام بردند». سپس در ذیل روایت آمده است: «مرد یهودی به نام جندل بن جناده پس از دیدن حضرت موسی در خواب و امر آن حضرت به مسلمان شدن، نزد پیامبر (ص) آمد و خواب خود را نقل نمود و سپس گفت: اوصیای شما بعد از شما چه کسانی هستند؟ پیامبر (ص) فرمود: «اوصیای من دوازده نفر هستند» جندل گفت: ما هم همین‌طور در تورات خوانده‌ایم...»^(۱).

۲- روایت ابن عباس از پیامبر اکرم (ص) در مورد مرد یهودی به نام نعتل: «از آن حضرت سؤالات متعددی در مورد خداوند و صفات

۱- ینابیع المودة، ج ۳، ص ۲۸۳ تا ۲۸۵.

او و توحید و اقسام آن نمود و پیامبر(ص) به او پاسخ دادند، سپس از وصی ایشان پرسید و گفت: پیامبر ما حضرت موسی(ع) یوشع بن نون را وصی خود نمود. سپس پیامبر(ص) فرمودند: «وصی من علی بن ابی طالب و بعد از علی دو سبط او حسن و حسین و سپس نه نفر از صلب حسین است که اینان امامان شایسته‌ای می‌باشند». آنگاه نه امام را با اسم نام بردند تا حضرت مهدی(عج) فرزند امام حسن، سپس مرد یهودی گفت: من در کتابهای پیامبران گذشته خودمان این مطالب را همین گونه خوانده بودم...»^(۱) و اینک مناسب است به بخشی از این بشارتها اشاره شود.

بشارت و پیشگویی عهدین در مورد پیامبر اسلام(ص)

و چهارده معصوم(ع) و امام زمان(عج)

اول: پیشگویی انجیل در مورد چهارده معصوم(ع)

مرحوم فخرالاسلام - که کشیشی مطلع و آگاه به زبانهای عبری، سریانی، عربی و فارسی بوده و در زمان ناصرالدین شاه مسلمان و شیعه شده و کتابی به نام انیس الأعلام تألیف نموده است - در کتاب خود پیشگویی یوحنا را از انجیل در مورد چهارده معصوم(ع) به زبان عبری نقل کرده و سپس ترجمه فارسی آن را چنین نقل می‌کند:

۱- فرائدالسمطین، ج ۲، ص ۱۳۳، حدیث ۴۳۱؛ ینابیع المودة (یک جلدی)، باب ۷۶، ص ۲۸۱.

«و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد، زنی که آفتاب را دربردارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است * و آبستن بوده از درد زه و عذاب زاییدن فریاد برمی‌آورد * و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک ازدهای بزرگ آتشگون [یعنی از نظر مزاج فظ و غلیظ است] که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر * و دمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده، آنها را بر زمین ریخت و ازدها پیش آن زن که می‌زایید بایستاد تا چون بزاید فرزند او را ببلعد * پس پسر نرینه را زایید که همه امتهای زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد، و فرزندش به نزد خدا و تخت او ربوده شد * و زن به بیابان فرار کرد که در آنجا مکانی برای وی از خدا مهیا شده است تا او را مدت هزار و دویست و شصت روز پیوروند [...]»^(۱).

مرحوم فخرالاسلام به تفصیل با استناد به شواهد و قرآینی فقره‌های ذکر شده را بر چهارده معصوم(ع) منطبق می‌نماید و می‌نویسد:

«مراد از زنی که در آسمان ظاهر می‌شود حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا(س) است؛ و مراد از آفتاب که دربردارد آفتاب نبوت وجود مقدس نبوی(ص) است؛ و ماه امیرالمؤمنین(ع) است؛ و تاجی که بر سر دارد تاج کرامت است؛ و مراد از دوازده ستاره که تاج از آنهاست دوازده امام(ع)

۱- مکاشفات یوحنا، باب دوازدهم، فقره ۱ تا ۶.

می باشند که به سبب علاقه حاصله میان صدیقه طاهره و دوازده امام سلام الله علیها و علیهم بر کرامت و شرافتش افزوده می شود؛ شرافه علی شرافه و کرامه علی کرامه^(۱). ایشان سایر فقره ها را نیز تفسیر کرده است.

دوم: پیشگویی عهد عتیق نسبت به پیامبر اسلام (ص) و حضرت مهدی (عج)

در «زبور» در رابطه با دعای حضرت داود (ع) چنین آمده است:

«۱- ای خدا احکام خود را به پادشاه ده و عدالت خویش را به پسر پادشاه.

۲- و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکین تو را به انصاف.

۳- آنگاه کوهها برای قوم سلامتی بار خواهند آورد و تلها [بزرگ و کوچک مردم] نیز در عدالت.

۴- مساکین قوم تو را دادرسی خواهد کرد و فرزندان فقیر را نجات خواهد داد و ظالمان [...] را زیون خواهد ساخت.

۷- در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود [...].

۸- و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان [...].

۱- انیس الاعلام، فخرالاسلام، ج ۲، ص ۵۲۳، چاپ قدیم.

۹- و مبارک باد نام مجید او تا ابد الآباد، و تمامی زمین از جلال او پر خواهد شد. آمین، آمین^(۱).

یادآوری می شود: فقره اول این مزمور در ترجمه عهد عتیق کنونی - که به همت انجمن پخش کتب مقدسه چاپ شده است - به جای «احکام خود» «انصاف خود» چاپ شده؛ در صورتی که در کتاب انیس الاعلام که عیناً عبارت عبری آن را آورده و از ترجمه فارسی که در لندن در سال ۱۸۹۵ مسیحی چاپ شده نقل کرده است کلمه «احکام خود» می باشد^(۲).

در کتاب انیس الاعلام پس از نقل دعای حضرت داود (ع) از مزمور ۷۲ به زبان عبری که نوزده فقره می باشد، ترجمه فارسی آن را ذکر کرده و سپس می گوید:

«یهود تلاش کرده اند فقره اول و دوم را بر خود حضرت

داود (ع) و فرزندش حضرت سلیمان (ع) تطبیق نمایند [...] ولی سخن آنها از چند جهت باطل است، و از جمله اینکه:

اولاً - حضرت داود (ع) صاحب شریعت و احکام نبود [...].

ثانیاً - هیچ انسان جاهلی خود را در مقابل خداوند ملک و پادشاه یاد نمی کند چه رسد به مثل جناب داود (ع) که از

پیامبران است و در مقام خضوع و تذلل در مقام دعا می باشد بسیار بعید است که در مقابل ملک الملوک و خالق جهان خود

را ملک یاد نماید [...].^(۳)

۱- زبور داود (ع)، مزمور ۷۲.

۲- انیس الاعلام، ج ۲، ص ۵۱۹، چاپ قدیم.

۳- همان، نقل به مضمون.

سپس شواهد دیگری نیز در ردّ تفسیر یهود ذکر می‌کند و می‌گوید:

«جماعت نصاری دو فقره فوق را بر حضرت عیسی (ع) تطبیق کرده‌اند ولی سخن آنها نیز از چند جهت باطل است، و از جمله اینکه:

۱- حضرت عیسی (ع) حتی یک روز هم سلطنت نداشت، بلکه جماعت یهود بر او سلطنت کردند و او را مورد اذیت و اهانت قرار می‌دادند [...].

۲- حضرت عیسی (ع) دارای فرزند نبود تا درباره او گفته شود: عدالت را به پسر پادشاه بده [...].

سپس می‌نویسد:

«این اوصاف که در دعای حضرت داود (ع) از خداوند خواسته شده بر وجه اتم و اکمل در مورد حضرت محمد (ص) و فرزند رشیدش حضرت مهدی بن الحسن (ع) صدق می‌کند»^(۱)

و سپس به تفصیل یکایک فقرات نوزده گانه و تطبیق آنها را بر آن دو بزرگوار شرح می‌دهد.

سوّم: بشارت و پیشگویی تورات نسبت به ائمه اثناعشر (ع)

در تورات در سفر پیدایش که مربوط به دعای حضرت ابراهیم (ع) و اجابت آن از سوی خداوند می‌باشد چنین آمده است:

۱- همان، ص ۵۲۰، نقل به مضمون.

«و اما در خصوص اسماعیل تو را اجابت فرمودم، اینک او را برکت داده بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به وجود آورم»^(۱).
صاحب کتاب انیس الاعلام می‌نویسد:

«عبرانی جمله: «دوازده رئیس از اسماعیل پدید آیند» چنین است: «شِنِمْعَاسَارُ نَسِئِم یَوْلِدُ» که «شنعاسار» به معنای دوازده و «نسئم» به معنای امام و «یولد» به معنای از صلب اسماعیل می‌باشد. و علمای یهود صریحاً می‌گویند: اولاد بلاواسطه اسماعیل ریاست دینی یا دنیایی نداشتند. بنابراین دوازده امام از صلب اسماعیل جز بر امامان اثناعشر تطبیق نمی‌کند»^(۲).

یادآوری می‌شود: دو روایت منقول از کتب اهل سنت از پیامبر اسلام (ص) یعنی: روایت جابر بن عبدالله انصاری^(۳) و روایت ابن عباس^(۴) - که اندکی پیش نقل شد - در مورد اعتراف دو مرد یهودی به نام جندل و نعتل مبنی بر اینکه اسامی دوازده خلیفه پیامبر (ص) را در تورات و کتابهای یهود دیده‌اند، تأییدی بر صحّت تفسیر مرحوم فخرالاسلام از فقره یاد شده است.

۱- تورات، سفر پیدایش، باب ۱۷، فقره ۲۰.

۲- انیس الاعلام، ج ۲، ص ۵۱۸، چاپ قدیم.

۳- ر. ک، ینابیع المودّة، ج ۳، باب ۷۶، ص ۲۸۳ تا ۲۸۵.

۴- فرائدالسمطین، ج ۲، ص ۱۳۳، حدیث ۴۳۱؛ ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۲۸۱.

اشارات اناجیل چهارگانه به ظهور منجی

در موارد زیادی از اناجیل نیز موضوع نجات دهنده انسانها در آخرالزمان با اشارات و تعبیراتی رمزگونه بیان شده است که به مواردی از آن اشاره می‌کنیم:

۱- «لهذا شما نیز حاضر باشید زیرا در ساعتی که گمان نبرید پسر انسان می‌آید».^(۱)
این فقره دلالت می‌کند بر اینکه او -نجات‌بخش- در زمانی که گمان برده نمی‌شود می‌آید.

۲- درباره نقش دعا و آماده شدن برای آمدن نجات‌بخش در انجیل لوقا چنین آمده است:

«... و آن روز ناگهان بر شما آید؛ زیرا که مثل دامی بر جمیع سکنه تمام روی زمین خواهد آمد. پس در هر وقت دعا کرده بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید».^(۲)

شبهات مضمون این فقره از انجیل نیز با روایاتی که در آنها موضوع انتظار فرج و دعا کردن برای ظهور مهدی موعود (ص) مورد تأکید قرار گرفته است قابل انکار نیست.

۳- درباره اوضاع طبیعی و اجتماعی قبل از ظهور نجات‌بخش در انجیل مرقس آمده است:

۱- انجیل، انجیل متی، باب ۲۴، فقره ۴۵.

۲- همان، انجیل لوقا، باب ۲۱، فقره ۳۵ تا ۳۸.

«... و زلزله‌ها حادث خواهد شد و قحطی‌ها و اغتشاش‌ها

پدید می‌آید، اینها ابتدای دردهای زه می‌باشد».^(۱)

«زه» به معنای زاییدن است. در حقیقت در آخرالزمان جامعه بشریت آماده زایشی جدید یا تولدی نوین خواهد شد.

مضمون فوق با تعبیراتی مشابه در روایات علائم الظهور -که بر بروز فساد و تشدید بلایای طبیعی و اجتماعی قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) دلالت دارد- ذکر شده است. از باب نمونه به الغیبه شیخ طوسی،^(۲) بحارالانوار مرحوم مجلسی^(۳) و الغیبه نعمانی^(۴) مراجعه شود.

۴- درباره علائم دیگر -اعم از طبیعی و اجتماعی- قبل از ظهور نجات‌بخش در انجیل لوقا آمده است:

«و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امتهای روی خواهد نمود به سبب شوریدن دریا و امواجش، و دلهای مردم ضعف خواهد کرد از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می‌شود؛ زیرا اقوات آسمان متزلزل خواهد شد. و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می‌آید».^(۵)

۱- همان، انجیل مرقس، باب ۱۳، فقره ۸.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۰۲ و ۳۹۵.

۳- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۲ به بعد.

۴- الغیبه، نعمانی، ص ۲۱۰. ۵- انجیل لوقا، باب ۲۱، فقره ۲۵ تا ۲۸.

مضمون ابتدای این فقره در روایات اسلامی مربوط به حوادث طبیعی و اجتماعی قبل از ظهور به خوبی دیده می‌شود، که به آنها اشاره شد؛ مضمون ذیل فقره نیز شبیه مضمون روایاتی است که دلالت می‌کند بر وجود غیبت موسی (ع) و بهاء عیسی (ع)^(۱) در حضرت مهدی (عج) و «سوار شدن بر ابر» نیز کنایه است از مسخر شدن عوامل طبیعی و مادی زمین و آسمان برای آن حضرت.

۵- درباره خروج دجال در رساله یوحنا آمده است:

«ای بچه‌ها این ساعت آخر است و چنان که شنیده‌اید که دجال می‌آید، الحال هم دجالان بسیار ظاهر شده‌اند. و از این می‌دانیم که ساعت آخر است... دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن دجال است که پدر و پسر را انکار می‌نماید».^(۲)

در آیین یهود از شورشهای باطلی که پیش از آمدن نجات‌بخش آخرین رخ می‌دهد به خروج «راگوگ و ماگوگ» - که بنا به ادعای تلمود همان «یاجوج و ماجوج» است - تعبیر شده است.^(۳) این شورشها در روایات اسلامی به خروج دجال و قیام سفیانی نام برده شده است.

بنابراین شباهت مضمون فقره فوق با روایات اسلامی مربوط به خروج دجال و سفیانی روشن است. ضمناً کلمه «مسیح» آن گونه که از تلمود نقل شده همان ماشیح است که در عبری به معنای تدهین شده با

روغن و سازنده جهان و نجات‌دهنده آخرین می‌باشد.^(۱) و در روایات اسلامی به نقش عیسی مسیح (ع) در نصرت حضرت مهدی (عج) و کشتن دجال و نجات مردم جهان تصریح شده است. و اطلاق کلمه مسیح که به معنای نجات‌دهنده آخرین است بر هر دو بزرگوار صحیح می‌باشد.

در انجیل یوحنا آمده است:

«زیرا خود شنیده و دانسته‌ایم که او در حقیقت مسیح و نجات‌دهنده عالم است».^(۲)

۶- در رابطه با وفور نعمت‌های مادی و معنوی در زمان ظهور نجات‌بخش، در مکاشفه یوحنا آمده است:

«و نه‌ری از آب حیات به من نشان داد که درخشان بود مانند بلور و از تخت خدا و برّه جاری می‌شود و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کناره نهر درخت حیات را که دوازده میوه می‌آورد یعنی هر ماه میوه خود را می‌دهد و برگهای آن درخت برای شفای امتهای می‌باشد. و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و برّه در آن خواهد بود...».^(۳)

وفور نعمت‌های مادی و معنوی در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) به تعبیرات مختلف در روایات اسلامی - اعم از شیعه و سنی - ذکر شده است و در این کتاب مواردی از آن آمده است.

۱- همان.

۲- عهد جدید، انجیل یوحنا، باب ۴، فقره ۴۲.

۳- انجیل، مکاشفه یوحنا، باب ۲۲، فقره ۱ تا ۶.

۱- کفایة الأثر، ص ۸۵.

۲- انجیل مقدس، رساله اول یوحنا، باب ۲، فقره‌های ۱۸، ۲۲ و ۲۳.

۳- رک: نجات‌بخشی در ادیان، ص ۱۳۵ و ص ۲۵۰ به نقل از گنجینه‌ای از تلمود، ص ۳۵۱.

اشارات متون زرتشت به منجی

اندیشه نجات بخشی و اشاره به موعودی که در پایان جهان خواهد آمد در تعلیمات زرتشت نیز مانند اسلام دیده می شود. آنچه در این اندیشه تا حدود زیادی با منجی در اسلام مشابه است - بنابر آنچه در کتاب «نجات بخشی در ادیان» آمده است - در امور زیر می باشد:

اول: آمدن منجی

به عنوان نمونه به اشارات زیر توجه شود:

۱- «ای مزدا، چه هنگام گاوهای آسمان برای برقراری جهان راستی طلوع خواهد کرد؟»

هدفهای سوشیانسها با آموزشهای کامل تو هماهنگ است...»^(۱)

«گاوهای آسمان» در فرهنگ زرتشت کنایه از نیروهای بی مرگ هر مزد می باشد که در فرهنگ اسلام از آنها به ملائکه الهی تعبیر می شود. و «سوشیانسها» همان نجات دهندگان می باشند.

۲- «زندگان و آنهایی که بوده اند و خواهند بود نجاتی خواهند جست که از سوی او می آید، آنکه امید می دهد که روان پرهیزکاران در بی مرگی نیرومند بود...»^(۲)

۳- «... در آن هنگام که مردگان باز برخیزند و زندگان را

۱- یسن ۴۶، ب ۳. ۲- همان، ب ۷.

بی مرگی آید او [یعنی سوشیانس] بیاید و جهان را به خواست خویش نو کند»^(۱).

۴- «باز دروغ بدان جا رانده خواهد شد که از آنجا برای مرگ پیروان راستی و نژاد و هستی آنان آمده بود»^(۲).

۵- «پس باشد که از آنانی باشیم که جهان را نورانی کنیم ای مزدا! و شما ای آهوره های دیگر، که حمایت و راستی را بیاوریم وقتی که اندیشه ها آنجا یکی شوند»^(۳).^(۴)

مضامین فوق با مضمون روایات اسلامی - اعم از شیعه و سنی - در مورد آمدن و قیام منجی در آخرالزمان که زمین را پر از عدل و قسط می کند، شباهت دارد.

دوم: ویژگی های منجی

۱- نجات دهنده از خاندان نبوت است.

در دین زرتشت آخرین نجات دهنده «سوشیانس» است که از دودمان زرتشت است، مادر او کنیزی می باشد که از نسل دو فرزند پاک و باتقوای زرتشت به نامهای: «ایست» و «استر» خواهد بود^(۵).

«و آنگاه سی زمستان از آن دهمین سده سپری نشده کنیزی به آب نشیند که نامش «گواگ پد» است... و او نمودار بردن پتیاره

۱- اردیشت، ب ۱۱. ۲- بخشی از ب ۱۲ زامیادیش.

۳- یسن ۳، ب ۹. ۴- نجات بخشی در ادیان، ص ۱۳.

۵- همان، ص ۹۶.

اهریمن است و از دوده ایست و استراست... آنگاه آن آب^(۱) نشیند که پانزده ساله است... آن کنیز نه پیش از آن با مردان خوابیده و نه پس از آن، گاه که آبستن شد تا زمانی که آن [=سوشیانس] بزاد^(۲).

در متون زرتشتی سه نجات دهنده مطرح است؛ اولی: «هوشیدر»، دوّمی: «هوشیدرماه»، و سوّمی: «سوشیانس» که او منجی اصلی و آخرین نجات دهنده می باشد، و هرکدام در هزاره‌ای ظهور می کنند. و در بعضی متون زرتشت به همه نجات دهندگان «سوشیانس» گفته شده است.^(۳)

۲- نجات دهندگان به خوی پسندیده و تقوا آراسته و از بدی‌ها و زشتی‌ها مبرا و از بین برنده آنها می باشند، و آنچه را زرتشت آغاز نمود به انجام می رسانند.

به این اشارات توجه شود:

«آنان [سوشیانسها] گروندگان پاک و حق‌ورزی هستند.»^(۴)
 «که راستی می بخشند...»^(۵) «و دروغ را می رانند...»^(۶) «و برای سود مردم کوشش می کنند و پیروز می شوند»^(۷).^(۸)

۱- حفظ نطفه زرتشت در آب دریاچه و باردار شدن دوشیزه‌ای پس از هزارسال از آن نطفه، در گفتار اول بخش سوم کتاب نجات‌بخشی در ادیان، صفحه ۱۴ ذکر شده است.

۲- دینکر سنجانا، ج ۷، ف ۹، ب ۱۵ تا ۱۹.

۳- نجات‌بخشی در ادیان، گفتار نخست.

۴- یسن ۱۲، ب ۷. ۵- یسن ۲۰، ب ۳.

۶- یسن ۶۱، ب ۵. ۷- یسن ۷۰، بند ۴.

«بزرگترین آگاهی در دین مزدیستی که آذربان می‌گویم و آموزگارانشان را «رد» [یعنی سرور و رئیس] می‌گویم، آن امشاسپندان [یعنی بی‌مرگان مقدس] و سوشیانسها را که داناترین و راست‌گفتارترین و مددکارترین و خردمندترین هستند^(۹)». (۱۰)

«... رو به... سوشیانسها آوریم که داناترین، راست‌گفتارترین، یاری‌کننده‌ترین، به جنبش آورنده‌ترین و بزرگترین هستند^(۱۱)». (۱۲)

«... پنجاه و هفت سال به فرشگرد کرداری باز زاده شود، سوشیانس برای به انجام رسانیدن آنچه که با زرتشت آفریده شد^(۱۳)». (۱۴)
 مضامین فوق نیز با آنچه در متون اسلامی درباره حضرت مهدی (عج) آمده و اینکه او از نسل پیامبر (ص) و احیاء‌کننده دین او به نحو کامل و اینکه او مظهر ارزشهای دینی و انسانی می باشد، شباهت دارد.

سوّم: ویژگی‌های زمان ظهور

به نمونه‌هایی از متون زرتشتی توجه شود:

۱- این ویژگی‌ها در «یسن ۳۴، ب ۶» به پیروزی حق بر

دروغ، و در «یسن ۴۸، ب ۱» به پیروزی راستگو بر دروغگو

۸- نجات‌بخشی در ادیان، ص ۷۸. ۹- یسن ۱۳، ب ۳.

۱۰- همان، ص ۸. ۱۱- ویسپرد ۳، ب ۵.

۱۲- همان، ص ۱۱. ۱۳- گزیده‌های زادسپرم، ف ۳۴، ب ۴۶.

۱۴- همان، ص ۴۲.

تعبیر شده است.

۲- «او [یعنی هوشیدر] - که اولین نجات دهنده و زمینه‌ساز نجات‌دهنده اصلی یعنی سوشیانس است - دروج مار تخمه [یعنی اژدها] را نابود کند.»^(۱) «او دادی به کار گیرد و کار از داد کند.»^(۲)

«همه کیش‌ها جز کیش مزدیستی باطل می‌شود و همه مردم بدان می‌گروند.»

«و کیش‌های دیگر باطل شود و خشم و کین و آرز و نیاز و شهوت کم شوند، مردم اندر راحتی و آسانی باشند.»^(۳)

«... و آرز و نیاز و کین و خشم و شهوت و رشک و دروندی [یعنی کفر و گناه] از جهان بکاهد، گرگ زمان بشود و میش زمان اندر آید... و سست و بی‌هوش شود اهریمن دروند با دیوان بدتخمه [یعنی بدنژاد].»^(۴)

۳- الف: «شیر گوسفندان به حداکثر افزونی رسد چنان که گوید که یک گاو سه‌ساله دوشند برای یک هزار مرد، یعنی شیر آن اندازه دهد که یک هزار مرد را کافی باشد.»^(۵)

ب: «[اندر روزگار هوشیدر] سه سال گیاه هر آنچه نباید پس نخشگد.»^(۶)

ج: «شش سال به گیاهان زرگونی باشد.»^(۷)

د: «شش سال گیاه آن چه نباید نخشگد.»^(۱)

ه: «و دار و درخت که در جهان بوده باشد باز دیدار آید و دیگر هیچ بنخوشد و به زیان نشود و تا رستاخیز بر جای باشد.»^(۲)،^(۳)

یادآوری می‌شود در روایات اسلامی که درباره زمان ظهور حضرت مهدی (عج) نقل شده است، زیاد شدن خیرات و برکات زمینی و آسمانی و فزونی رحمت خداوند در آن زمان به تعبیرات مختلف مطرح شده است، که با عبارات فوق شباهت دارد.

چهارم: دوران قبل از ظهور

در متون زرتشت «ضحاک» سمبل فساد و تباهی و ظلم قلمداد شده است که سرانجام توسط سوشیانس که از نسل زرتشت است شخصیتی به نام «گرشاسب» برانگیخته شده و او را می‌کشد.

«ضحاک از مردم و گاو و گوسفند و دیگر آفرینش هر مزد به

اندازه یک سوّم باز او یارد [یعنی بخورد و ببلعد].»^(۴)

«ضحاک آن اندازه زمان کند [فرصت یابد] که از گوسفندان در

ایران شهر یک چهارم را بچود [یعنی بخورد].»^(۵)،^(۶)

«اندر آن هنگام سوشیانس زرتشت به بیداری رسد... نخست

از جهان مرده گرشاسب سامان (گرشاسب سام) را

۱- روایت، ف ۴۸، ب ۲۴. ۲- صد در بندهش «در»، سی و پنجم.

۳- ر.ک، نجات بخشی در ادیان، گفتار نخست.

۴- زند بهمن یسن، ف ۹، ب ۱۶. ۵- روایت، ف ۴۸، ب ۳۶.

۶- نجات بخشی در ادیان، ص ۳۹.

۱- بندهش، ص ۱۱۸. ۲- روایت، ف ۴۸، ب ۲۵.

۳- صد در بندهش «در»، سی و پنجم، ب ۳۸.

۴- زند بهمن یسن، فصل هشتم. ۵- دینکرد سنجانا، ج ۷۰، ف ۹، ب ۱.

۶- روایت پهلوی، ف ۴۸، ب ۳. ۷- بندهش، ص ۱۸۸.

برانگیزاند، او بیوراسب [یعنی ضحاک] را به گرز زند و آن را بکشد و از آفریدگان بازدارد. آنگاه هزاره سوشیانس [منجی اصلی] آغاز شود^(۱)». (۲)

در متون اسلامی «دجال» مظهر ظلم و کفر و شرک قلمداد شده است که سرانجام با ظهور حضرت مهدی (عج) از بین می‌رود و توحید و عدالت بر تمام زمین مستقر می‌شود.

لازم به ذکر است که در آخر کتاب «زرتشت پیامبری که از نو باید شناخت» قسمت‌هایی از متون زرتشتی که درباره ظهور و علائم آن به زبان پهلوی بوده و توسط آقای صادق هدایت به فارسی ترجمه شده است نقل شده؛ این قسمت‌ها تحت عناوین زیر ذکر شده است: «پیشگویی‌های زرتشت درباره ظهور و علائم ظهور»، «گفتگوی زرتشت با اورمزد درباره ظهور و علائم ظهور» و نیز «پیشگویی‌های زرتشت درباره ظهور و علائم ظهور به نقل از کتاب زراتشت نامه تألیف آقای بهرام بن پژدو». در متن عناوین فوق عبارات زیادی دیده می‌شود که بر منجی بشریت در آخرالزمان تطبیق می‌کند، علاقه‌مندان مراجعه نمایند. (۳)

بشارتهای بودیسم

در آئین بودیسم نیز بشارتهایی نسبت به منجی بشریت در آخرالزمان دیده می‌شود. از جمله:

۱- بودائیان در کتاب «دادنک» از قول بودا چنین نقل می‌کنند:

۱- بندهش، ص ۱۸۸. ۲- نجات‌بخشی در ادیان، ص ۱۰۳.

۳- ر.ک: زرتشت پیامبری که از نو باید شناخت، ص ۲۳۹ به بعد.

«بعد از اینکه مسلمانی به هم رسید در آخرالزمان عالم از ظلم و فسق و گناه و ریای زاهدان و خیانت امینان و حسودی بنخیلان و عمل نکردن دانایان به آموخته‌های خود پر شود. از دین جز نام آن نماند. پادشاهان و پیشوایان و رئیسان بی رحم و ظالم شوند. رعیت بی انصاف و نافرمان و متقلب شود. و همه در خرابی نظام دنیا بکوشند و همه جا را کفر و ناسپاسی فراگیرد.

آن وقت «دست راستین» جانشین «ممطا» [یعنی محمد (ص) پیامبر اسلام] ظهور کند، خاور و باختر عالم را بگیرد، آدمیان را به راه خوبی‌ها رهبری کند، او فقط و تنها حق و راستی را قبول می‌کند و بس». (۱)

۲- در آئین بودیسم چندین بودا مطرح است که آخرین آنان منجی بشریت خواهد بود.

«برخی بودائیان در انتظار رسیدن بودای بعدی هستند که از اقامتگاه فعلی خود در آسمان «توشیتا» به زمین نزول خواهد کرد. این «بودای پنجم» یا به اعتقاد برخی «بودای بیست و پنجم» آموزه‌های «دارمای» و «گواتما بودا» را احیا خواهد کرد». (۲)

در نشریه البلاغ در مقاله‌ای با عنوان «کسی که می‌آید» نام کسی که بودائیان در انتظار او هستند «ماتیا او تار» و «مهاتا بودا» ذکر شده است. (۳)

۱- مصلح آخرالزمان، (اولین سمپوزیوم بین‌المللی اسلام و مسیحیت) سید حسن ابطی، ص ۱۴۹.

۲- ادیان بزرگ بشریت مدرن، بودائیت، ص ۹۳.

۳- نشریه البلاغ، ج ۲۳، شماره ۱.

و در بعضی آثار بودایی، از منجی موعود آیین بودا که همان بودای پنجم است، به «میتربه» یعنی مهربان نام برده شده است.^(۱)

بشارتهای هندویسم

در آئین هندو نیز بشارتهایی به منجی آخرین دیده می شود. از جمله:
۱- در کتاب «شاکمونی» که به عقیده هندوها او پیامبر و صاحب کتاب آسمانی است می خوانیم:

«پادشاهی و دولت دنیا به فرزند رشید سید خلیق دو جهان «کشن»^(۲) بزرگوار تمام شود. وی کسی باشد که بر کوههای مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان کند، و بر ابرها سوار شود، و فرشتگان کارکنان او باشند، و جن و انس در خدمت او شوند، و از سودان که زیر خط استواست تا ارض (عریض) تسعین که زیر قطب شمالی است و ماوراء بحر را صاحب شود، و دین خدا یک دین شود و دین خدا زنده گردد و نام او «قائم» و «خدانشناس» باشد.^(۳)

۲- در کتاب «دید» که به عقیده هندوها کتاب آسمانی است می خوانیم:

۱- آیین بودا، هانس و لفگانگ شومان، ترجمه ع پاشایی، ص ۱۲۱.
 ۲- «کشن» به لغت هندی نام پیامبر اسلام است که در بشارت فوق فرزند برومندش را به نام ایستاده و خدانشناس نامیده، چنانکه شیعیان او را قائم می خوانند. (مصلح آخرالزمان، ص ۱۳۲).
 ۳- همان.

«پس از خرابی دنیا پادشاهی در آخرالزمان پیدا شود که پیشوای خلیق باشد و نام او «منصور»^(۱) باشد و تمام عالم را بگیرد و به دین خود درآورد، و همه کس را از مؤمن و کافر بشناسد و هر چه از خدا خواهد برآید.^(۲)

۳- در کتاب «پاتیکل» که او از رهبران هندو است می خوانیم:
 «چون مدت روز تمام شود دنیای کهنه نو شود و زنده گردد و صاحب ملک تازه پیدا شود. از فرزندان دو پیشوای جهان: یکی ناموس آخرالزمان^(۳) و دیگری صدیق اکبر یعنی وصی بزرگتر وی که «یشن»^(۴) نام دارد. و نام آن صاحب ملک تازه «راهنما»^(۵) است. به حق پادشاه شود و خلیفه «رام»^(۶) باشد و حکم براند، و او را معجزه بسیار باشد، هر که پناه به او برد و دین پدران او اختیار کنند سرخ روی باشد در نزد «رام». و دولت او بسیار کشیده شود و عمر او از فرزندان آن ناموس اکبر زیاد باشد و آخر دنیا به او تمام شود، و از ساحل دریای محیط و جزایر سرانندیب و قبر آدم و از جبال القمر تا شمال

۱- در برخی روایات، منصور را یکی از اسماء حضرت مهدی (عج) خوانده اند. (همان، ص ۱۳۴).
 ۲- همان.
 ۳- مقصود از ناموس آخرالزمان، ناموس اعظم آیین الهی، آخرین پیامبر حضرت محمد (ص) است. (همان، ص ۱۳۴).
 ۴- یشن نام هندی علی بن ابی طالب (ع) است. (همان).
 ۵- راهنما یکی از نامهای حضرت مهدی (عج) است. (همان).
 ۶- رام نام خدای هندوهاست. (همان).

هیكل زهره تا سیف البحر و اقیانوس را مسخر گرداند و بتخانه «سومنا» را خراب کند و «جگرنات»^(۱) به فرمان او به سخن آید و به خاک افتد، پس آن بشکند و به دریای اعظم اندازد و هر بتی که در هر جا باشد بشکند»^(۲).

در حال حاضر برخی از هندوها هم پذیرفته‌اند که نهمین «اوتار» حضرت بوداست. اینان معتقدند از طرف خداوند «ده اوتار» می‌آید، هشتمین آنها «کریشنا» بوده است نهمین آنها بودا و دهمین نیز در آخرالزمان خواهد آمد...^(۳)

در بعضی نوشته‌ها نام مصلح آخر در آئین هندو «کالانکی اوتار» ذکر شده است.^(۴)

و بنابر بعضی نوشته‌های دیگر هندوها، جهان از چهار دوره تشکیل شده است که همگی رو به فساد و انحطاط می‌باشد. در دوره چهارم - که عصر «کلی» می‌باشد - ظلم و فساد بر جهان مسلط می‌شود به نحوی که افراد ناصالح بر مقدرات مردم مسلط می‌شوند، و رشوه و دزدی و دروغ همگانی می‌شود. در این عصر که بنابر عقاید هندوها زمانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم فقط به یک چهارم «دزمه» (دین یا نظم کیهانی) عمل می‌شود و سه چهارمش متروک شده است.^(۵)

۱- جگرنات به لغت سانسکریتی نام بتی است که هندوها آن را مظهر خدا می‌دانند. (همان).

۲- همان.

۳- چکیده‌ای از مقالات پنجمین گفتمان مهدویت، مؤسسه فرهنگی انتظار نور.

۴- نشریه البلاغ، ج ۲۳، شماره ۱.

۵- اساطیر هند، ص ۴۱، ۴۲، ۱۲۵ و ۱۲۶، ورنیکا ایونس، ترجمه باجلان فرخی.

در پایان این عصر تاریک، دهمین و آخرین تنزل (اوتاره) ویشنو، که کلکی یا کلکین نام دارد، در حالی که سوار بر اسبی سفید با شمشیری آخته می‌باشد، ظهور می‌کند تا فساد و مظالم را نابود و عدالت و حقیقت را جایگزین آنها سازد. [اسب سفید نماد قدرت و شمول است] او «یمه» یا مرگ را نابود می‌کند و بر همه نیروهای مخالف غالب می‌گردد. کلکی جنبه‌ی خدایی نیز دارد، او مردی خدایی است و به شکلی با مقام نامحدود خداوند متحد می‌باشد.^(۱)

نتیجه‌گیری

اصولاً هرگاه احکام و معارفی در تمام کتابهای آسمانی و متون دینی با تعبیرات گوناگون و رمزگونه مناسب با زبان و فرهنگ خاص آنها دیده شد، انسان مطمئن می‌شود که اجمالاً آنها ریشه‌های آسمانی داشته است؛ هرچند در طول زمان به خاطر عوامل مختلف گرفتار تحریف و یا کج‌فهمی و تفسیرهای غلط شده باشد.

موضوع نجات بخشی در آخرالزمان و اینکه بشریت در پایان تاریخ جهان سرانجام به سعادت و عدالت همه‌جانبه خواهد رسید نیز از جمله موضوعاتی است که در تمام کتب آسمانی و متون دینی مطرح شده است.^(۲) البته موضوع حضرت مهدی (عج) صریحاً در قرآن مطرح نشده است، ولی در آغاز این تحقیق آیاتی را که بسیاری از مفسرین اهل سنت و

2 - Kalki in: The Rider Encyclopedia Of Eastern Pilosophy And Religion, Rider Books, also published by Shambhala.

۲- برای اطلاع بیشتر به کتاب «نجات بخشی در ادیان» مراجعه شود.

شیعه - با استناد به برخی از روایات - بر حضرت مهدی (عج) تطبیق نموده‌اند، یادآور شدیم.

نجات بخش از دیدگاه عقل

دلیل عقلی نیز ما را به ضرورت آمدن نجات بخش و رسیدن انسان به عدالت و سعادت و کمال مطلوب خود در آخرالزمان نوید می‌دهد؛ در این رابطه به بیان مرحوم علامه طباطبایی توجه نمایید:

«هر نوعی از انواع مختلف آفرینش از نخستین روز پیدایش متوجه آخرین مقصد کمالی و هدف نوعی خود بوده، و با نیروی مناسب وی که بدان مجهز است برای رسیدن به این هدف بی‌اینکه کمترین سستی و خستگی از خود بروز دهد مشغول تلاش و تکاپو می‌باشد.

دانه گندمی که شکافته شده و نوک سبزی بیرون می‌دهد، از همان وقت متوجه بوته گندم کاملی است که پر از سنبل‌های افشان می‌باشد؛ و هسته درختی که شروع به رویدن می‌کند به سوی درخت کاملی پر از میوه عازم است؛ نطفه حیوانی که می‌خواهد جنین شود، هدفی جز اینکه از نوع مناسب خود یک حیوان کاملی شود ندارد؛ و به همین قیاس است موارد دیگر.

برخورد اسباب و علل مخالف و موافق، اگرچه بسیاری از این موجودات را که چون قافله‌ای پیوسته به سوی مقصد

خود متحرکند از وصول به مقصد کمالی مانع می‌شود و در نتیجه بسیاری از آنها پیش از رسیدن به آرزوی تکوینی خود از میان می‌روند، ولی با این همه هرگز نظام آفرینش از رویه عمومی و دائمی خود دست برنداشته و پیوسته سرگرم سوق پدیده‌های نوبه سوی کمالاتشان می‌باشد، و در نتیجه پیوسته از هر نوع دسته‌ای به کمال و هدف تکوینی خود می‌رسند.

و البته نوع انسانی از این حکم عمومی و نظم همگانی مستثنا نیست. بی‌تردید انسان نوعی از انواع موجودات است که نمی‌تواند به تنهایی زندگی نماید و برای رسیدن به آرمان تکوینی خود ناچار است در حال اجتماع و دسته‌جمعی به سر برده هدف وجودی خود را به دست آورد. مشاهده حال جامعه‌های بشری نیز این معنا را تأیید می‌کند؛ زیرا هر جامعه از جامعه‌های بزرگ و کوچک انسانی، آرزویی جز این ندارند که در حال آرامش و صفا و ارتفاع موانع زندگی کرده و بهره انسانی را از زندگی خود بردارند. و نیز روشن است که جامعه بشری تاکنون نتوانسته به این آرزوی خود جامعه عمل بپوشاند؛ و از طرف دیگر نیز دستگاه آفرینش از رویه خود دست‌بردار نبوده، و هم از دست ساخته‌های خود عاجز و زبون نخواهد شد.

این نظر عقلی به ما نوید قطعی می‌دهد که عالم بشریت یک روز ایده‌آلی در پیش دارد که سر تا پا سعادت و خوشبختی و

کامیابی بوده و در وی همه خواسته‌های فطری انسانی که در نهاد این نوع رسم شده برآورده خواهد شد. و نیز می‌دانیم که انسانیت هرگز به یک چنین محیط پاک و نورانی نایل نخواهد شد مگر در سایه واقع بینی و حق پرستی؛ که در اثر آن، حس خودخواهی و سودپرستی و رذایل دیگری که موجب به هم خوردن آرامش جامعه و اختلال زندگی فرد می‌باشد از درون مردم رخت بر بسته و جلوه‌های نهاد پاک یک انسان فطری و طبیعی دست نخورده جایگزین آنها شوند.

نتیجه بیان گذشته این است که در سیر همین زندگی اجتماعی انسانی خودمان، روزی فرا خواهد رسید که سعادت کامل اجتماعی انسان را صد درصد تضمین کند؛ و در آن روز عموم افراد در سایه واقع بینی و حق پرستی، خوشبختی واقعی خود را به دست آورده و در مهد امن و امان مطلق و بی مزاحمت هرگونه ناملايمات فکری به سر خواهند برد. قرآن کریم نیز همین نظر عقلی را تأیید نموده است، و در چندین جا مرثده چنین روزی را به اهل حق و حقیقت می‌دهد...»^(۱).

* * *

فصل هفتم:

شبهاتی پیرامون ولادت و غیبت

حضرت مهدی (عج)

شبهاتی پیرامون ولادت و غیبت حضرت مهدی (عج)

نویسنده در بخش دیگری از جزوه خود با طرح سه شبهه ولادت حضرت مهدی (عج) را انکار می‌نماید:

شبهه اول - ساختگی بودن ولادت حضرت مهدی (عج) به اعتقاد برخی از علمای شیعه.

نویسنده مزبور به صاحبان کتابهای کافی، ارشاد و جلاء العیون و چند کتاب دیگر نسبت می‌دهد که آنان ولادت حضرت مهدی (عج) را ساختگی می‌دانند:

پاسخ

برداشت نادرست از کلام بزرگان

نویسنده از کتابهای کافی، ارشاد و جلاء العیون^(۱) خبر تقسیم میراث امام حسن عسکری (ع) را بین مادر و برادر ایشان، از احمد بن عبیدالله

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۰۵؛ جلاء العیون، مجلسی، ج ۲، ص ۷۶۳؛ الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۲۱ تا ۳۲۵. ضمناً جریان تقسیم ارث در کتاب ارشاد ذکر نشده ولی به جای آن آمده است: سلطان تا امروز به دنبال فرزند حسن بن علی بود اما برای آن راهی پیدا نکرد.

بن خاقان - که از طرف خلیفه زمان متصدی املاک و خراج شهر قم بود و در عداوت با اهل بیت شهرت داشت - نقل کرده است.

عبیدالله بن خاقان از وزرای معتمد عباسی بود و پس از انتشار خبر بیماری حضرت امام حسن عسکری (ع) از طرف خلیفه مأمور نظارت بر جریان امور داخل بیت آن حضرت شد؛ و پس از شهادت امام کار تفتیش منزل جهت یافتن فرزند ایشان و تحقیق از حمل و بارداری در اندرون خانه توسط زنان قابله، و نیز غسل و نماز و دفن حضرت زیر نظر او انجام شد.

نویسنده از صرف نقل این خبر در کتابهای فوق و نقل خبر تقسیم ارث امام حسن عسکری (ع) بین مادر و برادر ایشان جعفر - بر طبق فتوای اهل سنت - نتیجه گیری کرده است که صاحبان کتابهای فوق نیز منکر ولادت فرزندی به نام مهدی برای امام عسکری (ع) می باشند.

نامبرده از این حقیقت غفلت کرده است که کتابهای ذکر شده جریانی را که رخ داده است نقل کرده اند؛ و آن جریان مخفی نگاه داشتن ولادت حضرت مهدی (عج) و برخورد حکومت معتمد با آن و نیز جریان وفات امام حسن عسکری (ع) و تلاش حکومت برای پیدا کردن فرزند آن حضرت می باشد.

کیفیت مخفی نگاه داشتن ولادت به این شکل بوده که مأمورین مراقب گمان برند که اصلاً فرزندی متولد نشده و وراثت امام حسن منحصر به مادر و برادر ایشان می باشد تا جان حضرت مهدی (عج) از خطر محفوظ بماند. بلی در بین خواص شیعیان که مورد اعتماد بودند

عنوان مخفی نگاه داشتن ولادت مطرح بوده است و بر حسب قاعده حکومت نیز در اثر عدم تحفظ بعضی از شیعیان نسبت به این خبر بسیار مهم و محرمانه اطلاعات ناقصی پیدا کرده بود که آنقدر حساسیت روی بیت امام حسن عسکری (ع) نشان می داد. بنابراین صرف نقل داستان فوق دلیل بر عدم اعتقاد صاحبان کتابهای ذکر شده به ولادت آن حضرت نمی باشد.

چند نکته

برای بطلان توهم نویسنده به چند نکته اشاره می شود:

نکته اول - تصریح به ولادت حضرت مهدی (عج) در کتابهای مورد اشاره

جریان ولادت حضرت مهدی (عج) در کتابهای مورد اشاره ذکر شده است؛ از باب نمونه در کتاب کافی آمده است:

«حضرت مهدی در سال ۲۵۶ هجری متولد شد».^(۱)

و سپس از امام حسن عسکری (ع) نقل می کند که پس از کشته شدن زبیری حضرت فرمود:

«این جزای کسی است که بر خداوند در حق اولیائش

دروغ و افترا می بندد؛ او خیال می کرد مرا می کشد و از

من فرزندی به جای نمی ماند، ولی از قدرت خداوند

غافل بود». (۱)

سپس راوی حدیث که «احمد بن محمد» است می‌گوید:

«پسری به او داده شد که نام او را «م ح م د» گذاشت». (۲)

مرحوم مجلسی (ره) نیز در جلاء العیون می‌گوید:

«به اتفاق محدثین ولادت حضرت مهدی (عج) در «سُرَّ من

رأی» واقع شد و در اسم و کنیه با حضرت رسالت موافق

است؛ و نظر مشهور آن است که ولادت ایشان در نیمه شعبان

سال ۲۵۵ بود، و بعضی گفته‌اند ۲۵۶، و بعضی ۲۵۸

گفته‌اند». (۳)

وی در بحار الانوار نیز به تفصیل روایات مربوط به ولادت حضرت

مهدی (عج) و خصوصیات آن را ذکر کرده است. (۴)

شیخ مفید (ره) نیز در ارشاد (۵) تصریح می‌کند که ولادت حضرت

مهدی (عج) در نیمه شعبان سال ۲۵۵ بوده؛ و سن آن حضرت هنگام وفات

پدرشان امام حسن عسکری (ع) پنج سال بوده است.

ناآشنایی نویسنده با کتب شیعه

علاوه بر نسبت ناروایی که نویسنده به صاحبان کتابهای الکافی،

الارشاد و جلاء العیون وارد نموده، در آخر جزوه خود با استناد

۱- همان.

۲- جلاء العیون، ج ۲، ص ۷۶۶.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲ به بعد.

۴- الارشاد، ج ۲، ص ۳۳۹.

نادرست به کتاب «فِرَق الشیعة» نسبت‌هایی را به مرحوم نوبختی وارد

نموده که حاکی از بیگانه بودن او با کتاب مذکور می‌باشد. نویسنده

جزوه چنین بیان داشته است:

«... و لهذا نوبختی اگر چه شیعه متعصب و مشهوری است و از اکابر

طائفه و از متکلمان و فیلسوفان آنها هم می‌باشد، با عبارت صریح و

بدون پرده‌پوشی می‌گوید که شیعیان بعد از موت حسن عسکری متحیر

شده و به آراء گوناگون رفته و به فرقه‌ها و گروه‌های متعددی تقسیم

گشته‌اند [...]».

برای روشن شدن مطلب فوق به امور زیر توجه شود:

۱- همان گونه که از اسم کتاب «فِرَق الشیعة» استفاده می‌شود صاحب

کتاب در این اثر خود صرفاً به بیان فرقه‌های ایجاد شده شیعه بعد از

زمان پیامبر (ص) تا بعد از زمان شهادت امام حسن عسکری (ع) پرداخته

است؛ و هیچ کجا خود در تأیید و یا رد آنها وارد نمی‌شود. بنابراین

آن گونه که نویسنده جزوه به صاحب کتاب فوق نسبت می‌دهد که

شیعیان بعد از وفات امام حسن عسکری (ع) متحیر شدند صحیح نیست،

بلکه مرحوم نوبختی می‌نویسد: بعد از رحلت امام حسن عسکری (ع)

نیز شیعیان به فرقه‌های گوناگون متفرق شدند. او هرگز مدعی نشده که

هر فرقه از چه حد اعتبار پیروی از پیامبر (ص) برخوردار بوده است.

۲- بنابر آنچه در فهرست نجاشی آمده، صاحب کتاب «فِرَق الشیعة»

در کتاب دیگری به نام «الرّد علی فِرَق الشیعة ما خلا الامامیه» به اثبات

حقانیت فرقه اثناعشریه امامیه و رد سایر فرقه‌ها پرداخته است که

متأسفانه اکنون از آن کتاب و بسیاری از کتابهای دیگر وی خبری نیست.

۳- نویسنده جزوه به نقل از مرحوم نوبختی درباره شیعه امامیه چنین نقل می‌کند:

«... ما (امامیه) معتقد به وفات حسن هستیم و اعتراف می‌کنیم که او فرزندی از صلب خودش دارد که مخفی است و مردم حق ندارند به آثار کسی بروند که مخفی شده است و نه ذکر اسمش جایز است و نه سؤال از مکان او، بحث از او اصلاً جایز نیست و حرام است».

در نقل از مرحوم نوبختی آن گونه که نویسنده می‌گوید: «... و مردم حق ندارند به آثار کسی بروند که مخفی شده است و ...» نوعی تحریف صورت گرفته است که شاید منشأ آن ناآشنایی نویسنده به کتاب فوق باشد؛ بلکه او در کتاب فرق الشیعه می‌نویسد:

«لیس للعباد ان یبحثوا عن امور الله و یقضوا بلا علم لهم و یطلبوا آثار ما ستر علیهم و...»^(۱) «برای بندگان روا نیست که در امور خدایی بحث کنند و بدون علم قضاوت نمایند. و نیز روا نیست که در اطراف آنچه از آنان پوشیده شده است تحقیق و تفحص نمایند...».

آیا از این جملاتی که نوبختی (ره) نقل نموده چنین می‌توان استفاده کرد که ولادت حضرت مهدی (عج) ساختگی است؟

او می‌گوید بندگان نباید در امری که از آنان پوشیده شده و از امور

مخفی که خدایی شمرده شده است بحث و قضاوت بدون علم نمایند. او هرگز نگفته است مردم حق ندارند به آثار کسی بروند (و از او پیروی نمایند) که مخفی شده است... .

نکته دوم- ولادت و غیبت حضرت مهدی (عج) در روایات اهل سنت

روایاتی از طریق اهل سنت نقل شده است که دلالت دارد بر اینکه خلفای پیامبر اکرم (ص) دوازده تن هستند و نه نفر آنان از نسل امام حسین (ع) می‌باشند و آخرین آنان قائم (ع) است. قبلاً در فصل پنجم به این روایات اشاره شد. این روایات دو دسته هستند:

دسته اول: روایاتی است که علاوه بر مضمون فوق تصریح دارند بر اینکه قائم (عج) فرزند نهم امام حسین (ع) می‌باشد؛ از باب نمونه:

۱- سلمان محمدی می‌گوید: بر پیامبر (ص) وارد شدم دیدم حسین را بر دامان خود نشانده و چشمها و دهان او را می‌بوسد و به او می‌گوید: «همانا تو سید و آقا و فرزند سید و آقای و پدر ساداتی، همانا تو امام و فرزند امامی و پدر امامان هستی، تو حجت و فرزند حجت و پدر نه حجت هستی که از نسل تو می‌باشند و نهمین حجت قائم است».^(۱)

۱- قال: دخلت علی النبی و اذا الحسین علی فخذ و هو یقبل عینی و یلثم فاه و یقول: «انک سید ابن سید ابو سادة انک امام ابن امام ابوائمة، انک حجة ابن حجة ابوحجج تسعة من صلبک تاسعهم قائمهم». (مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۶؛ ینابیع المودة، (یک جلدی)، ب ۹۴، ص ۴۹۲).

۲- حماد بن عیسی از پدرش از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: «سلمان می‌گوید: حسین را دیدم بر دامان پیامبر (ص) نشسته و پیامبر (ص) چشمها و لبهای او را می‌بوسد و به او می‌گوید: تو سید و آقا و فرزند سید و آقایی و پدر ساداتی، تو حجت و فرزند حجت و پدر حجت‌ها هستی، و تو امام و فرزند امام و پدر نه امامی که از نسل تو می‌باشند و نهمین امام قائم می‌باشد»^(۱) بعید نیست این حدیث با حدیث قبلی یکی، ولی به دو طریق نقل شده باشد. این دسته از روایات به خوبی دلالت دارند بر ولادت حضرت مهدی (عج)، زیرا اگر او هنوز متولد نشده باشد و در آینده متولد شود - آن گونه که بعضی از اهل سنت می‌گویند - فرزند نهم امام حسین (ع) نبوده بلکه متجاوز از نهم خواهد بود.

دسته دوم: روایاتی است که فقط دلالت می‌کند بر اینکه نه تن از ائمه (ع) از نسل امام حسین (ع) می‌باشند؛ از باب نمونه:

۱- روایت عبدالله بن عباس از پیامبر (ص) که فرمود:

«من و علی و حسن و حسین و نه تن از اولاد حسین پاک و معصوم هستیم»^(۲)

۱- قال (ع) «قال سلمان: رأیت الحسین بن علی فی حجر النبی و هو یقبل عینیه و یلثم شفطیه و یقول: أنت سید ابن سید ابوسادة، أنت حجّة ابن حجّة ابو حجاج، أنت الامام ابن الامام ابوالائمة التسعة من صلبک تاسعهم قائمهم». (ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۹۴).

۲- «أنا و علی و الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین مطهرون معصومون». (فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۳۲، حدیث ۴۳۰؛ ینابیع المودّة، ج ۲، ص ۳۱۶).

۲- روایت سلیم بن قیس که می‌گوید: علی (ع) را در زمان خلافت عثمان در مسجد رسول‌الله دیدم و جماعتی در آن مسجد در حال مذاکره [در موضوع امامت] بودند. پس حاضرین به او گفتند: ای ابوالحسن چرا شما [در این باره] صحبتی نمی‌کنید؟ سپس حضرت آیات مربوط به امامت و نیز آیه تکمیل دین^(۱) و حدیث غدیر را یادآور شده آنگاه فرمود:

«هنگامی که پیامبر (ص) این آیات را برای مردم قرائت می‌کرد ابوبکر و عمر از پیامبر پرسیدند: آیا این آیات مخصوص علی است؟ پیامبر جواب داد: مخصوص علی و اوصیای من تا روز قیامت می‌باشد. آن دو نفر گفتند: آنان را برای ما بیان کنید. آنگاه پیامبر فرمود: علی برادر و یاور من، و وصی و خلیفه من، و ولی هر مؤمنی بعد از من می‌باشد. بعد از او فرزندانم حسن، سپس حسین، و سپس نه نفر از اولاد فرزندانم حسین، یکی بعد از دیگری. قرآن با آنان و آنان با قرآن خواهند بود و از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض به من وارد شوند [...] سپس علی فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید پیامبر در آخرین خطبه که دیگر بعد از آن خطبه‌ای نخواند فرمود: ای مردم، من دو چیز گرانبها را بر جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترت خودم اهل بیت؛ پس به

۱- آیه شریفه: ﴿الیوم اکملت لکم دینکم...﴾ (سوره مائده، آیه ۳).

آن دو چیز تمسک جوید تا هرگز گمراه نشوید. همانا خدای دانا و لطیف به من خبر داده و با من پیمان بسته است که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند. سپس عمر بن خطاب با حالتی غضبناک پرسید: یا رسول‌الله، آیا این مربوط به همه اهل بیت شما می‌باشد؟ پیامبر جواب دادند: نه، بلکه مخصوص اوصیای من می‌باشد که اولین آنان برادر و یاور و وارث و خلیفه من علی... سپس فرزندانم حسن، سپس فرزندانم حسین، و سپس نه نفر از اولاد حسین، یکی بعد از دیگری، تا در حوض به من ملحق شوند».^(۱)

۱- قال: رأيت علياً في مسجد رسول الله (ص) في خلافة عثمان و جماعة يتحدثون... فأقبل القوم عليه فقالوا يا ابا الحسن ما يمنعك أن تتكلم؟ (فقال بعد الإحتجاج بالآيات و بحديث الغدير و بآية تكميل الدين...) فقام ابوبكر و عمر فقالا: يا رسول الله هؤلاء الآيات خاصة في علي؟ قال: بل فيه و في اوصيائي الي يوم القيامة، قال: يا رسول الله بينهم لنا قال: علي أخى و وزيرى و وصيى و خليفتي و لى كل مؤمن بعدى ثم ابني الحسن ثم الحسين ثم تسعة من ولد ابني الحسين واحد بعد واحد، القرآن معهم و هم مع القرآن لا يفارقونه و لا يفارقههم حتى يردوا علي الحوض... فقال: أنشدكم الله أتعلمون ان رسول الله قام خطيباً لم يخطب بعد ذلك فقال: يا ايها الناس اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي فتمسكوا بهما لن تضلوا فان اللطيف الخبير أخبرني و عهد اليّ انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فقام عمر بن الخطاب شبه المغضب فقال: يا رسول الله أكل اهل بيتك؟ قال: لا و لكن اوصيائي منهم أولهم أخى و وزيرى و وارثى و خليفتي... هو أولهم ثم ابني الحسن ثم ابني الحسين ثم تسعة من ولد الحسين واحد بعد واحد حتى يردوا علي الحوض...» (فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۲، حديث ۲۵۰).

۳- روایت طولانی ابن عباس از پیامبر اکرم (ص) در مورد داستان نعل یهودی که نزد پیامبر (ص) آمد و از مسائلی از جمله اوصیای آن حضرت سؤالاتی کرد و ایشان فرمود:

«...همانا وصي و خليفه من علي بن ابى طالب و بعد از او دو سبط من حسن و سپس حسين و بعد از او نه فرزند از نسل حسين هستند که امامانی شایسته می‌باشند».

سپس مرد یهودی گفت: آنان را با مشخصات نام ببرید. پیامبر فرمودند: «بلی، بعد از حسین فرزندش علی و بعد از او فرزندش محمد [...] سپس فرزند او حسن و سپس حجت بن الحسن. اینان دوازده امام می‌باشند به تعداد نقبای بنی اسرائیل».^(۱)

سؤال و پاسخ

اگر گفته شود: تعدادی از این روایات صرفاً دلالت دارد بر اینکه نه نفر از امامان از نسل امام حسین (ع) می‌باشند و این معنا منافاتی ندارد با اینکه مهدی قائم (عج) که آخرین خلیفه رسول‌الله (ص) است از نسل امام حسین (ع) باشد ولی هنوز متولد نشده باشد، در جواب می‌گوییم:

۱- «... ان وصيى و الخليفة من بعدى علي بن ابى طالب و بعده سبطاي الحسن ثم الحسين يتلو تسعة من صلب الحسين أئمة ابرار». قال: يا محمد فسمهم لي. قال: «نعم اذا مضى الحسين فابنه علي فاذا مضى علي فابنه محمد... فاذا مضى علي فابنه محمد ثم ابنه علي ثم ابنه الحسن ثم الحجّة بن الحسن فهذه إثنا عشرة أئمة عدد نقباء بنى اسرائيل» (فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۳۴، حديث ۴۳۱).

هرچند مفاد بعضی از روایات فقط این است که نه نفر از امامان (ع) و از جمله حضرت مهدی (عج) از نسل امام حسین (ع) می‌باشند و این دلالتی بر تولد و زنده بودن حضرت مهدی (عج) ندارد، ولی با ضمیمه نمودن روایاتی که در ذیل به آنها اشاره می‌شود به طور قطع روایات فوق را نیز باید حمل نمود بر اینکه حضرت مهدی (عج) متولد شده و هم‌اکنون زنده و غایب می‌باشند:

۱- روایاتی که در آنها اسامی ائمه (ع) یکی پس از دیگری نقل شده و حضرت مهدی (عج) را فرزند امام حسن عسکری (ع) بیان می‌کند؛ مفاد این روایات این است که آن حضرت فرزند نهم امام حسین (ع) و فرزند امام حسن عسکری (ع) بوده و به دنیا نیز آمده است. از باب نمونه می‌توان به روایت جندل از پیامبر (ص)^(۱)، روایت ابن عباس درباره سؤال نعثل از پیامبر (ص)^(۲)، روایت جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر (ص)^(۳)، روایت ابوبصیر از امام صادق (ع)^(۴) و روایت احمد بن اسحاق از امام حسن عسکری (ع)^(۵) (که همگی قبلاً ذکر شده است) اشاره نمود.

۲- روایاتی که از طریق شیعه و سنی نقل شده است [و قبلاً ذکر شد] و دلالت می‌کند بر اینکه آخرین خلیفه پیامبر غایب است و سپس ظاهر

۱- ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۲۸۳.

۲- فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۳۳، حدیث ۴۳۱.

۳- ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۲۸۳.

۴- فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۳۶، حدیث ۴۳۲.

۵- ینابیع المودّة (یک جلدی)، ص ۴۵۸.

خواهد شد. زیرا کلمه «غیبت» و «ظاهر شدن» ظهور در زنده بودن آن حضرت دارد.

۳- روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه خلفای پیامبر (ص) لایزال دوازده تن می‌باشند، که ظاهر است در اینکه زمین هیچ زمانی از خلیفه پیامبر خالی نخواهد بود. قبلاً این روایات از طریق شیعه و سنی نقل شد.

۴- روایت متواتر: «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است»^(۱).

ظاهر این روایت این است که هیچ زمانی بدون امام نخواهد بود.

۵- حدیث متواتر بین شیعه و سنی که به «حدیث ثقلین» معروف است، و قبلاً ذکر شد. در این روایت تصریح شده است که قرآن و عترت از یکدیگر جدا نخواهند شد تا روز قیامت؛ و لازمه آن این است که تا قرآن در بین مردم هست عترت نیز خواهد بود. و این حقیقت جز با متولد شدن مهدی (عج) و زنده بودن او قابل فهم نخواهد بود.

ضمناً قریب به همین مضمون نیز در روایت دوم از روایات گذشته - یعنی روایت سلیم بن قیس از پیامبر (ص) که از طریق شیعه و سنی نقل شده - آمده است؛ در آن روایت به تلازم قرآن و عترت تصریح شده است:

۱- «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة». (مضمون این روایت علاوه بر طرق شیعه از طریق اهل سنت نیز در حد تواتر نقل شده است؛ از جمله در: المعجم الكبير، ج ۱۹، ص ۳۸۸؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۲۲۴؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۵؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۰۳؛ مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۹۶؛ ریاض الصالحین، نووی شافعی، ص ۲۳۶).

«... سپس فرزندان حسن، سپس حسین، و سپس نه نفر از اولاد فرزندان حسین، یکی بعد از دیگری. قرآن با آنان و آنان با قرآن هستند و از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض به من وارد شوند».^(۱)

نکته سوم- دلالت قرآن بر حجیت عترت

همان‌گونه که در فصل اول گفته شد حجیت عترت ریشه قرآنی دارد؛ زیرا آیات متعددی - که به آنها اشاره شد - بر حجیت سنت پیامبر (ص) دلالت می‌کند. و از سوی دیگر در مباحث قبل ثابت شد که پیامبر اکرم (ص) عترت خود را به عنوان مرجعی معتبر در کنار قرآن و هم‌تراز آن در حدیث «تقلین» و دیگر روایات معرفی نمودند. بنابراین بر فرض اینکه طبق عقیده اهل سنت ائمه دوازده‌گانه امام و خلیفه پیامبر (ص) هم نباشند، ولی قول و فعل و تقریر آنان قطعاً حجت می‌باشد.

پس سخنان حضرت علی (ع) و سایر امامان (ع) در مورد حضرت مهدی (عج) - که از روایات متواتر یا مستفیض به دست آمده - مبنی بر اینکه او فرزند امام حسن عسکری (ع) است و پس از تولد غایب خواهد شد تا زمانی که خداوند مقرر کرده است، حجت و معتبر می‌باشند.

۱- «... ثم ابني الحسن ثم الحسين ثم تسعة من ولد ابني الحسين واحد بعد واحد القرآن معهم و هم مع القرآن لا يفارقونه و لا يفارقهم حتى يردوا علي الحوض...» (فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۵، حدیث ۲۵۰؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۴؛ الغدير، ج ۱، ص ۱۶۵).

نکته چهارم- تصریح بزرگان اهل سنت بر ولادت حضرت مهدی (عج)

ما در گذشته بیش از شصت نفر از علما و مورخین و عرفای اهل سنت را نام بردیم که به ولادت حضرت مهدی (عج) و اینکه آن جناب فرزند امام حسن عسکری (ع) است معتقد می‌باشند و طبعاً آن حضرت زنده و غایب خواهند بود.

شبهه دوم: مخفی ماندن تولد مهدی (عج) از چشم بنی‌هاشم

نویسنده ضمن نقل نظر یکی از مخالفین می‌گوید:

«چطور چنین تولدی از چشم بنی‌هاشم و از خانواده علوی مخصوصاً از نقیب آنها احمد بن عبدالصمد که به ابن الطومار شهرت داشت و دفتری داشت که ولادت علوی‌ها را در آن ضبط می‌نمود مخفی ماند؟!»

پاسخ

در رابطه با علت مخفی ماندن ولادت حضرت مهدی (عج) باید به امور زیر توجه داشت:

الف: حساسیت حکومت و مخفی نمودن ولادت

با قطع نظر از عنایت خاص خداوند در مورد مخفی نگاه داشتن حمل و ولادت آن حضرت، از نظر عادی نیز با توجه به حساسیت شدید دستگاه خلافت نسبت به تولد فرزندی برای امام حسن

عسکری(ع) طبیعی است که حمل و ولادت فرزند ایشان مخفی بماند؛ وگرنه اگر علویین و بنی هاشم از آن مطلع می شدند اطمینانی نبود که بتدریج خبر آن به اطلاع حکومت نیز نرسد. «کل سرّ جاوز الاثنین شاع» هر سرّی که از دو نفر تجاوز کرد شایع خواهد شد.

ب: ویژگی های حضرت مهدی(عج) در اخبار شیعه و سنّی

از روایات منقول از طرق شیعه و سنّی استفاده می شود که موضوع حضرت مهدی(عج) در آخرالزمان بر خلاف شرایط متعارف و معمول می باشد، و لذا در بعضی روایات - حتی روایات اهل سنّت - وارد شده که ویژگی ها و خوارق عادات چندین پیامبر همچون: ولادت مخفی حضرت ابراهیم(ع) و دوری او از مردم،^(۱) ترس و غیبت حضرت موسی(ع)، اختلاف مردم در مورد حضرت عیسی(ع)، فرج بعد از شدت حضرت ایوب(ع)، حکومت با قدرت و سلاح پیامبر اسلام(ص) و طول عمر خضر(ع) و ذی القرنین(ع) در حضرت مهدی(عج) وجود دارد.^(۲)

در این رابطه «کمال الدین» صدوق^(۳) و «الامامة والتبصرة»^(۴) نیز ملاحظه شود.

یادآوری می شود: ممکن است از روایتی که مثلاً حضرت مهدی(عج)

را مثلاً خضر(ع) یاد نموده (و اندکی پیش از ینابیع المودّة نیز نقل شد) علاوه بر موضوع طول عمر آن حضرت، انجام نوع تصرفات و کارهای غیرعادی نظیر کارهای خضر(ع) - که در جریان مصاحبت حضرت موسی(ع) با او در قرآن ذکر شده - نیز استفاده شود. یعنی آن حضرت در زمان غیبت مشابه همان کارها را که بر خلاف جریان عادی می باشد انجام دهد. و این معنا از خطبه ۱۵۰ نهج البلاغه استفاده می شود.

ج: حوادث غیرعادی زمان ظهور در اخبار اهل سنّت

از روایات اهل سنّت نیز به خوبی استفاده می شود که در مورد حضرت مهدی(عج) در آستانه و قبل از زمان قیام ایشان، حوادث غیرعادی و خارق العاده ای اتفاق خواهد افتاد؛ با این وصف نباید جریان غیرعادی بودن حمل و ولادت آن حضرت را بعید دانست.

از باب نمونه:

۱- در «عقد الدرر» از پیامبر اسلام(ص) نزول حضرت عیسی(ع) از آسمان در زمان ظهور حضرت مهدی(عج) و بعضی مطالب دیگر نقل شده است.^(۱)

۲- در همان کتاب از پیامبر(ص) نقل کرده است که:

«یکون فی رمضان صوت»^(۲) (در رمضان صدایی

خواهد بود).

۱- عقد الدرر، ص ۷۳، حدیث ۱۱ و ص ۳۰۶، حدیث ۳۷۸.

۲- همان، ص ۱۶۵، حدیث ۱۵۹.

۱- در این رابطه به میزان، ج ۷، ص ۲۱۵ مراجعه شود.

۲- جهت اطلاع از منابع اهل سنّت ر.ک: منتخب الاثر، ج ۱، ص ۲۲۷، حدیث ۲۸۶، و ج ۲، ص ۱۹۹، حدیث ۵۶۴. ۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۰.

۴- الامامة والتبصرة، شیخ صدوق، ص ۹۴.

و در صفحه ۱۶۸ حدیث ۱۶۲ «سیکون فی رمضان صوت»
(به زودی صدایی در رمضان می رسد) ذکر شده است.

۳- و همین طور از پیامبر نقل کرده است:

«و جبرئیل جلودار قائم و میکائیل پشت سر او و اهل آسمان
و زمین و حتی پرندگان و وحوش و ماهی های دریا همگی در
حال فرح و سرور خواهند بود»^(۱).

۴- و سخنی دیگر از پیامبر:

«هنگام قیام مهدی بر سر او ابری قرار دارد که بر آن ملکی
است و ندا می کند: این مهدی خلیفه خداوند است، از او
پیروی کنید»^(۲).

۵- و سخنی از امام محمد باقر (ع):

«منادی از آسمان ندا می کند به اسم مهدی، پس هر کس در
شرق و غرب زمین باشد آن ندا را می شنود»^(۳).

۶- مرحوم آیت الله صدر در کتاب «المهدی» از «إسعاف الراغبین»

نقل کرده است:

۱- «و جبرئیل علی مقدمته و میکائیل علی ساقته یفرح به اهل السماء و اهل الارض
والطیر والوحش و الحیتان فی البحر...». (همان، ص ۲۰۶، حدیث ۲۱۵). همین
مضمون در ص ۱۵۲ هم آمده است.

۲- «یخرج المهدی علی رأسه غمامة فیها ملک ینادی هذا المهدی خلیفة الله
فأتبعوه». (همان، ص ۲۰۵، حدیث ۲۱۲؛ الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۲۱۷).

۳- «ینادی مناد من السماء باسم المهدی فیسمع من بالشرق ومن بالمغرب...».
(عقد الدرر، ص ۲۰۷، حدیث ۲۱۷).

«خداوند توسط سه هزار ملک به مهدی کمک می کند. و اهل
کهف نیز از یاوران مهدی هستند»^(۱).

و در «عقد الدرر» ابواسحاق ثعلبی گفته است:

«مهدی بر اصحاب کهف سلام می کند و آنان زنده می شوند و
جواب سلام حضرت را می دهند و سپس به آرامگاه ابدی
خود باز می گردند»^(۲).

«الدّر المثنور»^(۳) و چند کتاب دیگر از اهل سنت حدیث فوق را

چنین نقل نموده اند:

«قال رسول الله: اصحاب الكهف اعوان المهدی». پیامبر (ص)
فرمود: اصحاب کهف یاوران مهدی هستند.

۷- در روایت حدیثی از پیامبر آمده است:

«...ای حدیثی که اگر از دنیا یک روز بیشتر باقی نمانده باشد
خداوند آن روز را آنقدر طولانی می کند تا مردی از اهل بیت
من به حاکمیت برسد و درگیریهای خونینی به دست او انجام
می شود و اسلام را ظاهر می سازد، و خداوند از وعده خود

۱- «ان الله تعالی یمدّ المهدی بثلاثة آلاف من الملائكة و ان اهل الكهف من اعوانه».
(المهدی، سید صدرالدین صدر، ص ۱۱۳؛ إسعاف الراغبین، ص ۱۳۶؛ ینایع المودّة
ج ۳، ص ۳۴۴).

۲- عقد الدرر، ص ۲۱۳، حدیث ۲۲۴. وی در پاورقی این مطلب را به پیامبر (ص)
نسبت داده است.

۳- الدّر المثنور، ج ۴، ص ۲۱۵.

تخلف نمی‌کند و او سریع الحساب است»^(۱).

همین مضمون با اندک تفاوتی در عقدالدّرر نیز از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است.^(۲)

۸- روایت احمد بن اسحاق اشعری از امام حسن عسکری (ع) که پس از سؤال از حجت خدا بعد از آن حضرت، ایشان فرمودند:

«از روزی که خداوند آدم را خلق نمود زمین را بدون حجت نگذاشت...».

آنگاه پس از معرفی فرزند خود به او و سؤال احمد بن اسحاق از علائم و نشانه‌های آن، در روایت آمده است:

«...آن پسر بچه به سخن آمد و با زبان عربی فصیح گفت: «منم بقیة الله در زمین و انتقام گیرنده از دشمنان خدا. و بعد از این اثری از من پیدا نمی‌کنی...»^(۳).

بنابراین اگر حمل و ولادت حضرت مهدی (عج) غیر عادی باشد، نباید موجب استبعاد شود.

۱- «... یا حذیفة لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یملک رجل من اهل بیتی تجری الملاحم علی یدیه و یظهر الاسلام لایخلف وعده و هو سریع الحساب.» (الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۲۲۱؛ ینابیع المودة، ج ۳، ص ۳۹۱).

۲- عقدالدّرر، صفحات ۷۹، ۹۱ و ۹۴، حدیث‌های ۲۲، ۲۳، ۴۰، ۴۵ و ۵۰.

۳- «... فنطق الغلام (ع) بلسان عربی فصیح فقال: أنا بقیة الله فی أرضه و المنتقم من اعدائه فلا تطلب اثرأ بعد عین...» (منتخب الأثر، ج ۲، ص ۱۹۹ به نقل از کتابهای شیعه؛ و نیز همین مضمون در ینابیع المودة، ج ۳، ص ۳۱۸ آمده است).

د- تکرار سنن امتهای گذشته

از سوی دیگر در روایات شیعه و سنی وارد شده است که سنت‌هایی که قبل از اسلام بوده است در امت اسلامی نیز مشاهده خواهد شد، و شباهت‌هایی بین آنها دیده می‌شود. از باب نمونه:

روایات اهل سنت

۱- در روایت حاکم در مستدرک آمده است:

«...به یقین شما از سنت‌های امتهای گذشته در جهات مختلف

پیروی خواهید کرد»^(۱).

یعنی حوادثی مشابه حوادث آن امتهادر این امت نیز رخ خواهد داد. حدیث فوق با اندک تفاوتی در صحیح بخاری^(۲) و شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید^(۳) نیز آمده است.

۲- روایت طولانی ابن عباس از پیامبر (ص) در مورد مرد یهودی به نام نعتل که از پیامبر (ص) سؤالات متعددی در مورد خداوند و صفات او و معنای توحید و اقسام آن نمود و آن حضرت به او پاسخ دادند، سپس از وصی ایشان پرسید و گفت: پیامبر ما حضرت موسی (ع) یوشع بن نون را وصی خود نمود؛ سپس پیامبر اسلام (ص) فرمود:

۱- «... لتتبعن سنن من قبلکم باعاً فباعاً و ذراعاً فذراعاً و شبراً فشبراً...» (المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷).

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۴. ۳- شرح نهج‌البلاغه، ج ۹، ص ۲۸۶.

«وصی من علی بن ابی طالب است [...]».

سپس پیامبر(ص) از او پرسید: «آیا اسباط (اوصیای حضرت موسی) را می شناسی؟»

گفت: آری، آنان دوازده نفر بودند که اول آنان لاوی بن برخیا بود، و او مدت طولانی از بنی اسرائیل غایب بود و سپس ظاهر شد و خداوند توسط او شریعت موسی را پس از کهنه شدن تجدید حیات نمود و با قرشطیا پادشاه زمان جنگید و او را کشت. آنگاه حضرت فرمود:

«آنچه در بنی اسرائیل اتفاق افتاده است در امت من نیز اتفاق خواهد افتاد؛ حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة...». و سپس فرمودند: «دوازدهمین فرزند من غایب می شود و دیده نخواهد شد [...]».^(۱)

روایات شیعه

صدوق در کتاب «کمال الدین» از پیامبر اکرم(ص) نقل کرده است که

فرمود:

«هر آنچه در امتهای گذشته بوده است در این امت نیز همانند آنها خواهد بود، طابق النعل بالنعل».^(۲)

۱- فراندالسمطین، ج ۲، ص ۱۳۳، حدیث ۴۳۱؛ ینایع المودّة، ج ۳، ص ۲۸۳.

۲- «کل ما کان فی الامم السالفة یكون فی هذه الأمة مثله حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة». (کمال الدین، ج ۲، ص ۵۳۰).

و در روایت دیگری فرمود:

«والذی بعثنی بالحق نبیاً و بشیراً لتركبني امتي سنن من كان قبلها حذو النعل بالنعل...».^(۱)

«قسم به آن کسی که مرا به حق به عنوان نبی و بشارت دهنده برانگیخت، همانا امت من به سنتهای امتهای گذشته آن گونه که بوده است، خواهند رسید.».

بنابراین با توجه به تشابه حمل و ولادت غیرعادی حضرت مهدی (عج) با حمل و ولادت حضرت عیسی (ع) و حضرت ابراهیم (ع) و نیز تشابه غیبت آن حضرت با غیبت حضرت خضر(ع) و حضرت موسی (ع) و غیبت طولانی وصی او و سایر جهات مربوط به حضرت مهدی (عج) که نظیر آنها در امتهای گذشته سابقه داشته است، نباید نویسنده مزبور و امثال او از مخفی ماندن تولد آن حضرت تعجب نمایند.

شبهه سوّم: اختلاف در تولد حضرت مهدی (عج)

نویسنده می گوید:

«اختلاف مدعیان تشیع خودش دلیلی است بر عدم ولادت چنین موهومی، ولهدا اکثر آنها بعد از یأس از فرزندى برای حسن عسکری بعد از او به امامت دیگران رفته و آراء متعددی یافته اند.».

پاسخ

در پاسخ به این شبهه باید گفت:

اختلاف در خصوصیات و ویژگی‌های ولادت حضرت مهدی (عج) به هیچ وجه دلیل بر عدم ولادت آن حضرت نیست؛ زیرا:

اولاً- با شرایط ترس و تقیه‌ای که در مورد به دنیا آمدن فرزند امام حسن عسکری (ع) وجود داشت، طبیعی است که چنین اختلافی به وجود آید؛ زیرا جز خواص مورد اعتماد حضرت امام حسن عسکری (ع)، کسی از تولد آن حضرت مطلع نشد.

ثانیاً- چه بسا سیاست امام حسن عسکری (ع) و خواص شیعه نیز به خاطر حفظ جان آن حضرت، سکوت در مقابل این اختلاف بوده است.

ثالثاً- بعد از اینکه دلیل عقلی و نقلی بر چیزی اقامه شد، اختلاف بین مردم دلیل بر نفی آن نخواهد بود. و پیش از این ثابت شد که حضرت مهدی (عج) فرزند امام حسن عسکری (ع) است و متولد هم شده و زنده و غایب است.

رابعاً- در تاریخ تولد رسول اکرم (ص) هم نوعی اختلاف وجود دارد. مشهور مورخین شیعه برآنند که هفدهم ربیع‌الاول روز تولد آن حضرت است، درحالی که اهل سنت دوازدهم ربیع را روز تولد آن حضرت می‌دانند. پس آیا باید منکر اصل تولد و وجود پیامبر (ص) شد؟! و چنین اختلافی در بسیاری از مشاهیر علما و فقهای اهل سنت وجود دارد.

فصل هشتم:

غیبت حضرت مهدی (عج)

و

ترس بر جان

غیبت حضرت مهدی (عج) و ترس بر جان

نویسنده درباره علت غیبت حضرت مهدی (عج) می‌گوید:

«صدوق از روایت زراره از ابی عبدالله جعل می‌کند که: قائم قبل از قیام خود غیبتی دارد، پرسیدم چرا؟ گفت که از ذبح می‌ترسد. و طوسی شیخ طائفه در تعلیل همین موضوع می‌گوید: جز ترس از کشتن چیزی مانع ظهور او نیست... و ترس از قتل چنان واهی است که حتی خود بافته‌های امام زمانی‌ها آن را رد می‌کند. چون در کتب خودشان آمده که این مزعوم مورد نصرت و تأیید خداوند است و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد. آیا از یک ترسو مخفی شده این امکان دارد؟... وانگهی هر عاقلی می‌تواند بپرسد که چرا ترس از مرگ و قایم شدن در چاه سرداب مادامی که ملائکه پشتیبان او هستند؟... شما در چندین روایت گفته‌اید که از شروط امامت این است که او از شجاعترین مردم باشد، و کسی که از قتل بترسد که اشجع نیست بلکه اجین است. بنابر این تعلیل شما این مزعوم هرگز نباید ظهور کند تا اینکه دول ظلم و جور از بین برود و خطر قتل در میان نباشد، و آن وقت دیگر نیازی به خروج او نخواهد بود... کسی که از خودش نتواند دفاع کند و از قتل می‌ترسد، این آقا چگونه از دیگران دفاع نموده و چگونه از دشمنان شما انتقام می‌گیرد؟!»

مطلب فوق در دو محور بررسی می‌شود:

محور اول: قرآن و ترس بر جان

مطابق برخی از روایاتی که قبلاً ذکر شد ویژگی‌هایی از پیامبران از جمله حضرت موسی (ع) در حضرت مهدی (عج) وجود دارد. در جریان حضرت موسی (ع) موضوع ولادت و مخفی ماندن آن و نیز غایب شدن موقت حضرت موسی (ع) به خاطر ترس از فرعون و در نهایت غلبه بر او از شاخصه‌های ممتاز آن حضرت است. قرآن نیز به این شاخصه‌ها اشاره کرده است.

در قرآن در باره حضرت موسی (ع) به طور صریح آمده است:

﴿فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اِسْتَمْرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ...﴾
 ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^(۱) «پس موسی در آن شهر با ترس و مراقبت به سر می‌برد، ناگاه آن کسی که دیروز از موسی یاری طلبیده بود فریاد کمک خواهی بلند نمود... و موسی از آن شهر با ترس و انتظار خارج شد و گفت پروردگارا مرا از گروه ظالمین نجات ده». ﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خَفَّكُمُ فَوْهَبُ لِي رَبِّي حَكماً...﴾^(۲) «پس چون از شما ترسیدم از شما گریختم، آنگاه پروردگارم به من حاکمیت بخشید...».

با اینکه حضرت موسی پیامبر معصوم و اولوالعزم بود خداوند او را

۱- سوره قصص، آیه ۱۸ و ۲۱. ۲- سوره شعراء، آیه ۲۱.

خائف توصیف کرده است؛ و این امر هیچ منافاتی با مقامات معنوی و قرب او به خداوند و نبوت او ندارد؛ زیرا حفظ نفس از خطر دشمن و تحصیل آمادگی برای پیروزی حکم عقل است و قابل تخصیص نیست. در سیره تمام پیامبران و حتی پیامبراسلام (ص) همین معنا کاملاً مشهود است، مخفی شدن آن حضرت در غار که در قرآن به آن اشاره شده^(۱) و نیز خارج شدن شبانه و مخفیانه از خانه خود و خوابیدن حضرت علی (ع) به جای ایشان و محصور ماندن در شعب ابی طالب به مدت سه سال و نظایر اینها جز خوف بر جان و لزوم حفظ آن برای آمادگی و تحصیل قدرت و به دست آوردن زمینه نصرت الهی علت دیگری نداشت. آیا می‌توان این خوف معقول را در مورد حضرت موسی (ع) و پیامبراسلام (ص) دلیل بر بی‌کفایتی آنان برای انجام رسالت الهی دانست؟ آیا ایمان حضرت موسی و پیامبراسلام (ص) به نصرت و تأیید الهی ضعیف بود؟

و اصولاً شجاعت غیر از تهور و نیز خوف غیر از ترس مذموم است. مراقبت و تدبیر در برابر خطر و دفع آن خود نوعی شجاعت به شمار می‌آید.

محور دوم: نصرت الهی و زمینه‌های آن

سؤال:

ممکن است گفته شود: چرا نصرت الهی و تأیید ملائکه آنچنان که

۱- سوره توبه، آیه ۴۰.

برای حضرت موسی (ع) سالها بعد در جریان غرق شدن فرعون و لشکریانش در دریا و برای پیامبر اسلام (ص) در جنگهای پیروزمندش بر علیه کفار و مشرکین ظاهر شد، همان ابتدای کار ظاهر و نازل نشد؟

همین سؤال در مورد حضرت مهدی (عج) نیز جاری است، یعنی چرا آن تأییدات الهی و ظهور معجزات پیامبران به دست حضرت مهدی (عج)^(۱) و نزول ملائکه و ظهور امدادهای غیبی و ندهای آسمانی - که در روایات متعددی ذکر شده است -^(۲) پس از قرنهای غیبت و انتظار فرج و تحمل سختیها و آزمایشهای مختلف نسبت به مردم ظاهر می شود؟

و چرا خدایی که می تواند حضرت مهدی (عج) را در زمان غیبت حفظ کند و پس از ظهور او امدادهای خود را برای او فراهم نماید چنین مقرر نکرد تا او ظاهر باشد و در عین حال مشمول امدادهای غیبی و الهی باشد و با یاری ملائکه از هر خطری حفظ شود؟

پاسخ:

از قرآن و روایات استفاده می گردد که نصرتهای الهی و یا انجام

۱- منتخب الأثر، ج ۲، ص ۳۴۱.

۲- علاوه بر روایات شیعه روایات اهل سنت نیز بر آن دلالت دارد. از جمله: عقد الدرر، صفحات ۱۰۱، ۱۲۲، ۱۶۵، ۱۷۰، ۲۰۶ و ۲۲۹؛ الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۲۱۶ و ۲۱۷؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۱۶، حدیثهای ۵۶۶ تا ۵۶۹؛ المصنّف، ج ۱۱، ص ۳۷۴؛ الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۵۸ و ۵۹؛ ینابیع المودّة (یک جلدی) ص ۴۲۶؛ و چندین کتاب دیگر. (مراجعه شود به منتخب الأثر، ج ۳، ص ۶۶).

معجزه توسط پیامبران و انجام کاری خارج از اسباب و علل ظاهری و متعارف آن توسط اولیای خداوند شرایط و مقدماتی دارد؛ و از جمله: اتمام حجت خداوند بر معاندین و منکرین، و امتحان و ابتلاء جهت تقویت ایمان و اعتقاد افراد مؤمن و معتقد و به فعلیت رسیدن استعدادها و نهفته آنها، و ظهور و بروز کامل خباثت باطن افراد کافر و شقی؛ و اگر نصرت الهی یا معجزه مقرون به شرایط و مقدمات فوق نباشد، آن تأثیری که باید داشته باشد نخواهد داشت، و در حقیقت کار لغو و عبث می باشد.

بنابراین اگر خداوند در ابتدای کار با معجزه، حضرت موسی (ع) و پیامبر اکرم (ص) را پیروز می کرد، نه کسی امتحان و آزمایش می شد و نه مؤمن و کافر از یکدیگر شناخته می شدند و نه زمینه ظهور و بروز استعدادها و ضمائر افراد پیش می آمد و قهراً نه بر کسی اتمام حجت می شد و نه ایمان مؤمنین نیز آنچنان که باید تقویت می گشت.

علاوه بر اینکه انسانها مختار و آزاد خلق شده اند و با اختیار خود کفر یا ایمان را انتخاب می کنند و حصول ملکه کفر و یا ایمان تدریجی و زمان دار است و یک شبه به دست نمی آید، بلکه پیدایش و تقویت و تحکیم آن در کوران ابتلائات سخت و حوادث گوناگون خواهد بود.

آیه شریفه: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْتِهِ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنِ بَيْتِهِ﴾^(۱) «تا هر کس هلاک شدنی است با دلیل روشن هلاک شود، و هر کس زنده می شود از روی دلیل و حجت زنده شود» اشاره به همین موضوع است.

۱- سورة انفال، آیه ۴۲.

نقش ابتلائات در انقطاع بشر از غیر خداوند

از طرف دیگر اگر بدون ابتلائات و آزمایشات گوناگون امدادهای خاص الهی نازل شود، چه بسا افراد سطحی نگر که به اسباب و علل عادی و مادی چشم دوخته‌اند کارها را به حساب توان و قدرت خود بگذارند و طبعاً ایمان آنان به قدرت فوق العاده خداوند و عدم استقلال اسباب و علل عادی و انقطاع از آنها ناقص بماند.

از این رو سنت الهی بر این بوده که اولیای خود و طرفداران آنان را تا آنجا دچار ابتلائات و سختی‌ها نماید که حتی بعضی از آنان در آستانه یأس از علل و اسباب ظاهری و عدم تأثیر تبلیغ آنها و خوف شکست در راستای هدف قرار می‌گیرند. آیه شریفه: ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مِنْ نَشَاءٍ...﴾^(۱) «تا آنگاه که رسولان مأیوس شدند و [پیروان] گمان کردند به آنها دروغ گفته شده نصرت ما به آنان رسید. پس هر کس را خواستیم نجات می‌یابد.» و همچنین آیه شریفه: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَكْمِلِينَ الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزَلْزَلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصَرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾^(۲) «آیا گمان کرده‌اید وارد بهشت می‌شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه بر سر پیشینیان شما آمد، بر سر شما نیامده است؟ به آنان سختی‌ها و مصیبت‌هایی رسید و متزلزل شدند تا آنجا که رسول و

۱- سورة يوسف، آیه ۱۱۰. ۲- سورة بقره، آیه ۲۱۴.

کسانی که با او ایمان آورده بودند گفتند: پس نصرت خدا چه وقت است؟ آگاه باشید که نصرت خدا نزدیک است» به همین حقیقت اشاره دارد.

در مورد نزول امدادهای غیبی در آخرالزمان برای حضرت مهدی (عج) و پیروزی نهایی او بر دشمنان خدا و عدالت و اینکه به تنهایی و بدون مقدمات چنین پیروزی به دست نمی‌آید نیز همین سنت الهی جریان دارد.^(۱) برای توضیح مطلب فوق به امور زیر توجه شود:

۱- بن بست بشریت زمینه‌ساز ظهور

پیروزی نهایی و مطلق حق بر باطل وقتی میسر و عملی می‌شود که بشریت تمام راههای ممکن را طی کند و آنچه در توان علم و عقل او هست به ظهور برساند ولی باز به هدف نهایی خویش که همان ارتقاء به سطح اعلائی کمال معنوی و انسانی و آرایش به اخلاق نیک الهی و تحقق و بسط عدالت و قسط در جهان است نرسد؛ در چنین هنگامی است که بشریت تشنه راه نو و تجربه جدیدی به عنوان سکوی پرش بر افق ماده و مادیات و تزیین به زیور معرفت و تشکیل مدینه فاضله انسانی خواهد بود، و با اولین دعوت حضرت مهدی (عج) تشنگان عدالت و

۱- در رابطه با اینکه ظهور حضرت مهدی (عج) پس از امتحان شدید مردم و قرارگرفتن مؤمنین در سختی‌ها و تنگناهای گوناگون و تحمل بلیاتی شدید خواهد بود، به روایات فصل ۴۸ کتاب منتخب‌الأثر، ج ۲، ص ۳۴۸ رجوع شود.

حقیقت که از همه جا و همه مکتب‌ها و تجربه‌های بشری سرخورده و مأیوس گشته‌اند بر دور او جمع شده و با تمام وجود فداکاری می‌کنند؛ و فداکاری آنان فقط به کشتن مخالفین و معاندین نیست - آن گونه که در اثر بدآموزی‌ها و کج فهمی‌ها در اذهان بعضی رفته است - بلکه بیشتر با تحقق عینی ارزشهای الهی در گفتار و عمل می‌باشد. با این رمز است که وقتی مردم دنیا مشاهده کردند حضرت مهدی (عج) با عدّه قلیلی که یاران اصلی آن حضرت هستند تجسم واقعی و کامل ارزشها و دعوت‌های پیامبران سلف و پیامبر اسلام (ص) و خلفای راستین و حقیقی او می‌باشند و عدالت و حقیقت را با منطق و عمل به دنیا ارائه می‌دهند نه با شعار و تبلیغات و ظاهر سازی و نفاق - آن گونه که بشریت کراراً آنها را دیده و تجربه کرده است - طبعاً ایمان می‌آورند. در این صورت است که اتمام حجت شده، و پس از یأس مردم دنیا از امکان تحقق عدالت در جهان، ایمان آنان به دعوت جهانی آن حضرت تقویت می‌شود، و مأیوس شدگان دیروز همگی سربازان و پیاده نظام‌های حضرت مهدی (عج) شده و عرصه را بر دشمنان عدالت و حقیقت تنگ نموده و آنان را مجبور به تسلیم در مقابل حق و یا شکست می‌کنند.

در این باره توجه به روایتی که علی بن عقبه از امام صادق (ع) نقل کرده

حائز اهمیت است:

«... همانا دولت قائم ما آخرین دولت است، و هیچ خاندان و دسته‌ای نیست مگر اینکه قبل از دولت ما صاحب قدرت و حکومت می‌شوند؛ به خاطر اینکه چون راه و روش ما را

بینند نگویند ما هم اگر به قدرت و حکومت می‌رسیدیم همانند دولت قائم عمل می‌کردیم...»^(۱)

۲- انقطاع از علل مادی و نزول نصرت الهی

با طولانی شدن غیبت و گسترده شدن ظلم و جور در زمین، آن گونه که در روایات وارد شده، همان حالت یأس و نومیدی که در امت‌های پیشین - بنابر نص قرآن - ظاهر می‌شد به وجود می‌آید و بسیاری از مردم و حتی اولیای الهی در آستانه یأس قرار می‌گیرند، و عدّه‌ای وجود حضرت مهدی (عج) و ظهور او را انکار می‌کنند؛ چنانکه این مطلب در روایات زیادی بیان شده است.^(۲) و به دنبال انقطاع امید از اسباب ظاهری و علل مادی و تجربه‌های بشری و توجه کامل به نصرت غیبی با ظهور حضرت مهدی (عج) تحولی عظیم در دنیا به وجود می‌آید.

از آنچه گفته شد روشن گشت که حضرت مهدی (عج) فقط با اتکا به ملائکه و امدادهای الهی بر دشمنان خدا پیروز نمی‌شود - چنان که نویسنده توهم کرده است - بلکه با کمک مردم مشتاق عدالت خواه است که می‌تواند عدالت را تحقق بخشد و دشمنان را تسلیم حق و یا منزوی

۱- «... إِنَّ دَوْلَتَنَا آخِرَ الدَّوَلِ وَلَمْ يَبْقَ أَهْلُ بَيْتِ لِهْمِ دَوْلَةٍ إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا لئَلَّا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سَيْرَتَنَا إِذَا مَلَكْنَا سِرْنَا مِثْلَ سَيْرَةِ هَوْلَاءَ...». (الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۵).

۲- اکثر روایات مربوط به انکار حضرت مهدی (عج) و شک در وجود آن حضرت به علت طولانی شدن غیبت ایشان در کتاب منتخب الأثر، ج ۲، ص ۲۴۲ به بعد جمع‌آوری شده است، مراجعه شود.

کند. بنابراین دیگر این توهم جا ندارد که تا ظالمین هستند مهدی می‌ترسد که خروج کند و اگر از بین رفتند دیگر چه نیازی به آمدن و خروج او می‌باشد؟!

۳- انجام کارهای بشری به دست بشر

سنت الهی این نیست که کارهای این جهان به طور مستقیم به دست ملائکه انجام شود، بلکه کارهای جهان از جمله عالم مادی و طبیعی که بشر در آن باید رشد کند و به کمال مطلوب خود برسد از طریق اسباب و علل طبیعی - که خود انسانها از جمله آنها هستند - انجام می‌گیرد «ابی‌الله ان یجری الاشیاء الا بالاسباب»^(۱) خداوند نمی‌خواهد مگر اینکه چیزها و کارها با اسباب متناسب خودش جریان پیدا کند.

منتها این جهان در پرتو و در سایه جهان دیگری که از ماده و لوازم آن عاری است قرار دارد و بر حسب شرایط و معدّاتی تحت تأثیر آن جهان نیز واقع می‌شود. و اصولاً در فاعلیت جهان غیب نقصی نیست، هرچه هست در قابلیت جهان ماده است؛ و این قابلیت در انسانها با تلاش علمی و عملی به فعلیت خواهد رسید، و انسانها تا خود را از قید اسارت دنیا آزاد نسازند و تقوا پیشه نکنند و سنخیتی با جهان ماوراء ماده پیدا نکنند، شایستگی نزول نصرت خاص الهی توسط نیروهای نامرئی خداوند را - که به ملائکه تعبیر می‌شود - پیدا نخواهند کرد. پس به

۱- بحارالأنوار، ج ۲، ص ۹۰، حدیث ۱۴.

مقتضای آیه شریفه: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^(۱) «اگر ساکنان آبادیها (و شهرها) ایمان آورده و تقوا را پیشه خود می‌ساختند، به تحقیق برکات آسمانها و زمین را بر آنان می‌گشودیم» انسانها باید با ایمان و تقوا و تحمل ابتلائات خود را آماده نزول نصرت الهی و نزول ملائکه رحمت نمایند تا بتوانند به پیروزی کامل حقیقت بر باطل و فساد دست یابند.

و اینکه در روایات گذشته آمده بود که در زمان حضرت مهدی (عج) توان یک مرد به اندازه چهل مرد می‌باشد، کنایه از همین قدرت ایمان و تحمل فوق‌العاده‌ای است که در اثر ابتلائات برای مؤمنین راستین و مشتاقان عدالت و حق به وجود می‌آید.

۴- پیروزی حضرت مهدی (عج) با کمک یارانش

در هیچ روایتی وارد نشده که حضرت مهدی به تنهایی بر دشمنان خدا و عدالت پیروز می‌شود، و هیچ عالم شیعی نیز چنین ادعایی نکرده است تا نویسنده با تمسخر بگوید: «کسی که از خودش نتواند دفاع کند و از قتل می‌ترسد چگونه از دیگران دفاع نموده و...؟!»

بلکه - همان‌گونه که در روایات متعددی از طریق شیعه و سنتی وارد شده است - شرایط جهانی به شکلی متحول می‌شود که هنگام ظهور آن حضرت اهل زمین و آسمان با آن حضرت بیعت می‌کنند. بیعت اهل

۱- سوره اعراف، آیه ۹۶.

آسمان کنایه از هماهنگی نیروهای غیبی و ملائکه با اهل زمین، و بیعت اهل زمین کنایه از استقبال عمومی مردم جهان از دعوت آن حضرت می‌باشد. در بعضی روایات - چنانکه ذکر شد - قریب به همین مضمون آمده است که حتی اهل کتاب وقتی احاطه آن حضرت را به کتابهای آسمانی و حقایقی که در آنهاست مشاهده می‌کنند مسلمان می‌شوند و با او بیعت می‌کنند.

سنت الهی در مورد پیامبران گذشته و خلفای آنان نیز این نبوده که به تنهایی بر دشمنان پیروز شوند و اهداف الهی را در جامعه جامه عمل بپوشانند.

* * *

فصل نهم:

انتفاع از حضرت مهدی (عج)

در زمان غیبت

انتفاع از حضرت مهدی (عج) در زمان غیبت

در این بخش نویسنده هرگونه انتفاعی از حضرت مهدی (عج) را در زمان غیبت منکر شده است و می‌گوید:

«فرضاً که ولادت این مزعوم را بپذیریم، چه معنایی در این اختفا و پنهان شدن در چاه سرداب وجود دارد؟ [...]»

[...] هیچ مصلحت دنیوی و یا دینی از این آقا سر نزنده است و نه معتقدانش و نه منکرانش هیچ نفعی از او ندیده‌اند [...] بلکه بهانه‌ای شده است برای شیادان دین‌فروشی که بسیاری از مهمترین احکام دین را به نام او تعطیل نموده‌اند [...] و حتی [امام] خمینی [...] نیز بدین اعتراف می‌کند که شاید غیبت از منته طولانی بینجامد و [...] الآن احکام اسلامی و قوانین شریعت آیا باید تا زمان ظهور معطل بماند [...] و معنای این سخن این است که شریعت اسلامی برای مدت محدودی بوده است، یعنی فقط برای دو قرن، که این از رسواترین نسخ در شریعت است [...]».

پاسخ به این شبهه در چند محور مطرح می‌شود:

محور اول- اتهام نادرست به شیعه

چنانکه سابقاً به آن اشاره شد شیعه نمی‌گوید که امام زمان (ع) در چاه

سرداب پنهان شده و آنجا زندگی می‌کند؛ و علت احترام و قداستی که شیعیان برای سرداب قائل‌اند از قلم مرحوم آیت‌الله صدر نقل گردید.^(۱)

محور دوم- فواید حضرت مهدی (عج) در غیبت

فواید حضرت مهدی (عج) در غیبت دوگونه است: فواید ظاهری و فواید باطنی.

فواید ظاهری

اما فواید ظاهری مثل ترویج دین و حفظ آن از تحریف و بدآموزی و اقدام جهت اجرای احکام و حدود الهی توسط مردم و بیعت آنان با او هرچند در زمان غیبت به طور مستقیم منتفی است، ولی باید دانست که فواید ظاهری منحصر به آنچه ذکر شد نیست، بلکه از روایاتی که در این رابطه وارد شده است فهمیده می‌شود که از ناحیه آن حضرت فوایدی به مردم می‌رسد؛ هرچند شاید اکثر آنان متوجه آن نباشند و ایشان را شخصاً نشناسند.

از باب نمونه:

۱- روایت طولانی جابر از پیامبر (ص) از طریق اهل سنت که می‌گوید: پس از نزول آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۲) «ای مردم مؤمن از خدا و رسول و صاحبان امر که از

خود شما هستند اطاعت کنید» از پیامبر (ص) پرسیدم: «أولى الامر» [صاحبان امر] چه کسانی هستند؟ و آن حضرت فرمود:

«اینان خلفای من و ائمه مسلمین می‌باشند».

و سپس از حضرت علی (ع) تا حضرت مهدی (عج) را با اسم و مشخصات برشمرده و فرمود:

«فرزند حسن بن علی کسی است که خداوند به دست او مشرق و مغرب زمین را فتح می‌کند، و اوست که از دوستان و شیعیانش غایب می‌شود و جز کسی که خداوند قلب او را آزموده باشد در زمان غیبت او ثابت قدم نمی‌ماند».

سپس جابر پرسید: آیا از این غیبت نفعی به مردم می‌رسد؟ حضرت فرمودند:

«قسم به کسی که مرا به نبوت مبعوث نمود آنها در زمان غیبت از نور او بهره‌مند شده و از ولایت او منتفع می‌شوند، همان‌گونه که مردم از خورشید زیر ابر منتفع می‌گردند...»^(۱)

۱- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۴، حدیث ۲۵۰.

یادآوری می‌شود در رابطه با تطبیق آیه فوق بر حضرت امیر (ع) و سایر ائمه (ع) در کتاب غایة المرام آمده: «ابراهیم بن محمد الحموی (صاحب کتاب فرائد السمطين) با سند خود از سلیم بن قیس هلالی نقل کرده است که روزی حضرت امیر (ع) در زمان خلافت عثمان با جمعیتی از مهاجرین و انصار در مسجد پیامبر (ص) نشسته بودند و هر کسی برای خود فضیلتی را برمی‌شمرد و آن حضرت ساکت و ناظر

۲- توقیعی است که از ناحیه خود آن حضرت رسیده است:

«و اما چگونگی نفع بردن از من در زمان غیبت همچون نفع بردن از خورشید است هنگامی که زیر ابر پنهان باشد؛ و همانا من برای اهل زمین امان هستم همان گونه که ستارگان برای اهل آسمان امان می باشند...»^(۱)

۳- روایت سلیمان أعمش از امام صادق (ع) که در جواب سؤال او از چگونگی نفع بردن مردم از شخص غایب و پنهان فرمود:

«همان گونه که از خورشید زیر ابر نفع می برند»^(۲)

البته ممکن است این دو روایت و نظایر اینها ناظر به فواید باطنی و

بودند؛ سرانجام عده‌ای به ایشان اعتراض کردند که چرا شما برای خود چیزی نمی‌گویید، سپس آن حضرت به تفصیل مطالبی را بیان داشتند و ضمن آن آیاتی که در مورد خود نازل شده بود با بیان شأن نزول آنها را قرائت کردند. از جمله این آیات آیه فوق بود...»

همچنین در کتاب فوق آمده که ابن شهر آشوب از تفسیر مجاهد - که از تفاسیر اهل سنت است - نقل کرده که آیه فوق درباره حضرت علی (ع) نازل شده است و شأن نزول آن، هنگامی بود که پیامبر (ص) در سفری که از مدینه خارج شدند آن حضرت را جانشین خود نمودند.

و نیز ابن شهر آشوب گفته است: حسن بن صالح بن حی که زیدی است، از امام صادق (ع) معنای آیه فوق را پرسید، آن حضرت فرمودند: مقصود از «اولی الامر» اهل بیت رسول الله می باشد. (غایة المرام، چاپ قدیم، ص ۲۶۳، باب ۵۸ از مقصد اول).

۱- «... و اما وجه الانتفاع بی فی غیبتی فکالانتفاع بالشمس اذا غیبتها عن الأبصار السحاب. وانی لأمان لأهل الارض کما أن النجوم أمان لأهل السماء...». (بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۲، حدیث ۷).

۲- «... کما یتفعون بالشمس إذا سترها السحاب...». (همان، حدیث ۶).

معنوی باشد که از آن حضرت به مردم می‌رسد؛ و برای تفهیم موضوع، آن فواید را به فواید مادی و ظاهری که از ناحیه خورشید پشت ابر به زمین و اهل آن می‌رسد تشبیه نموده‌اند.

ولی با توجه به اینکه فواید باطنی شخص امام مربوط به کل عالم خلقت و همه موجودات - اعم از انسان و غیرانسان - می‌باشد، ممکن است منظور از دو روایت ذکر شده همان فواید ظاهری و اجتماعی باشد که به مردم می‌رسد، هرچند آنان متوجه نشوند و آن حضرت را مشاهده نکنند و یا نشناسند؛ چنان‌که در حدیث بعدی از نهج البلاغه به آن اشاره شده است.

۴- حضرت امیر (ع) در مورد ملاحم و فتنه‌ها و حوادث آخرالزمان

فرموده‌اند:

«آگاه باشید آن کسی که از ماست و این حوادث را مشاهده می‌کند با چراغی روشن راه پیماید و با الگویی همچون الگوی صالحین در آن حوادث عمل می‌کند، تا گرفتاری را نجات و اسیری را آزاد و تجمعاتی را متفرق و تفرقه‌هایی را مجتمع نماید، در حالی که مردم او را نمی‌بینند و کسی از او اثری نمی‌یابد هرچند پیگیری نماید»^(۱).

از این خطبه به خوبی استفاده می‌شود که در زمان غیبت از ناحیه حضرت مهدی (عج) فواید ظاهری به مردم می‌رسد و اجتماعاتی را

۱- «ألا وإن من أدركها منّا يسرى فيها بسراج منير و يحذو فيها على مثال الصالحين ليحلّ فيها رقاً و يعتق فيها رقاً و يصدع شعباً و يشعب صدعاً، في ستره عن الناس لا يبصر القائف اثره ولو تابع نظره». (نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۵۰).

متفرق و تفرقه‌هایی را مجتمع و گره‌هایی را باز و گرفتارانی را آزاد می‌نمایند، هرچند دیگران متوجه نمی‌شوند و آن حضرت را به طوری که او را بشناسند مشاهده نمی‌کنند؛ همچون خورشید پشت ابر که دیده نمی‌شود ولی فوایدش به مردم می‌رسد. و رسیدن فایده‌ای از کسی به کسی مستلزم این نیست که شخص منتفع متوجه شود یا آن کس را ببیند و بشناسد.

به عنوان مثال در حالت خواب با آنکه از طرف علت‌العلل هستی یعنی خداوند توسط علل و اسباب حیات فواید زیادی به انسان می‌رسد، ولی انسان در آن حالت متوجه نمی‌شود. و یا معاندین و منکرین خداوند با آنکه او را نمی‌شناسند و حتی قبول ندارند و یا با او دشمنی نیز می‌کنند، با این حال از طرف خداوند فیوضاتی به آنان می‌رسد.

فواید باطنی

۱- علت غایی بودن برای جهان

علت غایی بودنِ امام برای نظام آفرینش بدین معناست که گرچه خداوند متعال مبدأ نخستین همه عالم و هدف نهایی و علت غایی آن است، ولی برترین هدف در مجموعه جهان برای موجودات آن برترین موجود و محصول آن می‌باشد که دستاورد و پرورش یافته در دامن جهان بوده، و آن کاملترین انسان می‌باشد. و به عبارت دیگر: امام یعنی انسان کامل - اعم از نبی یا وصی نبی - علت غایی فعل خداوند به شمار می‌رود، که حدیث قدسی معروف «لولاک ما خلقت الافلاک»^(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۸، حدیث ۴۸.

«اگر به خاطر تو [ای محمد] نبود افلاک را خلق نمی‌کردم» نیز به آن اشاره دارد.

و هدف از خود انسان کامل بروز و ظهور اسماء و صفات خداوند است که در آینه نبوت و امامت نمایان می‌شود. به بیان دیگر هدف عالی از ایجاد نوع انسان، برترین افراد این نوع که همان انسانهای کامل هستند می‌باشد. و تحقق این نوع به وجود اولین فرد انسانی (آدم ابوالبشر) است که طبعاً اولین فرد از انسان کامل می‌باشد، و تا زمانی که این نوع تحقق خارجی دارد انسان کامل در قالب افراد متفاوت (انبیاء و ائمه ع) موجود است؛ در غیر این صورت تخطی و تعطیل در وصول به غرض و علت غایی پیش می‌آید، و تخلف معلول همان گونه که نسبت به علت فاعلی محال است نسبت به علت غایی نیز محال می‌باشد.

در حقیقت انسان کامل همچون میوه‌های بسیار مطبوع و مطلوب باغبان است که انسانها به خاطر دسترسی به آنها اقدام به تهیه باغ و کشت درختان گوناگون و پرورش آنها و تحمل سختی‌های فراوان می‌نمایند. بدون تحقق هدف و غایت ذکرشده، خلقت جهان عبث و لغو می‌باشد. چنین غایتی در هر زمان باید وجود داشته باشد، وگرنه جهان مادی فلسفه وجودی خود را از دست می‌دهد و فانی خواهد شد.

روایاتی که با تعبیرات مختلف می‌گوید: «لو بقیت الارض بغیر امام لساخت»^(۱) «اگر حجت خدا روی زمین نباشد زمین فرو می‌رود» ناظر به همین حقیقت است. در روایت متواتر بین شیعه و سنی آمده است:

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹، حدیث ۱۰؛ همین مضمون در احادیث ۱۱، ۱۲ و ۱۳ آمده است.

«من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة»^(۱) «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است». و از این حدیث استفاده می‌شود که زمین در هیچ زمانی از امام حقی - که برترین انسان کامل است و عدم شناخت او موجب مردن جاهلی است - خالی نخواهد بود.

۲- واسطه فیض بودن امام (ع)

برای توضیح این معنا لازم است به حقیقت امامت از نظر قرآن توجه شود.

در این رابطه مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در ذیل آیه شریفه: ﴿و اذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات﴾^(۲) توضیحاتی دارد که چکیده آن از نظر شما می‌گذرد:

«امامت موهبتی است الهی غیر از موهبت نبوت، رسالت و ریاست دین و دنیا و خلافت و حکومت و مطاع بودن. و از این رو خداوند پس از اینکه حضرت ابراهیم (ع) دارای مقام نبوت و رسالت بود در اواخر عمر پس از ابتلائات و امتحانات شدیدی او را برای چنین مقامی برگزید و فرمود:

۱- مضمون این روایت علاوه بر طرق شیعه، از طریق اهل سنت نیز در حد تواتر نقل شده است؛ از جمله در کتب ذیل: المعجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۳۸۸؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۲۲۴؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۵؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۰۳؛ مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۹۶؛ شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹.
۲- سورة بقره، آیه ۱۲۴.

﴿... إني جاعلك للناس إماماً...﴾^(۱) «همانا من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم...».

و آنچه از قرآن استفاده می‌شود این است که هر کجا در قرآن متعرض این مقام شده است آن را به نوعی از هدایت تفسیر و تبیین نموده است.

در سورة انبیاء فرموده: ﴿و وهبنا له إسحق و یعقوب نافلة و کلاً جعلنا صالحین، و جعلناهم أئمة یهدون بأمرنا...﴾^(۲) «و ما اسحاق و یعقوب را افزون به او - ابراهیم - عطا کردیم و همگی را صالح قرار داده و آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما مردم را هدایت می‌کردند». و در سورة سجده فرموده است: ﴿و جعلنا منهم أئمة یهدون بأمرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون﴾^(۳) «و بعضی از آنان - پیامبران - را چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کردند».

در هر دو آیه فوق خداوند امامتی را که به پیامبران خاصی اعطا کرده است به «هدایت به امر الهی» تبیین و تفسیر نموده است. پس حقیقت امامت «هدایت به امر» است. و «امر» را در سورة «یس» چنین بیان نموده است: ﴿إنما أمره اذا أراد شیئاً أن یقول له کن فیکون، فسیحان الذی بیده ملکوت کلّ شیء...﴾^(۴) «همانا امر او هنگامی که چیزی را اراده کرد این است که به آن

۱- سورة بقره، آیه ۱۲۴. ۲- سورة انبیاء، آیه ۷۲ و ۷۳.

۳- سورة سجده، آیه ۲۴. ۴- سورة یس، آیه ۸۲ و ۸۳.

می‌گوید موجود شو پس آن موجود می‌شود. پاک و منزّه است خدایی که ملکوت و باطن هر چیزی به دست اوست». در این آیه «امر» به ملکوت و باطن عالم تفسیر شده است، و ملکوت عالم همان وجه دیگر این عالم است که با آن وجه با خداوند مواجه است و از او صادر می‌شود؛ و این وجه یکی بیش نیست: ﴿و ما أمرنا إلاّ واحداً كلمح بالبصر﴾^(۱) «و امر ما نیست جز یکی، همچون چشم به هم زدنی». و از تکرر و قیود زمان و مکان و حرکت و تغییر دور و منزّه می‌باشد.

پس مستفاد از آیات مذکور چنین است که امام به خاطر مصاحب بودن با ملکوت عالم نوعی ولایت تکوینی بر باطن عالم دارد و در اثر این مصاحبت و ولایت که قهرراً دامنه آن بر باطن قلوب و اعمال مردم نیز امتداد دارد آنان را هدایت می‌کند؛ یعنی عملاً به کمال مطلوب و هدف نهایی می‌رساند. و در حقیقت واسطه در فیض الهی می‌باشد که همان هدایت و ایصال به سوی کمال مطلق است.

این نوع هدایت غیر از صرف ارائه طریق کمال و حق و راهنمایی به سوی آنها است و مرحله‌ای بالاتر از آن می‌باشد. ارائه طریق وظیفه هر نبی و رسول بلکه هر مؤمنی است و منحصر به «امام» نمی‌باشد. آنچه منحصر به اوست و حقیقت «امامت» است همان «هدایت به امر» و رساندن افراد خاصی

به کمال می‌باشد. کسانی می‌توانند مشمول این هدایت شوند که در تمام جهات و شئون حقیقتاً پیروی از امام می‌کنند و حقیقتاً او را مقتدای خود در تمام ابعاد زندگی قرار داده‌اند.^(۱)

یادآوری می‌شود عبارتی که در روایت جابر از پیامبر اکرم (ص) -از طریق اهل سنت- نقل شد، یعنی جمله: «یتنفعون بولایته فی غیبتہ...»^(۲) «در زمان غیبت از ولایت او نفع می‌برند» در راستای این مطلب نیز هست که از قرآن درباره حقیقت امامت استفاده می‌شود.

و اگر مقصود از «ولایت او» پیروی کامل از منویات و اهداف آن حضرت باشد، این گونه ولایت منحصر به افراد خاصی از اولیای او از بین شیعیان خواهد بود. بنابراین فواید و منافع امام منحصر به فواید ظاهری نمی‌باشد.

ضمناً مقصود از «لطف» که مرحوم خواجه طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد^(۳) در رابطه با وجود امام معصوم گفته است که وجود امام لطف الهی است و تصرفش لطف دیگری است و فقدان تصرف و لطف او از ناحیه ماست، همان فوائد ظاهری و باطنی امام می‌باشد.

عرضه اعمال بر پیامبر (ص) و امام (ع)

روایاتی که مضمون آن عرضه اعمال و کارهای عباد بر پیامبر (ص) و

۱- تفسیرالمیزان، ج ۱، ص ۲۷۰ به بعد.

۲- فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۳۱۴، حدیث ۲۵۰.

۳- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، مقصد پنجم، مسأله اولی، ص ۵۰۷ تا ۵۱۰.

ائمه (ع) است، نیز دلالت می‌کند بر اینکه باطن اعمال انسانها نزد امام حضور دارد و او نوعی نظارت و اشراف بر اعمال دارد.

از باب نمونه در کافی یک باب با همین عنوان منعقد شده است.^(۱) همچنین است روایاتی که پیامبر (ص) و ائمه (ع) را شهدا و گواهان مردم دانسته است.^(۲)

در روایت چهارم این باب عبدالله بن أبان الزیّات که نزد حضرت رضاع (ع) موقعیتی داشت از آن حضرت خواست که برای او و اهل بیتش دعا کنند، آن حضرت فرمود:

«مگر من چنین نمی‌کنم؟ به خدا قسم اعمال شما در هر روز و هر شب بر من عرضه می‌شود». آنگاه راوی از این کلام حضرت تعجب کرد و حضرت در جواب فرمود: «مگر این آیه قرآن را نخوانده‌ای: ﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا لِغَدٍ لِّئَلَّكُمْ تَرْجَعُونَ﴾ و بگو - ای پیامبر - عمل کنید که خداوند و رسول او و مؤمنین به زودی عمل شما را می‌بینند» به خدا قسم مقصود از آن [والمؤمنون] علی بن ابی طالب است.^(۴)

و علت اینکه فقط حضرت علی (ع) را نام بردند با آنکه علی (ع) و امامان معصوم دیگر در این جهت تفاوتی ندارند، این است که در زمان نزول آیه فقط حضرت علی (ع) مصداق آن امر بوده است و گرنه مؤمنون

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲- بحارالانوار، ج ۷، باب: «السؤال عن الرّسل والامم».

۳- سورة توبه، آیه ۱۰۵. ۴- الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹، حدیث ۴.

جمع است و افراد دیگری همچون امامان معصوم (ع) که شایستگی آن مقام منیع را دارند شامل می‌شود.

اشکال و پاسخ

ممکن است توهم شود: لازمه این بیان این است که مقام ائمه معصومین (ع) از پیامبر اسلام (ص) بالاتر است، با اینکه یقیناً چنین نیست. در توضیح مطلب باید توجه شود که پیامبر اکرم (ص) علاوه بر مقام نبوت و رسالت دارای مقام امامت و ولایت نیز بوده‌اند، و به دلیل خاتم پیامبران بودن قهراً در جهت کمال و مقامات معنوی و احاطه بر ملکوت عالم از تمام پیامبران گذشته بالاتر هستند. و مسأله مهم معراج که در سوره «اسراء» و «نجم» به آن اشاره شده است حکایت از انکشاف و ظهور ملکوت عالم برای آن حضرت و یقین ایشان به غیب دارد؛ و بیان این سخن از موضوع این نوشتار خارج است.

یک پرسش از نویسنده جزوه

با این همه روایات متواتر بین شیعه و سنی در مورد زنده و غایب بودن حضرت مهدی (عج) و آیاتی که دلالت بر حجت بودن سنت پیامبر (ص) و بالتبع عترت آن حضرت دارد، و همچنین استدلال قرآنی که اخیراً از تفسیر المیزان نقل شد، چگونه نویسنده جزوه به طور قطع ادعا می‌کند که غیبت حضرت مهدی (عج) بدون فایده است؟! نویسنده از کجا

مطمئن گشته که هیچ مصلحت دنیوی یا دینی در غیبت امام زمان (عج) وجود ندارد؛ مگر او که منکر علم غیب برای ائمه (ع) می باشد خود دارای علم غیب است و بر تمام امور و قوف دارد که این چنین ادعا می کند؟ نهایت چیزی که او شخصاً حق دارد بگوید این است که او از فواید آن حضرت در زمان غیبت اطلاعی ندارد.

در وجود انسان و در طبیعت چه بسا چیزهایی یافت می شود که انسانها تاکنون از فواید آنها چیزی نمی دانند. آیا می توان به همین دلیل اصل وجود آنها را انکار نمود؟! قرآن نیز به محدودیت علم بشر اشاره کرده است: ﴿و ما أوتیتم من العلم الاّ قليلاً﴾^(۱) «و به شما از علم و دانش جز اندکی داده نشده است».

محور سوّم- تعطیلی بسیاری از احکام دین در زمان غیبت

تعطیلی بسیاری از احکام در زمان غیبت، که نویسنده آن را لازمه عقیده شیعه به امام زمان غایب شمرده است نیز بی اساس است؛ زیرا هیچ عالم شیعی معتقد به تعطیلی احکام در زمان غیبت نیست، بلکه آنچه در نوشته های اکثر عالمان شیعه وجود دارد این است که چون در دوران غیبت بخشی از احکام مانند حدود و نظایر آن و نیز فراهم نمودن زمینه های اجرای احکام به دست مردم اصولاً نیازمند قدرت و حاکمیت می باشد و معمولاً در زمان غیبت چنین قدرتی برای عالمان شیعه به

دست نیامده، از این رو قهراً بخشی از احکام تعطیل خواهد شد. عقیده اکثر قریب به اتفاق عالمان شیعه این است که اگر در زمان غیبت امکان و قدرت بر اجرای حدود و سایر احکام دینی فراهم شد باید آنها اجرا شود. و اختلاف نظر در این است که آیا تحصیل قدرت و حکومت در زمان غیبت شرعاً واجب می باشد یا نه؟ و منظور آیت الله خمینی (ره) در کتاب حکومت اسلامی نیز همین است که اگر در زمان غیبت حضرت مهدی (عج) اقدام برای تشکیل حکومت دینی نشود چه بسا بسیاری از احکام و حدود الهی تعطیل شود. و البته این اختلاف نظر ربطی به ادعای نویسنده ندارد.

بدیهی است امکان برداشت غلط از فلسفه غیبت امام زمان (عج) و یا سوءاستفاده از آن را نفی نمی کنیم. زیرا ممکن است عده قلیلی چنین پندارند که در زمان غیبت آن حضرت بخشی از احکام قطعی اسلام مانند: مسائل امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با طاغوت و ظالمین، تلاش در راه تحقق ارزشهای اسلامی و قسط و عدالت و... موقتاً تعطیل باشد و عمل به آنها را موکول به شخص امام زمان (عج) نمایند، و یا فرضاً افرادی از نام مقدس آن حضرت و نیابت از ایشان در راستای مقاصدی ناصحیح استفاده نمایند؛ ولی این امر نباید سوژه ای شود در جهت انکار اصل ولادت و غیبت امام زمان (عج).

در طول تاریخ همواره از روی عمد و یا در اثر جهالت از هر امر مقدسی سوءاستفاده هایی شده است. ادعای خدایی فراعنه تاریخ، ادعای پیامبری مسیلمه کذاب، ادعای امامت و خلافت رسول الله توسط

بعضی افراد در طول تاریخ نظیر خلفای بنی امیه و بنی عباس و دیگران، ادعای دروغین مهدویت و همچنین نیابت دروغین از امام زمان (عج) توسط بعضی از فرقه‌های ضاله و عامل بیگانه و ...؛ این‌گونه امور نباید موجب انکار اصل وجود خداوند و نبوت پیامبران الهی و امامت ائمه معصومین (ع) و ولادت و غیبت امام زمان (عج) گردد.

علاوه بر این، ادعای نویسنده در تعطیلی احکام نسبت به شیعه، در مورد خود اهل سنت نیز صدق می‌کند؛ چرا که عملاً در طول تاریخ بعد از صدر اسلام تاکنون در اکثر جوامع سنی بسیاری از احکام اسلام تعطیل بوده است و هم‌اکنون نیز تعطیل می‌باشد. پس به اعتقاد نویسنده باید اهل سنت از دین خود دست بردارند و یا دین خود را موهون بیندارند.

* * *

فصل دهم:

علم امامان به حوادث

و

کتب آسمانی

علم امامان به حوادث و کتب آسمانی

نویسنده جزوه در رابطه با علم غیرطبیعی ائمه (ع) چهار موضوع را مطرح می‌کند:

موضوع اول - علم امامان (ع) به گذشته و آینده

نویسنده مضمون روایاتی را که درباره علم امامان به کتابهای آسمانی گذشته و زبانهای آنها^(۱) و اینکه «صحیفه‌ای مختومه» از طرف پیامبر (ص) به دست امامان یکی پس از دیگری است،^(۲) و «جفر» و «جامعه» و «مصحف فاطمه (س)» نیز نزد امامان (ع) می‌باشد،^(۳) و اینکه امامان به «ماکان و ما یکون و ما هو کائن» (آنچه بود و آنچه می‌آید و آنچه هست) علم دارند،^(۴) و نیز روایاتی را که دلالت دارند بر عدم اشتراط سن برای امام (ع) همچون پیامبران (ع)^(۵) مورد استهزاء قرار داده و منکر علم غیرعادی ائمه (ع) شده است، و می‌نویسد:

«[...] برای این‌که مدعی هستند که [...] امام عالم و آگاه به گذشته و آینده

می‌باشد و هیچ چیز بر او مخفی نیست و همه کتابهایی که از طرف

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۲۷. ۲- همان، ص ۲۳۵.

۳- همان، ص ۲۳۸. ۴- همان، ص ۲۶۰.

۵- همان، ص ۳۸۲.

خداوند نازل شده پیش او بوده به همه آنها با زبانهای متفاوت آگاهی و علم دارد [...]».

برای روشن شدن موضوع به بررسی آن می پردازیم:

امکان اطلاع انسان از غیب

دیدگاه بوعلی سینا

بوعلی سینا با اینکه یکی از سرآمدان حکمای عقل گراست و از حکمت اشراق و مشرب اهل عرفان فاصله دارد در رابطه با امکان اطلاع انسانها از غیب در کتاب اشارات می گوید:

«هرگاه بشنوی که عارفی از غیب خبر می دهد و بشارت یا اندازی که قبلاً داده است درست درآمد، پس باور کردن آن برای تو دشوار نیاید؛ زیرا این امر در قوانین طبیعت علل و اسباب معینی دارد.»^(۱)

وی در رابطه با استدلال برای امکان اطلاع انسانها از غیب می گوید:

«تجربه و قیاس [برهان] هماهنگ هستند که نفس انسانی به گونه ای است که در حالت خواب به غیب دسترسی پیدا می کند، پس مانعی ندارد که این دسترسی در حالت بیداری نیز روی دهد مگر آنکه مانعی محقق داشته باشد که زوال یا ارتفاع آن ممکن نباشد.

اما تجربه: پس شنیدن از دیگران و شناخت گواه آن است، و کسی نیست که آن را در نفس خویش تجربه نکرده باشد؛

تجربه ای که الهام بخش تصدیق است، مگر کسی که مزاج فاسد داشته باشد و قوه تخیل و حافظه او خفته باشد.

و اما قیاس را در چند تنبیه بیان می کنم.»^(۱)

سپس شیخ الرئیس ضمن چند فصل به ادله این موضوع اشاره می کند، و در فصل دهم می گوید:

«برای نفس تو ممکن است که نقش عالم عقلی را برحسب استعداد و زوال مانع در خویش مرتسم سازد؛ و شما قبلاً از این مطلب آگاه گشته اید. پس نقش بستن برخی امور غیبی را در نفس شما از عالم غیب بعید بدان و استنکار نداشته باش...»^(۲)

وی در فصل دیگری در رابطه با انکار حقایق از روی جهل و نادانی می گوید:

«دوری کن از این که ذکاوت و کیاست و تبری تو از عامه مردم این باشد که اعتراض و هر چیزی را [که نمی دانی] انکار کنی. این سبکی و ناتوانی است. و تندروی تو در تکذیب آنچه هنوز برای تو روشن نشده کمتر از تندروی تو در تصدیق امر بی دلیل نیست. تو باید به رشته توقف چنگ زنی...»^(۳)

یادآوری می شود: بوعلی سینا در رساله ای مستقل کیفیت ارتباط نفوس مستعد انسانها با عالم غیرمادی و اطلاع آنها از غیب را به تفصیل ذکر کرده است. مراجعه شود.^(۴)

۱- همان، فصل ۸.

۲- همان، فصل ۱۰، ص ۱۲۴.

۳- همان، فصل ۳۱، ص ۱۵۹.

۴- رسائل بوعلی سینا، ص ۲۲۴.

۱- «الاشارات والتنبیهات»، جزء چهارم، نمط ۱۰، فصل ۷، ص ۱۱۹.

نظر فخر رازی

فخر رازی که از متکلمین اشعری مسلک اهل سنت بوده و در بسیاری امور تشکیک می‌کند، و از این رو به امام‌المشککین معروف است، در ذیل عبارت بوعلی‌سینا در فصل هفتم از نمط چهارم اشارات - که گفته است: «هرگاه بشنوی که عارفی از غیب خبر می‌دهد... پس باور کردن آن برای تو دشوار نیاید...» - می‌گوید:

«این فصل بی‌نیاز از تفسیر است.»

و طبعاً مطالب آن مورد قبول وی می‌باشد.

نامبرده در شرح فصول دیگری که به دنبال فصل هفتم مذکور است و به موضوع همین فصل مربوط می‌باشد، ضمن شرح کلام بوعلی‌سینا برای امکان آگاهی انسان از غیب، به استدلال و تأیید کلام بوعلی‌سینا پرداخته است.

همچنین نامبرده در کتاب «المباحث المشرقية» ضمن فصلی که با عنوان: «کیفیت خبردادن از غیب» منعقد نموده است، می‌گوید:

«نفس انسان هرگاه کاملاً قوی شود و وافی به جوانب کشمکش بوده (یعنی بتواند جامع اضداد باشد) به نحوی که اشتغال آن به تدبیر بدن مانع از اتصال و ارتباط با مبادی غیر مادی نشود، و نیز قوه متخیله قوی باشد به نحوی که بتواند حس مشترک را از حواس ظاهری خلاص نماید، بعید نیست چنین نفسی بتواند آنچه برایش از ارتباط و اتصال با مبادی

غیر مادی در حالت خواب پیش می‌آید، در حالت بیداری نیز برایش پیش آید و از عالم غیر مادی در چنین نفسی چیزهایی وارد شود و بعضی از امور غیبی مربوط به گذشته یا آینده را درک نماید...»^(۱).

اظهارات سهروردی

شیخ الاشراق سهروردی که از حکمای بزرگ دوره اسلامی و طبق مشهور از اهل سنت می‌باشد، در کتاب «شرح حکمة الاشراق» ضمن یکی از فصول مقاله پنجم آن می‌گوید:

«هرگاه شواعل حواس ظاهری انسان کم شود، قهراً از مشغول بودن به تخیل خلاص می‌شود و بر امور غیبی اطلاع پیدا می‌کند. شاهد این مطلب خوابهای صادق انسان است.»
او سپس می‌گوید:

«تنها حجاب نفس انسانی همانا شواعلی همچون حواس ظاهری و حواس باطنی انسان می‌باشد، پس هرگاه انسان خود را از چنگ آنها خلاص نمود نفس او آزاد می‌شود و به سوی انوار برزخی بالا صعود می‌کند و از علوم می‌کند که در آنهاست اطلاع پیدا خواهد کرد، زیرا این انوار به جزئیات کائنات و لوازم حرکات آنها عالم می‌باشند...»^(۲).

۱- المباحث المشرقية، فخر رازی، باب ششم، فصل هفتم.

۲- شرح حکمة الاشراق، شهاب‌الدین سهروردی، چاپ قدیم، ص ۵۲۳.

همچنین نامبرده در رساله هیاکل النور می‌گوید:

«... و نفس‌های فاضل چون از تاریکی تن و هیکل خلاصی یابند و در فضا و سنای جبروت جولان کنند، و بر شرفات ملکوت اشراق نور حق بریشان آید، چیزها بینند که هیچ نسبت ندارد با دیدن چشم چون از تاریکی چشم برکشند و به نور آفتاب روشن شود...»^(۱)

وی در هیکل دیگری از رساله فوق می‌گوید:

«بدان که نفس ناطقه از جوهر ملکوت است و او را قوت‌های تن و مشاغل از عالم خود بازداشته است. و هرگه که نفس قوی گردد به فضائل روحانی، و سلطان قوای بدنی ضعیف شود به سبب کم خوردن و کم خفتن باشد که نفس خلاص یابد و به عالم قدس پیوندد، و از ارواح قدس معرفتها حاصل کند... و باشد که نفس، مشاهدت امر عقلی کند، و محاکات آن متخیله بکند و منعکس شود به عالم حس، هم‌چنان که از حس منعکس می‌شود به معدن تخیل، و به اعتبار آن محاکات مشاهدت صورت عجیب کند که با وی سخن می‌گوید، و یا کلماتها شنود منظوم ولکن شخص نبیند. و یا باشد که صورت غیب بیند و آن صورت که بیند چنان نماید که بر بالا می‌رود و به زیر می‌آید... و خوابهای راست نیز محاکاتی

است خیالی از آن مشاهدت نفس نه خواب اضغاث که از یاری کردن متخیله حاصل شود...»^(۱)

و نیز سهروردی در رساله پرتونامه می‌گوید:

«... پس چون این شواعل (حواس ظاهر و حواس باطن) کم شود، همچنان که بعضی را در خواب... یا نفس قوی باشد و منفعل نشود به شواعل حواس، همچو انبیا و بعضی اولیا را که به ریاضات توسل نمایند و به تهذیب اخلاق و غیر آن تا نفس ایشان تمام مناسبت بیابد با نفوس افلاک... و چون حجاب از میان برخیزد، آنچه طلب می‌کند متصوّر شود ایشان را.»^(۲)

نامبرده در ادامه همین بحث می‌گوید:

«... پس چون معنی غیبی در نفس متصوّر شود، باشد که بزودی منظوی گردد و اثرش نماند. و باشد که بر متخیله اشراق کند و از متخیله در حس مشترک افتد و صورت غیب مشاهده کرده آید. و باشد که ندایی شنود و یا مکتوبی بیند و این جمله در حس مشترک باشد...»^(۳)

همچنین نامبرده می‌گوید:

«... و هرکه در ملکوت فکری دائم کند و از لذات حسی و از

۱- همان، هیکل هفتم، ص ۱۰۷ به بعد.

۲- همان، رساله پرتونامه، فصل دهم، ص ۷۸.

۳- همان، ص ۸۰.

۱- مجموعه آثار فارسی، رساله هیاکل النور، شهاب‌الدین سهروردی ملقب به شیخ‌الاشراق، هیکل ششم، ص ۱۰۷، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مطاعم پرهیز نماید الا به قدر حاجت، و به شب نماز کند، و بر بیدار داشتن شب مواظبت نماید، و وحی الهی بسیار خواند و تلطیف سر کند به افکار لطیف، و نفس را در بعضی اوقات تطریب نماید، و با ملاً اعلیٰ مناجات کند و تملق کند، انواری برو اندازند همچو برق خاطف... و باشد که صورتهای خوب نیز بیند و باشد که نفس را خطفه ای عظیم افتد (یعنی سرعت ارتباط و اتصال) به عالم غیب...»^(۱)

اظهارات ارسطو یا فلوطین

در کتاب «اثولوجیا» که منسوب به ارسطو است، ولی طبق بعضی شواهد اثر فلوطین از حکمای نوافلاطونی می باشد، آمده است:

«همانا زمانی ما می توانیم به عالم عقلی (عالم مجردات) دست پیدا نماییم و نفس ما چیزهایی از آن عالم دریافت کند که از این عالم ماده صعود کرده و شهوات پست آن را ترک نماییم و به هیچ یک از احوال آن سرگرم و مشغول نشویم. در چنین حالتی است که ما توان درک و احساس اموری را پیدا می کنیم که از آن عالم مجرد بر ما نازل می گردد.»

و در ادامه این مطلب آمده است:

«هرگاه نفس انسان توانست امور محسوس فانی را ترک کند و به آنها چنگ نزند، به آسانی و بدون سختی و مشکلی این

بدن را تدبیر می کند و به نفس کلی (روح محیط بر عالم ماده) شبیه می شود، و روش نفس انسان در تدبیر بدن و عالم ماده، همچون نفس کلی خواهد شد بدون هیچ تفاوت و اختلافی»^(۱)

قرآن و علم غیب

در این که علم غیب ذاتاً مخصوص خداوند می باشد شکی نیست، و آیات زیادی از قرآن کریم هم بر این معنا دلالت می کند، که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- «قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله»^(۲) «بگو - ای پیامبر - هیچ کس در آسمانها و زمین غیب را نمی داند مگر خداوند.»

۲- «و لله غیب السموات والارض»^(۳) «غیب آسمانها و زمین مخصوص خداوند است.»

۳- «فقل انما الغیب لله...»^(۴) «بگو - ای پیامبر - همانا [علم به] غیب مختص خداوند است.»

۴- «له غیب السموات والارض»^(۵) «غیب آسمانها و زمین مختص به او [خداوند] است.»

ولی از نظر عقلی امکان این نیز وجود دارد که خداوند بخشی از علم

۱- اثولوجیا، ص ۹۰ به بعد.

۲- سوره نمل، آیه ۶۵.

۳- سوره نحل، آیه ۷۷.

۴- سوره یونس، آیه ۲۰.

۵- سوره کهف، آیه ۲۶.

غیب خود را به بعضی از بندگان مقرب خود عطا نماید و هیچ محذور عقلی پیش نخواهد آمد. آیاتی از قرآن نیز شاهد بر این مطلب است، و دلالت می‌کند بر این که خداوند پیامبران را به بخشی از علم غیب خود آگاه کرده است، از جمله آیات زیر:

۱- ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾^(۱) «اینها از اخبار غیب است که به تو وحی می‌کنیم.»

اشاره آیه به داستان حضرت نوح (ع) است که در آیات قبل ذکر شده است.

۲- ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ﴾^(۲) «این از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم.»

اشاره این آیه به داستان حضرت یوسف (ع) می‌باشد که در آیات پیش به تفصیل ذکر شده است.

۳- ﴿عَالَمِ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبٌ أَحَدًا إِلَّا مِنْ أَرْضِي مِنْ رَسُولٍ...﴾^(۳) «[خداوند] عالم به غیب است و غیب خود را برای کسی ظاهر نمی‌کند مگر کسی که مورد رضایت او باشد، از قبیل رسول...».

۴- درباره حضرت عیسی (ع) می‌خوانیم: ﴿وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾^(۴) «و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید مطلع می‌کنم.»

۱- سوره هود، آیه ۴۹.
۲- سوره یوسف، آیه ۱۰۲.
۳- سوره جن، آیات ۲۶ و ۲۷.
۴- سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۵- درباره حضرت یوسف (ع) می‌خوانیم: ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رِبِّكَ وَ يَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾^(۱) «و این چنین پروردگارت [ای یوسف] تو را برمی‌گزیند و تأویل احادیث را به تو می‌آموزد.»

۶- درباره پیامبران می‌خوانیم: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رِيسَلِهِ مَنْ يَشَاءُ...﴾^(۲) «و چنین نیست که خداوند شما را بر غیب مطلع سازد، و لکن از پیامبران خود هر کس را بخواهد [برای اطلاع از غیب] برمی‌گزیند.»

از این آیات به خوبی فهمیده می‌شود که پیامبر اسلام و پیامبرانی دیگر با وحی الهی اجمالاً به اخباری از غیب پیدا کرده‌اند.

از طرفی مطابق روایاتی که از طریق شیعه و سنی نقل شده، حضرت علی (ع) «باب مدینه علم پیامبر (ص)» و «خزانه دار و مخزن علم پیامبر (ص)» می‌باشد (که در همین فصل به آنها اشاره می‌شود).

بدیهی است علوم سایر امامان (ع) نیز منتهی به پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) خواهد شد. نویسنده جزوه مورد بحث نمی‌تواند بگوید: علی (ع) باب مدینه علم پیامبر (ص) و خزانه دار و مخزن علم او می‌باشد، اما سایر امامان چنین نیستند، زیرا مطابق روایات متواتر اهل سنت [که در بخش سوم از فصل اول کتاب نقل شد] پیامبر (ص) در معرفی و تعیین اوصیاء و خلفای دوازده‌گانه خود هیچ تفاوتی را بین آنان از نظر علم و سایر فضایل مطرح نکرده‌اند.

۱- سوره یوسف، آیه ۶.
۲- سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

علاوه بر این در فصل اول کتاب با استناد به روایات متواتر اهل سنت که امامان دوازده گانه توسط پیامبر (ص)، وصی و خلیفه و امیر برای امت اسلامی معرفی شده‌اند، ثابت شد که سنت [قول، فعل و تقریر] آنان نیز همانند سنت پیامبر (ص) برای همگان حجت می‌باشد. بنابراین، کلام حضرت علی (ع) در مورد خود و سایر امامان (ع) برای همگان حجت است. به چند نمونه آن توجه نمایید:

۱- آن حضرت در خطبه‌ای از نهج البلاغه پس از پیشگویی‌هایی در مورد بصره که مورد تعجب یکی از حاضرین شد، فرمود: «...لیس هو بعلم غیب و انما هو تعلم من ذی علم. و انما علم الغیب علم الساعة و ما عدده الله سبحانه بقوله: ﴿ان الله عنده علم الساعة و ينزل الغیث و يعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً و ما تدری نفس بأی ارض تموت...﴾^(۱) فهذا علم الغیب الذی لا یعلمه احد الا الله و ما سوی ذلک فعلم علمه الله نبیّه فعلمنیه و دعا لی بأن یعیه صدری...»^(۱)

«...این علم غیب نیست، بلکه آموختن از کسی است که دارای علم است. همانا علم غیب علم به ساعت قیامت و سایر چیزهایی است که خداوند در این آیه شریفه برشمرده است: «همانا خداوند نزد اوست علم ساعت [قیامت] و اوست که باران را نازل می‌کند و می‌داند آنچه در رحم‌های مادران است. و هیچکس نمی‌داند فردا چه می‌کند؛ و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد...» این است علم غیبی که هیچ کس

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۲۸.

جز خداوند نمی‌داند و غیر از این، علمی است که خداوند به پیامبرش آموخته و او نیز به من آموخت و برایم دعا کرد که سینه‌ام آن را حفظ نماید...»

۲- در خطبه دیگری فرموده است: «تالله لقد علمت تبلیغ الرسالات و إتمام العادات و تمام الکلمات...»^(۱) «به خدا قسم تبلیغ رسالتها و وفای به عهد‌ها و تفسیر کلمات [خداوند] به من آموخته شد...» بدیهی است کلمات خداوند منحصر به احکام شرعی نیست.

۳- و نیز در نهج البلاغه در رابطه با اهل بیت پیامبر (ص) آمده است: «هم موضع سرّه و لجا أمره و عیبه علمه...»^(۲) «آل محمد (ص) موضع اسرار خداوند و ملجأ فرمانش و ظرف علم اویند...».

آیا علم امامان همانند علم دیگران است؟

در رابطه با علم امامان به کتابهای آسمانی گذشته و زبانهای آنها و بودن صحیفه‌های مخصوصی از طرف پیامبر (ص) نزد ائمه (ع) و علم آنان به گذشته و حال و آینده، توجه نویسنده را به دو حدیث از پیامبر اکرم (ص) به عنوان نمونه جلب می‌کنیم:

حدیث اول:

«أنا مدینه العلم و علیّ بابها» «من شهر علم هستم و علی درب آن است».

۲- همان، خطبه ۲.

۱- همان، خطبه ۱۲۰.

این حدیث علاوه بر کتب شیعه در کتابهای معتبر اهل سنت نیز از پیامبر (ص) نقل شده است. کتابهایی نظیر: المستدرک،^(۱) مجمع الزوائد،^(۲) الجامع الصغیر،^(۳) تاریخ بغداد،^(۴) المناقب،^(۵) تهذیب الآثار،^(۶) تاریخ ابن کثیر،^(۷) الصواعق،^(۸) الاستیعاب،^(۹) أسد الغابة^(۱۰) غایة المرام^(۱۱) و چندین کتاب دیگر.^(۱۲)

مطابق این حدیث پیامبری که قرآن در مورد او فرموده: «ما ضلّ صاحبکم و ما غوی، و ما ینطق عن الهوی»^(۱۳) «مصاحب شما - پیامبر - نه گمراه است و نه جاهل، و از روی هوی نیز سخن نمی گوید» فرموده است: من شهر علم هستم و علی درب آن.

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴. ۳- الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۱۵.

۴- تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۸۱. ۵- المناقب، خوارزمی، ص ۴۰.

۶- تهذیب الآثار، طبری، ج ۱، ص ۹۰.

۷- البداية والنهاية (تاریخ ابن کثیر)، ج ۷، ص ۳۴۰.

۸- الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲، به نقل از بزّاز، طبرانی، حاکم، العقیلی، ترمذی و ابن عدی.

۹- الاستیعاب، قرطبی، ص ۵۲۸. ۱۰- أسد الغابة، ج ۴، ص ۲۲.

۱۱- حدیث فوق در کتاب غایة المرام، چاپ قدیم، ص ۵۲۰، باب ۲۹ از مناقب ابن مغازلی شافعی با هفت سند جداگانه، و نیز از ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، و از صاحب کتاب المناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة و چند نفر دیگر از محدثین اهل سنت نقل شده است.

۱۲- جهت آگاهی بیشتر رجوع شود به: الغدیر، ج ۶، ص ۶۱.

همچنین صاحب کتاب «من هو المهدی»، ص ۹، چاپ جامعه مدرسین، به نقل از علامه بهجت افندی از علمای اهل سنت در کتاب تاریخ آل محمد، ص ۱۹۸ ذکر کرده است که روایت فوق مورد اتفاق و اجماع علمای مسلمین می باشد.

۱۳- سورة نجم، آیه ۲ و ۳.

از این حدیث به خوبی هم گستره علم پیامبر (ص) معلوم می شود و هم گستره علم حضرت علی (ع). البته علوم سایر ائمه (ع) نیز به واسطه حضرت علی (ع) متصل می شود به علم پیامبر (ص).

در روایتی هشام بن سالم و حماد بن عثمان و غیر او می گویند: ما از امام صادق (ع) شنیدیم که می فرمود:

«حدیث من حدیث پدرم، و حدیث پدرم حدیث جدّم،

و حدیث جدّم حدیث حسین، و حدیث حسین حدیث

حسن، و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث

امیرالمؤمنین حدیث رسول الله (ص)، و حدیث رسول الله (ص)

گفتار خداوند عزّوجلّ می باشد».^(۱)

بلی، کیفیت و نحوه این اتصال و ارتباط برای ما دقیقاً روشن نیست.

تعبیری که در روایات مورد اشاره دیده می شود مانند: «مصحف فاطمه (س)» و «صحیفه مختومه» و «جفر» و نظایر آن، گویا اشاره به همین ارتباط است.

در رابطه با پیشگویی های پیامبر (ص) در مورد حضرت مهدی (عج) و

بعضی موضوعات دیگر می توان از باب نمونه به کتاب کنز العمال

- از کتب اهل سنت - مراجعه کرد. در جلد دوازدهم این کتاب موارد زیادی

از پیشگویی های پیامبر (ص) را نقل نموده است؛ از آن جمله:

در باره شهادت حضرت فاطمه (س)،^(۲) شهادت امام حسین (ع)،^(۳)

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳، حدیث ۱۴.

۲- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۸. ۳- همان، ص ۱۲۲ و ۱۲۸.

تبعید اباذر،^(۱) موقعیت قزوین،^(۲) موقعیت بصره،^(۳) عدن،^(۴) شام،^(۵) اهل فارس،^(۶) اویس قرنی^(۷) و مردی از قریش که احتمالاً عبدالله زبیر باشد.^(۸)

حدیث دوّم:

پیامبر(ص) در مورد ازدواج حضرت فاطمه(س) با حضرت علی(ع) به دخترش فرمود:

«أما ترضين أنّي زوجتك أقدم أمتي سلماً و أكثرهم علماً و أعظمهم حلاً» «آیا راضی نیستی تو را به ازدواج کسی در آورم که زودتر از همه اسلام آورد و از همه مردم عالمتر و دارای حلم بیشتر می باشد؟».

در این روایت، پیامبر(ص) در مورد مقامات علمی حضرت علی(ع) فرموده است: «او از همه امت عالمتر است». این روایت - علاوه بر کتب شیعه - در کتابهای معتبر اهل سنت نیز نقل شده است؛ کتابهایی نظیر: مسند احمد،^(۹) معجم طبرانی،^(۱۰) مجمع الزوائد^(۱۱) و کنز العمال.^(۱۲) در رابطه با علم حضرت علی(ع) چند روایت دیگر از پیامبر اکرم(ص)

- که از طریق اهل سنت نیز نقل شده - قابل توجه است:

۱- «اعلم امتی من بعدی علی»؛^(۱) «عالم ترین امت من پس از من علی است.»

۲- «علیّ باب علمی»؛^(۲) «علی باب علم من است.»

۳- «علیّ عیبه علمی»؛^(۳) «علی خزانه علم من است.»

مراجعة اصحاب پیامبر(ص) به حضرت علی(ع) در امور مشکل

از طرف دیگر در تاریخ ذکری از مراجعه حضرت علی(ع) به یکی از صحابه پیامبر برای کسب علم ثبت نشده است؛ ولی مطابق نقل تاریخ بسیاری از اصحاب پیامبر(ص) - و از جمله خلیفه دوّم - در موضوعاتی که نمی دانستند به حضرت علی(ع) مراجعه می کردند. و در همین رابطه از خلیفه دوّم نقل شده که گفته است:

«لا ابقانی الله لمعضلة ليس لها ابوالحسن»؛^(۴) یعنی: «خدا نکند من زنده باشم و در یک مشکلی که پیش می آید ابوالحسن حاضر نباشد».

- ۱- کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۶؛ الإستیعاب، ج ۳، ص ۴۰؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۵۵؛ و چندین کتاب دیگر از اهل سنت.
- ۲- الفردوس، ج ۳، ص ۹۱؛ الفصول المهمة، ص ۱۱۱؛ مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۲۲؛ و چندین کتاب دیگر از اهل سنت.
- ۳- الجامع الصغير، ج ۱، ص ۶۶؛ السراج المنیر، ج ۲، ص ۴۵۸؛ الفتح الكبير، ج ۲، ص ۲۴۲؛ و چندین کتاب دیگر از اهل سنت.
- ۴- نظم درر السمطين، زرنندی حنفی، ص ۱۳۲.

- ۱- همان، ج ۵، ص ۷۸۲.
- ۲- همان، ج ۱۲، ص ۲۹۲ و ۲۹۷.
- ۳- همان، ص ۳۰۷.
- ۴- همان، ص ۳۰۸.
- ۵- همان، ص ۲۸۰.
- ۶- همان، ص ۹۰.
- ۷- همان، ص ۷۵.
- ۸- همان، ص ۲۰۸ و ۲۰۹.
- ۹- مسند احمد حنبل، ج ۵، ص ۲۶.
- ۱۰- المعجم الكبير، ج ۲۰، ص ۲۳۰.
- ۱۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴.
- ۱۲- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۵.

و نیز گفته:

«لا یفتین أحداً فی المسجد و علی حاضر»؛^(۱) یعنی: «تا علی در مسجد هست کسی حق فتوادادن ندارد».

وی در موارد زیادی گفته است:

«لولا علی لهلك عمر»^(۲) یعنی: «اگر علی نبود عمر هلاک شده بود».

از ابن عباس نقل شده که گفته است:

«علم شش قسمت است و پنج قسمت آن برای علی بن ابیطالب است و یک قسمت آن برای سایر مردم می باشد؛ و علی در آن یک قسم نیز شریک است، بلکه از همه ما عالم تر می باشد».^(۳)

و در کتابهای اهل سنت - علاوه بر کتب شیعه - آمده است: حضرت علی (ع) می فرمود:

«از من سؤال کنید هر آنچه می خواهید، قبل از آنکه مرا از دست بدهید. به خدا قسم چیزهایی را که تا روز قیامت می باشد از من نمی پرسید مگر اینکه آنها را به شما خبر می دهم. و از کتاب خدا هر آنچه می خواهید از من سؤال کنید، به خدا قسم آیه ای نیست جز اینکه می دانم در شب نازل

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸.

۲- المناقب، خوارزمی، ص ۸۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۰۵.

۳- المناقب، خوارزمی، ص ۴۸.

شده است یا در روز، در کوه نازل شده است یا در زمین

صاف».^(۱)

از نویسندۀ جزوه سؤال می کنیم: آیا کسی که به تصریح پیامبر (ص) باب علم نبوت و اعلم امت است اگر به کتابهای آسمانی گذشته و حوادث گذشته و حال و آینده از طریق ارتباط با پیامبر (ص) و تربیت در دامن او اطلاع داشته باشد جای تعجب دارد؟

اظهارات ابن ابی الحدید

به مواردی از تصریحات این عالم بزرگ اهل سنت نسبت به علم و فضائل حضرت علی (ع) اشاره می کنیم:

۱- در رابطه با علم حضرت علی (ع) به مغیبات و پیشگویی های آن حضرت، در شرح خطبۀ ۹۲ نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) [... آیاها الناس فإنی فقأت عین الفتنة... فأسألونی قبل أن تفقدونی...] می گوید: «این ادعای حضرت علی (ع) از مقوله ادعای خدایی یا پیامبری نیست، بلکه آن حضرت می گوید: پیامبر (ص) او را از

۱- «سلونی قبل أن تفقدونی، واللّه لا تسألونی عن شیء یكون الی یوم القیامة الا أخبرتکم به و سلونی عن کتاب اللّه فواللّه ما من آیه الا و أنا اعلم للیل نزلت ام بنهار فی سهل أم فی جبل». (الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۸؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۸۵؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۵۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۷). و قریب به همین مضمون با دو سند جداگانه در کتاب «مناقب خوارزمی» ص ۴۶؛ و در همان صفحه از سعید بن مسیب چنین نقل شده: در بین اصحاب پیامبر (ص) کسی جز علی بن ابی طالب نبود که بگوید: «سلونی».

آنها باخبر کرده است. و مادر مواردی که او خبرهایی از آینده داده است تحقیق کردیم، همه آن پیشگویی‌ها را صادق و مطابق با واقع یافتیم»^(۱).

سپس حدود بیست مورد از پیشگویی‌های آن حضرت با خصوصیات آنها و از آن جمله: شهادت خودش به دست ابن ملجم و شهادت امام حسین (ع) در کربلا را برشمرده است.

۲- در شرح خطبه ۵۸ نهج البلاغه که حضرت علی (ع) در مورد خوارج به اصحاب خود فرموده است: «قتلگاه آنان نزدیک نهر است و از آنان ده نفر باقی نمی ماند و از شما ده نفر کشته نمی شود» نوشته است: «این پیشگویی از قبیل اخبار به غیب با تفصیل و ذکر جزئیات است و از معجزات او می باشد، و این یک امر الهی است که بشر از درک آن عاجز است؛ و علی (ع) آن را از پیامبر (ص) یاد گرفت و پیامبر (ص) از طریق وحی. و علی (ع) از این مقوله چیزهایی دارد که دیگران ندارند»^(۲).

۳- در شرح قسمتی از خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه بعد از تحسین و تمجید فراوان می گوید:

«اگر این خطبه برای هر زندیق ملحدی که مصمم بر انکار قیامت و حشر و نشر است خوانده شود نیروهای او را به لرزه درمی آورد و دل او را می ترساند و نفس او را ضعیف

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۴۷.

۲- همان، ج ۵، ص ۳ و ۴.

می سازد و عقیده الحادی او را متزلزل می نماید...»^(۱).

سپس درباره فضائل و کمالات حضرت علی (ع) می گوید:

«اگر از جنگ و جهاد صحبت شود علی سیدالمجاهدین است؛ و اگر از موعظه و تذکر صحبت شود علی ابلغ الواعظین می باشد؛ و اگر صحبت از فقه و تفسیر به میان آید علی رئیس الفقهاء والمفسرین خواهد بود؛ و اگر از عدالت و توحید سخن گفته شود علی امام أهل العدل والموحدین می باشد...»^(۲).

و به دنبال آن این شعر معروف عرب را شاهد می آورد:

«لیس علی الله بمستنکر أن یجمع العالم فی واحد»

یعنی از خدا بعید و دور نیست که جهانی را در یک انسان جمع کند. و در شرح قسمت دیگری از آن خطبه، آنجا که حضرت فرموده است: «نحن... معادن العلم و ینابیع الحكم...» «ما هستیم معادن علم و چشمه‌های حکمت» می گوید:

«پیامبر (ص) درباره او گفت: «أنا مدینة العلم و علی بابها و من أراد المدینة فلیأت الباب» من شهر علم هستم و علی درب آن، و هر کس می خواهد وارد شهر علم شود باید از درب آن وارد شود. و نیز پیامبر (ص) فرمود: «أقضاکم علی» یعنی بهترین قضاوت کننده بین شما علی است. و قضاوت مستلزم داشتن علوم زیادی خواهد بود»^(۳).

۱- همان، ج ۷، ص ۲۰۲. ۲- همان، ص ۲۰۳.

۳- همان، ص ۲۱۹.

و پس از اشاره به چندین آیه که می‌گوید در شأن و منزلت علی (ع) نازل شده، و نیز بعد از اشاره به حدیث پیامبر (ص) که به فاطمه (س) فرمود: «یا فاطمة زوجتك أقدمهم سلماً... و أعلمهم علماً...» (ای فاطمه تو را به ازدواج کسی در آوردم که زودتر از همه اسلام آورد... و از همه مردم عالمتر می‌باشد) می‌گوید:

«محدثین از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که فرمود: هر کس می‌خواهد عزم و اراده نوح و علم و دانش موسی و ورع عیسی را ببیند، پس به علی بن ابی طالب نظر نماید».

سپس در ادامه کلام خود می‌گوید:

«مقام علی در علم جداً بسیار رفیع و بالا می‌باشد به نحوی که احدی به پایه او و یا نزدیک به او نخواهد رسید، و حق اوست که خود را معدن علم و چشمه حکمت معرفی نماید. هیچ کس بعد از رسول خدا (ص) جز علی سزاوار چنین مقامی نخواهد بود».^(۱)

۴- نامبرده در رابطه با ماجرای غلات که -مطابق نقل بعضی از مورخین- توسط عبدالله بن سبا در زمان حضرت علی (ع) به وجود آمد می‌نویسد:

«... علت این ماجرا آن بود که خبر دادن حضرت علی (ع) به مغیبات و پیشگویی‌هایش در اوقات مختلف و امور گوناگون بین مردم شایع شده بود، و لذا عده‌ای گفتند: چنین کاری جز

از خدا یا کسی که خدا در او حلول کرده باشد ممکن نیست».
سپس ابن ابی‌الحدید می‌گوید:

«به خدا قسم خبر دادن آن حضرت به امور غیبی به خاطر قدرتی است که خداوند به او داده بود، و این معنا مستلزم آن نیست که علی خدا باشد یا خدا در او حلول کرده باشد...».^(۱)

۵- همچنین وی در رابطه با علوم حضرت علی (ع)، از پیامبر (ص) نقل کرده است که فرمودند:

«علی خزانة و مخزن علم من است».^(۲)

باید توجه داشت هنگامی که پیامبر اکرم (ص) در موارد مختلف امت خود را به عترت خود و در رأس آنان حضرت علی (ع) ارجاع می‌دهند، از روی گزاف و یا علاقه شخصی خود به آنان نیست، بلکه به خاطر ویژگی‌های زیادی از جمله: علم، عصمت، شجاعت، صبر و ایمان راسخ آنان به خداوند و... است که در آنان بوده است؛ و در حقیقت مقام معنوی و قرب الهی آنان، پیامبر (ص) را بر آن می‌دارد که امت اسلامی را برای یافتن راه هدایت و سعادت به ایشان ترغیب و سفارش نماید.

۶- و نیز نامبرده -پس از شرح خطبه ۱۵۴ نهج البلاغه، در رابطه با اینکه حضرت علی (ع) در این خطبه اشاراتی به مقام معنوی و فضائل اهل بیت (ع) نموده و فرموده است:... ما هستیم محرم اسرار، یاران مخصوص، خزانة و درهای (فضائل) پیامبر (ص) - می‌نویسد:

۱- همان، ج ۵، ص ۷.

۲- همان، ج ۹، ص ۱۶۵؛ شرح جمع الجوامع، سیوطی، ج ۶، ص ۱۵۳؛ و مصباح‌الظلام، ج ۲، ص ۵۶.

«آنچه امیرالمؤمنین (ع) با فصاحت مخصوصی که دارد در این خطبه از فضائل خود برشمرده است به یک‌دهم آنچه پیامبر صادق (ص) درباره او فرموده است نمی‌رسد».

سپس می‌گوید:

«مقصود من روایاتی نیست که امامیه در رابطه با امامت آن حضرت از پیامبر (ص) نقل می‌کنند نظیر روایت غدیر و... و مانند آن، بلکه مقصود من روایاتی است که ائمه حدیث (از اهل سنت) آنها را نقل کرده‌اند و متضمن فضائلی است که کمترین آنها درباره دیگری نقل نشده است. این روایات را کسانی نقل کرده‌اند که در مورد آن حضرت متهم نیستند، و لذا روایات آنان بیشتر موجب اطمینان و سکون نفس می‌شود. و من مختصری از آن روایات را در اینجا نقل می‌کنم».

آنگاه ابن‌ابی‌الحدید بیست و چهار روایت از پیامبر اکرم (ص) در مورد فضائل آن حضرت از طریق اهل سنت نقل کرده است.^(۱)

و چه خوب بود نویسنده این روایات را که از طریق اهل سنت نقل شده مطالعه می‌کرد و خود را به زحمت نمی‌انداخت که این اتهامات ناروا را (اگر از روی جهل باشد) به پیروان اهل بیت پیامبر (ص) بزند.

اظهارات ابن خلدون

ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود در فصل مربوط به پیشگویی‌ها و غیب‌بینی‌ها می‌گوید:

۱- شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۶۶.

«... و برای جعفر صادق (ع) و امثال او از خاندان پیامبر (ص) پیشگویی‌های بسیار روی داده است که مستند نقل کنندگان در آنها (و خدا دانتر است) کشف (کرامت) ایشان به سبب امر ولایت بوده است. و هرگاه نظایر آن از یاران و اعقاب آنان که در شمار اولیا نیستند انکارپذیر نباشد، و در حالی که پیامبر (ص) فرموده است: «در میان شما راست گمانان باشد»، پس ایشان (خاندان رسول) شایسته‌ترین مردم برای این‌گونه مراتب شریف و کرامات موهوب (بخشیده شده) هستند...»^(۱)

سپس ابن خلدون داستانی را در رابطه با کتاب جفر و انتساب آن به امام صادق (ع) از هارون بن سعید عجلی (از رهبران زیدیه) نقل می‌کند و می‌گوید:

«... و اگر استناد کتاب (جفر) به جعفر صادق (ع) درست باشد بی‌شک بهترین مستند خواهد بود، خواه به خود او یا به مردان بزرگ خویشاوندش نسبت داده شود، چه آنان از خداوندان کرامت‌اند و به صحت پیوسته است که او (جعفر صادق (ع)) برخی از خویشاوندان خویش را از پیش از وقایعی که در آینده برای آنان روی خواهد داد بر حذر می‌داشت و پیشگویی‌های وی به صحت می‌پیوست.

و یحیی پسر عم خود زید را از مهلکه‌ای که بدان دچار شد بر حذر داشت ولی پسر عمش از گفته وی سرپیچی کرد و

۱- ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۶۴۷.

دست به انقلاب زد و سرانجام در گوزکان کشته شد، چنان که قضیه آن معروف است.

و هرگاه کسانی جز خاندان پیامبر (ص) صاحب کرامت باشند شکی نیست آن خاندان که متصف به علم و دیانت هستند و به اخبار نبوت آگاهند و مشمول عنایت خدای تعالی می باشند، به طریق اولی شایسته کشف و کرامتند به سبب اصل کریمی که شاخه های پاکش بر آن گواه اند. و گاهی در میان خاندان پیامبر (ص) راست گمانی ها و پیشگویی های بسیاری نقل می شود بی آنکه منسوب به جعفر باشد.^(۱)

سخن ملاً علی قوشچی

ملاً علی قوشچی که از متکلمین بسیار قوی و دقیق اهل سنت است در شرح عبارت خواجه نصیرطوسی - که در مقصد پنجم کتاب تجرید الاعتقاد در مورد خبر دادن حضرت علی (ع) از غیب گفته است: «ولإخباره بالغیب» - می گوید:

و این خبر دادن آن حضرت از غیب چند نمونه دارد:

یک: خبر دادن آن حضرت از کشته شدن «ذی الثدیة» در بین خوارج نهروان است. ذی الثدیة یعنی صاحب پستان به این مناسبت نام یکی از خوارج بوده است که چیزی شبیه پستان زن روی شانه او بوده و روی آن رامو پوشانده بود و با حرکت شانه حرکت می کرده است.

پس از اخبار آن حضرت به کشته شدن او در جنگ با خوارج، اصحاب حضرت او را در بین کشته شدگان خوارج پیدا نکردند. حضرت به آنان فرمود: به خدا قسم به من دروغ گفته نشده است. سپس آنان تحقیق بیشتری کردند و او را پیدا نمودند و هنگامی که پیراهنش را شکافتند، چیزی شبیه پستان زن بر روی کتف او مشاهده کردند.

نمونه دوم: در جنگ نهروان، خبری به حضرت داده شد مبنی بر عبور خوارج از نهر آبی که در منطقه جنگی بود و حضرت فرمود: آنها از نهر آب عبور نکرده اند. مجدداً خبر عبور کردن آنان به حضرت داده شد و ایشان همان جواب را دادند. سپس یکی از اصحاب حضرت به نام جندب بن عبدالله ازدی پیش خود گفت: اگر خوارج از نهر آب عبور کرده باشند اولین کسی که با علی قتال می کند من می باشم. او می گوید: وقتی به نهر آب رسیدیم دیدیم خوارج از آن عبور نکرده اند. سپس حضرت به ازدی فرمود: ای برادر آیا موضوع برای تو روشن شد؟ این سؤال حضرت دلیل آن است که ایشان از آنچه در قلب ازدی بوده آگاه بوده است.

نمونه سوم: حضرت علی (ع) از کشته شدن خود در ماه رمضان خبر داده است.

نمونه چهارم: به حضرت خبر دادند که خالد بن عویطه در وادی القری مرده است، و ایشان در حالی که روی منبر بودند فرمودند: نمرده است و او نمی میرد تا زمانی که فرمانده لشکر

ضاللتی شود که علمدار آن، حبیب بن عمار می باشد.
سپس مردی از پای منبر بلند شد و گفت: ای علی به خدا قسم من دوست تو هستم و من همان حبیب می باشم. حضرت به او فرمود: مبادا آن عَلم را حمل کنی ولی قطعاً حمل خواهی کرد و از این درب مسجد آن را حمل می کنی - و به باب الفیل اشاره کردند - پس زمانی که ابن زیاد، عمر بن سعد را برای جنگ با حسین (ع) فرستاد، خالد را فرمانده و حبیب را علمدار آن لشکر قرار داد و حبیب، عَلم را از باب الفیل مسجد کوفه وارد مسجد نمود.^(۱)

امامت و زمینه آن از نظر علامه طباطبایی

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در رابطه با علت اعطای مقام امامت با اشاره به آیه: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^(۲) توضیحاتی دارد که خلاصه آن چنین است:
«علت و ملاک اعطای موهبت امامت یکی صبر در راه خدا، و دیگری رسیدن به یقین می باشد؛ و چون کلمه صبر به طور مطلق گفته شده، فهمیده می شود که مقصود صبر کردن در هر چیزی است که به صبر احتیاج دارد (اعم از صبر در عبادت، معصیت، مصیبت و غیر آن).

۱- شرح قوشچی بر تجرید الاعتقاد، ص ۳۷۸.

۲- سورة سجده، آیه ۲۴.

و مقصود از رسیدن به یقین، یقین به غیب عالم و ملکوت آن است؛ چنان که قرآن در مورد حضرت ابراهیم (ع) فرموده است: ﴿وَكَذَلِكَ نرى ابراهيم ملكوت السموات والأرض و ليكون من الموقنين﴾^(۱) «و ما این چنین ملکوت و باطن آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا او از صاحبان یقین گردد».^(۲)
و اساساً دیدن ملکوت و حقیقت همه اشیاء امری است که خداوند انسانها را به آن ترغیب کرده است، چنانکه می فرماید: ﴿او لم ينظروا في ملكوت السموات والأرض و ما خلق الله من شيء...﴾^(۳) «چرا در ملکوت و باطن آسمانها و زمین و هر آنچه خدا خلق کرده است نظر و دقت نمی کنند؟» و امام کسی است که عالم ملکوت یعنی باطن این عالم به بهترین وجه ممکن برای او منکشف و ظاهر، و مؤید به تأیید الهی شده باشد.

سپس در ادامه کلام در رابطه با عصمت و لزوم آن برای کسی که دارای مقام امامت می باشد می گوید:

«و چنین شخصی جز معصوم نمی تواند باشد، زیرا در ذیل آیه: ﴿و اذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمات...﴾ آمده است: ﴿قال و من ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين﴾^(۴) «ابراهیم - گفت: و از ذریه من - کسی به این مقام می رسد؟ - و خدا گفت: عهد من به ظالمین نمی رسد». در این آیه امامت به «عهد خداوند» تعبیر

۱- سورة انعام، آیه ۷۵.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۷۳ ذیل آیه شریفه ۱۲۴ سورة بقره.

۳- سورة اعراف، آیه ۱۸۵. ۴- سورة بقره، آیه ۱۲۴.

شده است. و فرد غیر معصوم که احیاناً به گناه و ظلم آلوده می شود نیاز به هدایت دیگری دارد. و از تقابل صدر و ذیل آیه شریفه: ﴿فَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي﴾^(۱) «آیا کسی که دیگران را به حق هدایت می کند سزاوار پیروی است یا کسی که جز با هدایت دیگری هدایت نمی شود؟» به خوبی استفاده می شود کسی که توسط دیگری هدایت می شود نمی تواند دیگران را به حق هدایت نماید. و چون امام، هادی به حق است پس به هدایت غیر خداوند نیازی ندارد، و چنین شخصی باید معصوم باشد تا لیاقت تحمل عهد خداوند که همان حقیقت امامت است را داشته باشد»^(۲).

بنابراین نویسنده جزوه نباید بدون دلیل منکر علم ائمه (ع) و سایر فضائل آنان شود؛ زیرا همین فضائل و ویژگی ها موجب شده است که آنها از طرف خداوند به مقام امامت رسیده و از طرف پیامبر (ص) به عنوان امام و رهبران شایسته به مردم معرفی شوند.

موضوع دوم - علم ائمه (ع) به کشته و یا مسموم شدن خویش:

نویسنده جزوه می گوید:

«اگر غیب می دانستند بر حسب ادعاها و روایات خود قوم کشته و یا مسموم نمی شدند. چون مدعی هستند که هیچ امامی نبوده مگر اینکه کشته و یا مسموم شده است.»

در پاسخ او گفته می شود:

اولاً - علم داشتن حضرت علی (ع) به کشته شدن خود را - چنانکه اندکی پیش ذکر شد - ابن ابی الحدید نیز تأیید کرده است و منحصر به شیعه نمی باشد.^(۱)

ثانیاً - پیامبران و اوصیای آنان نیز مادامی که در بین مردم عادی زندگی می کنند مکلف به ظاهر می باشند، مگر در موارد خاص و استثنائی که نیاز به امری غیر عادی و یا معجزه باشد. و پیامبران نیز فقط در هنگام ضرورت دست به معجزه می زدند. و چون وظیفه اصلی آنان هدایت می باشد و هدایت مربوط به عامه مردم است، لذا اگر برخلاف علل و اسباب ظاهری انجام شود نظم بشری جامعه به هم می خورد و سنت الهی چنین نیست. بنابراین علوم پیامبر (ص) و ائمه (ع) نسبت به موضوعاتی که از غیر مسیر عادی پیدا می کنند تکلیف ظاهری آنان را تغییر نمی دهد.

اشکال جبر و پاسخ آن

مرحوم علامه طباطبایی در رساله ای که در رابطه با علم امام نوشته اند به اشکال جبر و پاسخ آن اشاره کرده و می گویند:

«ممکن است کسی تصور کند که علم قطعی به حوادث قطعی غیر قابل تغییر، مستلزم جبر است؛ مثلاً اگر فرض شود که امام علم داشته باشد که فلان شخص در فلان وقت و فلان مکان با

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۴۷ و ۴۸.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۷۴.

۱- سورة یونس، آیه ۳۵.

شرایط معینی او را خواهد کشت و این حادثه به هیچ وجه قابل تغییر نیست، لازمه این فرض این است که ترک قتل در اختیار قاتل نبوده و برای وی مقدور نمی باشد، یعنی قاتل مجبور به قتل باشد و با فرض مجبورت برای شخص مجبور تکلیفی نیست!

و این تصویری است بی پایه زیرا:

اولاً- این اشکال در حقیقت اشکالی است به عمومیت تعلق قضای الهی به افعال اختیاری انسان (نه به علم امام) و طبق این اشکال طایفه معتزله از سنی ها می گویند: تقدیر خداوندی نمی تواند به فعل اختیاری انسان متعلق شود، و انسان مستقلاً آفریدگار فعل خودش می باشد و در نتیجه انسان خالق افعال خود است و خدا خالق بقیه اشیا! درحالی که به نص صریح قرآن کریم و اخبار متواتره از پیغمبر اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) همه موجودات و حوادث جهان بدون استثناء مُتَعَلِّق قضا و قدر خداوندی عرّاسمه است. از راه بحث عقلی نیز مطلب روشن و آفتابی است، اگرچه به واسطه وسعت اطراف آن نمی توانیم آن را در این مقاله مختصر بگنجانیم.

آنچه به طور اجمال می شود گفت این است که در جهان هستی که آفرینش خداست چیزی جز با مشیت و اذن خداوندی به وجود نمی آید، و مشیت خداوندی به افعال اختیاری انسانی از راه اراده و اختیار تعلق گرفته است؛ مثلاً خداوند خواسته است انسان فلان فعل اختیاری را از روی

اراده و اختیار انجام دهد. البته بدیهی است فعل با این وصف لازم التحقق خواهد بود و با این همه اختیاری است؛ زیرا اگر اختیاری نباشد اراده خداوندی از مرادش تخلف می کند.

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^(۱)

و ثانیاً - با صرف نظر از تعلق قضا و قدر به فعل اختیاری انسان، به نص صریح کتاب و سنت متواتره، خداوند در لوح محفوظ همه حوادث گذشته و آینده جهان را ثبت کرده است و هیچ گونه تغییری در آن راه ندارد و خود نیز به آنچه در آن است عالم است، آیا خنده دار نیست بگوییم که ثبت حوادث غیرقابل تغییر در لوح محفوظ و علم قبلی خداوند به آنها افعال انسان را جبری نمی کند، ولی اگر امام به برخی از آنها یا به همه آنها علم داشته باشد افعال اختیاری انسان و من جمله فعل قاتل جبری می شود؟...^(۲)

موضوع سوّم - علم ائمه (ع) و پاسخهای متفاوت آنان:

نویسنده در رابطه با انکار علم ائمه (ع) از منظر دیگری می گوید:

«اگر علم به ماکان و به ما یکون - گذشته و آینده - درست می بود جوابهایشان برای شیعیان مخلصشان متفاوت نمی بود.»

در پاسخ به این شبهه گفته می شود:

۱- سوره تکویر، آیه ۲۹.

۲- رساله علم امام (ع)، محمدحسین طباطبایی.

اولاً: تفاوت جوابهای امامان به خاطر تفاوت سؤالکنندگان از نظر فهم و عقل بوده است؛ پیامبر(ص) نیز با افرادی که از نظر فهم و قابلیت ادراک مطالب متفاوت بودند متفاوت صحبت می نمود. و در همین رابطه فرمود: «إنا معاشر الأنبياء نكلم الناس على قدر عقولهم»^(۱) ما جماعت پیامبران با مردم به مقدار عقل و فهم آنان صحبت می کنیم.

ثانیاً: امامان شیعه اکثراً در شرایط عادی نبودند و عوامل تقیه و توریه برایشان وجود داشت.

ثالثاً: چه بسا اختلاف جوابها در اثر عدم درک صحیح و کامل راویان از جواب امام می باشد، نه اینکه واقعاً جواب امام متفاوت باشد.

رابعاً: چه بسا اختلافهایی که در بعضی موارد دیده می شود به خاطر روایات مجعولی است که مخالفین وارد روایات نموده اند.

موضوع چهارم - تشکیک بعضی از اصحاب نسبت به علم ائمه(ع):

نویسنده جزوه در رابطه با انکار مراتب علمی ائمه(ع) به نسبت هایی که در کتابهای رجالیه به زراره و ابوبصیر داده شده استناد نموده و گفته است:

«حتی بزرگان شیعه و اکابرشان در علم جعفر بن باقر تردید نموده اند... زراره درباره جعفر و پدرش می گوید: خدا پدر جعفر را پیامرزد در دلم راجع به او چیزی هست... درباره سخنان رجال بصیرت ندارد... ابوبصیر گفته است: به گمان من حکم و در روایتی علم صاحب ما - اشاره به موسی کاظم می باشد - هنوز کامل نیست».

۱- المحاسن، برقی، ج ۱، ص ۱۹۵.

مستندات نویسنده روایات زیر است:

۱- رجال کشی می گوید:

«ابن مسکان از زراره شنید که در مورد امام صادق(ع) گفت: خدا رحمت کند ابو جعفر را، و اما جعفر همانا در قلب من نسبت به او چیزی هست [...]».^(۱)

۲- در کتاب ذکر شده از زیاد بن ابی الحلال نقل کرده که به امام صادق(ع) گفت: زراره مسأله [...] را در مورد شخص مستطیع از شما برای ما نقل کرده و ما او را تصدیق کردیم [...] سپس امام فرمود: «او دروغ می گوید، و سه بار فرمودند: خدا او را لعنت کند...». سپس من این جریان را بدون آن قسمت لعن برای زراره نقل کردم و او اظهار داشت: او (امام صادق) معنای استطاعت را ندانسته برای من اعلام کرد، و او به کلام رجال بصیرتی ندارد.^(۲)

۳- در کتاب فوق الذکر با دو سند متفاوت مسأله ای را از شعیب عقرقوفی از ابی بصیر نقل می کند که یکی از امام صادق(ع) و دیگری از حضرت موسی بن جعفر(ع) می باشد و در هر دو روایت ابوبصیر در مورد علم حضرت موسی بن جعفر(ع) تشکیک کرده، و در روایت اول - در حالی که دست خود را به سینه اش می کشید - گفته است:

«من فکر نمی کنم رفیق ما (موسی بن جعفر) در حکم و فتوا رشد کرده باشد».

۱- اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۵۶، حدیث ۲۲۸.

۲- همان، ص ۳۶۱، حدیث ۲۳۴.

و در روایت دوم - در همان حال - گفت:

«من خیال نمی‌کنم رفیق ما (موسی بن جعفر) در علم رشدی کرده باشد».

پاسخ این شبهه

اولاً - در رابطه با روایت اخیر، مرحوم مامقانی در شرح حال ابوبصیر قریب به این مضمون گفته است:

«اینکه کشتی خیال کرده است ابوبصیر در این روایت همان ابوبصیر بختری است اشتباه کرده است، زیرا ابوبصیری که عرقوفی از او روایت نقل می‌کند ابوبصیر مکفوف است که ضعیف می‌باشد».

ثانیاً - بر فرض اینکه همان ابوبصیر بختری باشد لازم است به دو نکته توجه شود:

۱- تقیه بین امامان و خواص اصحاب

در دوران امام صادق (ع) هرچند حکومت بنی‌امیه رو به ضعف می‌رفت ولی شیعیان و ائمه بزرگوار آنان کاملاً از ناحیه حکومت و یا افراد و گروههای مخالف شیعه زیر نظر و در معرض خطر بودند؛ از این رو موضوع تقیه برای آنان امری مهم و مورد توجه بود. در همین رابطه سیاست امام صادق (ع) و خواص یاران ایشان - امثال زراره و ابوبصیر - این بود که مخالفین شیعه از رابطه پنهانی و اعتقادی آنان مطلع نشوند؛ و از همین جهت بود که احیاناً امام صادق (ع) از مثل زراره بدگویی

می‌کردند و او را مورد لعن قرار می‌دادند و دروغگو می‌شمردند، که نمونه آن ذکر شد.^(۱)

در این رابطه به چند روایت توجه شود:

۱- کشتی ضمن روایاتی نقل کرده است که عبدالله فرزند زراره می‌گفت: امام صادق (ع) به من فرمود:

«سلام مرا به پدرت برسان و بگو همانا علت اینکه من تو را مورد مذمت و ملامت قرار می‌دهم این است که می‌خواهم تو را در مقابل خطرات ناشی از دشمن و بعضی از مردم حفظ کنم که آنان از موقعیت تو نزد ما مطلع نشوند...».^(۲)

۲- همچنین حسین فرزند دیگر زراره به امام صادق (ع) گفت: پدرم ضمن ابلاغ سلام می‌گوید: خدا مرا فدای شما نماید، همچنان آن مرد و آن دو مرد به من می‌گویند که شما درباره من چیزهایی گفته‌اید (یعنی عیبگویی کرده‌اید)؛ و حضرت به او فرمود:

«سلام مرا به پدرت برسان و بگو به خدا قسم من تو را دوست دارم و خیر تو را می‌خواهم در دنیا و آخرت، و به خدا قسم من از تو راضی هستم، پس چه باک که مردم درباره تو چیزی بگویند؟».^(۳)

۳- امام صادق (ع) ضمن اینکه درباره زراره، برید بن معاویه، محمد بن مسلم و الأحوّل (ابوجعفر محمد بن علی بن نعمان مؤمن الطاق) تأکید کردند: «اینان بهترین مردم پیش من هستند، چه در حال حیات و یا بعد از وفات».

۱- همان. ۲- همان، ص ۳۴۹، حدیث ۲۲۱.

۳- همان، ص ۳۵۲، حدیث ۲۲۲.

در ادامه فرمودند:

«و لکن اینان (معاندین) می آیند و چیزهایی به من می گویند و من چاره‌ای ندارم که چیزی بگویم».^(۱)

از ذیل این روایت فهمیده می‌شود که بعضی از مخالفین زراره و امثال او نزد حضرت علیه آنها چیزهایی می‌گفته‌اند و حضرت نیز برای فاش نشدن ارتباط آنان با ایشان چیزهایی علیه افراد فوق بر زبان جاری می‌کردند.

۴- ابو‌خالد کابلی می‌گوید: ابو‌جعفر الطاق در بین کوچه و بازار علناً با مخالفین گفتگوی علمی می‌کرد و به سؤالات آنان پاسخ می‌داد، من به او اعتراض کردم و گفتم: مگر ابو‌عبدالله (ع) ما را از صحبت کردن نهی نکرده و نفرموده با هیچ کس صحبت نکنیم؟ او در جواب خندید و به من گفت: تو فرمان ابو‌عبدالله را اطاعت کن. سپس من این جریان را برای امام صادق (ع) بازگو نمودم، ایشان فرمود:

«ای ابا‌خالد، دوست تو - یعنی ابو‌جعفر الطاق - با مخالفین که صحبت می‌کند می‌تواند با فراز و نشیب از چنگ و دام آنان بگریزد، اما تو نمی‌توانی».^(۲)

از این روایات اجمالاً فهمیده می‌شود شرایط موجود برای امام صادق (ع) و اصحاب خاص ایشان همچون زراره و ابوبصیر و نظایر آنان متفاوت و غیرعادی بوده و عوامل ترس و تقیه از مخالفین کاملاً مدنظر بوده است.

۱- همان، ج ۲، ص ۴۲۳، حدیث ۳۲۵.

۲- همان، ص ۴۲۴، حدیث ۳۲۷.

۲- تجلیل امام صادق (ع) از خواص اصحاب خود

ضمن روایات متعددی امثال زراره، ابوبصیر و همفکران آنان از طرف امام صادق (ع) با تعبیرات مختلف و جالبی مورد مدح و تمجید و تکریم قرار گرفته‌اند. از باب نمونه:

۱- با دو سند مختلف از امام صادق (ع) نقل شده است:

«زراره، محمد بن مسلم، برید بن معاویه و الأ‌حول بهترین مردم نزد من هستند در دنیا و آخرت».^(۱)

۲- در روایت دیگری امام صادق (ع) فرمود:

«خدا رحمت کند زراره را، اگر او و نظایر او نبودند همانا احادیث پدرم از بین رفته بود».^(۲)

۳- در روایت دیگری امام صادق (ع) فرمود:

«زراره، ابوبصیر، محمد بن مسلم و برید از جمله کسانی هستند که خداوند در مورد آنان فرمود: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، اولئک المقربون﴾^(۳) «سبقت گیرندگان (در دنیا) سبقت گیرندگان (در آخرت) هستند؛ و اینانند مقربان».^(۴)

۴- و در نقل دیگری امام صادق (ع) فرمود:

«کسی جز زراره، ابوبصیر، محمد بن مسلم و برید بن معاویه

۱- همان، ج ۱، ص ۳۴۷، حدیث ۲۱۵؛ و ج ۲، ص ۴۲۲، حدیث ۳۲۵ و ۳۲۶.

۲- همان، ج ۱، ص ۳۴۷، حدیث ۲۱۷.

۳- سوره واقعه، آیه ۱۰ و ۱۱.

۴- رجال کشی، ج ۱، ص ۳۴۸، حدیث ۲۱۸.

آثار ما و احادیث پدرم را احیا نکرد؛ و اگر اینان نبودند کسی نمی‌توانست (احکام خدا را) استنباط نماید، اینها حافظان دین و امینان پدرم بر حلال و حرام خداوند می‌باشند، و اینانند مصداق: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾^(۱) در دنیا و آخرت».^(۲)

با این‌گونه روایات معتبر چگونه می‌توان تصور کرد که زراره در مورد امام صادق (ع) یا ابوبصیر در مورد موسی بن جعفر (ع) بدبین و در امامت آنان شک داشته باشند؟!

چگونه معقول است که امام صادق (ع) کسی را که امامت او را هنوز قبول نکرده است این چنین مدح و تکریم نماید و او را یکی از ارکان حفظ آثار مذهب و احادیث معرفی نماید؟ و چگونه کسی که نسبت به امام صادق (ع) تردید دارد به او می‌گوید: «خداوند مرا فدای تو نماید»، که نمونه‌ای از آن قبلاً ذکر شد.^(۳) بنابراین توهم نویسنده به هیچ وجه با واقعیت تاریخی مطابقت ندارد.

فصل یازدهم:

شجاعت ائمه (ع)

و رابطه آنان با حکام ستمگر

و قیام‌کنندگان علیه حکام

۱- سوره واقعه، آیه ۱۰. ۲- رجال کشی، ج ۱، ص ۳۴۸.

۳- همان، ص ۳۵۲، حدیث ۲۲۲.

شجاعت ائمه (ع) و رابطه آنان با حکام ستمگر و قیام‌کنندگان علیه حکام

نویسنده در خلال نوشته‌اش موضوع شجاعت ائمه (ع) را به این بیان
نقد می‌کند که:

«بعد از حسین بن علی - برحسب روایات شیعه - هیچ کدام از آنها بدین
صفت مشهور نبوده‌اند [...] هیچ کدام آنها بر علیه حکام و سلاطین قیام
نکردند، بلکه بعضی از آنها به پیروی و ولاء به آنها اعتراف نموده و بعضی
از آنها از نصرت و یاری عموزاده‌هایشان که بر علیه امرا و حکام قیام
می‌کردند کوتاهی نموده و کنج سلامت را ترجیح می‌دادند [...] و آنچه
را که امام حسن انجام داد و در باره او گفته‌اند مشهور و معروف است
مردم او را مذلّ المؤمنین لقب دادند [...]».

شبهات مطرح شده فوق در چند بخش قابل پاسخ است:

اول: وظیفه اساسی امامان (ع)

باید به این نکته مهم توجه داشت که در حوزه تشریح وظیفه اساسی
و اصلی ائمه (ع) زنده نگاه داشتن معارف قرآن و اسلام و بسط و گسترش
آن و جلوگیری از تحریف و تفسیر نادرست آن می‌باشد؛ تنها وظیفه

ائمه مبارزه و جنگ با حکام ستمگر نبوده که اشکال شود چرا بعضی از امامان با حکام وارد مبارزه نشدند. بلکه براساس شرایطی که بعد از پیامبر(ص) تا زمان امام باقر(ع) و امام صادق(ع) برای مسلمانان پیش آمده بود جامعه اسلامی به مرور زمان از فرهنگ اصیل اسلام در حال فاصله گرفتن بود و معارف قرآن و اسلام در حال فراموش شدن و جایگزینی آداب و رسوم جاهلیت و... به جای آن بود، در همین شرایط حساس ائمه(ع) به ویژه امام باقر(ع) و امام صادق(ع) به بسط و گسترش اسلام و قرآن پرداختند و شاگردان بسیاری پرورش دادند که آنچه امروز از توسعه اسلام شاهدیم مدیون آن زمان و نشأت گرفته از آن می باشد. بنابراین شجاعت ائمه(ع) را نباید به جنگ و مبارزه خلاصه نمود، بلکه احیای معارف دینی و سیره پیامبر(ص) و وظیفه اصلی امام در جامعه می باشد.

دوم: معنای شجاعت و مرز آن با تهوّر و جبن

باید توجه شود که معنای شجاعت این نیست که بدون سنجش و بررسی دقیق شرایط اقدامی انجام شود؛ در برخورد و مقابله با یک حکومت مقتدر و غیرمشروع اگر بدون بررسی شرایط اقدام به مقابله و مبارزه شود تهوّر می باشد نه شجاعت.

شجاعت مرز بین تهوّر و جبن است. به شهادت تاریخ، ائمه(ع) بعد از جریان کربلا - چه در زمان بنی امیه یا بنی عباس - کاملاً زیر نظر بودند و جز کارهای فرهنگی آن هم با مراعات تقیه و اصول مخفی کاری کار

دیگری نمی توانستند انجام دهند. حتی همین کارهای فرهنگی آنان نیز مورد سوءظن حکومتها قرار داشت و آن را پوششی برای کارهای سیاسی تلقی می کردند و سرانجام نمی توانستند تحمل کنند. و نیز در رابطه با انتشار اخبار حضرت مهدی(عج) از قول پیامبر(ص) و نقل آنها توسط ائمه(ع) بخصوص در حکومت بنی عباس، سوءظن آنان تشدید و سخت گیری نسبت به آنان بیشتر می شد، تا آنجا که امام هادی(ع) و امام عسکری(ع) در مراکز نظامی زیر نظر مستقیم حکومتها مجبور به اقامت شدند.

و علت اینکه در روایات شیعه از پیامبر اکرم(ص) در مورد خود آن حضرت و ائمه(ع) نقل شده که: «ما منّا الا مسموم او مقتول»^(۱) «هیچ

۱- روایت فوق با دو سند در (بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۷، و ج ۴۳، ص ۳۶۴) توسط امام حسن مجتبی(ع) بعد از شهادت حضرت علی(ع) از پیامبر(ص) نقل شده است. و از حضرت رضا(ع) نیز نقل شده که فرمود: «والله ما منّا الا مقتول شهید...»، (عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۲۵۶، ح ۹) یعنی: هیچ یک از ما نیست جز این که کشته و شهید می شود. یادآوری می شود: مرحوم شیخ مفید در کتاب تصحیح الاعتقاد پس از نقل کلام مرحوم صدوق مبنی بر اینکه پیامبر(ص) و امامان(ع) با سمّ و کشته شدن از دنیا رفته اند، می گوید: این معنا نسبت به بعضی ثابت شده و نسبت به بعضی دیگر ثابت نشده است. آنچه قطعی می باشد این است که حضرت امیر و امام حسن و امام حسین(ع) کشته و شهید شده اند و حضرت موسی بن جعفر(ع) نیز با سمّ شهید شد و به احتمال قوی حضرت رضا(ع) نیز با سمّ به شهادت رسید هر چند مورد شک می باشد. پس نباید در مورد سایر آن حضرات چنین قضاوت غیرصحیحی نمود، (تصحیح الاعتقاد، ص ۶۳-۶۴).

یک از ما نیست مگر اینکه یا مسموم می شود یا کشته» همین حساسیت و ترس حکومتها نسبت به ائمه (ع) می باشد؛ و این خود بهترین دلیل است بر اینکه ائمه (ع) در هیچ شرایطی از وظیفه مهم دفاع از کیان مذهب و نشر حقایق آن و امر به معروف و نهی از منکر خودداری نمی کردند. و حکومتها نیز می دانستند که اگر شرایط برای ائمه (ع) فراهم شود حکومت آنان در معرض خطر جدی قرار خواهد گرفت.

و علت اینکه بعضاً ائمه (ع) - مطابق بعضی روایات - در شرایطی در قبال بعضی از خلفای زمان اعتراف به پیروی و ولاء نموده و یا آنها را «امیرالمؤمنین» خطاب می کرده اند، بر فرض صحت و قطعی بودن چنین نقلی، دفع خطر و حساسیتی بوده که نسبت به امام و شیعیان پدید آمده بود.

مرحوم مجلسی در رابطه با کلام شیخ مفید می گوید: با وجود روایات زیاد که به طور عام دلالت بر شهادت آن حضرات می کند و نیز روایات مخصوص به هر یک از آنان که در ابواب مختلف تاریخ ذکر شده است راهی برای انکار آن و نفی صحت این معنا وجود ندارد؛ بلی در مورد غیر از حضرت امیر و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضاع (ع) روایات متواتری که دلالت بر شهادت آنان بکنند در دست نیست و فقط روایات موجب ظن وجود دارد و دلیلی نیز بر نفی آن وجود ندارد، به خصوص در مورد امامانی که در حبس و زیر سلطه مخالفین از دنیا رفته اند و شاید مقصود شیخ مفید (ره) نیز همین معنا باشد، (بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۶). در هر حال آنچه از نظر تاریخ قطعی می باشد این است که با صرف نظر از روایات دال بر شهادت امامان (ع)، تمام آن بزرگواران در شرایط غیر عادی زندگی می کرده و زیر نظر و مراقبت مخالفین خود بوده اند.

در شرائطی که شیعیان و رهبری معصوم آنان در معرض خطر قرار گیرند، عقل و شرع حکم می کند که باید تقیه نمود و خطر را دفع کرد. و رمز چنین تعبیری از سوی امام نسبت به خلیفه مستبد زمان برای شیعیان واضح و روشن بوده و موجب تأیید خلافت و به رسمیت شناختن آن نمی شده است.

و یکی از علل ظاهری اقدام و قیام حضرت امام حسین (ع) - بنا بر شهادت تاریخ - این بود که استقبال عظیم مردم کوفه و اعلام آمادگی آنان برای حمایت از آن حضرت و فرستادن آن همه نامه های دعوت از نظر کمی و کیفی به حدی بود که آن حضرت احساس تکلیف نموده و از نظر شرایط ظاهری شرعاً و عقلاً راهی جز اقدام و عزیمت به سمت عراق نداشت؛ علاوه بر این که عملکرد ستمگرانه یزید و شیوه حکومتی او - که به طور علنی به امور خلاف شرع تظاهر می کرد - با سایر حکام بنی امیه و بنی عباس تفاوت می کرد و بیعت حضرت برابر با هدم اساس اسلام بود، در صورتی که وضعیت و شرایط سایر حکام غاصب در این حد نبود.

فلسفه سکوت بعضی از امامان در مقابل خلفا

در مورد اینکه ائمه (ع) اگر قدرت داشتند هرگز در مقابل حکومتهای غیر شرعی و مستبد سکوت نمی کردند از باب نمونه به دو روایت توجه شود:

۱- حضرت علی (ع) در نهج البلاغه درباره غصب خلافت و حوادث

بعد از وفات پیامبر (ص) فرموده است:

«... فنظرت فإذا ليس لي معين إلا أهل بيتي فضننت بهم عن الموت...»^(۱) «... پس نگاه کردم دیدم جز اهل بیت خودم یآوری ندارم، و دریغم آمد که آنان را به کام مرگ بفرستم...».

ابن ابی الحدید در شرح قسمت فوق می گوید:

«علی(ع) این جمله را بعد از وفات پیامبر(ص) اظهار داشته است؛ و نیز مطابق نقل تاریخ نویسان گفته است: اگر چهل نفر افراد دارای عزم و اراده داشتیم...»^(۲)

یعنی اگر به اندازه چهل نفر افراد دارای عزم و اراده داشتم ساکت نمی ماندم.

۲- سدیر صیرفی می گوید:

به امام صادق(ع) گفتم: به خدا قسم شما نباید ساکت و گوشه نشین باشید، حضرت فرمود: چرا؟ گفتم: برای اینکه موالیان و شیعیان زیادی دارید، به خدا قسم اگر حضرت علی(ع) به اندازه شما شیعه و انصار داشت طایفه تیم و عدی (خلیفه اول و دوم) در خلافت طمع نمی کردند. حضرت فرمود: «انصار و یاران من را چه مقدار می بینی؟» گفتم: صد هزار. فرمود: «صد هزار؟» گفتم: بلکه دویست هزار! فرمود: «دویست هزار؟» گفتم: بلکه نصف دنیا. حضرت ساکت شدند و برای مقصدی به راه افتادیم و [...]; سپس برای

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۲۶.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲.

نماز پیاده شدیم و در آن سرزمین جوانی مشغول چراندن گوسفندانی بود، حضرت نگاهی به آنها کردند و فرمودند:

«ای سدیر! به خدا قسم اگر من به اندازه این گوسفندان انصار و یاور داشتم بر من سکوت روا نبود».

سدیر گفت: من گوسفندان را شمردم، تعدادشان هفده رأس بود.^(۱)

سوّم: رابطه ائمه(ع) با قیام کنندگان علیه حکام ستمگر

و اما در مورد خودداری بعضی از ائمه(ع) از نصرت عموزاده هایشان که در مقابل خلفا قیام کردند- آن گونه که نویسنده ادعا کرده است- لابد منظور او قیام هایی نظیر قیام زید بن علی بن حسین(ع) است که در مقابل هشام بن عبدالملک قیام کرد؛ لازم به ذکر است که زید عموی امام صادق(ع) و قیامش مورد تأیید آن حضرت بود.

امام صادق(ع) در مورد او فرموده است:

«همانا عموی من مردی بود برای ما در دنیا و آخرت، و به خدا قسم او شهیدی است همچون شهدایی که با پیامبر(ص) و علی(ع) و حسن(ع) و حسین(ع) شهید شدند».^(۲)

منتها حضرت صادق(ع) از شهادت او در کناسه کوفه - که از پدرشان امام باقر(ع) شنیده بودند - اطلاع داشتند، و مطابق روایت منقول از امام رضا(ع) ایشان در جواب مأمون که از قیام زید انتقاد می کرد فرمود:

۱- الکافی، ج ۲، ص ۲۴۲، حدیث ۴.

۲- عیون اخبار الرضا(ع)، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۵۲.

«... از پدرم شنیدم که از پدرشان نقل کردند که زید در قیام خود با آن حضرت مشورت کرده بود و ایشان به او گفته بودند: ای عمو اگر به شهادت خود و به دار کشیدنت در «کناسه» راضی هستی اختیار با توست». سپس پس از جداشدن زید از ایشان فرمود: «وای به حال کسی که پیام زید را بشنود و به او پاسخ مثبت ندهد...»^(۱)

و در روایت دیگری امام صادق (ع) به فضیل - که در قیام زید شرکت کرده بود و عده‌ای از اهل شام که مدافعان حکومت هشام بودند را کشته بود - فرمود:

«خداوند مراد در این خونها شریک گرداند، همانا عموی من و اصحابش در راهی شهید شدند که علی بن ابی طالب و اصحاب او در آن راه بودند»^(۲)

و در روایت ابن سیّابه آمده است که امام صادق (ع) مبلغ هزار دینار به او داد تا بین خانواده‌های کسانی که در نهضت زید آسیب دیده‌اند تقسیم نماید.^(۳)

بنابراین قیام زید مورد تأیید و حمایت معنوی و مادی امام صادق (ع) بود؛ منتها چون امام صادق (ع) شرایط را برای قیام خود مساعد نمی‌دید - چنان که از روایت سدید صیرفی فهمیده می‌شود -^(۴) خودشان مستقیماً در این نهضت شرکت نداشتند. و علت اینکه زید صریحاً و مستقیماً

۱- همان، ج ۱، ص ۲۴۸. ۲- همان، ص ۲۵۳.

۳- بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۰. ۴- الکافی، ج ۲، ص ۲۴۲.

نهضت خود را مستند به امام صادق (ع) نمی‌کرد دو امر می‌تواند باشد:

۱- اینکه چون زید می‌خواست نهضت خود را در تمام گروهها و مذاهب گسترش دهد و از تمام نیروهای مخالف حاکمیت بهره‌برداری نماید، لذا نمی‌خواست رنگ شیعی بگیرد تا زودتر به هدف برسد.

۲- برای دفع خطر از امام صادق (ع) و حفظ ایشان برای حفاظت از کیان اسلام و مذهب.

برای توضیح بیشتر در این زمینه به کتاب: «دراسات فی ولایة الفقیه» مراجعه شود.^(۱)

چهارم: بررسی صلح امام حسن مجتبی (ع)

و اما آنچه نویسنده درباره صلح امام حسن (ع) و لقب دادن «مذلّ المؤمنین» توسط مردم به آن حضرت مطرح کرده است، با توجه به شواهد تاریخی زیر مردود است:

۱- تاریخ نشان می‌دهد که امام حسن (ع) پس از مأیوس شدن از تنبّه معاویه و از انصراف او از حمله به عراق و جنگ با شیعیان و برگرداندن نمایندگان امام (ع) یعنی جندب بن عبداللّه و چند نفر دیگر و اعلام معاویه به آنان مبنی بر اینکه: «... برگردید میان ما و شما جز شمشیر نیست»^(۲) برای جنگ با معاویه آماده شده و در یک نامه تند و قاطع به معاویه چنین نوشتند:

۱- دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامية، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۵.

«... اگر جز به پیگیری از گمراهی و ستیزه‌گری تن ندهی مسلمانان را به سر وقت تو خواهیم آورد و تو را به محاکمه خواهیم کشید تا خدا میان ما حکم کند...»^(۱)

۲- در نامه معاویه به امام (ع) آمده است:

«... نوید باش از اینکه بتوانی در ما فتوری پدید آوری...»^(۲)

۳- ابن ابی‌الحدید می‌نویسد:

«حسن بن علی (ع) حقوق سپاهیان را صددرصد افزایش داد...»^(۳)

بدیهی است افزایش حقوق سپاهیان زمینه‌سازی برای جنگ می‌باشد.

۴- ابن ابی‌الحدید می‌نویسد:

«آنگاه حسن بن علی با سپاه عظیم و ساز و برگ کامل حرکت کرد، مردم بیرون آمدند و اردوگاه ساختند و آماده حرکت شدند، و حسن بن علی به اردوگاه آمد و مغیره بن نوفل را بر کوفه گماشت [...] چون به دیر عبدالرحمن رسید سه روز توقف کرد تا مردم جمع شدند، سپس عبیدالله بن عباس را فراخواند و به او گفت: «هان ای پسر عمو! اینک دوازده هزار از سواران عرب و پارسایان شهر را با تو می‌فرستم [...]»^(۴)

همچنین ابن ابی‌الحدید می‌نویسد:

«... حسن بن علی بعضی از مردم را بر کاهلی و سستی در جهاد نکوهش و ملامت نمود... و آنگاه خود پیش از دیگران به صفوف جنگ در اردوگاه پیوست... کاهلی و سنگینی بعضی از مردم برای جنگ معلول تبلیغات شام یا راحت‌طلبی خود آنان بود و این تبلیغات در کوفه نفوذ و تأثیر فراوان داشت [...]»^(۱)

۵- امام حسن (ع) در مسجد کوفه هنگام بسیج مردم برای جنگ، پس

از اشاره به آیات جهاد و مقام آن در قرآن فرمود:

«... و شما ای مردم به آنچه دوست دارید نایل نخواهید شد مگر به وسیله پایداری و صبر بر آنچه مکروه می‌دارید. شنیده‌ام که معاویه پس از اطلاع از تصمیم ما بر جنگ بدین سوی راه افتاده است. پس شما نیز به اردوگاهتان در «نخيله» درآیید - رحمت خدا بر شما باد - تا با کمک و رأی همگان تصمیم بگیریم...»^(۲)

بنابراین نمی‌توان ادعای نویسنده را در مورد امام حسن (ع) که او را سازشکار و باعث ذلت مسلمانان معرفی نموده مطابق با واقعیت تاریخی دید.

۱- همان.

۲- صلح الحسن، شیخ راضی آل یاسین، ص ۱۰۰.

۲- همان، ص ۱۳.

۴- همان، ص ۱۴.

۱- همان، ج ۴، ص ۱۲.

۳- همان، ص ۱۲.

عوامل تحمیل صلح مشروط به امام حسن(ع)

و اما عواملی که امام حسن(ع) را مجبور به ترک جنگ با معاویه و قبول صلح مشروط نمود اجمالاً عبارت است از:

۱- عدم وحدت هدف و تفکر یکسان در لشکر امام(ع)؛ شیخ مفید معتقد است پیوستن خوارج به لشکر امام بدان جهت بود که آنها می خواستند به هر حیلتی با معاویه بجنگند.^(۱) (هرچند با شکست امام حسن(ع)).

در این رابطه مرحوم شیخ راضی آل یاسین می نویسد:

«ما با اینکه این سخن را تا حدودی تصدیق می کنیم اما نمی توانیم آن را به کلی بپذیریم [...] ای بسا که اساساً خوارج با پیوستن به لشکر امام دارای هدف دیگری بودند [...] روابط خوارج با امام حسن(ع) و پدر بزرگوارش نمی تواند ما را به این گروه خوشبین سازد [...] اگر به راستی منظور آنان از پیوستن به سپاه امام حسن(ع) جنگیدن با معاویه بود و به خود آن حضرت نظر سوئی نداشتند، پس چرا هرگز شورشی دسته جمعی از آن گونه که در مقابل علی(ع) داشتند در مقابل معاویه نداشتند؟! [...]»^(۲)

۲- تأثیر القائنات و شایعات معاویه در سپاه امام(ع)؛ در این باره ابن ابی الحدید به تأثیر شایعه صلح امام با معاویه اشاره کرده و می گوید:

۱- الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۰. ۲- صلح الحسن، ص ۱۳۰.

«در نامه ای معاویه به عبیدالله بن عباس که فرمانده سپاه امام بود نوشت: همانا حسن به زودی ناگزیر از صلح خواهد شد. برای تو بهتر است که در این راه پیشقدم باشی نه تابع...»^(۱)

۳- در مورد تأثیر وعده های مادی معاویه در تاریخ یعقوبی چنین آمده است:

«معاویه برای پیوستن عبیدالله بن عباس به سپاه خود یک میلیون درهم پاداش قرار داده بود...»^(۲)
بدیهی است همین وعده ها برای افراد مؤثر دیگر نیز وجود داشته است. و شاید علت اصلی پیوستن عبیدالله به معاویه نیز همین وعده او بوده است.

به دنبال پیوستن عبیدالله بن عباس به معاویه، اصحاب امام حسن(ع) که بزرگترهایشان همراه عبیدالله بودند به دنبال اشراف و فامیل دارها مخفیانه به سوی معاویه روانه شدند.^(۳) در فاصله کوتاهی عدد فراریان میدان جنگ و خیانتکاران به خدا و پیامبر(ص) و فرزند پیامبر به هشت هزار نفر بالغ شد.^(۴) آری هشت هزار از دوازده هزار نفر [یعنی دوسوم لشکر امام]. این شکافی هولناک در حصار اردوگاهی بود که در برابر شصت هزار دشمن سرسخت جبهه بسته بود.^(۵)

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۲.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۲.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸.

۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۱؛ و روضة الشهداء، ص ۱۱۵.

۵- صلح الحسن، راضی آل یاسین، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

با این وضع قابل انکار نیست که صلح امام حسن (ع) کاملاً به مصلحت شیعیان و کشور اسلامی بوده است و از کشته شدن هزاران مسلمان بدون رسیدن به پیروزی جلوگیری کرده است. در تاریخ آمده است:

«امام حسن (ع) در جواب مردی که به قرارداد صلح اعتراض کرده و گفته بود آیا در این کار به راه انصاف رفته‌ای، فرمود: آری! و من از این ترسیدم که در روز قیامت هفتاد یا هشتاد هزار انسان خون‌آلود نزد خدا دادخواهی کنند که برای چه خون آنان ریخته شده است [...]»^(۱)

و اما نسبت دادن «مذلل المؤمنین» به امام حسن (ع) از طرف عموم مردم نبوده، آن گونه که نویسنده جزوه ادعا کرده است، بلکه از طرف کسانی همچون سلیمان بن صرد بوده که رئیس اهل عراق بود و در جریان صلح اصلاً در کوفه حضور نداشته است.^(۲)

طبیعی است که سیاست معاویه نیز در جهت مخدوش نمودن چهره امام حسن (ع) در بین مردم، و القای شایعه سازشکاری و عدم کفایت امام توسط امثال خوارج کاملاً با گفتار سلیمان موافق بوده است؛ و بر فرض

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۲؛ البدایة والنهابة (تاریخ ابن کثیر)، ج ۸، ص ۴۰.

۲- الامامة و السياسة، دینوری، ج ۱، ص ۱۸۵. البته در برخی از نقل‌های تاریخی آمده است که حجر بن عدی از یاران امام حسن (ع) نیز در اعتراض به صلح آن حضرت با معاویه این تعبیر را نسبت به آن بزرگوار به کار برد؛ و امام (ع) با منطق و استدلال او را قانع کرد؛ و او در حالی از خیمه امام حسن (ع) خارج شد که از این گفته خود شرمسار بود.

عدم نقش معاویه در دادن چنین نسبتی به امام، نقش طرفداران او در ترویج آن غیر قابل انکار است.

در این رابطه مناسب است - همان گونه که مرحوم شیخ راضی آل یاسین متذکر شده و اندکی پیش کلام ایشان نقل شد - به برخورد خوارج با حضرت علی (ع) در جریان جنگ صفین و نقش آنان در تضعیف جبهه آن حضرت و تخریب چهره ایشان توجه شود. در آن جنگ نیز خوارج بخشی از لشکر حضرت علی (ع) بودند و پس از توطئه معاویه توسط عمرو عاص و بر سر نیزه کردن قرآن، خوارج بیشترین فشار را برای ترک جنگ بر حضرت وارد کردند تا آنجا که حضرت را متهم به کفر و تهدید به قتل نمودند.

یادآوری می‌شود: تعبیر به مذلل المؤمنین و یا مسوّد وجوه المؤمنین نسبت به آن حضرت از طرف بعضی خوارج نیز بوده که در لشکر آن حضرت نفوذ کرده بودند. در این رابطه در کتاب «تذکره الخواص» آمده که صاحب کتاب «استیعاب» می‌گوید: بر اساس روایت ابن عبدالبر مالکی، سفیان بن یالیل و یا ابن لیلی حضرت را با عنوان «مذلل المؤمنین» و طبق روایت هشام «مسوّد وجوه المؤمنین» خطاب کرد و حضرت به او فرمود: «ویحک ایها الخارجی لاتصّفنی...»، وای بر تو ای مرد خارجی، مرا سرزنش نکن، آنچه مرا به این کار (مصالحه با معاویه) مجبور نمود کشتن پدرم توسط شما و طعن و دشمنی شما با من و... بود. شماها زمانی که به جنگ صفین می‌رفتید دینتان امام دنیایان بود، ولی امروز دنیایان امام دینتان می‌باشد. وای بر تو ای خارجی! من همانا مردم

کوفه را مردمی غیر قابل اعتماد دیدم که هر کس به آنان امیدوار باشد ذلیل خواهد شد. نظر و رأی یکی از آنها با دیگری موافق نمی‌باشد و پدرم از طرف آنها سختی‌ها و شدائدی را متحمل شد...»^(۱)

* * *

نتیجه‌ای که از این فصل به دست می‌آید این است که حضرات ائمه (ع) در هر زمان با دقت در شرایط ویژه عصر خود و با درایت تمام وظیفه خود در پاسداری از دین اسلام و معارف قرآن و سنت پیامبر اکرم (ص) را به بهترین شکل به انجام رسانیده و هیچ‌گاه حکومت‌های ستمگر زمان خود را مورد تأیید قرار ندادند؛ بلکه نتیجه حرکت سیاسی و فرهنگی امامان (ع) به گونه‌ای بود که حاکمان ستمگر را بیش از همه به آنان حساس می‌نمود و آن بزرگواران را تحت نظر و فشار یا حصر نظامی و یا زندان قرار می‌دادند و در نهایت وجود آنان را تحمل نکرده و به شهادت می‌رساندند.

تحلیل زندگانی سیاسی پیشوایان دین و قیاس رفتار سیاسی اجتماعی آنان با یکدیگر بدون در نظر گرفتن شرایط ویژه عصر آنان، دور از شأن تحقیق است و در فرض خوش بینانه، از درک نادرست تاریخ اهل بیت (ع) نشأت می‌گیرد.

فصل دوازدهم:

چند شبهه درباره ائمه (ع)

چند شبهه جزئی درباره ائمه (ع)

نویسنده در ضمن نوشته خود اموری را که در بعضی از کتابهای روایی شیعه در مورد شرایط و اوصاف و احوال امام ذکر شده، به عنوان تمسخر و استهزا نقل می‌کند و بدون ارائه دلیلی بر باطل بودن آنها نوشته خود را تمام می‌کند. این امور عبارتند از:

۱- تعیین وصی توسط هر امام

او می‌نویسد:

«آنها - شیعه - مدعی هستند که امام نمی‌میرد مگر اینکه وصیت کند و برایش جانشین و خلفی باشد و شخص بعد از خودش را بداند، و بعد از حسنین جز در اعقاب هم نمی‌تواند باشد».

این مضمون علاوه بر روایات متواتر شیعه^(۱) از روایات اهل سنت نیز استفاده می‌شود، یعنی روایاتی که از پیامبر نقل شده است و دلالت می‌کند بر اینکه خلفای آن حضرت دوازده نفر هستند. در بعضی از آنها کلمه «امیر»، و بعضاً کلمه «ملک» نیز می‌باشد.

در گذشته این روایات از کتب اهل سنت نقل شد. مطابق این روایات

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۷۶.

دوازده امام شیعه با اسم و رسم و مشخصات توسط پیامبر (ص) اعلام شده است. بدیهی است هر امامی نیز بر همین موضوع وصیت می کرده است.

۲- انحصار امامت فقط در فرزند بزرگتر

او می نویسد:

«آنها- شیعه- مدعی هستند امامت جز در فرزند بزرگتر نمی تواند باشد». نویسنده مدعی شده که شیعیان چرا این قاعده را در مورد عبدالله افطح فرزند بزرگتر امام صادق (ع) و امام حسن عسکری (ع) نسبت به برادر خود جعفر عمل نکردند و به امامت موسی بن جعفر (ع) و امام حسن (ع) که برادر کوچکتر بودند معتقد شدند؟

در پاسخ او گفته می شود:

اولاً- امام حسن (ع) فرزند بزرگ امام هادی (ع) بوده و جعفر فرزند چهارم ایشان بود.

ثانیاً- چنین مضمونی به نحو قاعده کلی در مورد امامت نمی باشد، بلکه آنچه در روایات شیعه و سنی از پیامبر اسلام (ص) وارد شده عنوان دوازده خلیفه یا دوازده امیر و یا ملک و یا مانند آن است، که قبلاً روایات منقول از طریق اهل سنت ذکر شد؛ و در بسیاری از روایات اسامی دوازده امام نیز ذکر شده است.

و روایتی که مضمون فوق در آن ذکر شده روایت کافی است از

حضرت رضا (ع) که فرمود:

«امام علامتهایی دارد و یکی از آنها این است که او بزرگترین فرزند پدرش می باشد [...]».^(۱)

این مضمون نمی تواند به نحو کلی مقصود باشد؛ زیرا - علاوه بر اینکه در روایت ششم همین باب امام صادق (ع) فرموده: «امامت در فرزند بزرگ می باشد به شرط آنکه در او عیبی و اشکالی نباشد»^(۲) و قهراً با این روایت کلیت و اطلاق روایت منقول از حضرت رضا (ع) مقید خواهد شد - این مضمون معارض است با روایاتی که از پیامبر (ص) نقل شد که اسامی ائمه (ع) را ذکر فرموده است. شاید روایت منقول از حضرت رضا (ع) ناظر به موارد اکثر و یا ائمه بعد از خودشان باشد.

۳- غسل امام فقط توسط امام

او می نویسد:

«آنها مدعی هستند جسد امام را جز امام غسل نمی دهد».

این مضمون در کافی ضمن چند حدیث از امام رضا (ع) نقل شده است؛ در یکی از این احادیث آمده است:

«این سنت موسی بن عمران است».^(۳)

یعنی پیامبر و امام را جز وصی او غسل نمی دهد.

نویسنده مضمون فوق را در چند مورد خلاف واقع دانسته است:

اول- در مورد موسی بن جعفر (ع) که هنگام وفات، فرزندش حضرت

رضا (ع) غایب بود و در مدینه زندگی می کرد.

۱- همان، ص ۲۸۴، حدیث ۱. ۲- همان، ص ۲۸۵، حدیث ۶.

۳- همان، ص ۳۸۵، حدیث ۲.

دوم - حضرت رضا (ع) که هنگام وفات، فرزندش حضرت جواد (ع) هشت ساله بود.

سوم - در مورد حضرت امام حسین (ع) که هنگام شهادت در کربلا فرزند او علی بن الحسین (ع) در اسارت بود.

در پاسخ نویسنده گفته می شود:

اولاً - امکان ذاتی غسل دادن امام توسط فرزند خود که امام است در موارد ذکر شده قابل انکار نیست، فقط آنچه هست استبعاد آن از نظر وقوع است. و این استبعاد برای کسانی که وقوع امور خارق العاده یعنی معجزات را قبول دارند معنایی ندارد. و انجام معجزه بنابر نص قرآن در مورد بسیاری از پیامبران - و از آن جمله: صحبت کردن حضرت عیسی (ع) در گهواره^(۱) - برای پیروان قرآن قابل شک و انکار نمی باشد. ثانیاً - طبق روایاتی که از طریق اهل سنت نیز اندکی پیش نقل شد،^(۲) سنن و اموری که در امتهای پیشین اتفاق افتاده در امت اسلامی نیز اتفاق خواهد افتاد، و یکی از آنها طبق روایت ذکر شده از کافی سنت حضرت موسی (ع) است که وصی او هنگام وفات او در «تیه» حاضر شد و او را غسل داد.

ثالثاً - طبق روایتی که از کتاب «ینابیع المودة» نقل شده حضرت مهدی (ص) که نوجوانی چهار یا پنج ساله بود به دستور پدر بزرگوارش برای نشان دادن علامت امامت خود به زبان عربی فصیح برای سائل یعنی احمد بن اسحاق اشعری صحبت کرد.^(۳) «و حکم الامثال فیما

۱- سورة مریم، آیه ۳۰. ۲- او اخر فصل هفتم همین کتاب.

۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۵؛ ینابیع المودة، ج ۳، ص ۳۱۸.

یجوز و فیما لایجوز واحد»: حکم چیزهای مشابه و همانند در جواز و عدم جواز یکسان است.

بنابراین غسل دادن امام توسط فرزند هشت ساله و حاضر شدن امام از مکان دوری به نزد امامی که از دنیا رفته است، با توجه به امور خارق العاده ذکر شده نباید موجب استبعاد و انکار قرار گیرد.

۴- سلاح و زره پیامبر (ص) نشانه امامت

نویسنده می گوید:

«اینها [شیعه] مدعی هستند که امام به اندازه زره رسول خدا می گردد،

و سلاح رسول پیش او می گردد».

موضوع سلاح رسول الله (ص) در دو مورد در کتاب کافی ذکر شده است.^(۱) و موضوع زره پیامبر (ص) و مساوی بودن با قامت امام نیز در دو مورد از کتاب کافی ذکر شده است.^(۲)

در مورد سلاح رسول الله (ص) در کافی از امام رضا (ع) نقل شده که فرمودند:

«برای امام نشانه‌هایی هست [...] و از آن جمله سلاح

- رسول الله - و این سلاح برای ما همچون تابوت در بنی اسرائیل

می باشد، و هر کجا این سلاح باشد همانجا امامت خواهد بود».^(۳)

و در کافی بابی با همین عنوان وجود دارد.^(۴)

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۴ و ص ۳۷۹.

۲- همان، ص ۳۰۸ و ص ۳۸۹. ۳- همان، ص ۲۸۴.

۴- همان، ص ۲۳۸.

تابوت السکینه حضرت موسی(ع)

تابوت بنی اسرائیل اشاره است به آیه شریفه: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾^(۱) «و پیامبرشان به آنان -بنی اسرائیل- گفت: علامت حکومت او -طالبوت- این است که نزد شما آید صندوق [معهود] که سکینه پروردگارتان و باقیمانده میراث آل موسی و آل هارون باشد که ملائکه آن را حمل می‌کنند. همانا این -صندوق- آیتی است برای شما اگر ایمان داشته باشید».

و مراد از تابوت که در این آیه ذکر شده بنا بر نقل «المیزان» از تفسیر قمی از امام باقر(ع) صندوقی است که مادر حضرت موسی(ع) او را در آن قرار داد و بر رود نیل رها کرد.

علامه طباطبایی در این باره می‌گوید:

«این صندوق سپس در دست بنی اسرائیل به عنوان تبرک و شیء مقدس حفظ می‌شد، تا هنگامی که زمان وفات حضرت موسی(ع) رسید الواح و زره خود و هر آنچه از آیات و نشانه‌های نبوت پیش او بود را در آن صندوق قرار داد و در نزد وصی خود یوشع و دیعت گذاشت، و همچنان این صندوق در دست بنی اسرائیل بود تا کم‌کم به آن بی‌اعتنا شدند و اسباب بازی کودکان در کوچه‌ها شد و بتدریج آنان به

گناهان رو آوردند و به ارزشهای معنوی پشت کردند و عزت و شرف آنان از بین رفت و صندوق را نیز خداوند از آنان گرفت (و با نیروهای غیبی آن را حفظ نمود) تا زمانی که از یکی از پیامبران خود خواستند که از خدا بخواهد که طالبوت را پادشاه آنان قرار دهد تا با جالوت بجنگد و آن پیامبر به آنان گفت: نشانه پادشاهی او این است که خداوند صندوق را مجدداً به شما برگرداند...»^(۱).

تشبیه سلاح و زره پیامبر(ص) به تابوت السکینه

بنابراین تشبیه سلاح رسول‌الله(ص) به صندوق حضرت موسی(ع) در روایت امام رضا(ع) تشبیهی بسیار مناسب و جالب است، و مصداق دیگری است برای روایات منقول از طریق اهل سنت و شیعه که سنن و حوادث امتهای پیشین در امت اسلامی نیز دیده خواهد شد. در حقیقت همان‌گونه که حضرت موسی(ع) صندوق حامل الواح و آثار نبوت و زره خود و موارد سایر پیامبران را فقط به وصی خود یوشع(ع) تحویل داد، پیامبر اسلام(ص) نیز ودایع نفیس خود که از آن جمله است سلاح و زره خود را فقط به دست اوصیای خود می‌دهد. در روایات ذکر شده در کافی^(۲) موضوع «فضل» و «وصیت» نیز از علائم امامت شمرده شده است. و مقصود از اینکه زره رسول‌الله(ص) به اندازه قامت امام(ع) می‌باشد، بر فرض اینکه ظاهر آن مقصود باشد، این است که اگر امام(ع) بخواهد

همچون رسول خدا بجنگد و زره او را بپوشد به اندازه قامت او می باشد، لازمه این کلام این نیست که حتی باید زره رسول خدا در زمان کودکی امام نیز به اندازه او باشد.

ولی ممکن است ظاهر روایت مقصود نباشد و این تعبیر کنایه از آن باشد که مسئولیت حفظ سنت پیامبر (ص) و معارف قرآن به دست اهل بیت می باشد که یکی از دو ثقل می باشند که در حدیث ثقلین آمده و پیامبر (ص) برای امتش باقی گذاشته است. نظیر این تعبیر در زبانهای دیگر و از جمله زبان فارسی ایرانی شایع است که می گویند: این قبا یا این پیراهن فقط به قامت فلانی برآزنده است، یعنی دیگران توان خلافت و نیابت از شخص مورد نظر را ندارند.

یادآوری می شود کافی بابتی تحت همین عنوان دارد که از آن استفاده می شود در آن مقطع یکی از نشانه ها و دلایل صدق مدعی امامت این بوده که میراثی از ادوات جنگی پیامبر و الواح موسی (ع) و مانند آن نزد آن شخص مدعی باشد. در همین رابطه در روایتی آمده است: سعید سمان می گوید: من نزد آن حضرت بودم که دو نفر از زیدیه آمدند و پرسیدند: آیا بین شما امام واجب الطاعة هست؟ و امام صادق (ع) (از روی تقیه یا توریه) فرمودند: «نه». آنها گفتند: ما از افراد پاک و مهیای قیام شنیده ایم که شما همان امام واجب الطاعة هستید. امام عصبانی شدند و فرمودند: «من دستور (قیامی) به آنها نداده ام». سپس آن دو نفر که امام را عصبانی دیدند از نزد ایشان رفتند. امام از من پرسیدند: «اینها را شناختی؟» من عرض کردم: آری اینان اهل بازار ما و وابسته به زیدیه هستند و خیال می کنند شمشیر رسول الله (ص) نزد عبدالله بن حسن می باشد. حضرت

فرمودند: «خدا آنان را لعنت کند دروغ می گویند. شمشیر پیامبر (ص) را نه آنان و نه عبدالله و نه پدرش ندیده اند...». سپس فرمودند: «همانا شمشیر و رایه (علم) مخصوص پیامبر (ص) و زره و لامه (که چیزی شبیه زره بوده است) و مغفر (که کلاه آهنی باشد) آن حضرت و نیز الواح موسی (ع) و عصای او و طشتی که هنگام قربانی نمودن از آن استفاده می کرده و خاتم سلیمان (ع) و آن اسمی که هر وقت پیامبر (ص) آن را به کار می برد از ناحیه مشرکین تیر (یا آسیبی) به مسلمانان نمی رسد همگی نزد من است، و مثل سلاح رسول الله مثل تابوت در بنی اسرائیل می باشد که نشانه صدق مدعی نبوت بود...»^(۱).

۵- روایت دال بر اینکه امام ده علامت دارد

از جمله اموری که نویسنده مطرح نموده مضمون روایتی است که در کافی ذکر شده است؛ این روایت از امام باقر (ع) نقل می کند که:

«برای امام ده علامت وجود دارد: پاک و ختنه شده به دنیا می آید، و هنگامی که بر زمین رسید روی دو دست خود قرار گرفته، و با صدای بلند شهادتین می گوید، جنب نمی شود، چشمهای او به خواب می رود اما قلب او نمی خوابد، خمیازه و تمطی (قد کشیدن) ندارد، پشت سر خود را همچون جلو می بیند، مدفوع او بوی مشک می دهد و زمین مأمور پوشاندن و از بین بردن آن می باشد، هنگامی که

ز ره رسول‌الله (ص) را بپوشد به اندازه قامتش می‌باشد و دیگران اگر بپوشند یک وجب از قامت آنان بزرگتر است، و او پیوسته از طرف غیب محدث خواهد بود»^(۱).

کافی این روایت را از علی بن محمد نقل می‌کند که ظاهراً علی بن محمد بن ابراهیم است و کشی او را تأیید و توثیق کرده است، و علامه در «خلاصه» او را وکیل حضرت مهدی (عج) دانسته است.^(۲) ولی او روایت فوق را از بعضی اصحاب نقل کرده است و معلوم نیست چه کسی می‌باشد. علاوه بر این علی بن محمد که راوی اول حدیث می‌باشد مشترک است بین علی بن محمد بن ابراهیم و علی بن محمد بن جعفر که اولی توثیق شده ولی دومی (بنابر نقل بهجة الآمال از نجاشی و علامه) ضعیف و روایت او مضطرب می‌باشد.^(۳)

بعضی از مضامین این حدیث از جهاتی مخالف مسلمات دینی و تاریخی است؛ از جمله:

الف: متفاوت بودن جنبه بشری امام (ع) از مردم

اولاً: برخی از امور مذکوره نه محال است و نه مستنکر؛ از جمله مختون بودن هنگام ولادت که در اعصار ما نیز بسیار اتفاق می‌افتد. و ثانیاً: اگر برخی دیگر از مضامین این حدیث نسبت به ائمه (ع) صحیح باشد قطعاً باید نسبت به پیامبر (ص) نیز چنین باشد، و حال آنکه در

تواریخ - که جزئیات و خصوصیات ظاهری آن حضرت در آنها نقل و ضبط شده است - چنین مطلبی نیامده است.

از طرفی پیامبر (ص) بنا به نص قرآن از جنبه ظاهری بشری است مثل سایر انسانها، جز اینکه به او وحی می‌شود؛ در این رابطه به آیات زیر توجه شود:

۱- ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^(۱) «ای پیامبر - بگو من بشری هستم مانند شما، جز اینکه به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی است یگانه».

و لازمه بشر بودن پیامبر (ص) این است که تمام جهاز بدنی و ظاهری او همانند دیگران باشد.

۲- ﴿وَقَالُوا مَا هَذَا الرَّسُولُ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ الْمَلِكُ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا﴾^(۲) «و - منکرین رسالت - گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در - کوچه و - بازارها راه می‌رود؟ چرا ملکی به سوی او نازل نشد تا با او انذار نماید؟»

این آیه در مقام رد تعجب منکرین رسالت پیامبر (ص) می‌باشد؛ آنان رسالت را منافی با داشتن صفات بشری همچون غذا خوردن و راه رفتن در کوچه و بازار می‌دانستند. پس صریح است در اینکه پیامبر (ص) هم بشر است و هم رسول و متصل به وحی و غیب.

۳- در مورد حضرت نوح (ع) آمده است: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ...﴾^(۳) «اشراف کافر از قوم نوح گفتند

۱- همان، ص ۳۸۸، حدیث ۸. ۲- بهجة الآمال، ج ۵، ص ۵۱۲.

۳- بهجة الآمال، ج ۵، ص ۵۱۲ و ۵۱۳.

۱- سوره کهف، آیه ۱۱۰؛ سوره فصلت، آیه ۶.

۲- سوره فرقان، آیه ۷. ۳- سوره مؤمنون، آیه ۲۴.

او کسی نیست جز انسانی مثل شما که می خواهد خود را بر شما برتری دهد».

۴- در مورد پیامبری که بعد از نوح (ع) مبعوث شده بود آمده است: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا [...] مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾^(۱) «اشراف کافر - به پیامبر بعد از نوح - گفتند او کسی نیست جز انسانی مثل شما که مانند شما می خورد و می آشامد».

این دو آیه نیز در مقام ردّ و توبیخ منکرین رسالت حضرت نوح (ع) و پیامبر بعد از او می باشند که به نظر آنان رسالت با بشر بودن و صفات بشری همچون آب و غذا خوردن منافات دارد. بنابراین از نظر قرآن انسانهای کامل هر چند از نظر معنوی به بالاترین درجات رسیده باشند - حتی رسول اکرم (ص) - از جهت ظاهر بشری هستند مثل سایرین و همان صفات و ویژگی های آنان را دارا می باشند و ائمه هدی (ع) نیز از این قاعده مستثنی نیستند.

از طرف دیگر با توجه به اینکه موضوع ذکر شده در روایت هرگز در مورد پیامبر اکرم (ص) نقل نشده است، حدس قوی زده می شود که غلات یا مخالفین ائمه معصومین (ع) این گونه امور را در روایات مربوط به صفات و علائم امام داخل کرده باشند تا سایر مطالب صحیح آنها را نیز مخدوش نمایند. در عین حال قرآن به این حقیقت نیز توجه داده است که پیامبران با اینکه بشری هستند همچون سایر بشرها، در بعضی مواقع که امر هدایت و رسالت نیاز داشته است کارهای خارق العاده ای توسط آنان انجام می شده تا موجب توجه انسانها به غیب این عالم مادی و انقطاع

آنان از اسباب و علل ظاهری و نهایتاً هدایت آنان شود. کارهایی نظیر: طوفان نوح (ع)، اژدها شدن عصای موسی (ع) و غرق شدن فرعونیان، تولد عیسی (ع) بدون پدر و صحبت کردن او در گهواره، و نبوت یحیی (ع) در حال کودکی و....

این گونه امور خارق العاده علاوه بر هدف فوق، بعید بودن موضوع وحی و ارتباط بشر با عالم غیب را نیز از اذهان و افکار عامه مردم معاصر پیامبران می زدود.

ب: جنب نشدن امام

این موضوع نیز اگر واقعیت داشت قطعاً باید شامل پیامبر اکرم (ص) نیز بشود و قهراً غسل جنابت انجام ندهد؛ در صورتی که به صراحت تاریخ، پیامبر (ص) این غسل را انجام می داده است. این موضوع در شرح حالات پیامبر و زندگی او با همسران خود ذکر شده است. و قطعاً نمی توان گفت ائمه اطهار (ع) در این جهت از پیامبر (ص) بالاتر و کامل تر می باشند؛ بعید نیست همان گونه که مرحوم محمد تقی مجلسی نیز در روضة المتقین^(۱) اشاره کرده است مقصود از نفی جنابت از امام در بعضی روایات، نفی احتلام یعنی جنابت در حال خواب باشد؛ زیرا عصمت و بزرگی روح امام مانع از نزدیک شدن شیطان و تأثیر او بر روح امام خواهد بود. روایتی را نیز از کتاب کافی از امام حسن عسکری (ع) نقل کرده است که همین احتمال را تأیید می کند.

همین شبهه در مورد اینکه «امام ختنه شده و پاک به دنیا می آید» نیز وجود دارد. یعنی لازمه بشربودن پیامبر(ص) به نص قرآن این است که اوصیای آن حضرت نیز در جنبه بشربودن مثل پیامبر(ص) باشند.

برای تأیید مطلب ذکر شده - که پیامبر(ص) و ائمه(ع) از جنبه بشری و ظاهری مانند دیگران بوده‌اند و این جهات بر آنان نیز عارض می شده است - می توان به روایات منقول از طریق شیعه استناد نمود؛ از باب نمونه:

۱- روایت زراره از امام محمد باقر(ع):

«پیامبر و همسرش با پنج مدّ آب از یک ظرف غسل می کردند». (هرمدّ حدود یک کیلوگرم است). زراره پرسید: چگونه؟ امام فرمود: «پیامبر ابتدا خود را تطهیر می نمود سپس همسرش نیز خود را تطهیر می نمود، آنگاه از باقی مانده آب هر دو غسل می کردند...»^(۱).

۲- در روایت محمد بن مسلم آمده که از امام صادق(ع) یا امام باقر(ع) از مقدار لازم آب برای غسل جنابت سؤال نمود، در جواب فرمودند: «پیامبر و همسرش با پنج مدّ آب غسل می کردند...»^(۲).

۳- معاویه بن عمار از امام صادق(ع) نقل می کند:

«پیامبر با یک صاع (حدود سه کیلو) آب غسل می کردند، و هرگاه با بعضی از همسران خود می خواستند غسل کنند با

یک صاع و یک مدّ آب غسل می کردند»^(۱).

ظهور این روایت در غسل جنابت کاملاً روشن است. در روایت دیگری نیز غسل کردن پیامبر و همسرش با پنج مدّ آب ذکر شده است.^(۲)

۴- ابن عباس از میمونه همسر پیامبر(ص) نقل می کند:

«من و پیامبر جنب شدیم و من از آب یک خمره غسل کردم و مقداری از آن آب در خمره ماند و پیامبر از باقی مانده آب غسل نمود...»^(۳).

۵- عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) نقل می کند:

«پدرم برای جنابت غسل می کرد و کسی به او گفت: مقداری از پشت شما غسل داده نشده، سپس پدرم به او فرمود: وظیفه تو این نبود که به من تذکر بدهی، و آنگاه آن مقدار را غسل دادند»^(۴).

۶- در وسائل الشیعة^(۵) با دو سند جداگانه از امام صادق(ع) نقل شده است که پیامبر اکرم(ص) فرمودند:

«خداوند شش خصلت را برای من و اوصیای من از فرزندانم و نیز پیروان آنان روا نمی داند... یکی از آنها رفتن به مساجد در حال جنابت می باشد».

۱- همان، حدیث ۳. ۲- همان، حدیث ۵.

۳- همان، حدیث ۶. ۴- همان، باب ۴۱، حدیث ۱.

۵- همان، باب ۱۵ از ابواب الجنابة، حدیث ۸ و ۱۵.

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۵۱۲، باب ۳۲ از ابواب جنابت، حدیث ۴.

۲- همان، حدیث ۱.

روایات مخالف قرآن و سنت قطعی

هر مطلبی که در هر روایتی دیده شد اگر با محکومات قرآن و روایات متواتر و سنت قطعی پیامبر (ص) مخالف باشد علامت مجعول بودن همه روایت یا قسمتی از آن می باشد. و بر فرض صحیح بودن سند این گونه روایات، دلیل صحیح بودن متن آن نمی باشد.

کسی که چیزی را جعل می کند و می خواهد چهره دین و مذهب و اولیای بزرگوار آن را مخدوش نماید، قهراً کار خود را به نام افراد خوشنام و مورد اعتماد جعل می کند تا مورد قبول عامه و افراد بی اطلاع قرار گیرد.

جعل و تحریف روایات در تاریخ

در این رابطه مناسب است به کتابهایی که درباره جعل روایات و تحریف آنها - توسط افراد معاند همانند: معاویه، ابوهریره و خلفای بنی امیه و بنی عباس در طول تاریخ اسلام - تألیف شده مراجعه شود. از جمله می توان به کتابهای «عبدالله بن سبأ» و «خمسون و مائة صحابی مختلق» که توسط علامه سید مرتضی عسگری به رشته تحریر درآمده مراجعه کرد، در کتاب اخیر نام صدوپنجاه صحابی که توسط سیف بن عمر جعل و روایات و یا حوادثی به آنها نسبت داده شده به تفصیل بیان شده است. در مقدمه کتاب فوق در مورد ابن ابی العوجاء چنین آمده است:

«در زمان خلافت منصور به جرم زندقه و تبلیغ آن در کوفه زندانی شد و با دخالت دوستانش و شفاعت آنان خلیفه

دستور آزادی او را داد ولی این دستور به والی کوفه نرسید و او را به قتل رساند».

سپس از طبری، ابن اثیر، ابن کثیر و ذهبی نقل شده که ابن ابی العوجاء هنگام مرگ اعلام کرد:

«به خدا قسم من چهارهزار حدیث جعل کردم که مضمون آنها حلال را حرام و حرام را حلال می نمود، و نیز وجوب روزه را به جای وجوب افطار و وجوب افطار را به جای وجوب روزه قرار دادم».

سپس به دنبال جمله فوق نویسنده کتاب می گوید:

«ای کاش می دانستیم احادیث جعلی او کدام است و در کدام مأخذ تدوین شده و سرنوشت آنها چه شده؛ و هنگامی که یک زندیق وقت ناامیدی از زندگی به جعل چهارهزار حدیث اعتراف می کند [...] پس چقدر حدیث توسط دیگران که نمی شناسیم جعل شده است؟!»^(۱)

شاید مقصود از حلال کردن حرام و حرام کردن حلال به طور کلی تحریف در احکام دین و تغییر آنها باشد نه حلال و حرام مصطلح فقهی.

سؤال

در پایان یادآور می شویم: ممکن است گمان شود به دلیل وجود بعضی روایات ضعیف و غیرقابل اعتماد در کتابهایی مانند: بحارالانوار،

۱- خمسون و مائة صحابی مختلق، مرتضی عسگری، ج ۱، ص ۳۱.

کافی و نظایر اینها تمام روایات آن کتابها مخدوش و غیر قابل استناد و عمل می‌باشد.

پاسخ

اولاً: صرف ضعیف بودن تعدادی روایت در هر کتابی نمی‌تواند دلیل بر بی‌اعتباری تمام روایات آن کتاب باشد، بلکه با معیارهایی که در جای خود بیان شده باید روایات صحیح را از غیر صحیح تشخیص داد؛ یکی از این معیارها عرضه روایات بر قرآن و عدم تعارض آنها با کتاب خدا و سنت قطعی پیامبر (ص) است.

ثانیاً: از این گونه روایات ضعیف که در سند یا متن آن اشکالی هست در کتب روایی اهل سنت و حتی صحاح ششگانه آنها - صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن نسائی، سنن ابی داود و سنن ابن ماجه - نیز به وفور وجود دارد.

در این رابطه به تحقیق دانشمند و محقق فقیه مرحوم مظفر در کتاب دلائل الصدق مراجعه نمایید. نامبرده می‌نویسد:

«روایات اهل سنت برای اثبات مطالب مورد نظر آنان کافی و صالح نمی‌باشد، زیرا صحیح‌ترین روایات آنان در صحاح ششگانه ضبط شده است در صورتی که این صحاح از چهار نظر مورد خدشه و اشکال می‌باشد»^(۱).

ایشان اولین خدشه را در کیفیت جمع‌آوری این صحاح و وضعیت

۱- دلائل الصدق، ج ۱، ص ۴۷.

جمع کنندگان آنها می‌داند و یادآور می‌شود که: ابن حجر در کتاب «تهذیب التهذیب» و ذهبی در کتاب «المیزان» - با اینکه هر دو از علمای اهل سنت هستند - مسلم را در موارد متعددی از جمله کیفیت جمع‌آوری و بی‌اعتباری مطالب کتاب او مورد انتقاد قرار داده‌اند.^(۱)

مرحوم مظفر در رابطه با سنن ابن ماجه می‌نویسد:

«ابن حجر و حافظ ابی الحجاج المزنی درباره کتاب سنن ابن ماجه گفته‌اند: در این کتاب روایاتی وجود دارد که جداً ضعیف می‌باشند، تا آنجا که «سری» و «حافظ ابی الحجاج المزنی» می‌گویند: هرگاه روایتی را فقط ابن ماجه نقل کند معمولاً ضعیف خواهد بود».^(۲)

ایشان به نقل از ابن حجر و ذهبی درباره صحیح بخاری چنین آورده: «بخاری در کتاب صحیح خود از جماعتی روایت نقل می‌کند که خودش آنان را در جای دیگر تضعیف نموده است - و سپس آنان را نام می‌برد».^(۳)

سپس مرحوم مظفر مواردی را برمی‌شمارد که ابی داود، نسائی و ترمذی افرادی را مورد طعن قرار می‌دهند و در عین حال از آنان روایت نقل می‌کنند.^(۴) و درباره بخاری و مسلم می‌افزاید که:

«در مورد بخاری و مسلم که از بزرگان محدثین اهل سنت هستند گفته شده که در موارد زیادی روایتی را به صرف نقل

۱- همان.

۲- همان، ص ۴۸.

۳- همان.

۴- همان، ص ۴۹.

یک یا چند راوی از جماعتی، آن را به جماعت نسبت می دهند در صورتی که آن جماعت مجهول الحال هستند و هیچ گونه مدح یا مذمتی نسبت به آن جماعت دیده نمی شود...»^(۱)

مرحوم مظفر دومین خدشه نسبت به روایات صحاح ششگانه را چنین بیان می کند:

«بسیاری از روایات این کتابها مشتمل بر مطالب کفرآمیز می باشد، نظیر تجسم و دارای مکان بودن خداوند و اثبات حدوث و تغییر و انتقال و یا عروض عوارض مانند خنده و نظیر آن برای خداوند. تا آنجا که روایت کرده اند که خداوند پای خود را داخل آتش جهنم می کند و آن را از بین می برد [...] و مطالبی در این کتابها هست که موجب وهن پیامبران می باشد، تا آنجا که مطابق روایتی پیامبر اسلام در آغاز نبوت جاهل به رسالت بوده است و خدیجه و یک نصرانی او را به رسالت خود آگاه می کنند؛ و نیز روایاتی که مشتمل بر خرافات و امور منکر می باشند در این کتابها بسیار دیده می شود...»^(۲)

مرحوم مظفر سومین خدشه را تدلیس در نقل روایات می داند و مواردی از آن را ذکر می کند؛ از جمله:

۱- روایت را با اینکه توسط شخص غیرمقبول از شخص

مقبول نقل شده، بدون ذکر واسطه از آن فرد مقبول نقل می کنند.

۲- در مواردی که روایتی از فرد ضعیف نقل شده و او در نام با فرد موثق مشترک می باشد، روایت به شکل مبهم نقل می شود که خواننده متوجه نشود روایت از شخص ضعیف نقل شده است. در ادامه ایشان به تفصیل مواردی از تدلیس در نقل روایت را از کتاب صحیح بخاری به نقل از ابن حجر و ذهبی نقل می نماید.^(۱)

مرحوم مظفر چهارمین خدشه را این گونه بیان می کند:

«اکثر راویان آنها توسط خود محدثین اهل سنت مورد جرح و مذمت قرار گرفته اند و متهم به کذب و مانند آن شده اند، تا آنجا که یحیی بن سعید القطان که از بزرگان علمای رجال اهل سنت می باشد گفته است: من اگر در مقام نقل روایات بخواهم از کسی که مورد رضایت من باشد نقل کنم فقط از پنج راوی نقل می کنم؛ و همین مطلب را ذهبی نیز از او نقل نموده است».^(۲)

سپس مرحوم مظفر می افزاید:

«من راویان صحاح ششگانه را که حداقل دو نفر از علمای رجال اهل سنت آنها را مورد طعن و مذمت شدید قرار داده اند و آنها را متهم به کذب نموده و یا درباره آنها گفته اند:

«متروک»، «هالک»، «حدیثش نوشته نمی شود»، «به او اعتنا نمی شود»، «جداً ضعیف است» یا «اجماع بر ضعف او می باشد» و نظیر این تعبیرات، به ترتیب حروف تهجی ذکر می کنیم.^(۱)

در ادامه ایشان به ترتیب ذکر شده نام راویان بسیاری را مفصلاً بیان می کند.

و در همین باره در کتاب «المبادئ العامة للفقہ الجعفری» به نقل از کتاب «الأضواء علی السنة المحمدية» از استاد محمود ابوریه - از علمای اهل سنت - آمده است: بسیاری از محدثین به ضعف و جرح رجال و اسناد صحیح بخاری و صحیح مسلم تصریح کرده اند و تندترین کلام را در مورد آنان اظهار نموده اند.^(۲)

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

* * *

ضمیمه شماره یک:

متن سؤالات آقای دکتر مسعود امید

درباره امام زمان (عج)

و

پاسخ حضرت آیت الله العظمی منتظری

۱- همان، ص ۵۳ تا ۱۳۳.

۲- المبادئ العامة للفقہ الجعفری، هاشم معروف الحسینی، ص ۹۳.

متن سؤالات آقای دکتر امید درباره امام زمان (عج)

حضرت آیت‌الله منتظری مرجع عالیقدر

با سلام - اینجانب در حال تحقیق در امور دینی - اسلامی هستم و در این راستا سؤالاتی دارم. با توجه به اینکه حضرتعالی به عنوان یک دانشمند دینی تنها مرجعی هستید که سعه صدر کم‌نظیری دارید و کنکاش علمی مقدس‌ترین امور را به اطاعت کورکورانه آنها ترجیح می‌دهید، تصمیم گرفتم نظرات شما را درباره فرضیه‌های زیر جویا شوم [...]

فرضیه امام زمان (عج)

۱- آیا می‌توان به قول چهار نفر (نواب امام زمان) که معصوم نیستند اعتماد کرد و ادعای آنان را درباره وجود امام زمان پذیرفت؟ جعفر برادر امام حسن عسکری معتقدند که برادرش فرزندی ندارد و به همین جهت برای جلوگیری از افشای راز، مارک «جعفر کذاب» خورد. آیا احتمال دارد که این نواب برای مصلحت تشکیلات شیعه مبادرت به جعل خبر وجود مهدی پنهان کرده باشند؟ آیا غیبت کبرای مهدی پس از فوت این چهار نواب این فرضیه را تقویت نمی‌کند که

مهدی ساخته و پرداخته آنها بوده و واقعیت نداشته است؟ توجه شود که حسین بن منصور حلاج معتقد بود که مهدی فوت کرده است، و ابوسهل نوبختی از بزرگان شیعه نیز معتقد بود که مهدی در دوران مخفی بودن فوت کرده است.

۲- با توجه به اینکه اجماع دربارهٔ صحت وجود امام زمان وجود ندارد و کوچکترین ادعایی دربارهٔ جعلی بودن مهدی و یا هر تحقیق انتقادی در این زمینه با تکفیر و یا ترور روبرو می‌شود (ترور کسروی) آیا می‌توان به فرضیه‌ای که حیاتش مرهون ترور و خفقان بوده اعتماد کرد؟ اگر فرضیهٔ مهدی کاذب نیست و فقها قادر به دفاع از آن هستند چرا هر نوع نقد امام زمان را به بهانهٔ توهین به مقدسات تکفیر می‌کنند؟ آیا شما این تکفیرها را قبول دارید؟

۳- آیا امام باید در هر خطری بسان امام حسین حضور داشته باشد یا خودش مخفی شود و امتش را در خطرات رها سازد؟ فرضیهٔ غیبت امام زمان برای حفظ جانش چه تطبیقی با امامت پیش‌تازانهٔ امام حسین دارد؟

۴- اصولاً امام به معنای پیشوای زنده در هدایت امت است؛ امام زمان که نقش فعالی در حل مشکلات ندارد آیا اصولاً می‌توان او را امام نامید؟ آیا امامت مثل سلطنت یک پست و مقام موروثی است یا یک صلاحیت اکتسابی؟

پاسخ حضرت آیت‌الله العظمی منتظری

جناب آقای دکتر مسعود امید دام‌توفیقه

پس از سلام و اعتذار از تأخیر جواب در اثر ابتلای شدید به کسالت،

به نحو اختصار یادآور می‌شوم: [...]

در رابطه با امام زمان (عج):

ج ۱- اصل وجود امام زمان (عج) مورد تردید نبوده تا بخواهیم از راه نواب چهارگانه آن را اثبات نماییم؛ علاوه بر اینکه این موضوع به وسیلهٔ براهینی که دلالت می‌کند بر لزوم امامت عامه در همهٔ اعصار و زمانها به اثبات می‌رسد، به وسیلهٔ اخبار متواتره که از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) نقل شده و از طرق فریقین روایت شده نیز به اثبات می‌رسد. بیش از سه هزار حدیث از طرق شیعه و سنی دربارهٔ آن حضرت در دسترس است به گونه‌ای که اجمالاً در حدّ تواتر است و موجب قطع و یقین می‌باشد.

شما می‌توانید در این زمینه به صحیح مسلم، مسند احمد حنبل، جامع‌الاصول، کنز‌العمال، سنن ابن ماجه از کتب اهل سنت، و غیبت نعمانی، غیبت شیخ طوسی، کمال‌الدین صدوق و بحار مجلسی از کتب شیعه مراجعه فرمایید.

از زمان خود پیامبر موضوع مهم حضرت مهدی (عج) و اینکه او فرزند نهم امام حسین (ع) می‌باشد و دارای عمر طولانی و غیبت طولانی می‌باشد، و اینکه پس از ظهور زمین را پر از عدل و داد می‌نماید، و علامتها و نشانه‌های قبل از ظهور آن حضرت به نحو تفصیل نقل شده است. و اینکه ملقب شدن «جعفر» عموی آن حضرت به لقب «کذاب» فقط به خاطر تکذیب آن حضرت بوده است ثابت نیست، و مخالفت چند نفر به عقیده وجود آن حضرت آسیبی نمی‌رساند؛ در طول تاریخ بسیاری از افراد حتی با بدیهیات اولیه نیز به خاطر اغراض سیاسی یا اقتصادی مخالفت کرده‌اند.

ج ۲- با توجه به مطالب یادشده وجود و بقای آن حضرت با برهان عقلی و نقلی به اثبات می‌رسد، و در این گونه امور که اخبار متواتره از زمان خود پیامبر اکرم (ص) نسبت به آن وارد شده اگر اجماع هم محقق شود به اصطلاح «اجماع مدرکی» است؛ و معیار، مدرک آن می‌باشد؛ و با توجه به براهین عقلی و اخبار کثیره متواتره چیزی بیش از مرتبه علم و یقینی که معمولاً از راه اجماع حاصل می‌شود به دست می‌آید.

بنابراین وجود امام زمان (عج) فرضیه‌ای نیست که مرهون خفقان و ترور و امثال آنها باشد، بلکه مرهون عقل سلیم و نقل مسلم است.

و به نظر اینجانب نمی‌توان کسی را که بدون اهانت، به نقد و نظر علمی در موضوعات مختلف می‌پردازد مورد اهانت قرار داد، چه رسد به تکفیر و یا ترور. کسانی که این کارها را انجام می‌دهند علاوه بر اینکه

ضعف توان علمی خویش را نشان می‌دهند به عالم اندیشه و تفکر لطمه می‌زنند. آری مسأله اهانت و فحاشی و انکار ضروری از روی عناد و با توجه به ضروری بودن آن، امر دیگری است.

ج ۳ و ۴- امامت نه مانند سلطنت یک پست و مقام اعتباری موروثی است و نه یک صلاحیت اکتسابی، بلکه مقام معنوی الهی و حدّ اعلای قرب به خداوند است که زمینه‌های آن مربوط به قبل از تولّد است؛ بدین‌گونه که اصلاّب شامخه و ارحام مطهره در تکوّن او دخالت دارند، و دارای استعداد خدادادی ویژه‌ای است که خداوند با حکمت بالغه خود در افراد خاصی برای وساطت در فیض الهی و راهنمایی انسانها به عنوان برترین محصول عالم خلقت قرار داده است؛ و راهنمایی آنان منحصر در طرق معهود و متعارف نیست. و چه بسا آنان در حال غیبت و پنهانی از طرق غیر متعارف و محسوس به راهنمایی انسانها و حلّ برخی مشکلات پردازند، همان‌گونه که خضر نبی (ع) در حال اختفا برای حضرت موسی (ع) که یکی از انبیای الهی بود سمت معلّمی داشت: ﴿قال له موسى هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشداً﴾ (سوره كهف، آیه ۶۶) «موسی به او گفت: آیا تو را پیروی کنم براینکه از آنچه تو را کمال و هدایت آموخته‌اند به من بیاموزی؟»

در بسیاری از روایات وارد شده که مثل آن حضرت در زمان غیبت مثل خورشید در پس ابراست که با مخفی بودن آن از دید چشمها نور آن به زمین می‌رسد.

و در خطبه ۱۵۰ نهج البلاغه در رابطه با آن حضرت می‌خوانیم: «أَلَا وَ إِنَّ مِنْ أَدْرَكِهَا مِتًّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ، وَيَحْذُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ، لِيَحُلَّ فِيهَا رَبِقًا، وَيُعْتِقَ رِقًا، وَيَصْدَعَ شَعْبًا، وَيَشْعَبَ صَدْعًا فِي سُرْتَرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَ لَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ».

حضرت امیر(ع) راجع به ملاحم و حوادث آینده می‌فرماید: «آگاه باشید آن کس از ما (اهل بیت) که آن ملاحم را دریابد با چراغی روشنگر در آن سیر می‌کند و بر روش صالحان رفتار می‌کند تا گره‌هایی را بگشاید و اسیرانی را نجات دهد و جمعیت‌هایی را پراکنده سازد و پراکندگانی را گرد آورد؛ در پنهانی از مردم، آن چنان که پی جویان هرچند جستجو نمایند اثری از او نمی‌یابند».

علاوه بر اینکه امام در اثر قرب معنوی واسطه فیوض الهی است، هر چند تصرف تکوینی و تشریحی نداشته باشد. و به گفته خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب «تجریده» در رابطه با امام معصوم غائب: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر». و برحسب برخی اخبار وارده: «لو بقيت الارض بغير امام لساخت» یا «لو ان الامام رفع من الارض ساعة لماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله». (کافی، ج ۱، ص ۱۷۹).

و در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «بکم فتح الله، و بکم یختم، و بکم ینزل الغیث، و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه، و بکم ینفس الهم و یکشف الضر».

عدم آگاهی از فایده وجود امام در زمان غیبت دلیل بر بی‌فایده بودن

در غیبت نیست. و اینکه امام در همه اعصار و شرایط باید ظاهر و آشکار و همچون امام حسین(ع) عمل نماید دلیل محکمی ندارد. بلکه برحسب حکم عقل و تجربه، امام باید بر اساس شرایط و امکانات در هر زمان به وظیفه الهی خود عمل نماید.

تفصیل این مسائل در نامه نمی‌گنجد، کسانی که طالب هستند لازم است به کتابهایی که در این زمینه‌ها نگاشته شده مراجعه فرمایند.^(۱)

۱- یادآوری می‌شود: در سؤالات آقای دکتر امید موضوعات دیگری نیز می‌باشد که حضرت آیت‌الله العظمی منتظری به آنها پاسخ داده‌اند و به دلیل عدم ارتباط آنها با مسأله امام زمان(عج) در این نوشته آورده نشد. متن کامل سؤالات و پاسخهای معظم‌له در کتاب «دیدگاهها» و رساله استفتائات (ج ۲، سؤال ۱۰۰۳) درج شده است. علاقه‌مندان می‌توانند به آن کتابها مراجعه نمایند.

ضمیمه شماره دو:

پاسخ به شبهاتی

پیرامون کتاب

موعود ادیان

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه:

پس از انتشار کتاب «موعود ادیان»، نوشته‌ای در ردّ مطالب آن در یکی از سایت‌های اینترنتی منتشر شد؛ که متعاقب آن بخش پاسخگویی به شبهات و سؤالات دینی دفتر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری با ارشاد و اشراف ایشان درصدد پاسخگویی به آن برآمد.

لازم به ذکر است نویسنده آن نوشتار علاوه بر موضوع کتاب مذکور که امام دوازدهم حضرت مهدی (عج) می‌باشد، موضوعات دیگری را از جمله ولایت فقیه مطرح کرده است که ما در آنچه پیش رو دارید صرفاً به شبهاتی که پیرامون موضوع آن کتاب مطرح شده است می‌پردازیم و پاسخ و تحقیق درباره سایر موضوعات را به محل خود ارجاع می‌دهیم.

ضمناً به این نکته اشاره می‌شود که نویسنده در ردّ مطالب کتاب مزبور تنها کلی‌گویی کرده و دلیلی بر بطلان مطالب کتاب ارائه نکرده است. بدیهی است کلی‌گویی پیرامون موضوعاتی جزئی که در کتاب «موعود ادیان» از آن سخن به میان آمده است، علاوه بر آن که از شیوه منطقی به دور است، راه را بر پاسخ دادن نیز مسدود می‌نماید. لذا در این

نوشتار به موارد ردّ شده اشاره خواهد شد تا شاید نویسنده مذکور موضوعات مورد تردید و منع را مورد به مورد، بیان نماید، و راه برای اثبات آنها و احیاناً پذیرش منع و نفی آن هموار شود.

دفتر حضرت آیت الله العظمی منتظری

«بخش پاسخ به شبهات دینی»

بحث جدی و اساسی از نظر نویسنده

نویسنده در ابتدا می نویسد:

«او (آیت الله منتظری) با این که موضوع مهدی را یکی از اصول مذهب شیعه دانسته است، ولی کتابش که بیش از چهارصد صفحه می باشد، از هر بحث جدی پیرامون موضوع مهدی خالی می باشد.»

بر ما روشن و معلوم نیست که بحث جدی از نظر نویسنده چیست که کتاب موعود ادیان از آن خالی است. کتاب موعود ادیان که صرفاً جوابی برای جزوه ای است که وجود حضرت مهدی (عج) را انکار کرده و طبعاً متناسب با اشکالات همان جزوه تدوین شده است، عمدتاً به اثبات دوازدهمین امام معصوم پرداخته که فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و از نسل نهم امام حسین علیه السلام است و اینکه آن حضرت اندکی پس از وفات پدرش غایب گشته و به اذن الهی زمانی ظهور خواهد فرمود و زمین را پر از عدل و قسط خواهد فرمود بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده است.

برای اثبات دعوی فوق در کتاب «موعود ادیان»، بیشتر از هر چیزی به روایات منقوله از طریق اهل سنت استناد شده است، هر چند شیعیان برای اثبات ادعاهای خویش در ارتباط با مهدویت و یا هر موضوع دینی دیگر نیازی به روایاتی که اهل سنت نقل می کنند، ندارند؛ چرا که شیعه طبق حدیث متواتر تقلین و دیگر ادله در رجوع به روایات اهل بیت

پیامبر ﷺ و عمل بر طبق آنها حجت کامل دارد و روایات نبوی را نیز عمدتاً از اهل بیت آن حضرت دریافت کرده است.

بهتر می بود نویسنده به جای کلی گویی، ادله خود را برای عدم جواز عمل به روایات متواتر از پیامبر اکرم ﷺ در معرفی امام علی (ع) و اولاد آن حضرت به عنوان امام و خلیفه بعد از خود بیان می کرد؛ روایاتی همچون حدیث غدیر و ثقلین و... که از طرق مختلف و زیاد توسط شیعه و سنی نقل شده اند و متأسفانه متروک مانده اند. و با توجه دقیق در متن همین روایات معلوم می شود که مراد از امامت و خلافتی که در آن روایات به آنها اشاره یا تصریح شده، امامت و خلافت در همه ابعاد است؛ و اگر به خاطر شرایط سیاسی، بعد حکومتی خلافت از آنان دریغ و غضب شد، ابعاد دیگر آن خصوصاً تبیین و تفسیر دین که به سفارش پیامبر اکرم ﷺ - همچون بعد حکومتی - منحصرأ در اختیار آنان است نباید مغفول می ماند.

آیا سخن درباره حدیث ثقلین که در آن عترت و اهل بیت، عدل قرآن قرار گرفته اند بحثی جدی نیست؟! اهل بیت (ع) که قرین قرآن هستند چه کسانی می باشند و چه ویژگی هایی باید داشته باشند تا در راهنمایی قافله انسانیت، عدل و همطراز قرآن کریم باشند؟ مهمترین ویژگی قرآن هدایتگری معصومانه و محفوظ بودن آن از هرگونه خطا و اشتباه است؛ لذا عترت و اهل بیت نیز که عدل قرآن هستند باید دارای این ویژگی باشند؛ وگرنه ذکر آنها در کنار قرآن توسط پیامبر ﷺ کار صحیح و نیکویی نمی بود، زیرا موجب ترغیب امت خود به پیروی از افرادی که در معرض خطا هستند می گردید. بنابراین عترت در آن حدیث شامل

افراد غیر معصوم از نسل پیامبر ﷺ نمی باشد. مخصوصاً با توجه به جمله «ما إن تمسکتُم بهما لن تضلوا ابداً» که در آن حدیث به آن تصریح شده است؛ چرا که نفی ابدی گمراهی با پیروی از قرآن و عترت جز با عصمت و محفوظ بودن آن دو از خطا قابل توجیه و پذیرش نمی باشد.

تفسیر عترت در کتب اهل سنت

همین مضمون با تعبیرات مختلفی از عده ای از علمای اهل سنت نقل شده است؛ از جمله:

۱- محمد بن عبدالباقی زرقانی در شرح کتاب «المواهب اللدنیة» از حکیم ترمذی نقل کرده که گفته است:

«گرچه کلمه «عترت» در حدیث ثقلین عام است، اما مقصود پیامبر از آن، عده خاصی از عترت خود می باشد، و آنان عبارتند از عالمان اهل عمل از عترت؛ پس جاهلان و فاسقان آنان را شامل نمی شود.»^(۱)

۲- سمهودی در کتاب خود به نام «جواهر العقدين» ضمن اموری که در رابطه با حدیث ثقلین متذکر می شود می گوید:

«امر دوم این است که عترت و اهل بیت که پیامبر تمسک به آنان را در این حدیث واجب کرده است آنانی هستند که به کتاب خدا دانا و عالم باشند و آنان کسانی هستند که بین قرآن و آنان تا روز قیامت، جدایی نخواهد بود تا در کنار حوض بر پیامبر ﷺ وارد شوند. زیرا هرگز پیامبر تمسک به کسانی را که اطلاعی از قرآن ندارند ترغیب نمی کند. و لذا پیامبر ﷺ در روایات زیادی فرموده است:

۱- جامع احادیث الشیعة، ج ۱، مقدمه، ص ۸۹.

«بر عترت من سبقت نگیرد که هلاک می شوید و آنان را تعلیم ندهید که آنان از شما عالم ترند.»

و نیز پیامبر ﷺ پس از قضاوتی که حضرت علی عَلِيٌّ در موردی کرده بود، با اعجاب از آن، فرمود: «الحمد لله الذي جعل الحكمة فينا اهل البيت.»^(۱)

۳- ابن حجر در کتاب خود «الصواعق المحرقة» بعد از ذکر حدیث ثقلین، می گوید:

«کسانی که پیامبر ﷺ در این حدیث، امت را ترغیب به تمسک به آنان فرموده است، همانا عارفان به کتاب خدا و سنت رسولش می باشند، زیرا اینان هستند که تا کنار حوض از قرآن جدا نمی شوند. و اینان هستند که پیامبر فرمود: «انان را تعلیم نکنید، آنان از شما داناترند». و نیز اینان از دیگر عالمان این امتیاز را دارند که خداوند آنها را از هر رجس و پلیدی پاک و دور فرموده است. ﴿أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهراً...﴾ و سپس از ابوبکر نقل می کند که گفت: «علی عترت رسول خدا ﷺ است که پیامبر، تمسک به او را واجب کرده ... و نیز او را به جریان روز غدیر ممتاز ساخته است.»^(۲)

۴ و ۵- احمد بن عبدالقادر العجیلی در کتاب خود به نام «ذخيرة المآل» و ولی الله الکهنوئی در کتابش به نام «مرآة المؤمنین» می گویند:

«مقصود از عترت که پیامبر ﷺ امت را به تمسک به آنان ترغیب فرموده است، عالمان عترت هستند که به کتاب و سنت آشنا و آگاهند و از قرآن تا کنار حوض جدا نمی شوند ... و از سایر عالمان عترت ممتازند زیرا خداوند رجس و پلیدی را از آنها دور کرده و طاهر و پاک قرارشان داده است و به کرامات باهره و مزایای کثیره

شرافتشان داده است.»^(۱)

۶- حکیم ترمذی در کتاب خود «نوادر الاصول» می گوید:

«کلام پیامبر ﷺ در حدیث ثقلین که می فرماید: «این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند» و نیز کلام او که فرمود: «اگر به عترت تمسک کردید هرگز گمراه نمی شوید»، منحصرأً تطبیق بر اسامان بزرگوار عترت می شود.»^(۲)

۷- عبدالرئوف المناوی در کتاب خود «فیض القدير» در رابطه با شرح حدیث ثقلین می گوید:

«کلمة اهل بيتي» بعد از کلمة «عترتي» از قبیل ذکر تفصیل بعد از اجمال می باشد که بدل آن است یا بیان آن، و مقصود همان اصحاب الکساء است که: «أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهراً.»^(۳)

۸- علی بن سلطان محمد الهروی معروف به قاری در کتاب «المراقبة في شرح المشكاة» در شرح حدیث ثقلین گفته است:

«نظر ظاهرترین است که اهل بیت که در حدیث «ثقلین» آمده است از دیگران به صاحب بیت آشناترند، پس مقصود از آنان عالمان اهل بیت می باشند که بر سیره و روش بیت و طریقه آن آگاهند و به حکم و حکمت آن واقف می باشند و به خاطر همین امتیازی که دارند در کلام پیامبر ﷺ، عدل و همسنگ قرآن قرار گرفته اند ... و مؤید این نظر روایتی است که احمد در کتاب «مناقب» نقل می کند که پیامبر پس از یک قضاوتی که حضرت علی عَلِيٌّ در موردی نمود با اعجاب از آن قضاوت فرمود:

الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة اهل البيت.»^(۴)

۹- بدرالدین محمود الرومی در کتاب «تاج الدّرة» در شرح این بیت: «دعا الى الله فالمستمسكون به مستمسكون بحبل غير منقضم» می گوید:

«پیامبر اکرم ﷺ جن و انس را در زمان خود و بعد از آن تا روز قیامت به حبل و ریسمانی دعوت کرد که در حقیقت سبب هدایت و متصل به خداوند می باشد یعنی کتاب خدا و عترت خود، همان کسانی که اهل عصمت و طهارت هستند و خداوند در قرآن مودّت آنان را بعد از ایمان واجب نموده است. ﴿قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة في القربى﴾^(۱) و پیامبر ﷺ در حدیث ثقلین فرمود: «ما إن تمسکت بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض». پس هرکسی از عترت برگشت بدون اینکه بفهمد، از قرآن برگشته است.»^(۲)

۱۰- جهرمی در کتاب «البراهین القاطعة» می گوید:

«مقصود پیامبر ﷺ از اهل بیت که تمسک و اقتداء به آنان را ترغیب فرموده است همانا عالمان و عارفان از اهل بیت است که به کتاب و سنت عالم و عارف می باشند و از قرآن جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر او وارد شوند. و مؤید آن، روایت پیامبر ﷺ است که فرمود: ای مردم شما آنان را تعلیم ندهید، آنان از شما عالم ترند.»^(۳)

۱۱- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در شرح خطبه ۸۷ که حضرت فرموده است: «... و بینکم عتره نبیکم و هم ازّمة الحق...»، می گوید: «مقصود از عترت در اینجا همان اهل بیت او است که پیامبر ﷺ در حدیث ثقلین به آن اشاره کرده و فرموده است: «... عترتی اهل بیتی» و در مقامی دیگر اهل

۱- سورة شوری (۴۲)، آیه ۲۳. ۲- همان، ص ۹۲.

بیت خود را معرفی فرمود و آن هنگامی بود که کساء را روی آنان انداخت؛ و هنگامی که آیه: ﴿انما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّركم تطهیراً﴾ نازل شد، فرمود: اللهم هؤلاء اهل بیتی فأذهب عنهم الرّجس».

سپس ابن ابی الحدید می گوید:

«در حقیقت مقصود حضرت علی ﷺ در اینجا از عترت، خودش و دو فرزندش می باشد، زیرا دو فرزند او یعنی حسن و حسین تابع او و پرتوی از او می باشند، همچون ستارگان که نورشان پرتوی از خورشید است».

سپس نامبرده در شرح جملات دیگری از خطبه فوق یعنی: «و هم ازّمة الحق و اعلام الدین و ألسنة الصدق، فأنزلوهم منازل القرآن...»، می گوید:

«صدق جمله» (و هم ازّمة الحق) از کلام پیامبر ﷺ در رابطه با علی ﷺ که ضمن دعا برای او فرمود: «أدر الحق معه حیث دار» فهمیده می شود؛ و جمله «و ألسنة الصدق» مستفاد از الفاظ شریف قرآن است آنجا که خدای متعال می فرماید: ﴿و اجعل لی لسان صدقٍ فی الآخِرین﴾ و از عترت نیز حکم و قولی صادر نمی شود، مگر حق و مطابق با واقع. و جمله «فأنزلوهم منازل القرآن...» دارای سر بزرگی است، زیرا مفاد آن این است که موقعیت عترت از نظر عظمت و منزلت و لزوم اطاعت و انقیاد در برابر آن ها همچون قرآن است که باید مورد تجلیل و تعظیم و پیروی قرار گیرد. و اگر کسی بگوید: چنین تعبیراتی اشعار به معصوم بودن عترت دارد پس اصحاب شما (یعنی معتزله که معتقدند عترت لازم نیست معصوم باشد) چه می گویند؟ در جواب می گوئیم: ابو محمد بن متویه در کتاب خود به نام «کفایة» تصریح می کند که علی ﷺ معصوم بود، هر چند معصوم بودن او لازم نبود، زیرا شرط امامت معصوم بودن نمی باشد. و در مورد علی ﷺ دلایلی بر عصمت او وجود دارد.^(۱)

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

بنابراین، سنت عترت پیامبر ﷺ همچون قرآن و سنت پیامبر ﷺ قابل اعتماد و حجت می‌باشد. و علمای اهل سنت که اکثر قریب به اتفاق آنان، حدیث ثقلین را در مجامع روایی خود از پیامبر اکرم ﷺ با اسناد و طرق مختلف و با اندک اختلافی در بعضی کلمات (که موجب تغییر معنا نمی‌شود) نقل کرده‌اند، از نظر منطقی ملزم به قبول سنت و امامت عترت یعنی معصومین از اهل بیت نبوی می‌باشند. حال اگر امامت آنان را در بعد سیاسی به هر علت قبول نکرده و از آن بزرگواران منحرف گشتند، چرا امامت آنان را در بعد معارف و هدایتگری به سوی هدف نبوی نپذیرفته‌اند؟ آیا می‌توان گفت: پیامبر اکرم ﷺ چیزی را که از جنبه هدایتگری حجت نبوده و اطاعت از آن لازم نمی‌باشد در عرض کتاب هدایت، قرآن ذکر کرده و به تمسک به آن ترغیب و تحریرص فرموده است؟!

مقصود از اهل‌البیت در آیه تطهیر

یادآوری می‌شود: در اکثر اقوال ذکر شده، عترت به اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ که آیه تطهیر در شأن آنان نازل شده، تفسیر شده است؛ پس باید برداشت اهل سنت از اهل بیت در آیه شریفه بررسی شود، که آیا شامل زنان پیامبر ﷺ و دیگران غیر از اصحاب کساء (یعنی پیامبر ﷺ و حضرت علی و فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام) می‌شود یا خیر؟

روایات شیعه

از نظر روایات شیعه که از پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام نقل

شده است، قطعی می‌باشد که مراد از اهل بیت در آیه شریفه، همان پنج نور مقدس یعنی پیامبر ﷺ و حضرت علی و حضرت زهرا و حسنین علیهم السلام می‌باشند. در تفسیر المیزان ضمن این بیان که مراد از اراده در آیه: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ...﴾ اراده تکوینی است نه تشریحی، زیرا اراده تشریحی یعنی مفاد خطابات و تکالیف دینی که برای حصول تقوا و پاکی انسان از رجس و پلیدی است متوجه همه انسانها می‌باشد، به این نتیجه رسیده است که اراده تکوینی خداوند بر پاکی اهل بیت از هر رجس و پلیدی در علم و عمل مستلزم عصمت اهل بیت است، زیرا جهل و خطا و گناه از مصادیق بارز پلیدی و رجس می‌باشند. پس شامل افراد غیر معصوم، هرچند وابسته به بیت پیامبر ﷺ و منسوب به او باشند، نمی‌شود. (۱)

سپس صاحب المیزان می‌فرماید: مؤید این مطلب روایاتی است که از طریق اهل سنت از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده و دلالت می‌کند بر انحصار اهل بیت در پنج نور مقدس. و این روایات تقریباً از چهل طریق، از جمله از طرق ام سلمه، عایشه، ابی سعید خدری، سعد، وائله بن الاسقع، ابی الحمراء، ابن عباس، ثوبان غلام پیامبر ﷺ، عبدالله بن جعفر، حضرت علی علیهما السلام و حضرت حسن بن علی علیهما السلام، از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است. در صورتی که روایات منقول از پیامبر ﷺ توسط راویان شیعه از اندکی بیش از سی طریق روایت شده است. (۲)

۱- المیزان، ج ۱۶، ص ۳۰۹ به بعد. ۲- همان، ص ۳۱۱.

روایات اهل سنت

یادآوری می‌شود در کتاب «غایة المرام»، مقصد دوم، باب اول، چهل و یک روایت به طرق ذکر شده از کتابهای اهل سنت نقل شده که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهل بیت در آیه شریفه را منحصرأ بر حضرت علی و حضرت زهرا و حسنین عَلَيْهِمُ السَّلَام منطبق فرموده‌اند.

برای نمونه به چند روایت از کتب معتبر اهل سنت اشاره می‌شود:

۱- مسلم در کتاب «صحیح» از عایشه نقل می‌کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روزی هنگام صبح در حالی که بر دوش ایشان عبایی بافته شده از موی سیاه بود، آمدند. سپس حسن بن علی آمد و او را زیر عبا قرار دادند، سپس حسین آمد، او را نیز وارد نمودند، سپس فاطمه آمد به او نیز اجازه ورود دادند، سپس علی آمد او را نیز وارد فرمودند و آنگاه آیه: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ...﴾ را قرائت کردند.^(۱)

این روایت را ابن ابی شیبیه در کتاب خود: «المصنّف»^(۲) و حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین»^(۳) نیز نقل کرده‌اند.^(۴)

۲- ترمذی در «سنن» خود به نقل از ام سلمه می‌گوید:

«پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسائی را بر حسن و حسین و علی و فاطمه عَلَيْهِمُ السَّلَام کشید و فرمود: «اللَّهُمَّ هُوَ لَاءَ أَهْلِ بَيْتِي وَحَامَتِي أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً». سپس ام

سلمه گفت: ای رسول خدا! من هم با آنان هستم؟ پیامبر فرمود: «تو بر راه خیر و خوبی هستی».

سپس ترمذی می‌گوید:

«این حدیث، خوب و صحیح و بهترین چیزی است که در این باب روایت شده است».^(۱)

این روایت را احمد در «مسند»^(۲) خود و ابویعلی الموصلی در «مسند»^(۳) خود، و ذهبی در کتاب «سیر اعلام النبلاء»^(۴) در شرح زندگی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام با تأیید سند آن نقل کرده‌اند.

۳- ترمذی در «سنن» خود به نقل از عمر بن ابی سلمه (ربیب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) می‌گوید:

«وقتی آیه: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ در خانه ام سلمه بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد آن حضرت فاطمه و حسن و حسین را نزد خود خواند و کسائی را روی آنان انداخت و در حالی که علی عَلَيْهِ السَّلَام پشت سر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار داشت کساء را روی او نیز کشید و فرمود: «اللَّهُمَّ هُوَ لَاءَ أَهْلِ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً». سپس ام سلمه گفت: ای رسول خدا! من نیز جزو آنان می‌باشم؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: تو مقام خود را داری و بر راه خیر و خوبی هستی».^(۵)

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۱، ما جاء فی فضل فاطمه رضی الله عنها، طبع دارالفکر.

۲- مسند، ج ۱۸، ص ۲۷۲، حدیث شماره ۲۶۴۷۶، دارالحدیث القاهرة.

۳- مسند، ج ۱۲، ص ۴۵۱، دارالمأمون للتراث.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۸۳، طبع مؤسسة الرسالة.

۵- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸، کتاب تفسیر القرآن، دارالمعرفة، بیروت.

۱- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰، باب فضائل اهل البیت، چاپ دارالفکر.

۲- المصنّف، ج ۷، ص ۵۰۱، چاپ دارالفکر.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۷، چاپ دارالمعرفة.

۴- کتاب ائمة اهل البیت، ص ۲۷.

۴- ابن عساکر شافعی در کتاب خود «الاربعین فی مناقب امّہات المؤمنین» همین حدیث را با اندک تفاوتی با سند دیگری از امّ سلمه نقل کرده است و در ذیل آن آورده است:

«امّ سلمه به پیامبر ﷺ گفت: ای رسول خدا آیا من جزو اهل بیت هستم؟» و پیامبر ﷺ فرمود: «تو بر راه خیر و خوبی هستی و از زنان پیامبر می باشی». سپس امّ سلمه گفت: اهل بیت، رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می باشند.»^(۱)

۵- احمد در «مسند» خود به نقل از انس بن مالک نقل می کند که پیامبر اکرم ﷺ (پس از نزول آیه تطهیر) به مدت شش ماه هنگام طلوع فجر بر درب خانه فاطمه علیها السلام حاضر می شد و صدا می زد: «الصلاة؛ یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطہرکم تطہیراً.»^(۲)

و در صفحه ۳۳۶ همین حدیث را با سندی که به علی بن زید می رسد نقل کرده است. و ترمذی نیز همین حدیث را در «سنن»^(۳) خود نقل کرده و گفته است: «هذا حدیث حسن.» حاکم نیشابوری نیز در «المستدرک»^(۴) خود نقل کرده و گفته است: «هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم»، یعنی این حدیث بنابر شرایطی که مسلم برای صحّت حدیث قائل است، صحیح می باشد. و ذهبی نیز در «تلخیص» آن را تأیید

۱- الأربعین فی مناقب امّہات المؤمنین، ص ۱۰۶.

۲- مسند احمد بن حنبل، ج ۱۱، ص ۲۵۷، حدیث شماره ۱۳۶۶۳، دارالحدیث، القاهرة.

۳- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۱، کتاب تفسیر القرآن، دارالکفر.

۴- المستدرک، ج ۳، ص ۱۵۸، فی ذکر مناقب فاطمة، دارالمعرفة.

کرده است.

حدیث فوق که دلالت می کند پیامبر اکرم ﷺ شش ماه مداوم، هنگام طلوع فجر بر درب خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می آمد و جمله مذکور را اعلام می فرمود، علاوه بر کتابهای ذکر شده، در کتابهای دیگر اهل سنت نیز نقل شده است، از جمله:

۱- شواهد التنزیل حسکانی.^(۱)

۲- الدرّالمتثور سیوطی.^(۲)

۳- تفسیر طبری.^(۳)

۴- مجمع الزوائد هیشمی.^(۴)

۵- أسدالغابه ابن اثیر.^(۵)

۶- انساب الأشراف بلاذری.^(۶)

۷- الفصول المهمه ابن صبّاح مالکی.^(۷)

۸- تفسیر ابن کثیر.^(۸)

۹- ینابیع المودّه قندوزی.^(۹)

۱۰- منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد.^(۱۰)

۱- شواهد التنزیل، ج ۲، حدیث شماره ۶۳۷ تا ۶۴۰ و چند شماره دیگر.

۲- الدرّالمتثور، ج ۵، ص ۱۹۹. ۳- تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۶.

۴- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸. ۵- أسدالغابه، ج ۵، ص ۵۲۱.

۶- انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۰۴، حدیث ۳۸.

۷- الفصول المهمّة، ص ۸.

۸- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۳ و ۴۸۴.

۹- ینابیع المودّه، ص ۱۹۳ و ۲۳۰ چاپ اسلامبول؛ و ص ۲۲۹ و ۲۶۹ چاپ حیدریّه.

۱۰- ج ۵، ص ۹۶.

۱۱- فتح البیان صدیق حسن خان.^(۱)

۱۲- مطالب السؤل ابن طلحة.^(۲)

و دهها کتاب دیگر از اهل سنت.

لازم به یادآوری است که در هیچ یک از روایات منقول از کتب ذکر شده نیامده است که حضرت علی و حضرت فاطمه (ع) هنگام طلوع فجر خواب بوده‌اند و پیامبر (ص) آنان را برای خواندن نماز صبح بیدار می‌کردند تا توهم آن رود که آن حضرات نسبت به نماز بی‌توجه بوده‌اند، بلکه شاید پیامبر (ص) می‌خواستند ضمن اعلام وقت نماز صبح، منزلت معنوی آنان را نیز با خواندن آیه تطهیر اعلام دارند.

شان نزول آیه تطهیر در کتب اهل سنت

به چند نکته توجه شود:

نکته اول: بنابر نقل «غایة المرام» در بسیاری از روایات در کتب اهل سنت که به شان نزول آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ...﴾ اشاره شده، جمله: «اللَّهُمَّ هُوَ لَا أَهْلَ بَيْتِي» در کلام پیامبر ﷺ دیده می‌شود، از جمله کتاب: «الجمع بین الصحاح الستة» و کتاب: «فرائد السمطين» حموئینی و «اسباب النزول» مالکی، و نیز کتاب مسند احمد. در این کتاب جمله: «و اهل بیتی احق» نیز به دنبال آن آمده است.

در تفسیر ثعلبی و نیز در روایت عبدالله بن احمد حنبل از ام سلمه پس از جمله: «اللَّهُمَّ هُوَ لَا أَهْلَ بَيْتِي» جمله: «و خاصتی» نقل شده است. و در

۱- فتح البیان، ج ۷، ص ۳۶۵ چاپ قاهره و ص ۲۷۷ چاپ بولاق مصر.

۲- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۱۹؛ بنابر نقل المراجعات، ص ۱۲۴.

روایت وائلة بن الاسقع، جمله: «هُوَ لَا أَحَقَّ» بعد از جمله: «هُوَ لَا أَهْلَ بَيْتِي» ذکر شده است. و در نقل دیگر ثعلبی از عبدالله بن جعفر از پدرش قبل از جمله: «هُوَ لَا أَهْلَ بَيْتِي»، این جمله از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلًا».

و در کتاب «فضائل امیرالمؤمنین» نوشته موفق بن احمد، معروف به صدر الأئمة، آمده است:

پیامبر ﷺ پس از نزول آیه تطهیر به مدت چهل روز و در نقل دیگری به مدت نه ماه هنگام نماز به درب خانه حضرت فاطمه علیها السلام حاضر شده و می‌فرمود: السلام علیکم و رحمة الله و بركاته، الصلاة یرحمکم الله، ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ و در نقل دیگری فرموده: هُوَ لَا أَهْلِي.^(۱)

لازم به ذکر است در کتابهای دیگری از اهل سنت غیر از آنچه ذکر شد نیز نقل شده که پیامبر اکرم ﷺ جمله: «اللَّهُمَّ هُوَ لَا أَهْلَ بَيْتِي فَأُذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا» را منحصرأ بر حضرت علی و حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام تطبیق کرده‌اند. این کتابها عبارتند از:

۱- شواهد التنزیل حسانی.^(۲)

۲- مناقب علی بن ابی طالب از ابن مغزلی.^(۳)

۳- خصائص امیرالمؤمنین.^(۴)

۴- تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۶ و ۷ و ۸.

۱- غایة المرام، مقصد دوم، باب اول.

۲- شواهد التنزیل، ج ۱، حدیث ۱۷۲؛ ج ۲، حدیث ۶۴۷ و چندین شماره دیگر.

۳- مناقب علی بن ابی طالب، حدیث ۳۴۶ و چند شماره دیگر.

۴- خصائص امیرالمؤمنین، ص ۴ و ۱۶، چاپ قاهره و ص ۸ و ۱۵، چاپ بیروت.

۵- تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۶ و ۷ و ۸.

- ۵- السیرة النبویة^(۱).
- ۶- ذخائر العقبی طبری^(۲).
- ۷- تفسیر ابن کثیر^(۳).
- ۸- مجمع الزوائد^(۴).
- ۹- مشکاة المصابیح^(۵).
- ۱۰- أسد الغابة ابن کثیر^(۶).
- ۱۱- منتخب کنز العمال^(۷).
- ۱۲- تاریخ کبیر بخاری^(۸).
- ۱۳- نظم درالسمطین زرنندی^(۹).
- ۱۴- معالم التنزیل بغوی^(۱۰).
- ۱۵- الصواعق المحرقة ابن حجر^(۱۱).
- ۱۶- تفسیر الحازن^(۱۲).

- ۱- السیرة النبویة، ج ۳، ص ۳۳۰، چاپ مصر.
- ۲- ذخائر العقبی، ص ۲۳ و ۲۴.
- ۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۳ و ۴۸۴.
- ۴- مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۹۱؛ ج ۹، ص ۱۶۷ و ۱۶۹.
- ۵- مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۲۵۴.
- ۶- أسد الغابة، ج ۲، ص ۱۲؛ ج ۳، ص ۴۱۳؛ ج ۴، ص ۲۶ و ۲۹؛ ج ۵، ص ۶۶ و....
- ۷- منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۵۳.
- ۸- تاریخ کبیر، ج ۱، ق ۲، حدیث ۱۷۱۹ و ۲۱۷۴.
- ۹- نظم درالسمطین، ص ۱۳۳ و ۲۳۸ و ۲۳۹.
- ۱۰- معالم التنزیل، ج ۵، ص ۲۱۳.
- ۱۱- الصواعق المحرقة، ص ۱۱۹ و ۱۴۱، چاپ محمدیه؛ و ص ۷۲ و ۸۵، چاپ میمنیه مصر.
- ۱۲- تفسیر الحازن، ج ۵، ص ۲۱۳.

- ۱۷- مرآة الجنان یافعی^(۱).
- ۱۸- اصابة ابن حجر عسقلانی^(۲).
- ۱۹- الاتحاف شبراوی^(۳).
- ۲۰- استیعاب ابن عبدالبر^(۴).
- ۲۱- کفاية الطالب کنجی شافعی^(۵).
- ۲۲- الفصول المهمة ابن صباغ مالکی^(۶).
- ۲۳- تذكرة الخواص سبط ابن جوزی^(۷).
- ۲۴- مصابیح السنة بغوی شافعی^(۸).
- ۲۵- المعجم الصغیر طبرانی^(۹).
- ۲۶- تفسیر فخر رازی^(۱۰).
- ۲۷- إسعاف الراغبین در حاشیه نور الابصار^(۱۱).
- ۲۸- تاریخ دمشق ابن عساکر^(۱۲).

- ۱- مرآة الجنان، ج ۱، ص ۱۰۹.
- ۲- الإصابة، ج ۲، ص ۵۰۳؛ ج ۴، ص ۳۶۷، چاپ مصطفی محمد.
- ۳- الاتحاف، ص ۵.
- ۴- الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۷، چاپ سعادت.
- ۵- کفاية الطالب، ص ۵۴ و ۱۴۲، چاپ حیدریه.
- ۶- الفصول المهمة، ص ۸.
- ۷- تذكرة الخواص، ص ۲۳۳، چاپ حیدریه؛ و ص ۲۴۴، چاپ غری.
- ۸- مصابیح السنة، ج ۲، ص ۲۷۸، چاپ محمدعلی صبیح.
- ۹- المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۶۵. ۱۰- تفسیر فخر رازی، ج ۲، ص ۷۰۰.
- ۱۱- ص ۹۷، چاپ عثمانیه.
- ۱۲- تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۲۱، حدیث ۳۰؛ ص ۱۸۴، حدیث ۲۹۴، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳ و ۲۷۴.

- ۲۹- ینابیع المودة قندوزی. (۱)
 ۳۰- تاریخ الخلفای سیوطی. (۲)
 ۳۱- الدر المنثور سیوطی. (۳)
 ۳۲- فتح القدير شوکانی. (۴)
 ۳۳- فتح البیان صدیق حسن خان. (۵)
 ۳۴- مناقب خوارزمی. (۶)
 ۳۵- مقتل الحسین خوارزمی. (۷)
 ۳۶- مطالب السؤل ابن طلحة شافعی. (۸)
 ۳۷- سیرة الحلبي برهان الدین حلبی. (۹)
 ۳۸- الرياض النضرة طبری شافعی. (۱۰)

بعید است کسی بگوید: تمام این کتابهای اهل سنت یک روایت ضعیف را نقل کرده و به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند، مگر این که ملتزم شود نویسندگان این کتابها افراد بی اطلاع و یا معاند بوده‌اند و یک کلام بی اساس را عمداً به پیامبر اکرم ﷺ منسوب کرده‌اند.

- ۱- ینابیع المودة، ص ۱۰۷، ۱۰۸ و ۱۹۴ و چند شماره دیگر، چاپ حیدری.
 ۲- تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۹.
 ۳- الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸ و ۱۹۹.
 ۴- فتح القدير، ج ۴، ص ۲۷۹.
 ۵- فتح البیان، ج ۷، ص ۳۶۴ و ۳۶۵.
 ۶- مناقب خوارزمی، ص ۶۰.
 ۷- مقتل الحسین، ج ۱، ص ۷۵.
 ۸- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۱۹ و ۲۰، چاپ نجف.
 ۹- سیرة الحلبي، ج ۳، ص ۲۱۲، چاپ بهیة مصر؛ ج ۳، ص ۲۴۰، چاپ محمد علی صبیح.
 ۱۰- الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۴۸، چاپ دوم.

با این فرض نمی توان به معنای لغوی «اهل البيت» تمسک نمود که شامل تمام افراد داخل خانه پیامبر ﷺ می شود؛ همان گونه که نمی توان گفت: نظیر آیه: ﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾^(۱) می باشد که کلمه: «اهل البيت» شامل همسر حضرت ابراهیم عليه السلام نیز شده است. زیرا بر فرض قبول ظهور لفظ در تمام افراد داخل خانه پیامبر ﷺ، روایات ذکر شده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرینه قطعی است که در آیه تطهیر ظاهر و معنای لغوی کلمه: «اهل البيت» مقصود نمی باشد.

اهل البيت از نظر عایشه

یادآوری می شود: در کتابهای متعدد اهل سنت، از عایشه نقل شده است که «اهل البيت» حضرت علی عليه السلام و حضرت فاطمه عليها السلام و امام حسن و امام حسین عليهما السلام می باشند؛ از جمله:

- ۱- صحیح مسلم. (۲)
 ۲- شواهد التنزیل حسکانی. (۳) لازم به ذکر است که در سه حدیث مذکور در این کتاب، علاوه بر مطلب فوق، عایشه تصریح کرده است که آیه تطهیر شامل او نمی شود.
 ۳- مستدرک حاکم. (۴)

- ۱- سورة هود (۱۱)، آیه ۷۳.
 ۲- صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب فضائل اهل البيت، ج ۲، ص ۳۶۸، چاپ حلبی در مصر؛ ج ۱۵، ص ۱۹۴، چاپ مصر با شرح نووی.
 ۳- شواهد التنزیل، ج ۲، احادیث ۶۸۲ تا ۶۸۴.
 ۴- المستدرک، ج ۳، ص ۱۴۷ با تصحیح و تلخیص ذهبی به نام مستدرک ذهبی.

۴- کفایة الطالب کنجی شافعی.^(۱)

۵- نظم در السمطین زرنندی حنفی.^(۲)

۶- الدرّ المثنور سیوطی.^(۳)

۷- فتح القدير شوکانی.^(۴)

۸- فتح البیان صدیق حسن خان.^(۵)

۹- ذخائر العقبی طبری.^(۶)

نکته دوم؛ یک استنباط مخالف: در کتاب «غایة المرام» به نقل از کتب اهل سنت در کلامی از زید بن ارقم آمده است: که حصین از او پرسید: مقصود از اهل بیت که در آیه شریفه آمده است و پیامبر به آن اشاره می‌کند، چه کسانی هستند؟ زید بن ارقم در پاسخ گفته است: همان کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است. راوی پرسید و آنان چه کسانی هستند؟ زید گفت: اینان آل علی، آل جعفر، آل عقیل و آل عباس می‌باشند.

روشن است که این سخن استنباط زید بن ارقم است که دلیلی بر حجّیت آن وجود ندارد. علاوه بر اینکه استنباط وی، با منحصر دانستن «اهل بیت» به حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام توسط پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - که در روایات متعدّد ذکر گردیده است - منافات دارد.

۱- کفایة الطالب، ص ۵۴، ۳۷۳ و ۳۷۴، چاپ حیدریه؛ ص ۱۳، ۲۲۹ و ۲۳۰، چاپ غری.

۲- الدرّ المثنور، ج ۵، ص ۱۹۸ و ۱۹۹.

۳- فتح القدير، ج ۴، ص ۲۷۹.

۴- فتح البیان، ج ۷، ص ۳۶۵.

۵- فتح البیان، ج ۲، ص ۱۱۲.

۶- همان، ص ۸۵ الی ۸۸.

و بنا بر نقل دیگر زید بن ارقم در پاسخ حصین گفته است: زنان پیامبر (ص) از اهل بیت او هستند، و در شرح آن آمده است: نظر جمهور - یعنی اهل سنت - همین است؛ ولی شافعی می‌گوید: اهل بیت پیامبر (ص) کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است و آنان بنی هاشم و بنی المطلب می‌باشند.^(۱)

نکته سوم؛ امّ سلمه و اصحاب کساء: در چندین روایت از روایاتی که جریان کساء در آنها ذکر شده، آمده است که امّ سلمه نیز از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای ورود به زیر کساء اجازه گرفت یا خواست که وارد شود، و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آن نهی کردند و فرمودند: «توبر خیر و خوبی هستی». ^(۲) از این برخورد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فهمیده می‌شود که عنوان «اهل بیت» غیر از اصحاب کساء فرد دیگری را - حتی زن مؤمنه‌ای همچون امّ سلمه که امّ المؤمنین و دارای منزلت رفیعی نزد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود - در بر نمی‌گیرد.

البته در بعضی روایات مربوطه آمده است: پس از این که امّ سلمه به پیامبر (ص) گفت: مرا نیز از اهل خود قرار بده، آن حضرت به او فرمودند: تو از اهل من هستی. سپس امّ سلمه می‌گوید: بعد از این که پیامبر (ص) برای پسر عمویش و دخترش فاطمه (ع) و دو فرزندش دعا کرد من داخل کساء شدم، ^(۳) و در نقل دیگری آمده: پیامبر (ص) به امّ سلمه گفتند: تو بر خیر هستی و از جمله زنان پیامبر می‌باشی.^(۴)

۱- التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۳۴۸.

۲- این جمله در روایات ۲ و ۳ و ۴ ذکر شده است.

۳- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۱۲. ۴- همان، ص ۸۵ الی ۸۸.

نکته چهارم؛ رابطه حدیث ثقلین و حدیث: «خلفائی اثنا عشر»:
 روایات منقول از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توسط اهل سنت مبنی بر اینکه خلفای آن حضرت دوازده نفر هستند درحقیقت به منزله تفسیر حدیث ثقلین می‌باشند، به خصوص اینکه در بعضی کتب اهل سنت به جای کلمه «ثقلین»، «خلفیتین» ذکر شده است. مانند: «المعجم الكبير»^(۱) طبرانی و «مجمع الزوائد»^(۲) هیشمی و «مسند»^(۳) احمد و «صحیح الجامع الصغیر»^(۴) شیخ البانی.

البته حدیث ثقلین که به طور مطلق ذکر شده است مانند اکثر روایاتی که از طریق اهل سنت نقل شده می‌تواند از جهتی شارح و مفسر برای روایات: «اثنا عشر خلیفه» باشد، زیرا از حدیث ثقلین فهمیده می‌شود که عترت و خلیفه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسانی هستند که از نظر قداست و منزلت و محفوظ بودن از هر باطل و غیرحقی در عرض قرآن و عدل آن باشند، و لازمه این کلام آن است که خلفای رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تنها معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌باشند.

بعد از آنکه قرآن کریم در آیات زیادی اطاعت مطلق از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بر مردم واجب کرده و می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ»^(۵) و «أَطِيعُوا

۱- المعجم الكبير، ج ۵، ص ۱۵۳، داراحیاء التراث العربی.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۲، دارالکتب العلمیة.

۳- مسند احمد، ج ۱۶، ص ۲۸، دارالحدیث القاهرة.

۴- صحیح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۸۲، المکتب الاسلامی.

۵- سورة آل عمران (۳)، آیه ۱۳۲.

اللَّهِ وَرَسُولَهُ»^(۱) و یا می‌فرماید: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^(۲) و آیات دیگری که دلالت دارد بر این که هر انسانی که معتقد به خداوند باشد و نبوت حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نیز قبول کرده باشد باید نسبت به حدیث شریف ثقلین و احادیث مشابه آن که راه راست را از گمراهی‌های فراروی امت مسلمان جدا و مشخص نموده و واکنش نشان دهد و ابعاد مختلف آن را بررسی نماید. بدون شک بعد از توحید و رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جدی‌ترین موضوع مورد بحث مسلمانان موضوع تعیین خلیفه (جانشین) از سوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ارجاع امت به خلفای بعد از خود می‌باشد.

روایت ثقلین زیربنای اعتقاد شیعیان

روایت ثقلین و روایات مشابه آن که در فصل اول کتاب «موعود ادیان» به صورت اختصار به آن پرداخته شده زیر بنای اعتقاد شیعیان به ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌باشد و لازمه التزام و اخذ به قرآن، التزام و اخذ قول و سنت نبوی است و مطابق احادیث مذکور لازمه اخذ به کلام پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و اخذ اقوال ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام است. علمای اهل سنت باید روشن نمایند که به چه دلیل کلام پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راجع به «عترت» و «اهل بیت» را کنار گذاشته و اقوال کسانی را اخذ می‌کنند که عدل قرآن نیستند و هیچ کلام و سفارشی از سوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به آنان صادر نشده است. امام احمد حنبل و سایر پیشوایان اهل سنت به کدام مستند مرجع فتاوی

۱- سورة انفال (۸)، آیات ۲۰ و ۴۶. ۲- سورة آل عمران (۳)، آیه ۳۱.

آنان شده‌اند. آیا اهل سنت احادیث مذکور را ضعیف می‌دانند؟ آیا تا کنون کسی از آنان چنین ادعایی کرده است و اساساً اگر حدیث ثقلین ضعیف باشد آیا دیگر هیچ حدیث معتبری می‌توان یافت؟ در صورتی که نقل حدیث ثقلین و طرق آن در بیان احادیث شیعه و سنی بی‌نظیر و یا کم‌نظیر می‌باشد. آیا دلالت روایت را مجمل می‌دانند؟ و یا اینکه منظور از اهل بیت برای آنان مشخص نیست؟

در رابطه با تواتر حدیث ثقلین علاوه بر مطالبی که به اختصار در کتاب «موعود ادیان» ذکر شده، دو نکته زیر نیز یادآوری می‌شود:

سند روایت ثقلین

۱- در کتاب «ائمة اهل البيت» آمده است:

شیخ ابوالمنذر سلمی بن انور المصری - از علمای اهل سنت - در کتاب خود به نام «الزهرة العطرة فی حدیث العترة» صفحه ۶۹ و ۷۰ می‌گوید:

«ثابت شد که طرق حدیث عترت بیش از سی طریق است که مجالی برای شک در آنها نمی‌باشد و هفت نفر از آنها از صحابه رسول الله ﷺ هستند که عبارتند از:

۱- زید بن ارقم، ۲- زید بن ثابت، ۳- ابوسعید خدری، ۴- علی بن ابی طالب، ۵- ابوذر، ۶- حذیفه بن اسید، ۷- جابر بن عبدالله. بنابراین می‌توان گفت این حدیث متواتری می‌باشد.»^(۱)

در همین کتاب آمده: چندین نفر از علمای اهل سنت تصریح

۱- کتاب ائمة اهل البيت، ص ۶۶.

کرده‌اند: عدد اصحاب پیامبر ﷺ که حدیث «ثقلین» را نقل کرده‌اند متجاوز از بیست نفر می‌باشد، از جمله: سمهودی در کتاب «جواهر العقدين»،^(۱) و ابن حجر هیثمی در کتاب «الصواعق المحرقة».^(۲)

به نظر صاحب کتاب «ائمة اهل البيت» وقتی حدیث ثقلین با نقل هفت نفر از صحابه پیامبر ﷺ متواتر باشد، با نقل متجاوز از بیست نفر از صحابه - آن‌گونه که سمهودی در «جواهر العقدين» و ابن حجر در «الصواعق المحرقة» ادعا کرده‌اند - به طریق اولی متواتر خواهد بود.^(۴)

تعداد راویان حدیث ثقلین

۲- در مقدمه کتاب «جامع احادیث الشیعة» نیز که زیر نظر مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) تدوین شده است با استناد به بزرگان علمای اهل سنت عدد صحابی و صحابه‌هایی که حدیث ثقلین را نقل کرده‌اند، سی و چهار نفر دانسته شده و اسم و مشخصات، و نیز راویان آنان و سال نقل حدیث، و نیز کتابهای اهل سنت که از آنها نقل شده، ذکر گردیده است؛^(۵) و آنان عبارتند از:

علی بن ابی طالب ع، فاطمه زهرا ع، حسن بن علی ع، سلمان، ابوذر، ابن عباس، ابوسعید خدری، جابر بن عبدالله انصاری، ابوالهیثم بن التیهان، ابورافع مولی رسول الله، حذیفه بن الیمان، حذیفه بن اسید،

۱- جواهر العقدين، ص ۲۳۴. ۲- الصواعق المحرقة، ص ۳۴۲.

۳- ائمة اهل البيت، ص ۶۷. ۴- همان.

۵- جامع احادیث الشیعة، المقدمة، ص ۴۶ و ۶۱ تا ۷۲.

حزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، زید بن ثابت، ابوهریره، عبدالله بن حنطب، جبیر بن مطعم، براء بن عازب، انس بن مالک، طلحة بن عبیدالله، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، عمرو بن العاص، سهل بن سعد، عدی بن حاتم، عقبه بن عامر، ابویوب انصاری، ابوشریح خزاعی، ابوقدومه انصاری، ابولیلی انصاری، ضمیره الأسلمی، عامر بن لیلی بن ضمیره، ام سلمه و ام هانی. (۱)

حافظ شمس الدین سخاوی در کتاب خود «استجلاب ارتقاء الغرف بحب اقرباء الرسول ذوی الشرف» ضمن اشاره به نام افراد ذکر شده، عبدالله بن عمر را نیز اضافه کرده است. (۲)

سپس کتاب ذکر شده با نقل از کتاب «عبقات الانوار» اسامی تمام راویانی را که از اهل سنت بوده - و از آغاز قرن دوم تا قرن سیزدهم هجری و در هر قرنی به طور پیوسته و بدون انقطاع تاریخی حدیث تقلین را در کتابهای خود نقل کرده اند - ذکر کرده است. (۳)

ردّ بدون دلیل حدیث ثقلین

نویسنده مذکور بیان نکرده که حدیث ثقلین از چه جهت و به چه دلیل اشکال دارد؛ اگر این روایت را قبول ندارد دلیل آن چیست؟ و اگر قبول دارد چرا به مفاد آن که حجیت قول و فعل و تقریر اهل بیت علیهم السلام است ملتزم نیست؟

۱- همان، ص ۶۴ به بعد.

۲- همان، ص ۷۱.

۳- همان، ص ۷۲ تا ۷۹.

بحث جدی و اساسی ما با وی و برادران اهل سنت، همین جاست و زیربنای بسیاری از مسائل اعتقادی، فقهی، تاریخی، اجتماعی و... همین مبحث امامت و ولایت و خلافت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد. آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچگونه سفارش و یا توصیه‌ای نسبت به بعد از خود نداشت؟ البته شیعه خلافت ظاهری و زمامداری جامعه را یکی از شئون نه چندان مهم امام معصوم می داند؛ چرا که رسالت مهم امام معصوم بیان دین از ناحیه علم متصل به مخزن علم نبوی است. رسالت امام هدایت معصومانه و عاری از خطای مردم به صراط مستقیم است، و جز معصوم هیچ کس قدرت ایفای کامل این مسئولیت خطیر را ندارد. علاوه بر این، آیا کلمات بر جای مانده از اهل بیت علیهم السلام - نظیر نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر احادیث و معارفی که از ناحیه ائمه علیهم السلام به ما رسیده و همانندش را نزد هیچکس و هیچ کجا نمی توان یافت - خود تأیید فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست که فرمود: «انا مدینه العلم و علی علیه السلام باها»؟ و آیا آن احادیث خود بیانگر مصادیق عترت پیامبر صلی الله علیه و آله نیست که عدل قرآن در بیان حقایق دینی هستند؟

استدلال یا فرضیه یا رؤیا؟

نویسنده سپس می گوید:

«اگر با دقت، ادله نقلی و عقلی که آقای منتظری برای مدعی خود آورده است

ملاحظه شود، معلوم می شود که آنها صرف فرضیه‌ها و استنتاجاتی است که بر

اساس رؤیا و مفاهیم و تأویلاتی بنا شده است و مستند بعضی از آنها روایات ضعیف

می‌باشد، روایاتی که او مدعی تواتر آنهاست روایاتی مانند روایت: «اثنا عشر خلیفه» یا روایت: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»، می‌باشد. البته بعد از آن که گفته شود: مراد از امام در این روایت، امام معصوم است؛ وگرنه بدیهی است که از این روایت هرگز استفاده نمی‌شود که امام عسکری دارای فرزندی بوده است که به زودی غایب می‌شود و او همان مهدی منتظر است.»

بر نویسنده لازم است که به جای کلی‌گویی برای ادعاهای خود که ذیلاً آورده می‌شود، ارائه دلیل نماید:

۱- چرا ادله عقلی و نقلی بیان شده در کتاب «موعود ادیان» را مجرد فرض می‌دانند؟

۲- چرا احادیث فراوان از جمله حدیث: «اثنا عشر خلیفه» و «من مات و لم يعرف امام زمانه...» را ضعیف می‌دانند؟ علت ضعف روایت را بیان نماید.

۳- برای استدلالهایی که اقامه شده بر اینکه خلیفه و امام و جانشین پیامبر ﷺ نمی‌تواند فرد غیر معصوم باشد چه جوابی ارائه می‌کند؟

۴- ایشان روایاتی را که عصمت خلفای دوازده گانه و سایر ویژگی‌های امام از آنها استفاده می‌شود چگونه توجیه می‌کند؟ جمله «ما إن تمسکتُم بهما لن تضلوا أبداً» در حدیث ثقلین و همچنین آیه شریفه ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^(۱) و روایات زیادی که از طریق اهل سنت در تفسیر و تبیین این آیه وارد شده است را چگونه توجیه می‌نمایند؟

۱- سورة احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

بررسی روایت: «اثنا عشر خلیفه»

اما چند مطلب در رابطه با روایت «اثنا عشر خلیفه» که نویسنده آن را ضعیف دانسته است:

مطلب اول: روایت: «اثنا عشر خلیفه» در کتابهای اهل سنت

هرچند کتابهایی که در آنها روایات مذکور از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است در فصل اول کتاب «موعود ادیان» اجمالاً به آنها اشاره شده است، اما برای دفع بعضی شبهات آنها را متذکر می‌شویم:

بنابر نقل کتاب «منتخب الأثر»^(۱) فاضل قندوزی در کتاب خود «ینابیع المودة»^(۲) گفته است:

«یحیی بن حسن در کتابش: «العمدة» در فصل «ما ورد فی الاثني عشر خلیفه» می‌گوید: بخاری در صحیح خود حدیث: «بعدي اثنا عشر خلیفه» را به سه طریق از پیامبر ﷺ نقل کرده، و مسلم در صحیح خود با سه طریق، و ابی داود و نیز حمیدی در سنن خودشان با سه طریق، و ترمذی با یک طریق از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند. و در صحیح مسلم^(۳) حدیث فوق به این نحو نقل شده: «ان الائمة اثنا عشر و کلهم من قریش.»

سیوطی می‌گوید:

«مسلم گفته است: چنین نیست که من هر حدیثی را که به نظر من صحیح آمده باشد

۱- منتخب الاثر، ج ۱، ص ۲۴. ۲- ینابیع المودة، ص ۴۴۴، باب ۷۷.

۳- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳.

در کتاب خود (صحیح مسلم) نقل کرده باشم، بلکه هر حدیثی که مورد اجماع و اتفاق بوده است را نقل کرده‌ام»^(۱)

و بنابر نقل کتاب «منتخب الاثر»، علامه محمد معین سندی - از علمای اهل سنت و مؤلف کتاب: «دراسات اللیب» که درباره حدیث تقلین است - کتاب مستقلی را در مورد احادیث «خلفائی اثنا عشر» تألیف کرده به نام «مواهب سید البشر فی حدیث الائمة الاثنی عشر»^(۲) فاضل قندوزی نیز می‌گوید: «روایات دال بر خلفای اثنی عشر، از طرق بسیار شهرت پیدا کرده است...»^(۳) و در مسند احمد تعداد روایات دال بر اثنی عشر خلیفه، که توسط جابر بن سمره، از پیامبر ﷺ نقل شده به سی و چهار روایت رسیده است.

و ابو عوانه نیز همین روایات را در مسند خود از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است، هر چند در صدر روایات اندک تفاوتی دیده می‌شود، مانند: «ان هذا الامر لایزال ظاهراً...»، «لایزال الأمر عزیزاً الی اثنی عشر خلیفة»، «لایزال الاسلام عزیزاً...»، «لایزال هذا الدین قائماً...» و «لایزال هذا الدین قائماً حتی تقوم الساعة...»^(۴)

متن روایات دال بر «اثنی عشر خلیفة» و نحوه استدلال به آنها و پاسخ شبهه‌ای که بر انطباق آنها بر امامان اهل بیت شده است، در فصل اول کتاب «موعود ادیان»، ذکر شده است.

۱- سیوطی، تدریب الرّوای، ج ۱، ص ۹۸، مکتبه الریاض الحدیثه.

۲- منتخب الاثر، ج ۱، ص ۲۷۶. ۳- ینابیع الموده، ص ۴۴۶.

۴- منتخب الاثر، ج ۱، ص ۲۰ تا ۴۲.

تواتر روایات: «خلفائی اثنا عشر»

اکنون با توجه به اهمیتی که به روایات «خلفائی اثنا عشر» در کتابهای اهل سنت داده شده تا آنجا که در اکثر کتابهای روایی مهم آنها مانند کتابهای ذکر شده، حدیث فوق با تفاوت‌های جزئی در صدر و ذیل نقل شده و مسلم - بنابر نقل سیوطی در کتاب خود «تدریب الراوی» - آن را جزو روایات مورد اجماع و اتفاق دانسته، آیا می‌توان گفت: روایات دال بر خلفای «اثنی عشر» ضعیف است، آن گونه که نویسنده ادعا کرده است؟!

اصولاً از نظر منطقی و علم حدیث و اصول فقه، «خبر متواتر» خبری است که طرق نقل آن به اندازه‌ای زیاد است که احتمال هماهنگی ناقلان آن برای جعل خبر بسیار ضعیف است و عقلاً به چنین احتمالی، اعتنا نمی‌کنند و قهراً در نظر آنان اطمینان آور می‌باشد، البته در سلسله ناقلان برخی اخبار متواتر ممکن است افراد ضعیفی هم وجود داشته باشند، ولی این ضعف به حدی نیست که خدشه‌ای به اطمینان به صدور خبر وارد نماید. البته اعتبار خبر متواتر هنگامی است که دلیل معتبر عقلی یا نقلی دیگری که مخالف آن باشد در دست نباشد، وگرنه باید مفاد هر دو دلیل به نحوی توجیه شود که تعارض بین آنها از بین برود.

توجیهات گوناگون اهل سنت و سستی آنها

بهترین شاهد برای حصول اطمینان علمای اهل سنت نسبت به صدور روایت «خلفائی اثنا عشر» از پیامبر اکرم ﷺ، این است که

بسیاری از آنان در صدد توجیه احادیث «خلفائی اثناعشر» برآمده و آنها را به نحوی توجیه کرده‌اند که بر امامان شیعه تطبیق نشود.

اگر این احادیث، قطعی نبود نیازی به توجیه‌های غیرمنطقی و بی‌مورد آنان نبود، بلکه به راحتی صدور این احادیث را از ناحیه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تضعیف یا رد می‌کردند. توجیهات مذکور از این قبیل است:

بعضی مانند ابن‌کثیر ذیل تفسیر آیه ۱۲ سوره مائده می‌گویند:

«مقصود پیامبر از خلفای اثنی عشر، ابوبکر، عمر، عثمان، علی، عمر بن

عبدالعزیز و بعضی از بنی‌عباس و حضرت مهدی (عج) می‌باشد.»^(۱)

و بعضی دیگر مانند ابن‌قیم جوزی، معاویه و یزید را بر افراد مذکور افزوده‌اند! و بعضی مانند قاضی دمشقی، خلفای چهارگانه، معاویه، یزید، عبدالملک بن مروان و چهار فرزندش ولید و سلیمان و یزید و هشام و نیز عمر بن عبدالعزیز را خلفای اثنی عشر قلمداد کرده‌اند!^(۲) و بعضی مانند آنچه در حواشی صحیح ترمذی آمده است، گفته‌اند: مراد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، خلفای بعد از صحابه است نه خلفای بعد از خود!

و بعضی نیز گفته‌اند: مقصود خلفای بعد از حضرت مهدی (عج) می‌باشد که شش نفر آنان از اولاد امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام و پنج نفر از اولاد امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و یک نفر از غیر آنان می‌باشد.^(۳)

۱- تفسیر ابن‌کثیر، ج ۲، ص ۳۴.

۲- سید نذیر یحیی حسنی، المصلح العالمی من النظرية الى التطبيق، ص ۴۲.

۳- منتخب الاثر، ج ۱، ص ۲۷۹ و ۲۸۱.

و توجیهات دیگری که به تفصیل در کتاب «منتخب الاثر»^(۱) ذکر شده است.

با اندک توجهی بی‌پایگی توجیهات مذکور روشن می‌شود، زیرا هیچ ترجیحی برای هیچ کدام از آنان در بین نیست و هرکسی می‌تواند عنوان خلفای اثنی عشر را به افراد خاصی تطبیق نماید و قهراً کلام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از اعتبار و ارزش بیاندازد.

توجیهات، دلیل بر قبولی صحت صدور

اما چنان که بیان شد، نکته مهم این است همین که علمای اهل سنت هر کدام برای کلام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توجیهی ذکر کرده‌اند، دلیل آن است که اصل کلام و صدور آن را از آن حضرت قبول داشته‌اند؛ وگرنه اگر راهی برای تضعیف روایات ذکر شده داشتند، به جای این توجیهات متناقض و بی‌ربط و بی‌قرینه می‌گفتند روایات مذکور ضعیف است، تا نیازی به توجیه هم نداشته باشد. شاید علت و انگیزه توجیهات ذکر شده این باشد که چون همین مضمون در روایات و کتب شیعه به طور تواتر وجود دارد و حتی اسامی دوازده خلیفه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یعنی ائمه اثنی عشر عَلَيْهِمُ السَّلَام با اسم و رسم مشخص شده است - چنان که در بسیاری از کتب و روایات اهل سنت که سابقاً ذکر شد نیز اسامی خلفای اثنی عشر ذکر شده بود - از این رو متعصبین اهل سنت در اثر حساسیت نسبت به امامان شیعه در صدد توجیه روایات منقول از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برآمدند،

۱- همان، ص ۲۷۴ به بعد.

در صورتی که وجود همین مضمون در روایات شیعه، نباید گروهی را به عکس العمل و توجیهاات کذایی وادار نماید به گونه‌ای که افراد فاسق و فاجری همچون معاویه و یزید و اخلاف آنها را جزو خلفای پیامبر ﷺ و ادامه دهنده راه و رسم آن حضرت بشمارند، و بعضی دیگر همچون نویسنده بدون ارائه کوچکترین دلیلی ادعا کند که روایات «اثنی عشر خلیفه» ضعیف هستند!

مطلب دوم: انطباق حدیث «اثنا عشر خلیفه» بر مذهب شیعه

این روایات جز بر مذهب شیعه قابل انطباق نیست، زیرا اهل سنت که اصولاً امامت منصوص و لزوم امام معصوم را برای حاکمیت قبول ندارند، نمی توانند ملتزم به دوازده امام و خلیفه باشند. آنان هر حاکم اسلامی را هرچند منصوص و معصوم نباشد، خلیفه پیامبر ﷺ و واجب الاطاعة می دانند و هیچ فرقی بین این دوازده خلیفه و سایر خلفا، از نظر آنان نیست و همه را مطاع می دانند؛ و حال آن که پیامبر ﷺ و خلفای خود را منحصر به دوازده نفر می کند.

بنابراین می توان گفت: امت اسلام عملاً یکی از این دو نظر را دارند: یا قائل به دوازده خلیفه می باشند، و اینان همان شیعیان اثنی عشری هستند، و یا التزامی به این عدد ندارند و اینها سایر فرق اسلامی می باشند. و فرض سوم که این عدد معتبر باشد اما غیر دوازده امام معصوم باشند برخلاف اجماع است و کسی قائل به آن نمی باشد.^(۱)

۱- به نقل از منتخب الاثر، ج ۱، ص ۲۳.

علاوه بر این، در بسیاری از روایات منقول از پیامبر اکرم ﷺ در مورد خلفای اثنی عشر به اسامی و مشخصات امامان معصوم ﷺ تصریح شده است که در کتاب «موعود ادیان»^(۱) بخشی از آنها آمده است.

مطلب سوم: قرائن موجود در حدیث «خلفائی اثنا عشر»

در اکثر روایات «خلفائی اثنی عشر»، کلمه «لا یزال» وجود دارد، نظیر:

«لا یزال هذا الدین قائماً حتی یقوم اثنی عشر خلیفه.»^(۲)

«لا یزال هذا الدین قائماً حتی یمضی اثنی عشر امیراً.»^(۳)

«لا یزال هذا الأمر ظاهراً علی من ناواه... حتی یمضی اثنی عشر خلیفه من

قریش.»^(۴)

«لا یزال هذه الأمة مستقیماً امرها حتی یقوم اثنی عشر خلیفه.»^(۵)

«لا یزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة او یكون علیکم اثنی عشر خلیفه کلهم من

قریش.»^(۶)

و در بعضی، کلمه «لن یزال» آمده است مانند: «لن یزال هذا الدین عزیزاً

منیعاً ظاهراً علی من ناواه... حتی یملک اثنی عشر کلهم من قریش.»^(۷)

۱- ص ۵۰ به بعد.

۲- المعجم الکبیر، ج ۲، احادیث ۱۸۴۹، ۱۸۵۰ و ۱۸۵۱.

۳- همان، حدیث ۱۸۰۱. ۴- همان، حدیث ۱۷۹۵.

۵- همان، حدیث ۱۷۹۸.

۶- صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب الناس تبع قریش والخلافة لقریش.

۷- همان، حدیث ۱۷۹۶؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۸۶.

و در «مقتضب الأثر»^(۱) با سند اهل سنت چنین آمده است: «لن يزال هذا الدين قائماً إلى اثني عشر من قریش فاذا هلكوا ماجت الارض بأهلها»^(۲)

و در بعضی، کلمه «متوالياً» آمده است، مانند حدیثی که در کتاب «لوامع العقول» در شرح کتاب «راموز الاحادیث»^(۳) ذکر شده است. در این کتاب که نویسنده آن از علمای اهل سنت است، ضمن نقل روایات: «اثني عشر خليفة»^(۴) به جای جمله: «حتی یكون اثني عشر خليفة»، این جمله آمده است: «حتى يكون عليهم متواليا اثني عشر خليفة»؛ و سپس گفته است: این روایت مورد اتفاق است.

لازم به ذکر است احتمال این که شارح کتاب: «راموز الاحادیث» کلمه «متوالياً» را سهواً اضافه کرده باشد بعید است و برخلاف اصالة عدم الزيادة - که یک اصل عقلایی و مورد قبول نزد عقلا در محاوراتشان است - می باشد.^(۵)

بر کسی پوشیده نیست که کلمه: «لا يزال» ظهور در پیوسته بودن رشته خلافت در امت و عدم انقطاع آن دارد؛ و کلمه «لن يزال» و «متوالياً» صریح در آن است.

از طرف دیگر بعضی از این روایات دلالت می کند بر اینکه عزت دین مرهون دوازده خلیفه می باشد؛ و بعضی دلالت می کند بر اینکه بقاء

۱- مقتضب الأثر، ص ۳ و ۴.

۲- منتخب الأثر، ج ۱، ص ۴۶، پاورقی.

۳- لوامع العقول، ج ۵، ص ۱۵۰. ۴- همان، ص ۱۵۱.

۵- منتخب الاثر، ج ۱، ص ۲۳، پاورقی.

زمین تا روز قیامت با دوازده خلیفه از قریش می باشد؛ و بعضی دلالت می کند بر این که دین اسلام منقرض نمی شود و پیوسته پیروز است تا این که دوازده خلیفه از قریش بگذرند و خلافت آنان پایان یابد. از این مضامین استفاده می شود که دین اسلام هر چند گرفتار حکام ظالم و ستمگر باشد و در مقام عمل مورد کم و زیاد شدن و یا سوء فهم و یا سوء عمل گردد ولی اصل آن تا روز قیامت باقی خواهد ماند و به طور کلی از صحنه جامعه محو نمی شود؛ و هیچ گاه امت و دین از یکی از دوازده خلیفه خالی نخواهد شد و تا زمانی که یکی از آنان باقی است دین نیز باقی می باشد. ظهور این مضامین در اینکه تا امت اسلام و دین اسلام باقی است یکی از خلفای اثنی عشر در بین امت می باشد قابل انکار نیست و این مضامین جز با مذهب شیعه و اعتقاد به امام زمان غایب تطبیق نمی کند. و هیچ مذهبی از مذاهب اسلام چنین ادعائی ندارد.

لازمة پیوستگی رشته خلافت، در حدیث: «خلفائی اثنا عشر»

بنابر این مبنا که روایات «اثنی عشر خلیفه» در پیوسته بودن رشته خلافت و عدم انقطاع آنان دلالت دارد، دو نتیجه گرفته می شود: یکی همان که در فصل اول کتاب «موعود ادیان» نیز ذکر شده است، که نمی توان ادعای برخی را قبول کرد که مقصود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اثنی عشر خلیفه، ابوبکر، عمر، عثمان، علی علیه السلام و حسن بن علی علیه السلام است که به همراه بعضی از خلفای نسبتاً صالح بنی امیه و بنی عباس مانند:

عمر بن عبدالعزیز و یا مهدی عباسی و نظیر آنان دوازده خلیفه می‌شوند، زیرا بر فرض صالح بودن آن عده از خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس، لازمه این ادعا قطع شدن رشته خلافت پیامبر ﷺ بعد از زمان امام حسن علیاً تا زمان عمر بن عبدالعزیز است.

و دوم این که مصداق خلفای اثنی عشر نمی‌تواند هر مدعی خلافت - هر چند فاسق و جاهل - باشد، بلکه مصداق آنها کسانی هستند که خلافت آنان مشروعیت داشته باشد و آنان کسانی هستند که در بُعد علمی و عملی و صفات و اخلاق، سنخیت و تشابه کامل با پیامبر اکرم ﷺ دارند، و آنان جز عترت پیامبر ﷺ که در حدیث «ثقلین» یادگار ارزشمند آن حضرت معرفی شده‌اند، نمی‌باشند. و چون به مفاد: «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» عترت از قرآن هرگز جدا نمی‌شود، پس منحصر به زمان پیامبر ﷺ نمی‌باشد، بلکه تا قرآن در بین مردم هست عترت نیز باید باشد. و عترت بعد از پیامبر باید توسط خود آن حضرت به صورت مستقیم و یا توسط واسطه‌هایی که او معین کرده معرفی شوند. عترت بودن علی علیاً و فاطمه زهرا علیهما السلام و حسنین علیهما السلام طبق اخبار متواتر - که قبلاً به آنها اشاره شد - ثابت شد؛ و عترت بودن دیگر امامان شیعه نیز توسط پیامبر ﷺ و هر یک از امامان اعلام شده است؛ چون باید در هر زمانی عترت پیامبر ﷺ که مصداق حقیقی خلیفه آن حضرت است زنده و با قرآن باشد، و گرنه کلام پیامبر ﷺ که در مورد اثناعشر خلیفه فرمود: «لایزال» یا «لن یزال» یا «متوالیاً» نقض و بی‌معنا می‌شود.

اشکال و پاسخ

و اگر گفته شود: مفاد «اثنی عشر خلیفه» مورد قبول است، ولی ممکن است یازده نفر آنان متولد شده و از دنیا رفته و خلیفه دوازدهم هنوز متولد نشده باشد و در آخرالزمان کسی از ذریه پیامبر ﷺ متولد شود که مصداق واقعی خلیفه پیامبر باشد و هم اوست مهدی موعود؛ چنان که عده‌ای از اهل سنت چنین پنداشته‌اند.

در پاسخ می‌گوییم: جمله: «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» صریح است در این که قرآن و عترت باید در عمود زمان با هم باشند؛ چنان که اندکی پیش گفته شد. و جملات «لایزال»، «لن یزال» و «متوالیاً» - که در روایات «اثنی عشر خلیفه» آمده است - ظهور دارد در پیوسته بودن رشته خلفای پیامبر ﷺ؛ و در فرض مذکور رشته آنان در بیشتر زمانی که قرآن موجود است منقطع شده است، و تنها در زمانی که عترت وجود داشته‌اند با قرآن همراه و قرین بوده‌اند و پس از آن قرآن بدون عدل و عترت باقی مانده است. و در این جهت فرقی نمی‌کند که یازده خلیفه را امامان معصوم بدانیم یا افراد دیگری را.

مطلب چهارم: پاسخ به اشکال عدم تطابق مضمون حدیث «خلفائی اثناعشر» با واقعیت خارجی

ممکن است نسبت به مفاد روایات دال بر خلفای اثناعشر اشکال شود که مفاد آنها خیر از خلافت واقعی دوازده خلیفه است و این مفاد با واقعیت خارجی در مورد امامان معصوم علیهم السلام تطبیق نمی‌کند، زیرا عملاً

جز حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ آن هم به مدّت بسیار کمی به خلافت ظاهری و فعلی نرسیدند و حضرت مهدی (عج) هم که هنوز ظاهر نشده و به خلافت ظاهری نرسیده است.

در پاسخ این شبهه گفته می‌شود: گرچه ظاهر این روایات خبر می‌باشد، ولی درحقیقت، امر و انشاء در قالب خبر هستند. یعنی خلفای واقعی و حقیقی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که خلافت آنها از سوی آن حضرت تعیین و به رسمیت شناخته شده است دوازده نفرند که امت اسلام هم باید آنان را به امامت و خلافت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قبول کنند، نه دیگران را؛ و تا زمانی که این دوازده نفر امام مردم و خلیفه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌باشند اسلام ذلیل نخواهد بود و مردم هم گمراه نخواهند شد، نظیر کلام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود: «الناس تبع قریش والخلافة فی قریش»^(۱)

مطلب پنجم: اعلام اسامی خلفای دوازده‌گانه توسط پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

پس از اطمینان به صدور این روایات از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این پرسش مطرح می‌شود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که در مورد زمان بعد از خود آن قدر نگران بوده و به آن اهمیت می‌دادند تا آنجا که از طرفی طبق نظر شیعه و سنی فرمودند: «انی تارک فیکم الثقلین [و مطابق بعضی روایات: «خلیفتین»] کتاب الله و عترتی ما إن تمسکتُم بهما لن تضلّوا ابداً و لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض...»، و از طرف دیگر فرمودند: خلفای من دوازده نفر می‌باشند، با این وصف چرا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تعداد خلفای خود را مقرر کردند، اما اسامی و مشخصات آنان را تعیین نکردند تا امت اسلام گرفتار تحیر و

۱- صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب الناس تبع قریش.

اختلاف کلمه نشود و هر کسی نتواند مدعی شود که او جزو اثناعشر خلیفه می‌باشد؟!.

اما آیا می‌توان به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که خاتم انبیا بوده و طبعاً دین او باید مسائل مورد نیاز مردم را تا روز قیامت بیان نماید، چنین مسامحه‌ای را نسبت داد؟ و آیا می‌توان گفت آن حضرت اسامی و مشخصات خلفای خود را تعیین نکردند؟ اگر یک فرد عادی چنین عمل کند و به طور کلی بگوید کارهای بعد از من باید زیر نظر چند نفر، مثلاً پنج نفر انجام شود ولی نام و نشان و مشخصاتی از آن چند نفر را ذکر نکند، آیا از نظر عقلای دنیا عمل او لغو و به دور از خرد نیست؟

بنابراین با این مقدمه عقلی یقین می‌کنیم که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که تعداد خلفای خود را تعیین کرده، اسامی و مشخصات آنان را هم طبعاً تعیین کرده است، وگرنه صرف تعیین عدد آنان نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند و راهی را برای امت نمی‌گشاید و امت را از ضلالت و تحیر حفظ نمی‌کند، بلکه با توجه به هشدار که خود آن حضرت بر گمراهی امت پس از خود داده و بر همان اساس آنها را ترغیب بر تمسک به کتاب و عترت خود فرموده است، تعیین عدد عترت به تنهایی چیزی جز حیرت نمی‌افزاید. و از طرف دیگر زمینه‌ای می‌شود برای سوء استفاده مدعیان دروغین خلافت.

بر این اساس روایات منقول از طریق شیعه و سنی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در رابطه با اسامی و مشخصات خلفای دوازده‌گانه، مطابق عقل و اعتبار عقلایی است و همین امر قرینه‌ای بر وثوق به صدور این روایات است، و قاعدتاً با این قبیل روایات، اجمال روایات دسته اول که به ذکر عدد

خلفا اکتفا فرموده، بر طرف و تبیین می‌گردد.

لازم به یادآوری است که روایت «ثقلین» که نقل آن از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متواتر بین شیعه و سنی است، بهترین قرینه عقلی است بر وثوق به صدور روایات دالّ بر خلفای اثنا عشر و نیز روایات دالّ بر مشخصات و اسامی آنان از آن حضرت؛ زیرا اگر مراد از «عترت» که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذکر کرده‌اند از نظر تعداد و مشخصات مجمل و مبهم باشد و هیچ شواهد و قرائنی از طرف پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبنی بر تعیین مراد آن حضرت بیان نشده باشد این روایت به تنهایی مشکلی را حلّ نمی‌کند و نمی‌تواند تضمین کننده عدم ضلالت امت تا روز قیامت باشد.

در همین رابطه در کتاب کافی روایتی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است مبنی بر اینکه تفسیر و تبیین جزئیات نماز، زکات و حجّ بر عهده پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده، و سپس می‌فرماید: «تفسیر و تبیین مراد از «اهل‌البیت» نیز که در آیه تطهیر آمده است بر عهده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد و اگر آن حضرت مراد از «اهل‌البیت» را در جریان کساء روشن نمی‌کردند همانا آل‌فلان و آل‌فلان ادّعا می‌کردند که جزو اهل‌البیت می‌باشند.»^(۱)

و چه بسا بتوان گفت: آن اخبار به ظاهر مجمل دارای قرائن و شواهدی بوده که بیانگر مصادیق عترت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم بوده است، منتها دست سیاست و حکومت‌های ضدّ اهل بیت آن قرائن و شواهد را به مصلحت خود ندیده و در نقل آنها دست برده است، کاری که امری رایج بین حکام ظالم در تمام زمانها می‌باشد.

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۸۷.

اسامی خلفای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کتابهای اهل سنت

از جمله قرائنی که می‌تواند مقصود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را روشن سازد روایاتی است که اهل سنت در مورد تعداد اوصیای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مشخصات و اسامی آنان نقل کرده‌اند. بخشی از این روایات در کتاب «موعود ادیان»^(۱) از کتابهای اهل سنت همچون: ینابیع المودّة، فرائد السّمطین، مقتل خوارزمی و نیز مقتضب الاثر (نوشته جوهری که شیعه می‌باشد) به نقل از طرق اهل سنت، نقل شده و بخشی نیز در کتابهای دیگر آنان می‌باشد، از جمله:

۱- روایتی که مضمون آن چنین است: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوند برای ابراهیم پرده‌ها را برداشت و او به عرش نظر کرد انواری را مشاهده نمود و از خدا پرسید: این انوار چه کسانی هستند؟ خدا به او فرمود: این‌ها نور محمد و امامان بعد از او می‌باشند. سپس هر یک را با اسم و رسم نام برد تا رسید به حسن و مهدی فرزند او، و فرمود: او محمّد بن الحسن، صاحب‌الزمان می‌باشد...^(۲)

۲- روایت ابن عبّاس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد داستان نعتل یهودی

۱- موعود ادیان، فصل اوّل.

۲- قال رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَمَّا خَلَقَ اللهُ إِبْرَاهِيمَ كَشَفَ عَنْ بَصْرِهِ فَنَظَرَ إِلَى جَانِبِ الْعَرْشِ نَوْرًا فَقَالَ: أَلْهَى مَا هَذَا النُّورُ؟ قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ هَذَا نُورُ مُحَمَّدٍ... ثُمَّ قَالَ: هَذَا نُورُ عَلِيِّ... ثُمَّ قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ مِنْ وَلَدِهِمْ... أَوَّلُهُمْ... ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ... وَالْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ وَالْمَهْدِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ...» (اربعین ابی‌الفوارس، ص ۳۸، بنا به نقل کتاب مَن هو المهديّ، ص ۲۰).

است که از پیامبر سؤالاتی کرد و از جمله از او صیای آن حضرت سؤال کرد و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یک یک آنان را نام بردند تا اینکه به دوازدهمین نفر رسیدند و فرمودند: «او فرزند حسن است که غایب می شود و زمانی ظاهر می شود که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی باقی نمانده باشد.»^(۱)

این حدیث علاوه بر اینکه در «ینابیع المودّة» و «فرائد السمّین» ذکر گردیده، در «تذکره» قرطبی از علامه سنجرى، و نیز در کتاب «اتحاف اهل الاسلام» از علامه شیخ محمد حنفی مضرى نقل شده است.^(۲)

۳- جابر بن عبدالله انصاری می گوید: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «خداوند از بین روزها جمعه، و از بین شبها شب قدر، و از بین ماهها ماه رمضان را برگزید؛ و من و علی را برگزید و از علی، حسن و حسین، و از حسین حجّت های مردم جهان را برگزید که نهمین آنان قائم و اعلم و احکم آنان می باشد.»^(۳)

جوهری صاحب کتاب «مقتضب الاثر» که این روایت را با سند اهل

۱- ابن عباس قال قدم يهودي يقال له نعثل فقال: يا محمد! اسألك عن اشيء ... فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ... ان وصيى على بن ابى طالب و بعده سبطاى، تتلوه تسعة ائمة من صلب الحسين ... اذا مضى الحسين فابنه على ... فاذا مضى الحسن فابنه الحجّة محمد المهدى فهؤلاء اثنا عشر...».

۲- من هو المهدى، ص ۲۱.

۳- قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «ان الله اختار من الايام يوم الجمعة و من الليالى ليلة القدر و من الشهور شهر رمضان و اختارنى و علياً و اختار من على، الحسن و الحسين و اختار من الحسين حجّة العالمين تاسعهم، قائمهم، اعلمهم، احكمهم». (مقتضب الاثر، ص ۹، حديث ۸؛ بنابر نقل منتخب الاثر، حديث ۲۴۰).

سنت نقل کرده پس از آن می گوید: این حدیث را اصحاب ما (یعنی شیعیان) نیز از طرق خودشان نقل کرده اند.

۴- در همان کتاب با سند دیگری از اهل سنت از سلمان نقل شده است که گفت: ما نزد پیامبر خدا بودیم و حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام بر دامن آن حضرت نشستند بود، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به چهره او با دقت نگاه کردند و گفتند: «ای اباعبدالله! تو سید و بزرگی از بزرگانی، و تو امام و فرزند امام و برادر امام و پدر نه امام هستی که نهمین آنان قائم و امام و اعلم آنان می باشد...»^(۱).

۵- در «کفایة الاثر» با سند اهل سنت از سلمان فارسی نقل کرده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «امامان بعد از من به عدد نقبای بنی اسرائیل می باشند که دوازده عدد بودند». سپس دست خود را بر پشت حسین عَلَيْهِ السَّلَام گذاشت و فرمود: «نه تن از نسل او هستند و نهمین آنان مهدی آنان می باشد که زمین را پر از عدل و قسط می کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده است، پس وای بر دشمنان آنان.»^(۲)

۱- قال سلمان: «كنا مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ والحسين بن علي عَلَيْهِ السَّلَام علي فخذة اذ تفرس في وجهه و قال: يا اباعبدالله! انت سيد من سادات وانت امام و ابن امام و اخو امام ابو ائمة تسعة، تاسعهم، قائمهم، امامهم و اعلمهم ...» (همان، حديث ۷؛ بنابر نقل منتخب الاثر، ح ۲۳۸).

۲- «... الائمة من بعدى بعدد نقباء بنى اسرائيل و كانوا اثني عشر، ثم وضع يده علي صلب الحسين عَلَيْهِ السَّلَام و قال: تسعة من صلبه و التاسع مهدىهم يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً، فالويل لمبغضهم». (كفایة الاثر، باب ۵، حديث ۶ بنابر نقل منتخب الاثر، حديث ۲۱۶).

۶- در همان کتاب نیز با سند اهل سنت از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که گفت: من در خانه ام سلمه نزد پیامبر ﷺ بودم که آیه تطهیر: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ...﴾ نازل شد و پیامبر ﷺ، حسن و حسین علیهما السلام و فاطمه علیها السلام و سپس علی علیهما السلام را فرا خواند و فرمود: «اللَّهُمَّ هُوَلاءَ أَهْلِ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً» و پس از سؤال جابر از سر دعای آن حضرت برای آنان، پیامبر ﷺ فرمود: «زیرا آنان عترت من هستند و از گوشت و خون من می باشند، پس برادر من سید اوصیاء، و دو فرزندم بهترین اسباط و نوه‌ها، و دخترم سیده نسوان می باشند، و از ما است مهدی»، پرسیدم: ای رسول خدا! مهدی چه کسی است؟ فرمود: «نُه تن از نسل حسین که بهترین امامانند و نهمین، قائم آنان است که زمین را از عدل و قسط پر می کند، همان گونه که از ظلم و جور پر شده است...»^(۱)

۷- در همان کتاب نیز با سند اهل سنت از ابی الأسود و او از ام سلمه نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود:

«امامان بعد از من دوازده نفر به عدد نقبای بنی اسرائیل هستند. نُه تن آنان از

۱- جابر بن عبدالله قال: كنت عند النبي ﷺ في بيت ام سلمة فأنزل الله هذه الآية ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾... فدعا النبي ﷺ بالحسن والحسين و فاطمة... و علياً و قال: اللهم هُوَلاءَ أَهْلِ بَيْتِي، فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً... قال: يا جابر... فأخى سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ وَابْنِي خَيْرِ الْأَسْبَاطِ وَابْنَتِي سَيِّدَةَ النِّسْوَانِ وَ مَنَّا الْمَهْدِيَّ قُلْتُ: يا رسول الله و من المهديّ قال: تسعة من صلب الحسين ائمة ابرار و التاسع قائمهم يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً...» (كفاية الأثر، باب ۷، حديث ۴؛ بنابر نقل منتخب الأثر، حديث ۲۱۷).

نسل حسین می باشند که خداوند علم و فهم مرا به آنان عطا کرده است...»^(۱)

۸- در همان کتاب با سند اهل سنت از عبدالله بن مسعود نقل کرده است که شنیدم پیامبر ﷺ فرمود:

«امامان بعد از من دوازده عدد هستند، نُه تن آنان از نسل حسین هستند و نهمین آنان مهدی می باشد.»^(۲)

۹- در همان کتاب با سند اهل سنت آمده است که ابوسعید خدری گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که به حسین علیهما السلام می فرمود:

«تو امام و فرزند امام و برادر امام هستی و نُه امام که بهترین امامان هستند از نسل تو می باشند و نهمین آنان، قائم آنان است.»^(۳)

اینها چند نمونه از روایاتی بود که به خوبی می توانند قرینه، مفسر و شارح روایات «خلفائی اثنی عشر خلیفه» باشند. در این رابطه روایات دیگری که با مضمونی مشترک با روایات ذکر شده می باشند در کتاب «کفایة الأثر» از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که به جهت طولانی شدن مطلب از نقل آنها خودداری شده و فقط به ذکر آدرس آنها اکتفا می شود:

- ۱- الائمة بعدی (اثنا عشر) عدد نقباء بنی اسرائیل تسعة من صلب الحسين، اعطاهم الله علمی و فهمی...» (كفاية الأثر، باب ۲۶، حدیث ۳؛ بنابر نقل منتخب الأثر، حدیث ۱۸۲).
- ۲- عبدالله بن مسعود، قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: الائمة بعدی اثنا عشر، تسعة من صلب الحسين علیهما السلام و التاسع مهديهم. (همان، باب ۲، حدیث ۱؛ بنابر نقل منتخب الأثر، حدیث ۲۰۶).
- ۳- ابی سعید الخدری قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول للحسين علیهما السلام: «انت الامام ابن الامام و اخو الامام، تسعة من صلبك ائمة ابرار و التاسع قائمهم.» (همان، باب ۳، حدیث ۱، بنابر نقل منتخب الأثر، حدیث ۲۰۷).

کفایة الأثر، باب ۳، حدیث‌های ۴ و ۵ و ۶ و ۸؛ باب ۴، حدیث ۳؛ باب ۵، حدیث ۴؛ باب ۸، حدیث ۳؛ باب ۹، حدیث ۷؛ باب ۱۲، حدیث ۵؛ باب ۱۳، حدیث ۳؛ باب ۱۵، حدیث ۴؛ باب ۱۶، حدیث ۱؛ باب ۱۸، حدیث ۱ و ۲؛ و ابواب دیگر.

از جمله قرائن دیگر می‌توان به این نکته اشاره کرد که در بعضی روایات منقول از طریق اهل سنت مانند روایت جابر بن سمره و سماک بن حرب بعد از جمله «بعدي اثني عشر خليفة» این‌گونه آمده است که: پیامبر ﷺ جمله دیگری فرمود که به خاطر ضعیف بودن صدای آن حضرت آن را نشنیدم، از پدرم پرسیدم: آن جمله چه بود؟ پدرم گفت: این جمله بود: «كلهم من بني هاشم».^(۱)

بحث دوازده امام در قرن دوم و سوم

نویسنده در بخش دیگری چنین عنوان می‌کند:

«این‌گونه مباحث و اعتقادات مربوط به جدول و فهرست امامت و حتی نظریه و اندیشه دوازده امام، در قرن دوم و سوم هجری نزد شیعه امامیه مطرح نبود و تنها در قرن چهارم هجری مطرح شد و سپس ارکان و بزرگان مذهب شروع کردند به گردآوری احادیث و تألیف کتاب پیرامون این نظریه».

در پاسخ به این شبهه به چند نکته اشاره می‌شود:

نکته اول: بر فرض قبول ادعای نویسنده که: اندیشه دوازده امام در قرن چهارم هجری مطرح شده است، اساساً حقیقت یا بطلان هر اندیشه و مذهبی در گرو تقدّم یا تأخر زمانی آن نسبت به دیگر اندیشه‌ها و

۱- ینابیع المودة، ج ۳، حدیث ۴.

مذاهب نیست، بلکه موقوف است بر موافقت و عدم موافقت آن با مبادی نظری و اصول اولیه پذیرفته شده عقلی برون دینی یا نقلی درون دینی که منتهی به اصول عقلی برون دینی می‌شود؛ وگرنه به صرف آنچه نویسنده پنداشته است، اصل اسلام هم با توجه به اینکه پدیده‌ای متأخر از دیگر ادیان آسمانی است نباید به عنوان دینی حق و آسمانی پذیرفته شود. و کاری هم که بزرگان مذهب شیعه امامیه انجام داده‌اند گردآوری مبادی نظری و اصول اولیه برون دینی و درون دینی است که این مذهب بر اساس آن استوار است.

نکته دوم: استفاده از روایات دوازده خلیفه یا امیر به اوایل قرن دوم هجری می‌رسد. مطابق تحقیق بعضی از نویسندگان معاصر، طرفداران بنی‌امیه به خاطر ترسی که از ضعیف شدن حکومت خود داشتند از روایت خلفای اثناعشر استفاده‌های زیادی کردند تا آنجا که طرفداران هشام بن عبدالملک در سالهای ۱۰۵ تا ۱۲۵ هجری که دچار هراس شدند، این حدیث را مکرراً نقل می‌کردند. و حتی آنان جمله‌ای را که در بعضی نقلهای حدیث آمده است که: «بعد از دوازده خلیفه هرج و مرج خواهد شد» به حالت آن زمان تطبیق می‌کردند؛ به زعم آنان پس از سه خلیفه اول - که بنی‌امیه آنان را خلفای راشدین می‌شمردند - هشام خلیفه نهم می‌باشد و شروع هرج و مرج در زمان او را مصداق هرج و مرجی می‌دانستند که در بعضی نقلهای حدیث فوق آمده بود.

مطابق این نظریه حدیث خلفای اثناعشر سالهای زیادی قبل از غیبت صغری در بین افواه و السنه مردم رایج بوده است.^(۱)

۱- ر.ک: مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۹۰، اثر دکتر حسین مدرّسی طباطبایی.

از طرف دیگر مطابق نظریه ابن شهر آشوب در کتاب «متشابه القرآن» در زمان حیات امام صادق علیه السلام، لیث بن سعد محدث مصری که متوفای سال ۱۷۵ هجری است این حدیث را در کتاب «امالی» خود ثبت کرده بود. و نیز در همین قرن ابوداود طیالسی، متوفای ۲۰۴ هجری آن را در «مسند» خود و بعد از او نعیم بن حماد، متوفای ۲۲۸ در کتاب «فتن» ضبط نموده بودند.

بنابر این حدیث خلفای اثناعشر در اواسط قرن اول و اواخر آن و نیز در قرن دوم هجری مطرح بوده است. همان‌گونه که در محافل امویان و طرفداران خلفا و نیز نوشته‌های آنان مطرح بوده است.^(۱)

و اما شیعیان، مطابق تحقیق بعضی معاصرین، جز بعضی از خواص و کسانی که بر اسرار ائمه علیهم السلام آگاهی داشتند به نقل و ضبط آن نپرداختند؛ تا آنجا که در کتابهای باقی مانده از شیعه که در قرن‌های دوم و سوم تألیف شده و در آن تصرفی نشده باشد اثر و شاهدی دیده نمی‌شود که شیعیان این حدیث را منطبق بر امامان دوازده‌گانه امامیه کرده باشند.^(۲) البته در کتاب شریف «بصائر الدرجات»^(۳) - که در قرن سوم تألیف شده است - روایتی با این تعبیر: «نحن اثناعشر محدثاً» از امام باقر و امام صادق (ع) و روایتی با این تعبیر: «الاثناعشر الائمة من آل محمد...» از امام باقر (ع) نقل شده است، که با قبول قطعی بودن سند کتاب به صفار قمی قابل توجه است.

نکته سوم: اگر قبول کنیم که حدیث «خلفایی اثناعشر» در کتابها و

۱- همان.

۲- همان، ص ۱۹۱.

۳- ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

نوشته‌های شیعیان در قرن‌های دوم و سوم مورد توجه شیعیان در رابطه با انطباق آن با دوازده امام امامیه قرار نگرفته است، همین امر خود بهترین دلیل بر آن است که شیعیان در نقل و ضبط و انتشار آن در سطح عموم نقش چندانی نداشته است، بلکه عامل حفظ و انتشار آن عالمان اهل سنت و طرفداران خلفا بوده‌اند. پس اتهام جعل این حدیث توسط عالمان شیعه در قرن چهارم که از بعضی نوشته‌های مخالفین استفاده می‌شود به دور از واقعیت و حقیقت می‌باشد.

و با فرض قبول این ادعا که در قرن‌های دوم و سوم از طرف شیعیان، به این حدیث توجه خاصی در رابطه با انطباق آن با دوازده امام نشده است، دو چیز را می‌توان به عنوان علت ذکر نمود:

۱- سوء استفاده‌ای که - بنابر نظر بعضی معاصرین^(۱) - توسط طرفداران خلفای بنی امیه امثال هشام بن عبدالملک از آن حدیث به نفع خود می‌کردند و خلفای اثناعشر را منطبق بر آنان می‌نمودند. بدیهی است در چنین جوّی شیعیان، حدیث مذکور را یک حدیث ضد شیعی تلقی نموده و آن را مورد اعراض قرار بدهند، هرچند بعداً روشن شود که این حدیث نه فقط ضد شیعه نبوده، بلکه کاملاً در راستای مذهب شیعه صادر شده، منتها به خاطر سوء استفاده دستگاه‌های تبلیغاتی خلفا از آن، مورد بی توجهی شیعیان قرار گرفته است.

۲- جدایی بین شیعه و اهل سنت و حساسیت آنان نسبت به عقاید و افکار مذهبی یکدیگر است. این جدایی هرچند از زمان حضرت علی علیه السلام شروع شد ولی در طول زمان نمود یافت و هر چه از صدر اسلام

۱- همان.

فاصله گرفته می شد این جدایی و حساسیت بیشتر می شد. بنابراین علاوه بر سوءاستفاده سیاسی از این حدیث، فاصله و حساسیت موجود بین شیعه و سنی نیز بدون تأثیر در عدم انتشار این حدیث در بین عامه شیعیان نبود.

از طرف دیگر می توان گفت با سخت گیری ها و تضحیقاتی که در دوران خلفای بنی امیه و بنی عباس نسبت به شیعه و نشر معارف و روایات مربوط به آنها اعمال می شد، به خصوص آنچه به موضوع مهم امامت و خلافت به حق رسول الله ﷺ مربوط است، طبیعی است که این گونه روایات در محاق قرار گیرد و در سطح عمومی شیعیان مطرح نشود و جز آنچه به عنوان اصول اربعه‌ا‌- که جزو اسناد و مستندات کافی می باشد و به زمان حضرات صادقین علیهم السلام می رسد - چیز دیگری در دست نباشد.

نکته چهارم: مطرح بودن اندیشه دوازده امام در قرن اول و دوم هجری. نویسنده اصرار دارد که اندیشه و فکر دوازده خلیفه و امام قبل از قرن چهارم مطرح نبوده است.

در پاسخ او گفته می شود: در کتاب شریف کافی، بابی منعقد شده است تحت عنوان: «ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم.» در این باب مرحوم کلینی - که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم زندگی می کرده است، ولی مشایخ او که سی و شش نفر بوده اند و بسیاری از آنان که از مشاهیر می باشند در قرن سوم هجری می زیسته اند^(۱) - روایات متعددی را توسط افراد موثق و مورد اعتمادش از حضرت زهراء علیها السلام و امام باقر و امام صادق و امام جواد علیهم السلام نقل می کند، مبنی بر

۱- مقدمه کافی، ص ۱۴ به بعد.

امامت دوازده امام که شیعیان امامیه معتقدند. این روایات را مرحوم کلینی بعضاً با تعبیر: «عدة من اصحابنا» و بعضاً از محمد بن یحیی، و بعضاً از علی بن ابراهیم و از ابوعلی اشعری و نیز از حسین بن محمد نقل کرده است.

مرحوم کلینی تعبیر «عدة من اصحابنا» را درباره افراد غیر موثق و عادی به کار نمی برد، بلکه معمولاً این تعبیر در مورد بزرگان علم حدیث که مورد اعتمادند به کار می رود. و درباره محمد بن یحیی، جامع الرواة ذیل نام او می گوید: «شیخ اصحابنا فی زمانه، ثقة، عین، کثیر الحدیث». و در مورد علی بن ابراهیم قمی صاحب تفسیر جامع الرواة می گوید: «ثقة فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب و...» و ابوعلی اشعری به شیخ القمیین معروف است که حکایت از جلالت و وثاقت او می کند. حسین بن محمد نیز در رجال توثیق شده است.

به چند نمونه از این روایات توجه نمایید:

۱- در روایت علی بن ابراهیم آمده است: سلیم بن قیس می گوید:

شنیدم که عبدالله بن جعفر طیار گفت:

«روزی من و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامة بن زید نزد معاویه بودیم که بین من و معاویه بحثی به میان آمد و من در ضمن آن بحث به معاویه گفتم: از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: من نسبت به مؤمنین اولی به نفس هستم، سپس برادرم علی بن ابی طالب اولی به نفس می باشد و بعد از او دو فرزندم حسن و حسین اولی به نفس می باشند؛ و سپس آن حضرت دوازده امام را تا آخر نام برد که نه نفر آنان از اولاد حسین بودند و همگی را فرمود اولی به نفس می باشند». عبدالله بن جعفر می گوید:

«من برای تأیید کلام خود از حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن یزید خواستم شهادت دهند و آنان بر صدق گفتار من شهادت دادند». سلیم بن قیس می گوید: من همین کلام را از سلمان، مقداد و ابوذر نیز شنیدم که می گفتند: ما آن را از پیامبر ﷺ شنیده ایم.^(۱)

۲- در روایتی که کلینی (ره) از «عده من اصحابنا» نقل کرده و سندش به امام جواد علیه السلام می رسد، آن حضرت فرمود:

«روزی حضرت امیر علیه السلام در حالی که بر دست سلمان تکیه زده بودند نزد ایشان حسن بن علی علیه السلام حاضر بود، مردی با هیبت زیبایی وارد شد و از امام علیه السلام سؤالاتی کرد و ایشان پاسخ را محوّل به حسن بن علی علیه السلام کردند و پس از شنیدن پاسخ سؤالاتش به امامت حضرت علی و یازده فرزند او علیهم السلام شهادت داد و سپس از چشم‌ها دور گردید و دیده نشد. حضرت علی علیه السلام فرمودند: این مرد، همان خضر بود.^(۲)

۳- و در روایتی محمد بن یحیی با سند خود از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که بر حضرت فاطمه علیها السلام وارد شدم لوحی نزد ایشان بود که اسامی اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله از نسل آن حضرت در آن دیده می شد و من آنها را شمردم، دوازده نفر بودند که آخرین نفر آنان حضرت قائم (عج) بود و در بین آنان سه محمد و سه علی دیده می شد.^(۳) ظاهراً منظور از «سه علی» غیر از حضرت امیر علیه السلام است.

۴- و در روایت ابوعلی اشعری قمی، امام باقر علیه السلام فرمودند:

«دوازده امام از آل محمد و از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام هستند و همگی محدث می باشند».^(۱)

از آنچه در نکته نخست ذکر شد به خوبی روشن می شود که اندیشه و فکر «دوازده امام» از همان صدر اسلام و توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام و سپس توسط امامان شیعه علیهم السلام با تعبیرات مختلف بین شیعیان مطرح بوده است. و چنین نیست که نویسنده می گوید: این اندیشه در قرن چهارم به وجود آمده است.

از طرف دیگر نمی توان افرادی را که مرحوم کلینی از آنان روایات مذکور را نقل کرده است متهم به غلو نمود، زیرا اولاً: شبیه همین روایات در کتب و منابع اهل سنت نیز نقل شده است، منتها با تعبیر «خلفائی اثنا عشر» که در نکات قبلی توضیح داده شد. و ثانیاً: افراد مذکور - چنان که اشاره شد - همگی مورد تأیید علمای رجال می باشند و بعضاً از مشایخ و بزرگان شیعه در زمان خود بوده اند.

یادآوری می شود: یکی از وجوه ضعف راویان احادیث نزد علمای رجال، غلو است و بسیاری از افراد را به خاطر غلو مطرود و روایات آنان را ضعیف دانسته اند؛ ولی در مورد افرادی که کلینی بدون واسطه روایات مذکور را از آنان نقل کرده است هیچ کدام در رجال متهم به غلو نشده اند، بلکه وثاقت و صحت مذهب همگی مورد تأیید قرار گرفته است.

و اگر فرضاً در سلسله سند بعضی روایات مذکور در کافی در باب «ما جاء فی اثنی عشر اماماً» فرد ضعیفی نیز وجود داشته باشد، همین

۱- کافی، ج ۱، ص ۵۲۹، حدیث ۴. ۲- همان، ج ۱، ص ۵۲۵، حدیث ۱.

۳- همان، ص ۵۳۲، حدیث ۹.

۱- همان، ص ۵۳۳، حدیث ۱۴.

وثاقت و تأیید راوی اول که مرحوم کلینی از او روایت را نقل می‌کند موجب اطمینان به صحت روایت می‌شود و ضعف مزبور را جبران خواهد کرد.

خلاصه کلام این است که روایاتی به طور قطع - هر چند به نحو تواتر معنوی - از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صادر شده دالّ بر این که آن حضرت دوازده جانشین دارد از عترت خود، حضرت امام علی، و حضرت امام حسن، و حضرت امام حسین، و نه تن از فرزندان حسین عَلَيْهِ السَّلَام که آخرین آنان حضرت مهدی (عج) است و او روزی قیام خواهد کرد و زمین را پس از آن که از ظلم و جور پر شده، آکنده از عدل و داد می‌کند.

مفاد این روایات تنها بر نظریه شیعه دوازده امامی منطبق است که اساس آن به دلیل همین روایات در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایه گذاری شد، لکن به علل مختلف عمومیت یافتن آن به زمان غیبت کبری کشیده شده است؛ از جمله:

۱- پدید آمدن دوازده خلیفه، یکی پس از دیگری که زمام امور را در جامعه اسلامی در دست گرفتند تا معلوم شود آن احادیث بر آن خلفا قابل انطباق نیستند.

۲- پدید آمدن نه امام از نسل امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام تا مصداق راستین احادیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تحقق یافته و زمینه پدید آمدن اعتقاد به خلافت و امامت افرادی فراهم شود که در ظاهر فاقد منصب خلافت سیاسی در جامعه اسلامی بودند.

۳- به هر حال ظهور و بروز یافتن یک عقیده و نظریه در یک جامعه چند میلیونی منوط به جذب افراد و افزایش کمی گروندگان آن عقیده و

نظریه در آن جامعه می‌باشد، و این رخداد محتاج گذشت زمان است. در واقعیت خارجی باید چند قرن بگذرد تا پیروان نظریه دوازده امامی که در بدو پیدایش چند نفر بیشتر نبودند، به حدی از کثرت برسند تا بتوانند بدون ترس و تقیه عقاید خودشان را که بر عقیده مسلط اکثریت، طعنه می‌زد مطرح نمایند.

چند اشکال و پاسخ

در رابطه با این مطلب که در احادیث «خلفائی اثنی عشر»، اسامی و مشخصات خلفای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذکر شده است، شبهات و اشکالاتی توسط افراد دیگر شده است که باید پاسخ داده شود.

اشکال اول:

پدید آمدن فرقه‌های مختلف در زمان ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام

اگر این احادیث معتبر و واقعی است و نام ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام به این روشنی و دقت از زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یا مطابق بعضی روایات^(۱) از ادوار اولیه خلقت جهان و در عرش الهی مشخص و معلوم بوده است، پس چرا آن همه اختلاف بر سر مسأله جانشینی هر امام میان شیعیان روی داد و آن همه فرقه که هر یک دنباله رو یک مدعی امامت بودند پدیدار شدند؟ وانگهی بسیاری از رجالی که نام آنان در اسناد آن احادیث آمده

۱- ر.ک: منتخب الأثر، احادیث: ۱۶۱، ۱۷۹، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵ و ۲۵۸. و نیز الامامة و التبصرة، ص ۱۴۵.

است، مانند ابوهریره صحابی پیامبر ﷺ^(۱) و عبدالله بن حسن^(۲) و دیگران، خود از فرقه‌های دیگر بوده و هیچ‌گرایش عاطفی طرفداری از تشیع هم از آنان نقل نشده است. چگونه می‌شود که کسی حقیقت را از پیامبر ﷺ یا امام عصر خود بشنود و از آن مهم‌تر آن را برای دیگران بازگو کند ولی خود از آن پیروی نکند؟

پاسخ قسمت اول اشکال این است که سابقاً گفته شد؛ طرفداران بنی‌امیه از احادیث خلفای اثنی عشر حداکثر استفاده سیاسی را نمودند و آنها را به شکلی نقل می‌کردند که برخلافی مورد نظرشان تطبیق نماید. و از همین جهت شیعیان عادی این احادیث را ضد شیعی تلقی کرده و آنها را بایکوت کرده بودند، و گفتیم سرّ عدم نقل و ضبط این احادیث در سه قرن اول توسط شیعیان همین سوءاستفاده امویان بوده است. بنابراین یکی از کارهای سیاسی که امویان نمودند دست کاری احادیث فوق و حذف اسامی و مشخصات خلفای رسول الله ﷺ بود تا تطبیق بر غیر ائمه اثنی عشر شیعیان امکان داشته باشد. با این وصف جای استبعاد و تعجب نیست که در آن جو مسموم و مشوّه و با کثرت تبلیغات ضد شیعه و به نفع حاکمان اموی، امر برای شیعیان عادی نسبت به جانشین بعد از امام خود مشتبه شود. البته بدیهی است بعد از انقراض حکومت بنی‌امیه، خلفای بنی‌عباس نیز انگیزه‌ای برای نقل روایات مذکور نداشتند؛ بلکه بعید نیست به خاطر ترس از تزلزل حکومتشان در کتمان آن روایات نیز کوشا بوده‌اند.

۱- الانصاف، سید هاشم بحرانی، ص ۲۱۲ - ۲۱۰.

۲- همان، ص ۱۲۶ - ۱۲۵.

علاوه بر این، از مسأله تقیّه و ترس بر جان جانشین هر یک از امامان نباید غفلت شود. و لذا بعد از رحلت هر امام جز خواصّ و صاحبان اسرار امامت، سایر مردم عادی اطلاع دقیقی از جانشین امام خود نداشتند و مطلع بودن بنی‌امیه از اسامی و مشخصات امامان را نمی‌توان مانع وجود حالت تقیّه دانست، زیرا هدف اصلی حاکمان غاصب این بوده که ترویج سیاسی توسط شیعیان از امامان نباشد، مبادا به خلافت غاصبانه آنان آسیبی وارد شود.

و اما پاسخ قسمت دوّم - که چگونه بسیاری از رجالی که در اسناد آن حدیث نام برده شده‌اند خود از حقیقت پیروی نکرده‌اند - این است که چه بسیار ممکن است که از باب ﴿وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾^(۱) چنین شود؛ مانند رجال دین یهود و مسیحی صدر اسلام که به نصّ قرآن کریم بر حقانیت پیامبر اکرم ﷺ واقف بوده، ولی به خاطر اغراض فاسد دنیوی از اعتراف به آن امتناع می‌کردند. روات این حدیث را نیز ممکن است هوای نفس و حبّ مال و جاه از پیروی حقیقتی که خود آن را برای دیگران بازگو کرده‌اند، باز داشته باشد.

اشکال دوّم:

عدم اطلاع زراره، از جانشین امام صادق علیه السلام؟

ممکن است گفته شود: اگر احادیث امامان اثنی عشر در قرن اول و دوم بین شیعه مطرح بوده چرا شخصیتی همچون زراره که در قرن اول

۱- سوره نمل، آیه ۱۴.

متولد و در قرن دوم در سال ۱۴۸ یا ۱۵۰ هجری از دنیا رفت و از بزرگترین دانشمندان شیعه در قرن دوم بوده است از جانشین امام صادق علیه السلام اطلاع دقیقی نداشته و نمی دانسته کدام یک از فرزندان آن حضرت جانشین ایشان می باشند؟. بنابر نقل روایات متعدد چون خبر شهادت امام علیه السلام به کوفه رسید او فوراً فرزند خود را به مدینه فرستاد تا بیاید که جانشین ایشان و امام زمان کیست؟ در این میان و پیش از آن که فرزند بازگردد، زراره بیمار شد و هنگام وفات او سر رسید. پس برای آن که مشمول حدیث: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» نشود مصحف شریف را برداشته و گفت امام من کسی است که در این کتاب مشخص شده است.^(۱)

واضح است که اگر زراره نام جانشین حضرت صادق علیه السلام را - چنان که در یکی از آن روایات به او نسبت داده شده -^(۲) از خود آن حضرت شنیده بود، احتیاجی به آن کارها نبود. اگر دانشمندترین حواری و صحابی حضرت صادق علیه السلام نام جانشین ایشان را نمی دانست چگونه می توان احتمال داد که یک شاعر تازه شیعه شده مثل سید حمیری لیست کامل ائمه علیهم السلام را بداند تا بتواند در شعری که به او نسبت داده شده است ذکر کند؟^(۳)

در پاسخ این اشکال بر فرض صحت نسبتی که به او داده اند باید

۱- ر.ک: رجال کثی، احادیث ۲۵۵ - ۲۵۱.

۲- اشاره است به روایتی که در غیبت نعمانی ص ۲۲۷، چاپ بیروت، در آخر «باب ما ذکر لاسماعیل بن ابی عبدالله والدلالة علی اخیه موسی بن جعفر علیه السلام» ذکر شده است.

۳- دیوان سید حمیری، ص ۳۶۹ - ۳۵۷.

گفت - چنان که بعضی گفته اند -^(۱) زراره می دانست جانشین حضرت صادق علیه السلام کیست ولی چون مطمئن نبود که اجازه اظهار و اشاعه آن را دارد از راه تقیه تظاهر به عدم اطلاع می کرد.^(۲)

وانگهی فهرست اسامی مبارک ائمه اطهار علیهم السلام جزء حقایق افشا شده برای همگان نبود، بلکه به دلیل تقیه فقط محرمان درگاه امامت بر آن آگاه بودند. و لذا در بعضی از آن احادیث شریفه، امام یا راوی اول حدیث به شخص بعد توصیه می کند که آن را از غیر اهلش پنهان نگاه دارد و برای همگان بازگو نکند. از باب نمونه روایتی است که در کافی آمده است:

عبدالرحمن بن سالم از ابوبصیر نقل می کند که امام صادق علیه السلام از پدرشان امام باقر علیه السلام نقل کرده که روزی به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند: «من با تو کاری و حاجتی دارم، هر وقت توانستی نزد من بیا». جابر گفت: هر وقت که شما بخواهید خدمت شما می آیم. و در روزی مشرف شد و پدرم به او فرمود: «از لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده کردی و آنچه مادرم به تو اظهار داشت برای من تعریف کن». سپس جابر به تفصیل آن جریان را که همزمان با ولادت امام حسین علیه السلام بود، شرح داد و سپس گفت: آنچه در آن لوح سبز مشاهده کردم و در آن اسامی تمام اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود را با اجازه حضرت فاطمه علیها السلام قرائت و استنساخ نمودم. سپس پدرم فرمود: «ای جابر! آیا می توانی آن لوح را به من نشان بدهی؟» جابر گفت: بلی، و سپس پدرم به منزل جابر رفت و آن لوح را مشاهده و قرائت نمود.

۱- ر.ک: مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۹۸، انتشارات کویر.

۲- کمال الدین، ص ۷۵، و الامامة والتبصرة، ص ۱۴۸.

یادآوری می‌شود: در لوح مذکور اسامی و صفات تمام امامان علیهم‌السلام ذکر شده است، و در پایان حدیث فوق آمده است: ابوبصیر که راوی اول حدیث است به عبدالرحمن بن سالم گفت: اگر در تمام عمرت جز این حدیث، چیز دیگری نشنیده باشی برای تو همین حدیث کفایت می‌کند، پس آن را از غیر اهلش حفظ کن.^(۱)

بهترین دلیل بر این که افشای جانشین هر امامی جز برای خواص صحیح نبوده است، برخورد حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عبّاس با امامان علیهم‌السلام بوده است. به شهادت قطعی تاریخ، همه امامان حتی امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام تحت مراقبت شدید حکومتها بوده‌اند، و سرانجام هیچ‌کدام به‌طور طبیعی از دنیا نرفته‌اند؛ که روایت معروف: «ما مئلاً مسموم او مقتول»^(۲) نیز بر آن دلالت می‌کند.^(۳)

اشکال سوّم:

سؤال اصحاب از ائمه اخیر علیهم‌السلام درباره جانشین آنان

اگر احادیث خلفای اثنی عشر با خصوصیات و مشخصات آنان در قرن اول و دوم بین شیعه رایج بوده، چرا بسیاری از اصحاب امامان اخیر علیهم‌السلام در مورد جانشین آنان در جهل یا شک و اضطراب بوده و از

۱- کافی، ج ۱، ص ۵۲۷.

۲- بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۷؛ ج ۴۳، ص ۳۶۴، توسط امام حسن مجتبی علیه‌السلام از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

۳- در رابطه با مفاد حدیث فوق، در فصل یازدهم «موعود ادیان» اشکالی از مرحوم شیخ مفید و پاسخ مرحوم مجلسی به او نقل شده، که بجاست مراجعه شود.

امام نسبت به جانشین خود سؤال کرده‌اند؟ از جمله در روایات ذیل:
 ۱- اسماعیل بن مهران می‌گوید: هنگام احضار امام جواد علیه‌السلام از مدینه به بغداد توسط معتصم، از آن حضرت سؤال کردم که: «الی من الامر بعدک؟»: بعد از شما امر امامت به عهده کیست؟^(۱)

۲- مطابق روایت حسین بن محمد از خیرانی و او از پدرش که ملازم و خادم امام جواد علیه‌السلام بوده است، پس از شهادت آن حضرت رؤسای شیعه نزد محمد بن فرج جلسه‌ای تشکیل دادند و پیرامون امر جانشین امام جواد علیه‌السلام گفتگو و مشورت کردند. سپس محمد بن فرج جریان این جلسه را به پدر خیرانی که خادم آن حضرت بود اطلاع می‌دهد، سپس او در جمع حاضر شده و آنان نظر او را جويا می‌شوند، وی نوشته‌ای را که متضمن وصیت حضرت جواد علیه‌السلام نسبت به تعیین حضرت هادی علیه‌السلام برای جانشینی خود بود به آنان ارائه نمود.^(۲)

۳- علی بن مهزیار می‌گوید: به امام هادی علیه‌السلام عرض کردم: اگر پناه بر خدا - حادثه‌ای برای شما رخ دهد ما به چه کسی رجوع کنیم؟ حضرت فرمود: «عهد من برای فرزند بزرگتر من است.»^(۳)

۴- در روایت علی بن عمر و عطّار قزوینی آمده است: وی بر امام هادی علیه‌السلام وارد شد و فرزند ایشان ابو جعفر یعنی برادر امام عسکری علیه‌السلام نیز حاضر بود و من گمان بردم که او جانشین حضرت خواهد بود، لذا از آن حضرت پرسیدم کدام یک از فرزندان شما (به امر امامت) اختصاص دارند؟ حضرت فرمود: «شما کسی را (به آن) اختصاص ندهید تا از

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۲۳، حدیث ۱. ۲- همان، حدیث ۲.

۳- همان، ص ۳۲۶، حدیث ۶.

طرف من امر امامت برای شما معین شود». پس از مدتی مجدداً از ایشان نسبت به امر جانشینی ایشان سؤال کردم، فرمود: «بزرگترین اولاد من جانشین من خواهد بود». علی بن عطار می‌گوید: حضرت ابو محمد یعنی امام عسکری علیه السلام بزرگتر از ابو جعفر یعنی سید محمد بود.^(۱)

۵- در روایت ابوهاشم جعفری آمده است پس از درگذشت ابو جعفر یعنی برادر امام عسکری علیه السلام، نزد امام هادی علیه السلام بودم و با خود فکر می‌کردم که جریان حضرت ابو جعفر و برادرش ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) نظیر جریان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و اسماعیل، دو فرزند امام صادق علیه السلام است، زیرا حضرت ابو محمد علیه السلام بعد از وفات ابو جعفر زنده است. ناگهان امام هادی علیه السلام روی خود را به او کردند و پیش از آن که او صحبتی کند فرمودند: «بلی ای ابوهاشم! در مورد ابو محمد «بداء» حاصل شد، یعنی خداوند ظاهر نمود برای او پس از درگذشت ابو جعفر چیزی را که برای او شناخته شده و ظاهر نبود، چنان که برای موسی بعد از درگذشت اسماعیل ظاهر نمود آنچه را قبلاً ظاهر نبود...»^(۲)

مسأله «بداء» در مورد جانشینی امام هادی علیه السلام نیز با رایج و شایع بودن حدیث «اثنا عشر خلیفة» یا «امام» با مشخصات آنان در بین شیعه در قرن اول و دوم، سازگار نمی‌باشد.

۶- روایت شاهیویه بن عبدالله جلاب است که می‌گوید: امام هادی علیه السلام ضمن نامه‌ای به او نوشتند: «می‌خواستی از جانشین من بعد از درگذشت ابو جعفر (سید محمد برادر امام عسکری علیه السلام) سؤال نمایی و

۱- همان، حدیث ۷.

۲- همان، ص ۳۲۷، حدیث ۱۰.

از این جهت در اضطراب بودی؛ پس غمگین مباش، خدای عزوجل قومی را بعد از هدایت گمراه نمی‌کند تا آنکه برای آنان بیان کند آنچه موجب تقوای آنها می‌باشد. امام تو بعد از من، فرزندم ابو محمد است... ﴿مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئَهَا، نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾^(۱)...»^(۲)

در پاسخ این اشکال چند امر یادآوری می‌شود:

۱- بیشتر روایات ذکر شده از نظر سند ضعیف و غیر قابل اعتماد می‌باشند.

در سند روایت اول، اسماعیل بن مهران است که راوی اصلی می‌باشد. نامبرده را هرچند شیخ و نجاشی قابل اعتماد و موثق دانسته‌اند، ولی ابن غضائری می‌گوید: «روایت او پاک و بدون عیب نیست، او گاهی مضطرب است و گاهی صالح و از افراد ضعیف روایت‌های زیادی نقل کرده است». و کشی می‌گوید: «بعضی او را متهم به غلو می‌کنند»^(۳)

و حسین بن محمد در روایت دوم که کافی از او روایت را نقل می‌کند در رجال توثیق نشده است. و محمد بن احمد القلانسی در روایت سوم که از علی بن مهزیار نقل روایت می‌کند نیز مورد اختلاف است، کشی و علامه او را ثقه و خوب دانسته‌اند، ولی نجاشی و میرزا محمد استرآبادی صاحب کتاب «الرجال الوسيط» او را مضطرب و نامتعادل دانسته‌اند، و ابن غضائری می‌گوید: «نامبرده ضعیف است و از افراد

۱- سورة بقره (۲)، آیه ۱۰۶. ۲- کافی، ج ۱، ص ۳۲۸، حدیث ۱۲.

۳- جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۰۳.

ضعیف نقل روایت می‌کند». و علامه در «خلاصه» گفته است: «من به خاطر نقل دو شیخ مذکور (نجاشی و ابن غضائری) در روایت او توقف می‌کنم.»^(۱) (با اینکه علامه او را ثقه و خوب می‌داند.)

بنابراین هرچند سؤال از امام هادی علیه السلام نسبت به جانشین ایشان منسوب به علی بن مهزیار است و او از بزرگان شیعه و از خواص اصحاب امام هادی علیه السلام می‌باشد، اما ناقل حدیث، که محمد بن احمد است قابل اعتماد نمی‌باشد.

اما روایت چهارم، هرچند علی بن عمرو عطار قزوینی بنا بر آنچه در جامع الرواة ضمن شرح وضعیت علی بن عبدالغفار نقل شده^(۲) تا حدودی مورد مدح قرار گرفته است، اما نامی از ابی محمد الاسبار قینی که روایت را از او نقل می‌کند در رجال دیده نمی‌شود، و لذا نمی‌توان به نقل او اعتماد نمود. علاوه بر این، بر فرض صحت سند روایت، خدشه‌ای به مطلب وارد نمی‌شود؛ زیرا علی بن عمرو عطار - ممدوح هم که باشد - قطعاً در حد امثال زراره از اعظم و ارکان شیعه نیستند و جهل او نسبت به جانشین امام هادی علیه السلام و مضمون حدیث: «خلفائی اثنی عشر» دور از انتظار نیست.

و روایت پنجم، که ابوهاشم جعفری ناقل محتوای آن است، هرچند نامبرده از اعظم شیعه، جلیل‌القدر و عظیم‌المنزله نزد امام جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام و مورد وثوق کامل بوده است،^(۳) لکن اسحاق بن محمد که روایت را از او نقل می‌کند مشترک است بین

۱- همان، ج ۲، ص ۶۰.

۲- همان، ج ۱، ص ۵۸۹-۵۹۰.

۳- همان، ص ۳۰۷.

اسحاق بن محمد بن احمد و اسحاق بن محمد البصری، و هر دو ضعیف می‌باشند. اولی بنا بر گفته ابن غضائری: «فاسد المذهب، کذاب و جعل حدیث، و غیر قابل اعتماد است» و دومی نزد علامه و کشی متهم به غلو می‌باشد.^(۱)

و اما روایت ششم، که ناقل محتوای داستان در آن، شاهویه بن عبدالله الجلاب است، علاوه بر اینکه او در رجال توثیق نشده است، در سند حدیث هم، اسحاق بن محمد قرار دارد که در سند روایت پنجم نیز قرار داشت و گفته شد، وی ضعیف است؛ بنابراین روایات مذکور نمی‌تواند مستند اشکال باشد.

۲- چنان که قبلاً توضیح داده شد عوامل حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عبّاس از احادیث خلفائی اثنی عشر سوءاستفاده کرده و آنها را با لطایف‌الحیل بر حکومت‌های مذکور تطبیق می‌کردند به نحوی که شیعه نسبت به آن حساس شده و آنها را مجعول عوامل حکومتها تلقی می‌کردند. در چنین شرایطی طبیعی است که مضمون احادیث فوق به تدریج مورد بی‌توجهی شیعه قرار بگیرد و از اذهان آنان محو گردد تا آنجا که برای اصحاب عادی امامان مخصوصاً اصحاب امامان متأخر به کلی مجهول بماند.

۳- با توجه به شرایط سخت سیاسی که برای امامان متأخر پیش آمده بود به نحوی که کاملاً از افشای نام امام بعدی و جانشین امام حاضر احساس خطر می‌شد، بعید نیست امامان متأخر مصلحت را در این دیدند که نام و مشخصات امام بعدی در سطح عمومی که طبعاً حاکمیت

۱- همان، ص ۸۷ و ۸۸.

نیز از آن مطلع می شد مطرح نشود و طوری وانمود گردد که گویا واقعاً معلوم نیست امام بعدی چه کسی می باشد، و فقط خواصّ مورد اعتماد از آن آگاه باشند. و شاید «بداء» در جانشینی امام هادی علیه السلام نیز اشاره به همین حقیقت باشد. یعنی مصالح شیعه اقتضاء می کرده است که ظواهر امر نسبت به جانشینی امام هادی علیه السلام غیر از آنچه باشد که واقعاً بوده و بعداً ظاهر شده است. البته بدیهی است که خواصّ اصحاب نیز در یک طبقه نبودند و چنین نبود که همه مطالب سرّی و محرمانه امامان علیهم السلام را همه خواصّ اصحابشان مطلع باشند؛ زیرا تحمل و ظرفیتها متفاوت است، و چه بسا ممکن است فردی از نظر وثاقت و امانت و تحمل احکام و معارف در سطح اعلا باشد، اما از نظر تحمل مسائل سیاسی و محرمانه در آن سطح نباشد، و لذا امکان دارد شخصی از نظر اول مورد اعتماد ائمه علیهم السلام بوده، اما از نظر دوّم و این که چه بسا در معرض خطر بازداشت و افشای مطالب باشد نتوان به او اعتماد نمود.

نامه مهم امام جواد علیه السلام به علی بن مهزیار

در یکی از نامه های امام جواد علیه السلام به علی بن مهزیار آمده است: «من از خدا می خواهم که تو را از همه جهات و جوانب و در همه حالات حفظ نماید و آرزو می کنم که خداوند (شر آنها را) از تو دفع کند و برای تو خیر و خوبی را از خداوند سؤال می کنم، و کاری را که می خواستی در روز یکشنبه انجام دهی به روز دوشنبه تأخیر انداز...»^(۱)

از محتوای این نامه فهمیده می شود که امام جواد علیه السلام برای جان علی بن مهزیار از ناحیه دشمنان نگران بوده اند.

بر این اساس به حکم عقل و شرع باید ائمه متأخر علیهم السلام در چنین شرایط سخت و تقیه، مطالب مهم و سرنوشت ساز را به طور طبقه بندی شده و با محاسبات کامل سیاسی در اختیار حتی خواصّ خود قرار دهند. با این وصف اگر بعضی خواصّ امامان علیهم السلام از مسأله جانشینی امام حاضر بی اطلاع بوده اند نباید استبعاد نمود، و یا در صدور روایات خلفائی اثناعشر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تردید نمود و خدشه وارد کرد.

بنابراین فکر و نظریه دوازده امیر یا خلیفه یا امام قبل از اینکه توسط امثال مرحوم کلینی در اواخر قرن سوم یا در رأس قرن چهارم مطرح شود، توسط محدثین و مبلغین بنی امیه در قرن اول و سپس توسط لیث بن سعد محدث مصری در کتاب خود به نام «امالی» و بعداً توسط ابوداود طیالسی در «مسند» و نعیم بن حماد در کتاب «فتن» و سپس ابی داود در سنن خود در اوایل قرن سوّم و قبل از او مسلم در صحیح خود، آن هم با عنوان «الائمة اثناعشر» مطرح بوده است. (لازم به ذکر است ابوداود در سال ۲۷۵ هجری و مسلم در سال ۲۰۴ هجری فوت شده اند.) با این حال آیا قابل قبول است که نظریه و روایات دالّ بر خلفا و امامان اثنی عشر در قرن اوّل نزد طرفداران بنی امیه و در قرن دوّم و سوّم نزد علما و محدثین اهل سنت همچون، طیالسی، نعیم بن حماد، مسلم و ابی داود مطرح باشد اما نزد علما و محدثین شیعه و اصحاب خاصّ امامان علیهم السلام مطرح نباشد و در قرن چهارم ناگهان مطرح شود، آن گونه که نویسنده ادّعا می کند؟!

اشکال چهارم:

اختلاف نظر شدید درباره امام بعد از امام حسن عسکری علیه السلام

گفته شده: اگر خلفای اثناعشر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اسم و رسم معین و مشخص شده بودند، چگونه بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام بین شیعیان و طرفداران ائمه علیهم السلام اختلاف شدیدی در مورد امام بعد از آن حضرت پدید آمد، تا آنجا که بنا بر آنچه از تواریخ استفاده می شود، چهارده گروه در این رابطه به وجود آمد و هر گروهی شخص خاصی را امام زمان خود می دانست؟ و از طرف دیگر در بعضی روایات که در مورد حضرت مهدی (عج) نقل شده، آمده است که برای آن حضرت غیبت و حیرتی می باشد.^(۱) این حیرت با حدیث خلفائی اثناعشر که اسامی و مشخصات خلفای دوازده گانه پیامبر صلی الله علیه و آله را معین کرده است چگونه تناسب خواهد داشت؟

در پاسخ قسمت اول این اشکال گفته می شود: صرف اختلاف عموم شیعیان در مورد مصداق امام زمان بعد از امام حسن عسکری علیه السلام به واسطه اسباب و شرایط گوناگون و انگیزه های مختلف از نظر منطقی دلیل بر باطل بودن نظریه کلی خواص آنها مبنی بر تولد و وجود امام زمان و غیبت آن حضرت نمی باشد، و گرنه باید اختلاف و پدید آمدن گروه هایی در یک زمان یا زمانهای متعدد در مورد حق یا باطل بودن عقیده ای و مصداق بودن یا نبودن فردی برای یک عنوان، دلیل بر باطل بودن همه آنها حتی در نظر خود آنان باشد.

۱- کافی ج ۱، ص ۳۳۸، حدیث ۷.

و بر این اساس باید اشکال کننده در مورد نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مدعیان دروغین نبوت مانند: طلیحه، سجاح، مسیلمه، و اسود عنسی که هر کدام در مقابل پیامبر اسلام عده ای را به نبوت خود معتقد کرده بودند، و نیز یهود و نصاری که منکر نبوت آن حضرت بوده و یهود حضرت موسی علیه السلام و نصاری حضرت عیسی علیه السلام را پیامبر خاتم می دانستند، همین مطلب را قبول کنند، با این که بنا به نص قرآن، مشخصات پیامبر اسلام در تورات و انجیل ذکر شده بود.^(۱)

همین امر در مورد مذاهب و فرقه های اسلامی نیز جریان دارد و لازمه اشکال فوق این است که همه آنها باطل باشد، در حالی که مطابق روایتی که صدوق از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است آن حضرت فرموده اند: «به زودی برای امت من نظیر آنچه بر بنی اسرائیل پیش آمد رخ خواهد داد، آنان به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند و امت من نیز به هفتاد و سه فرقه متفرق می شوند که جز یک فرقه همه آنان اهل آتش می باشند». از آن حضرت سؤال شد آن یک فرقه چه کسانی هستند؟ فرمود: «آن فرقه کسانی هستند که (از نظر عقیده و عمل) بر آنچه من و اصحابم هستیم، می باشند».^(۲)

همچنین پدید آمدن فرقه های متعدد در مورد خلافت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را باید دلیل بر باطل بودن اصل موضوع خلافت و همه فرقه ها بدانند، در صورتی که اشکال کننده ملتزم به آن نمی باشد.

۱- سوره اعراف (۷)، آیه ۱۵۷.

۲- معانی الاخبار، ص ۴۳۷، چاپ جامعه مدرسین.

بنابراین پدید آمدن فرقه‌هایی بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام نمی‌تواند دلیل منطقی بر بطلان عقیده کلی به وجود امام زمان زنده و غایب باشد؛ بلی می‌تواند دلیل بر عدم اجماع شیعیان آن زمان بر این عقیده باشد، و بر همین اساس هم شیعه به فرقه امامیه و غیر امامیه تقسیم می‌شود، و ما هم هرگز برای اثبات تولد و حیات و غیبت حضرت ولی عصر (عج) به اجماع شیعیان معاصر امام حسن عسکری علیه السلام تمسک نکرده‌ایم، بلکه تمسک ما به برخی از روایات برای اثبات نظریه شیعه امامیه بوده است که در کتاب «موعود ادیان» اجمالاً به آنها اشاره شده است.

از طرف دیگر شاید بتوان گفت همین اختلاف شدید بر سر جانشین امام حسن عسکری علیه السلام می‌تواند دلیل بر این باشد که همه چهارده گروه بر اصل موضوع کلی امام زمان اتفاق نظر داشته‌اند، منتها نسبت به فرد و مصداق آن اختلاف پیدا کرده‌اند. با قبول این مطلب و با ملاحظه شرایط و موازین که برای امامت از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استفاده می‌شود می‌توان جانشین واقعی و راستین آن حضرت را مشخص نمود. و این شرایط تنها با نظریه شیعه امامیه مطابقت دارد که در کتاب فوق به آن اشاراتی شده است.

و اما در مورد قسمت دوم اشکال که حیرت وارد شده در بعضی روایات با مشخص شدن اسامی خلفای اثنا عشر مناسبت ندارد باید گفت: علاوه بر آنچه در پاسخ قسمت اول اشکال ذکر گردید، روایات دال بر حیرت، بیشتر ناظر و مربوط است به طولانی شدن زمان غیبت و

این که در اثر طولانی شدن آن، اقوام و فرقه‌هایی به ضلالت کشیده می‌شوند، و مطابق پیش‌بینی معصومین علیهم السلام در همان روایات، بعضی خواهند گفت: اصلاً چنین فرزندی برای امام حسن علیه السلام متولد نشده است، و بعضی می‌گویند: متولد شده ولی در زمان حیات امام حسن علیه السلام از دنیا رفته است و ...^(۱) در حقیقت این روایات اشاره است به همان اختلاف و پدید آمدن فرقه‌هایی که در مورد آن حضرت به وجود آمد. و این از پیشگویی‌های عجیبی است که کاملاً به وقوع پیوست و حقانیت مذهب شیعه را شکوفاتر ساخت.

روایت: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ ...»

یکی از روایاتی که به نظر نویسنده به دلیل ضعف و عدم دلالت آن بر امام معصوم علیه السلام از سوی او مورد تردید قرار گرفته، روایت معروف: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ» می‌باشد؛ البته نویسنده طبق روال معمول خود، هیچ دلیلی برای ضعف و یا عدم دلالت این روایت بر ائمه معصومین علیهم السلام بیان نکرده است. در رابطه با کتبی که روایت فوق را نقل کرده‌اند متذکر می‌شویم: علاوه بر کتبی که در کتاب «موعود ادیان»^(۲) ذکر شده، کتابهای دیگری از اهل سنت نیز آن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند که به آنها اشاره می‌شود:

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۳۸ و ۳۴۰؛ غیبت نعمانی، ص ۸۹، ۲۰۶ و ۲۰۸؛ اکمال الدین، ص ۴۰۸؛ عیون اخبار الرضا، ص ۶۸.
۲- موعود ادیان، فصل اول.

۱- صحیح بخاری. (۱)

۲- صحیح مسلم. (۲)

۳- مسند ابی داود طیالسی. (۳)

۴- مستدرک حاکم. (۴)

۵- حلیة الاولیاء. (۵)

۶- سنن بیهقی. (۶)

۷- شرح صحیح مسلم نووی. (۷)

۸- تفسیر ابن کثیر. (۸)

۹- الجواهر المضية. (۹)

۱۰- شرح المقاصد تفتازانی. (۱۰)

یادآوری می‌شود: با محاسبه کتابهای دیگر اهل سنت که در «موعود ادیان» ذکر شده، مجموعاً چهارده کتاب معروف اهل سنت حدیث فوق را نقل کرده‌اند.

چگونه می‌توان گفت یک روایت ضعیف را چهارده نفر از محدثین و علمای بزرگ اهل سنت به پیامبر اکرم ﷺ نسبت داده‌اند؟! (۱۱)

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳، باب الفتن.

۲- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۲-۲۱، حدیث ۱۸۴۹.

۳- مسند ابی داود، ص ۲۵۸. ۴- مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۷۷.

۵- حلیة الأولیاء، ج ۳، ص ۲۲۴. ۶- سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۵۶.

۷- شرح صحیح مسلم، ج ۱۳، ص ۴۴۰.

۸- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۱۷. ۹- الجواهر المضية، ج ۲، ص ۵۰۹.

۱۰- شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۵، به نقل از منتخب الأثر، ج ۱، ص ۲۷۶.

۱۱- المصلح العالمی من النظرية الى التطبيق، ص ۳۹.

تطبیق روایت «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ...» بر ائمه معصومین علیهم‌السلام

نویسنده علاوه بر ضعیف دانستن روایت، تطبیق آن را بر امامان اثنی عشر علیهم‌السلام و حضرت مهدی علیه‌السلام که مطابق این حدیث، امام زمان در دوران غیبت می‌باشد، تشکیک کرده است؛ در حالی که این روایت به هیچ وجه بر غیر ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام قابل تطبیق نیست، زیرا در این روایت مرگ جاهلی مذمت شده و برای پرهیز از آن، معرفت امام هر زمان بر همه لازم دانسته شده، و اگر بر همه افراد معرفت امام زمان لازم باشد، وجود امام در همه زمانها لازم می‌باشد و ضمناً امامی که معرفت او واجب شده تا جاهلیت را از بین ببرد، نمی‌تواند امام جاهل و یا فاجر و فاسق باشد، چرا که غرض از شناختن امام، هدایت مردم توسط او به صراط مستقیم به دور از خطا و جهل می‌باشد و بدون پیروی مردم از امام نیز این هدف قابل تحقق نمی‌باشد، پس شناختن امامی بر مردم واجب شده که بتواند مردم و جامعه را به سوی کمال و سعادت الهی سوق داده و از ضلالت و گمراهی بازدارد، حال آنکه اگر بگوییم منظور از امام شامل همه حکام حتی جاهلان و فساق هم می‌شود بدون شک نقض غرض شده و مردم و جامعه مسیر انحطاط و تباهی و ضلالت را پیش می‌گیرند.

جمله «مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهَا لَنْ تَضِلُّوا» که در روایت ثقلین وارد شده است نیز بر همین معنا دلالت دارد. و روایات وارده دیگر نیز قرینه تفسیر این روایت به ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام می‌شود که برای پرهیز از اطاله، از بیان آن صرف نظر می‌شود.

از طرف دیگر نمی‌توان گفت: مقصود از امام زمان در این روایت، امام عادل هر زمانی است نه امام معصوم، زیرا اولاً: تعبیر به «معرفت» مناسبت با امر عقیدتی و اصولی دارد و در مورد عدم معرفت امام غیر معصوم هرچند عادل باشد به کار بردن معرفت معمول و متداول نمی‌باشد.

ثانیاً: مرگ جاهلی به طور مطلق در صورت عدم معرفت امام، بر عدم معرفت امام معصوم صدق می‌کند نه امام عادل که از جهل و خطا و لغزش و حتی گناه صغیره مصون نمی‌باشد. و شاهد این مطلب روایتی است که مرحوم صدوق از محمد بن عثمان عمری - نایب دوم امام زمان (عج) - نقل می‌کند. او می‌گوید: از ابی الحسن العسکری علیه السلام شنیدم که در جواب سؤال از این که حجت بعد از شما چه کسی است؟ فرمود: بعد از من فرزندی حجت خواهد بود، و به دنبال آن فرمود: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ».^(۱) مطابق این روایت، امام عسکری علیه السلام مرگ جاهلی را لازمه عدم معرفت فرزند خود که امام معصوم است دانسته‌اند.

روایت: «أهل بيّتي أمانٌ لأهل الأرض»

از جمله روایاتی که مانند: حدیث «ثقلین» و روایات: «خلفائی اثنی عشر» و روایت: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ...» دلالت می‌کند بر اینکه در هر زمانی یکی از اهل بیت و عترت پیامبر باید در بین امت اسلام باشد، روایت منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «التَّجْوُمُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ» یا «أَمَانٌ لِأُمَّتِي» یا «أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْإِخْتِلَافِ».

۱- اکمال الدین، ص ۴۰۹، حدیث ۹، چاپ جامعه مدرسین.

در ذخائر العقبی آمده است که ابو عمرو غفاری این روایت را چنین نقل کرده است:

«التَّجْوُمُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ ذَهَبَتِ السَّمَاءُ؛ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ».

سپس صاحب ذخائر می‌گوید: این روایت را احمد در کتاب «مناقب» نیز به همین نحو نقل کرده است.^(۱)

مقصود از کتاب احمد، کتاب «فضائل الصحابة» است.

و حاکم در روایت دیگری چنین نقل کرده است: «التَّجْوُمُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغُرُقِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْإِخْتِلَافِ».^(۲) ابن حجر در «صواعق» گفته است: حاکم، این روایت را براساس شرایط شیخین (بخاری و مسلم) برای صحّت حدیث، این صحیح را می‌داند.^(۳)

و در بعضی کتب اهل سنت در ذیل حدیث - که به نحو اخیر نقل شده - این جمله نیز آمده است: «فَإِذَا خَالَفَهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا، فَصَارُوا حِزْبَ ابْلِيسَ».^(۴)

۱- منتخب الأثر، ج ۱، ص ۲۷۵ به نقل از مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲- مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۹. همان.

۳- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹؛ الخصائص الكبرى، سیوطی، ج ۲، ص ۲۶۶؛ فضائل الصحابة، احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۶۷۱، حدیث ۱۱۴۵؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۱۱۱ و ۱۴۰؛ ذخائر العقبی، طبری، ص ۱۷؛ کنز العمال، متقی هندی، احادیث ۳۴۱۸۸ و ۳۴۱۸۹؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، حدیث ۹۳۱۳؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۹، ص ۱۷۴؛ فیض القدير، عبدالرؤوف مناوی، ج ۶، ص ۲۷۹. (به نقل از کتاب حبّ اهل البيت علیهم السلام، ص ۱۵۹).

حدیث فوق را رویانی نیز بدون ذیل آن در «مسند» خود نقل کرده است.^(۱)

سخاوی نیز این حدیث را در کتابش «استجلاب ارتقاء الغرف» به مسندهای مسدّد، ابن ابی شیبّه و ابی لیلی نسبت داده است.^(۲) ضمناً او در کتابش یک باب را به این عنوان نامگذاری کرده است: «باب الامان ببقائهم والنجاة فی اقتنائهم».^(۳)

و مناوی در «فیض القدير» به کثرت طرق آن اشاره کرده است.^(۴) سهمودی نیز در کتاب خود «جواهر العقدين» یک باب را چنین نامگذاری کرده است: «ذکر أنهم امان الامة و أنهم کسفينة نوح ؑ؛ من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق».^(۵) در «غاية المرام» نیز حدیث فوق از فرائد السمطين حموئینی به چندگونه نقل شده است.^(۶)

تواتر روایت

یادآوری می‌شود: با توجه به کثرت طرق و تعدد کتابهای اهل سنت که حدیث فوق را از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند، روشن می‌شود که از نظر اهل سنت صدور حدیث قطعی می‌باشد. و اما از طرق شیعه و در

۱- مسند رویانی، ج ۳، ص ۲۵۸، مؤسسة قرطبة.

۲- استجلاب ارتقاء الغرف، سخاوی، ج ۲، ص ۴۷۷. دارالبشائر الاسلامية.

۳- همان.

۴- فیض القدير فی شرح الجامع الصغیر، ج ۶، ص ۳۸۶، دارالکتب العلمية.

۵- جواهر العقدين، ص ۲۵۹، دارالکتب العلمية.

۶- غایة المرام، مقصد اول، باب ۶۲.

کتابهای آنان، حدیث فوق بیش از حد تواتر نقل شده است. بخشی از صحابه پیامبر ﷺ که این حدیث را از آن حضرت نقل کرده‌اند و در کتب اهل سنت و شیعه از آنها نام برده شده است، عبارتند از: امام علی بن ابی طالب ؑ، ابن عباس، سلمة بن اکوع و پدرش، جابر بن عبدالله انصاری و ابی سعید خدری.

بررسی دلالت روایت بر مدعا

لازم به ذکر است هرچند روایت فوق به گونه‌های مختلف نقل شده است، اما در همه نقلها جمله: «أهل بیتي أمانٌ لأهل الأرض» یا «أهل بیتي أمانٌ لأمتي» دیده می‌شود؛ و در بعضی کتب اهل سنت و شیعه، حدیث فوق از پیامبر اکرم ﷺ خطاب به حضرت علی ؑ چنین نقل شده است:

«یا علی ... و مثلکم مثل النجوم کلّما غاب نجمٌ طلع نجمٌ الی یوم القیامة».^(۱)

پس می‌توان گفت: با توجه به متواتر بودن مضمون کلی حدیث، یکی از سه مضمون فوق به طور قطع از پیامبر اکرم ﷺ صادر شده است؛ یعنی علم اجمالی به صدور یکی از این سه مضمون داریم.

و هرکدام که صادر شده باشد دلالت می‌کند بر اینکه اهل بیت پیامبر ﷺ در همه زمانها باید بین مردم باشند، زیرا مفاد جمله: «أهل بیتي أمانٌ لأهل الأرض» این است که تا اهل زمین هستند اهل بیت نیز وجود دارند و با وجود اهل زمین از طریق «برهان ان» کشف می‌کنیم که اهل بیت هم اکنون وجود دارند.

۱- فرائد السمطين، ج ۲، ص ۲۴۳ و ۵۱۷؛ امالی صدوق، ۲۲۲، ص ۱۸؛ اکمال

الدين، ۴۴۱، ص ۶۵. (به نقل از کتاب حبّ اهل البيت فی الكتاب والسنة، ص ۱۶۰).

و مفاد جمله: «أهل بيتي أمانٌ لأمتي» نیز این است که تا امت پیامبر ﷺ وجود دارند، اهل بیت پیامبر ﷺ نیز هستند و از وجود کنونی امت پیامبر ﷺ به وجود اهل بیت ﷺ در این زمان پی می‌بریم. و مفاد جمله: «با علی ... مثلکم مثل النجوم کلما غاب نجمٌ طلع نجمٌ الی یوم القیامة» که در روایت اخیر بود، این است که تا روز قیامت هرگاه ستاره‌ای از ذریه حضرت علی علیه السلام غروب کند ستاره دیگری طلوع می‌کند. در این حدیث، حضرت علی علیه السلام مخاطب پیامبر ﷺ هستند و تعبیر پیامبر ﷺ این است که مثل شما اهل بیت، مثل ستارگان است، پس طلوع و غروب باید مربوط به کسانی از اهل بیت و امامان باشد که همچون علی علیه السلام بتواند مردم را از هلاکت نجات دهد نه هر فردی از ذریه آن حضرت، زیرا تمام ذریه حضرت علی علیه السلام را نمی‌توان در عرض حضرت علی علیه السلام و عدل او دانست، و همه ذریه آن حضرت مصداق «مثلکم» نمی‌باشند.

بنابراین از سه مضمون ذکر شده به خوبی فهمیده می‌شود که در هر زمان باید فردی از اهل بیت پیامبر ﷺ وجود داشته باشد، خواه حاضر، خواه غایب.

سمهودی نیز در کتاب خود «جواهر العقدين» ضمن تفسیر حدیث «ثقلین» همین مطلب را از این حدیث و حدیث «اهل بيتي امان» استفاده کرده است. او می‌گوید:

«از اینکه پیامبر ﷺ تمسک به قرآن و عترت را به طور مطلق در هر زمان واجب کرده است، فهمیده می‌شود که در هر زمان تا روز قیامت باید از اهل بیت و عترت او کسی باشد که صلاحیت داشته باشد همچون

قرآن به او تمسک شود تا پیامبر ﷺ بدان ترغیب و تأکید نماید؛ و از این جهت اهل بیت و عترت او - همان‌گونه که ذکر آن خواهد آمد - اهل اهل زمین هستند و اگر نباشند، اهل زمین نیز نخواهند بود. فاذا ذهب اهل الارض.^(۱)

اشکال و پاسخ

ممکن است گفته شود: در بعضی نقلها آمده است که پیامبر (ص) به جای اهل بیت خود فرموده است: اصحاب من امان امت من می‌باشند، مانند این روایت: «... و اصحابی أمانة لامتی فاذا ذهب اصحابی أتى امتی مایوعدون».^(۲)

در پاسخ گفته می‌شود: این روایت علاوه بر این که با آن همه روایات که از طریق خود اهل سنت نقل شد تعارض و منافات دارد، مفاد آن یعنی موجب امان بودن تمام اصحاب پیامبر (ص) به طور مطلق و عام قابل قبول نمی‌باشد، زیرا در بین اصحاب و مصاحبین پیامبر (ص) کسانی بوده‌اند که در قرآن با شدت از آنها مذمت شده و حتی با عنوان منافق از آنها یاد شده است مانند آیه شریفه: ﴿وَمَنْ حَوْلَكُم مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ...﴾^(۳) و بعضی از آنها جریان افک و تهمت به عائشه همسر پیامبر (ص) را ایجاد کردند و در

۱- جواهر العقدين، ص ۲۴۴ و ۲۵۹، دارالکتب العلمیه. (نقل از کتاب ائمة اهل البيت علیهم السلام، ص ۸۴).

۲- التاج الجامع للاصول، ج ۳، کتاب الفضائل، ص ۳۰۵.

۳- سورة توبه، آیه ۱۰۱.

سوره نور، آیات ۱۱ تا ۱۷ به آنها اشاره شده است، و بعضی از آنها افرادی بودند که پیامبر(ص) را هنگام خطبه خواندن در نماز جمعه رها کردند که در آیه شریفه: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾^(۱) به آنها اشاره شده است. و نیز در بین اصحاب کسانی بودند که بنا بر نقل کتب اهل سنت قصد ترور پیامبر(ص) را هنگام بازگشت از جنگ تبوک نزد عقبه داشتند،^(۲) بنابراین نمی توان به ظاهر حدیث مذکور تمسک نمود و گفت اصحاب پیامبر(ص) به طور عام امان امت می باشند.

بشارت تورات و نقد نویسندگان و پاسخ آن

نویسندگان در بخش دیگری چنین می نویسند:

«آقای منتظری در کتاب «موعود ادیان»^(۳) می گوید: در تورات نیز به امامان اثنی عشر به عنوان دوازده رئیس از اولاد اسماعیل اشاره شده است، و این عنوان جز به دوازده امام منطبق نمی شود. با غمض نظر از درست بودن چنین نقلی و نسبت آن به خدای متعال، و نیز با صرف نظر از این که عنوان مذکور در تورات بر امامان اثنی عشر منطبق می شود یا نه، باید گفت: آقای منتظری بدون دلیل و قرینه ای، از پیش خود برای جمله مذکور در تورات چنین تفسیری می کند تا از آن نتیجه گیری کند

۱- سوره جمعه، آیه ۱۱.

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۳ و ۳۹۰؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۲۳-۱۲۲، باب صفات المنافقین؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۰ و ج ۶، ص ۱۹۵؛ مغازی واقدی، ج ۳، شماره ۱۰۴۳ و تفسیر الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۵۸ در ذیل آیه: ﴿وَهُوَ بِالْمِیْنَالِ﴾ (سوره توبه، آیه ۷۴).
۳- موعود ادیان، فصل ششم.

که امام دوازدهم متولد شده است، در صورتی که لازم است نامبرده قبل از هرچیز ولادت و وجود فرزند پسری را برای امام حسن عسکری ثابت کند و سپس او را در فهرست دوازده امام قرار دهد...»

در این رابطه به چند نکته اشاره می کنیم:

۱- منظور از بیان بشارتهای عهدین و غیر آنها اثبات ولادت حضرت مهدی(عج) نبوده است، چرا که شیعه بر اساس اعتقاد خود در اثبات و یا رد مطلبی جز به قرآن و سنت پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت او - که به وسیله آن حضرت تعیین شده اند - و عقل، به چیز دیگری استناد نخواهد کرد. هرچند وجود مطلبی در سایر کتب آسمانی بر استحکام آن می افزاید گرچه به تنهایی دلیل اثبات آن مطلب نبوده باشد.

بلکه منظور از بیان بشارت ها که در فصل ششم کتاب به آن تصریح شده، این است که:

اولاً - وجود یک موضوع در روایات شیعه و کتب عهدین و غیر آن نباید موجب این توهم شود که ناقلان روایات شیعه آن موضوع را از آن کتب اخذ و یا الهام گرفته باشند. و گرنه جریان بعثت پیامبر اکرم ﷺ نیز - چنان که در قرآن تصریح به آن شده است - در کتب عهدین با اسم و مشخصات دیگر مطرح بوده است.

پس مطابق توهم مذکور، باید گفت: جریان نبوت پیامبر اسلام ﷺ نیز ساخته دست یهود و نصاری می باشد، زیرا بشارت بعثت آن حضرت در کتب آنان آمده است.

ثانیاً - مضمونی که در بشارت تورات در مورد پیامبر اکرم ﷺ و امامان علیهم السلام نقل شده، عیناً - بنا بر نقل کتاب طرائف سید بن طاوس - در

کتاب تفسیر سُدی که از قدمای مفسرین اهل سنت و مورد اطمینان آنان است، دیده می‌شود.

سُدی می‌گوید:

«هنگامی که ساره از موقعیت هاجر ناراحت شد خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی کرد که به همراه اسماعیل و مادرش به سرزمین تهامه یعنی مکه و خانه خدا هجرت نماید. و به او وحی کرد که ذریه ابراهیم را در زمین پراکنده ساخته و آنان را وزنه‌ای سنگین علیه کسانی که به خدا کفر می‌ورزند قرار می‌دهد و از بین ذریه او پیامبری عظیم مبعوث می‌کند که بر همه ادیان غالب گردد و از ذریه آن پیامبر، دوازده شخص بزرگ قرار خواهد داد و ذریه او را به عدد ستارگان آسمان قرار می‌دهد.»
و بنابر نقل محدث نوری (ره) در «کشف الاستار» جماعتی این کلام سُدی را نقل کرده‌اند.^(۱)

ثالثاً - بشارت مذکور در تورات، علاوه بر اینکه از سوی کشیش بزرگ نصاری که به دین اسلام مشرف و به فخرالاسلام ملقب گشت در کتاب «انیس الاعلام» مورد تأیید صریح قرار گرفته است (که در فصل ششم کتاب موعود ادیان به آن اشاره شده است). در تورات‌هایی که از زبان عبری و سریانی به عربی و فارسی ترجمه و چاپ شده‌اند نیز دیده می‌شود.^(۲)

۱- منتخب الاثر، ج ۱، حدیث ۱۱۴؛ به نقل از طرائف، ص ۱۷۲، حدیث ۲۶۹ و کشف الاستار، ص ۱۴۲-۱۴۱.

۲- همان، ج ۱، ص ۷۹. از آن جمله، در توراتی که در سال ۱۸۱۱ میلادی به عربی چاپ شده است.

ادعاهای بدون دلیل

نویسنده در بخش دیگری از نوشته خود سه موضوع غیرمنطقی را بدون دلیل ادعا کرده است:

ادعای اول:

او می‌گوید:

«نظریه ولایت فقیه و امکان تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت امام معصوم که توسط خمینی و منتظری مطرح شد، در حقیقت عقب‌نشینی در موضوع مهدی و تولد و غیبت می‌باشد، زیرا مطابق این نظریه شرط عصمت و نسب و نص در حاکم اسلامی لازم نیست.»

در پاسخ این ادعا گفته می‌شود: نظریه ولایت فقیه و تشکیل حکومت دینی در زمان غیبت هیچ ربط منطقی به موضوع تولد و غیبت حضرت مهدی (عج) ندارد، زیرا موافقین و مخالفین ولایت فقیه که از علمای شیعه می‌باشند بر دو امر اتفاق نظر دارند:

امر اول - خلفا و امامانی که از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با اسم و رسم و مشخصات معرفی و تعیین شده‌اند، دوازده نفر هستند و همگی معصوم و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عترت آن حضرت می‌باشند و آخرین آنان

ترجمه و چاپ شده است، در سفر تکوین، فصل هفدهم و نیز توراتی که از زبان عبری توسط «ولیم کلسن» به فارسی ترجمه شده و با همکاری آقای فاضل خان همدانی در «ادن برح» در سال ۱۸۴۵ مسیحی مطابق سال ۱۲۶۱ هجری قمری چاپ شده است.

حضرت مهدی (عج) است که متولد شده و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و غایب است.

امر دوم - حکومت دینی و اجرای احکام اسلام منحصر به زمان معصوم نمی‌باشد، زیرا اسلام و احکام آن متعلق به همهٔ زمانها است و شارع مقدس هرگز راضی به تعطیل شدن احکام اسلام در زمان غیبت نمی‌باشد. اما چون غالباً در زمان غیبت، قدرت در دست حکومت‌های ظالم و غیرمردمی بوده و علمای دینی از صحنهٔ سیاسی دور بوده‌اند، به تدریج یک حالت یأس عمومی برای آنان پیش آمد به نحوی که هیچ امیدی به تشکیل حکومت دینی نداشتند، و گرنه از نظر اعتقادی و فکری همهٔ فقهای شیعه امور حسبیه را موکول به نظر فقیه عادل می‌دانند. امور حسبیه اموری است که شارع هرگز راضی به مهمل گذاشتن و بی‌اعتنایی به آن نمی‌باشد. بدیهی است تهیهٔ زمینهٔ اجرای احکام اسلام در تمام عرصه‌ها و احقاق حقوق مظلومین و دفع مظالم از بندگان خدا از مصادیق بارز امور حسبیه می‌باشد، ولی از آنجا که این‌گونه امور نیاز به قدرت دارد و فقها فاقد آن بودند، در کلمات آنان کمتر از آن سخن به میان آمده و معمولاً همان نیازهای صغار و مجانبین و افراد غایب مطرح شده است.

ضمناً بین موافقین ولایت فقیه اختلافی در اساس و مبنای فقهی آن وجود دارد. عده‌ای می‌گویند: فقهای عادل از طرف امام صادق علیه السلام و یا امام زمان (عج) در زمان غیبت به نحو کلی و عام نصب بالفعل شده‌اند و مردم باید در امر حکومت از آنان پیروی و اطاعت نمایند، و نیازی به بیعت و انتخاب مستقیم ندارد؛ ولی ما معتقدیم نصب عام و کلی فقهای

عادل علاوه بر این که معنای معقولی ندارد، دلیل محکم و غیرقابل خدشه‌ای نیز ندارد. و در زمان غیبت، شارع مقدس امر حکومت را محوّل به خود مردم کرده است، اما برای حاکم اسلامی شرایطی مقرر فرموده که اگر مردم فرد واجد شرایط را یافتند، برای تشکیل حکومت دینی با او بیعت می‌کنند. و مشروعیت حاکمیت او نیز بستگی به رضایت و رأی صحیح مردم دارد. و مردم می‌توانند او را فقط برای مدت محدودی و با شرایطی به حاکمیت انتخاب نمایند.

همچنین می‌توانند او را فقط برای نظارت بر قوانین انتخاب نمایند.

تفصیل این بحث در کتاب «دراسات فی ولایة الفقیه» و «دیدگاه‌ها»

مطرح می‌باشد.

بنابراین، نظریهٔ ولایت فقیه و امکان تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت، هیچ‌گونه عقب‌نشینی از اعتقاد به امام غایب علیه السلام به شمار نمی‌آید؛ و چنین نسبتی از عدم آشنایی با دیدگاه‌های نظریه پردازان ولایت فقیه ناشی شده است.

ادّعی دوم:

نویسنده در این ادّعا می‌گوید:

«فرضیهٔ امام غایب مردم را دچار مشکل می‌کند و مسئولیت شرعی را برای

انقلاب و تشکیل دولت اسلامی از دوش آنان برمی‌دارد، زیرا مطابق این فرضیه تنها

مسئول اقامهٔ دولت اسلامی همان امام غایب است که از طرف خداوند معین

شده است.»

پاسخ این ادعا این است که اگر اعتقاد به امام غایب منطقاً مانع انقلاب و تشکیل دولت اسلامی باشد، امکان نداشت شیعیان در مناطق مختلف قیام کنند و در جهت تشکیل دولت اسلامی تلاش نمایند. از جمله مردم مسلمان ایران با داشتن اعتقاد محکم و قوی به امام غایب دست به انقلاب زدند و حکومت دینی تشکیل دادند. آری، می توان گفت یکی از اهرم‌هایی که در شکل‌گیری فکر انقلاب در ملت ایران تأثیر زیادی داشت، اعتقاد به امام غایب و انتظار آن حضرت به معنای صحیح آن بود.

بسیاری از مردم مسلمان ایران با این تفکر که انتظار آن حضرت به معنای آماده نمودن افراد و جامعه برای ظهور امام غایب است دست به انقلاب زدند و انقلاب خود را زمینه ساز انقلاب حضرت مهدی (عج) می دانستند.

پس چگونه نویسنده ادعا می کند که اعتقاد به امام غایب مانع انقلاب می باشد؟

بلی، آنچه امام غایب برای آن از طرف خداوند معین شده است، تشکیل حکومت عدل جهانی است که مطابق روایات متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توسط آن امام عزیز انجام خواهد شد.

ادعای سوّم:

نویسنده سپس می گوید:

«اگر آقای منتظری کمی در قدمهای انقلابی که با طرح نظریه ولایت فقیه برداشته

شد و شروط عصمت، نصّ و نسب حسینی برای امام، و نیز به انتظار امام معصوم نشستن برای رهبری انقلاب نادیده گرفته شد دقت کرده بود، متوجه می شد که انقلاب کامل نمی شود و مردم ایران به حقوق دموکراسی کامل نمی رسند مگر بعد از این که از اسطوره و افسانه امام غایب آزاد و رها شوند، امام غایبی که هیچ دلیل عقلی و تاریخی برای او وجود ندارد.»

در پاسخ او به چند نکته اشاره می شود:

۱- چنان که در پاسخ ادعای اول او گفته شد، پذیرش یا عدم پذیرش نظریه ولایت فقیه هیچ ربطی به اعتقاد به امامان معصوم علیهم السلام و ویژگی ها و شرایط آن حضرات که خلفای تعیین شده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند، ندارد. و آنچه عصمت و نصّ و نسب در آن شرط است خلفای دوازده گانه پیامبرند که با اسم و رسم مشخص شده اند و آخرین آنها حضرت مهدی (عج) است.

بنابراین ما چه به ولایت فقیه قائل باشیم یا نباشیم خلفای اثنی عشر پیامبر را معصوم و منصوص می دانیم و اقامه حکومت عدل را نیز منحصر به زمان حضور آن بزرگواران نمی دانیم. منشأ سخن نابجای نویسنده این است که گمان کرده امامت امامان معصوم علیهم السلام که شیعه مدّعی آن است تنها یک امامت ظاهری و در حدّ سردمداری و یک حکومت و ریاست ظاهری یک کشور یا منطقه است؛ در حالی که امامت و خلافت آنها همان شعاع امامت و خلافت معنوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است که پشتوانه آن ارتباط با عالم غیب و مخزن علم ربوبی است و بدین لحاظ هم هست که علم آنان مطابق با واقع بوده و معصوم از خطا می باشند و هدایت آنان هم معصومانه است؛ چنان که

حدیث متواتر ثقلین که تمسک به آنان را مایهٔ عدم گمراهی برای ابد می‌داند به همین امر اشاره دارد.

۲- در پاسخ به ادعای دوّم نویسنده گفته شد اگر اعتقاد به امام غایب مانع انقلاب باشد، منطقاً مردم ایران که سخت به امام غایب اعتقاد داشته و دارند نباید دست به انقلاب بزنند.

پس همان‌گونه که اعتقاد به امام غایب مانع انقلاب نبود مانع دمکراسی خواهی و آزادی‌طلبی مردم ایران نیز نخواهد بود؛ و همان‌گونه که مردم با چنین اعتقادی توانستند انقلاب را به‌وجود آورند، از عهدهٔ تکمیل آن نیز برخواهند آمد، البته سختی‌ها و ناملایماتی وجود دارد که آنها نیز هیچ ارتباطی به اعتقاد یا عدم اعتقاد به امام غایب ندارد. بلکه اعتقاد به آن امام علیه السلام می‌تواند انگیزه و محرک برای تحمّل شدائد جهت نیل به مقصود باشد.

۳- خوب است نویسنده بین مردم ایران که اکثراً شیعه و به امام غایب اعتقاد دارند و مردم مسلمان سایر کشورهای اسلامی که اکثراً شیعه نیستند و به امام غایب اعتقادی ندارند مقایسه‌ای اجمالی بنماید تا معلوم شود کدام یک بیشتر از روحیهٔ دموکراسی خواهی و درخواست حقوق شهروندی برخوردارند؟.

طرح مسألهٔ غیبت در قرن اوّل و دوّم

نویسنده اصولاً مسألهٔ غیبت را زیر سؤال برده است و آن را یک مسألهٔ نوظهور می‌داند که از قرن چهارم به بعد توسط ارکان شیعه مطرح شده و به تدریج فهرست امامان دوازده‌گانه درست شده است. وی آن همه روایات مربوط به غیبت امام قائم (عج) که در قرن اوّل -و حتی در زمان حیات

پیامبراکرم - از آن حضرت و امامان شیعه علیهم السلام نقل است را نادیده گرفته است؛ در صورتی که اصل مسألهٔ غیبت یکی از ائمهٔ حق در آینده و سپس ظهور او به عنوان قائم آل محمد (عج) در ذهنیت شیعه سابقهٔ استوار داشته است.^(۱) در همین رابطه مؤلف کتاب «مکتب در فرایند تکامل» می‌گوید:

«همین حقیقت که گروهی از مردمان، شهادت مولای متقیان را نپذیرفتند و منتظر رجعت آن حضرت بودند، و اعتقاد کیسانیه و دیگران به حیات و انتظار رجعت افرادی دیگر از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، خود بهترین دلیل بر ریشه‌دار بودن این فکر در اذهان بود. پس از رحلت حضرت عسکری علیه السلام هم بنابر نقل برخی منابع، گروهی در آغاز مطرح کردند که شاید ایشان به غیبت رفته و به زودی به عنوان قائم آل محمد (عج) به جهان باز خواهد گشت.»^(۲)

همچنین در کتاب یادشده به نقل از ابوسهل نوبختی مؤلف کتاب «التنبیه» آمده است:

«شیعیان، ظاهراً از مدتی پیش‌تر از سال ۲۹۰^(۳) می‌دانستند که فرزند حضرت عسکری علیه السلام همان کسی است که به عنوان قائم ظهور فرموده و حکومت حق و عدالت را مستقر خواهد ساخت، چه در غیر این صورت اگر بنا بود ایشان هم مثل اجداد طاهرش بر اساس تقیه زندگی و سلوک کند دلیلی بر اختفای ایشان نبود...»^(۴)

۱- در این رابطه به کتاب «التنبیه» ابوسهل نوبختی، ص ۹۴ مراجعه شود.

۲- فرق الشیعة، ص ۱۰۶ و ۱۰۷؛ المقالات والفرق، ص ۱۰۶ به بعد؛ مجالس مفید، ج ۲، ص ۹۸؛ ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳- یعنی سالی که نوبختی تألیف کتاب خود را به پایان برده است.

۴- التنبیه، ص ۹۴ به بعد.

بنابراین از کتاب «التنبیه» استفاده می‌شود که در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم، هم مسأله تولد فرزندی پسر برای حضرت عسکری علیه السلام بین شیعیان مطرح بوده، و هم غیبت آن بزرگوار.

استبعاد شیعه نسبت به طولانی بودن غیبت

البته بنابر تحقیق کتاب‌های «فرق الشیعة» و «المقالات والفرق» در روزهایی که غیبت آن حضرت به اطلاع شیعیان رسید، شاید کمتر کسی احتمال می‌داد که غیبت آن بزرگوار تا مدتی طولانی ادامه یابد. «شیعیان می‌پنداشتند که حضرتشان با رفع مشکلات اضطراری موجود و خطر عاجل، به زودی ظهور فرموده و رشته امامان حق همچنان در خاندان گرامی آن وجود مقدس تا یوم القیامة استمرار خواهد یافت...»^(۱)

در رابطه با چگونگی اعتقاد شیعیان بر این که کسی که به عنوان قائم آل محمد پس از غیبت ظاهر شده و عدل و قسط را در جامعه محقق می‌سازد همان فرزند حضرت عسکری علیه السلام می‌باشد، در کتاب یادشده با استفاده از کتاب «مسأله فی الإمامة» اثر ابن قبه، بند پنج، آمده است: «باور عمومی آن بود که ایشان در روزگار حیات همان بزرگان و معتمدین اصحاب حضرت عسکری علیه السلام که بر ولادت و امامت ایشان شهادت داده و هم اکنون هنوز در جامعه زنده بودند ظهور خواهند فرمود تا آن معتمدین که قبلاً ایشان را دیده و به چهره می‌شناختند

۱- فرق الشیعة، ص ۱۱۶ به بعد؛ المقالات والفرق، ص ۱۰۲ به بعد.

صحت دعوی ایشان را در مورد این که همان فرزند حضرت عسکری علیه السلام و جانشین ایشان هستند تأیید کنند و از این راه شیعیان به این حقایق واقف و مطمئن گردند.»

هرچند در تاریخ چنین اتفاقی نیفتاد که آن حضرت به فاصله کوتاهی پس از غیبت ظاهر شوند و معمرین و بزرگان اصحاب حضرت عسکری علیه السلام که ایشان را به چهره می‌شناختند شهادت دهند که ایشان همان فرزند حضرت عسکری علیه السلام می‌باشند، اما این حقیقت ثابت می‌شود که اعتقاد به غیبت و پس از آن ظهور در بین شیعیان در قرون اولیه وجود داشته است و همگی منتظر چنین اتفاقی بوده‌اند.

شیعیان در آن مقطع، مدت غیبت را بعضاً شش روز، و بعضاً شش ماه و بعضاً حداکثر، شش سال می‌پنداشتند.^(۱)

از جمله شواهد بر اینکه مسأله غیبت از پیش از قرن سوم هجری بین شیعیان مطرح بوده است، این است که صاحب کتاب «إعلام الوری» روایاتی را که مربوط است به این که قائم آل محمد (عج) نخست برای مدتی از انظار پنهان خواهد شد و سپس ظاهر شده و حکومت قسط و عدل را بنیاد خواهد نهاد، از کتاب «المشیخة» حسن بن محبوب سراد نقل می‌کند. نامبرده در تاریخ ۲۲۴ هجری، یعنی حدود یک قرن قبل از وفات مرحوم کلینی وفات نموده است. علاقه‌مندان می‌توانند جهت اطلاع تفصیلی از روایات مذکور به کتاب «إعلام الوری» مراجعه نمایند.

۱- به کتابهای: الامامة والتبصرة، علی بن بابویه قمی، ص ۱۴۶؛ کافی، ج ۱، ص ۳۳۸؛ و اکمال الدین، ص ۳۲۳ رجوع کنید.

برخورد شیعه با فرقه واقفیه

ممکن است گفته شود: اگر مسأله غیبت در بین شیعیان ریشه تاریخی دارد، پس چرا شیعیان در حدود یک قرن روایات دال بر غیبت را تضعیف و راویان آن را مورد جرح قرار می‌دادند و آن روایات را از مجعولات فرقه واقفیه می‌دانستند؟

در پاسخ به این اشکال باید گفت که علت برخورد شیعیان اثنی عشری با روایات دال بر غیبت امام به حق، این بود که فرقه واقفیه این روایات را مدت طولانی همواره در استدالات خود به کار برده و آن را دلیل بر غیبت و قائمیت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌پنداشتند، و حتی دو غیبت ذکر شده در روایات مربوط به غیبت را بر دو دوره زندان آن بزرگوار منطبق می‌کردند.

و هنگامی که شیعیان اثناعشری دیدند بیشتر واقفه به مرور زمان از آن عقیده دست کشیده و در پیشگاه حضرت رضا علیه السلام سر تعظیم و تسلیم فرود آوردند و به امامت آن بزرگوار اعتقاد پیدا کردند، این جریان را مصداق نشانه‌ای دانستند که در روایات غیبت ذکر شده، و آن این که در دوران غیبت بسیاری از مردم به انحراف کشیده می‌شوند و ایمان خود به امام غایب را از کف می‌دهند، و جز عده کمی باقی نمی‌مانند! ^(۱)

بنابراین علت تضعیف روایات دال بر غیبت توسط شیعیان در مقطع

۱- کمال‌الدین، ص ۳۲۳؛ غیبت نعمانی، ص ۱۳۵، «باب ما روی فیما یلحق الشیعة من التمیحص والتفرق...».

مقارن با اواخر قرن دوم سوء استفاده‌ای بود که واقفیه - عمداً یا جهلاً - از آن روایات کرده بودند و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را مصداق امام زنده و غایب پنداشته بودند.

اما - بنابر تحقیق کتاب «مکتب در فرایند تکامل» - سرانجام گردش ایام، صحت و درستی روایات دال بر غیبت و پیشگویی ائمه اطهار علیهم السلام را بر شیعیان اثنی عشر ثابت نمود. و آنان - علی رغم اینکه سالهای متمادی آن روایات را تضعیف می‌کردند - متوجه شدند که این روایات و پیشگویی ائمه اطهار علیهم السلام درست بوده، و مقصود از غیبت و تحیر افراد زیادی در آن دوران، غیبت فرزند حضرت عسکری علیه السلام می‌باشد. و شاید این خواست خداوند بوده که احدی در آینده نتواند ادعا کند که شیعیان اثنی عشری برای صحت مدعای خود در مورد غیبت امام دوازدهم، جعل حدیث کرده‌اند. ^(۱)

پاسخ به تردید علمی و تاریخی، در ولادت حضرت مهدی (عج)

نویسنده در ضمن مطالب خود اصل ولادت حضرت مهدی (عج) را از نظر تاریخی زیر سؤال برده و می‌گوید:

«دلیل علمی و تاریخی بر ولادت و وجود ایشان جز نظریات و فرضیه‌های فلسفی و روایاتی ضعیف وجود ندارد، که در یک بحث علمی به آنها نمی‌توان اعتماد نمود.»

در پاسخ این شبهه چند نکته یادآوری می‌شود:

۱- مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۷۲، چاپ انتشارات کویر.

۱- نویسنده در القای این شبهه نیز - همچون سایر شبهات خود - به کلی‌گویی اکتفا کرده و معین نکرده است کدام روایات ضعیف و کدام نظریات واهی و کدام مطالب فلسفی، فرضیه می‌باشد.

آنچه در رابطه با تولد حضرت مهدی (عج) و زنده و غایب بودن آن حضرت در کتاب «موعود ادیان» ذکر شده بخشی از روایات اهل سنت^(۱) و نیز نظریات تعداد زیادی از علما و عرفای اهل سنت بوده^(۲) که همگی بر تولد حضرت مهدی (عج) و زنده و غایب بودن ایشان دلالت دارد. و مقصود از نقل آنها در آن کتاب، رد شبهه نویسنده جزوه «مهدی موعود یا مهدی موهوم» بوده که می‌گوید اعتقاد به مهدی موعود زنده و غایب از ساخته‌های شیعه می‌باشد.

در کتاب مذکور سعی بر این بوده که اثبات شود این اعتقاد مختص به علمای شیعه و منحصرأ مدلول روایات آنها نمی‌باشد.

۲- نکته دوم این که شبهه مذکور سابقه تاریخی دارد و در قرن سوم نیز مطرح بوده است.

اسماعیل بن علی نوبختی در فصل آخر کتاب خود «التنبیه فی الامامة» این شبهه و پاسخ آن را چنین مطرح کرده است:

«مخالفین از ما سؤال می‌کنند فرزند (امام) حسن برای عموم و خواص مردم ظاهر نشده است، پس از کجا شما یقین پیدا کردید که او در این جهان وجود دارد؟ آیا خودتان او را دیده‌اید یا جماعتی که اخبار آنان متواتر باشد ادعای رؤیت و زنده بودن او را نموده‌اند؟

۱- کتاب موعود ادیان، فصل هفتم. ۲- همان، فصل پنجم.

ولکن در جواب آنها گفته می‌شود: اولاً - امر دین همگی با استدلال ثابت می‌شود، ما خدای عزوجل را با این که هرگز ندیده‌ایم و هرگز کسی ادعای مشاهده او را نکرده و نخواهد کرد، اما با دلیل، به وجود او یقین پیدا کرده‌ایم. وجود پیامبر اکرم ﷺ را نیز با اخبار قطعی ثابت کرده‌ایم. و نیز با اخبار قطعی یقین پیدا کرده‌ایم که آن حضرت، حضرت امیر علیه السلام را به وصایت و خلافت برای خود تعیین فرموده، و نیز با اخبار متواتر امامت حسن بن علی علیه السلام ثابت شده است، و نیز با اخبار متواتر از ائمه طاهرين علیهم السلام ثابت شده که امامت جز در مورد حسن و حسین علیهم السلام در دو برادر یا سایر قرابتها نمی‌باشد و فقط فرزند هر امامی باید بعد از او امام باشد.

پس ثابت می‌شود که امام حسن عسکری علیه السلام که امامت و وفات ایشان با اخبار قطعی ثابت شده است، باید دارای فرزندی باشد که او امام و جانشین به حق آن حضرت می‌باشد.

ثانیاً - حسن بن علی (عسکری علیه السلام) جماعتی از موثقین را معین فرموده بود برای نقل حلال و حرام خداوند از وی و رساندن نامه‌های شیعیان و اموال آنان به او و سپس رساندن جواب نامه‌ها به آنان.

جماعت مذکور در زمان حیات آن حضرت از نظر عدالت و تحفظ مورد تأیید و تعدیل ایشان بودند. و پس از درگذشت حسن بن علی علیه السلام همگی متفقاً گفتند: «او فرزندی از خود بر جای گذاشت که هم او امام خواهد بود، و به مردم دستور دادند که از اسم او سؤال نکنند و او را از دشمنان مستور و محفوظ دارند، زیرا سلطان وقت سخت در پیدا کردن وی می‌کوشد و همه خانه‌های مربوطه را مورد تفتیش و جستجو قرار

داده است و حتی کنیزان آبتن حسن بن علی علیه السلام را زیر نظر قرار داده است. آنگاه فرزند حسن بن علی علیه السلام با شیعیان توسط همان موثقین و معتمدین پدرش مکاتباتی که متضمن امر و نهی بود برقرار نمود و این وضعیت بیش از بیست سال طول کشید.^(۱)

سپس مکاتبات منقطع شد و اکثر اصحاب موثق امام حسن علیه السلام که به امامت بعد از او شهادت داده بودند از دنیا رفتند و تنها یک نفر که عدالت و وثاقت او مورد تأیید همگان بود، مردم را به کتمان سرّ و رازداری امر نمود و تأکید کرد مبدا امری از امور مخفی امامت را شایع نمایند، و در چنین موقعیتی مکاتبات به کلی با امام قطع شد...^(۲)

مبنای استدلال و پاسخ نوبختی به شبهه مذکور سیره و بنای عقلا می باشد که در امور گوناگون به اخبار افراد موثق اعتماد کرده و آن را اساس کارها و قضاوتهای خود قرار می دهند.

از طرف دیگر نوبختی به موضوع امامت و وفات قطعی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اشاره کرده و نتیجه گرفته است که امامت ایشان قابل تردید نمی باشد و راه اثبات آن، همان اخبار افراد موثق و اصحاب امام هادی علیه السلام بودند که به جانشینی و امامت امام حسن علیه السلام شهادت دادند، و وفات ایشان نیز بر اساس اخبار همان افراد ثابت می باشد.

۱- تعبیر به «بیش از بیست سال» که در کتاب ابوسهل نوبختی آمده، از آن جهت است که وفات او در سال ۳۱۱ هجری یعنی در اواسط غیبت حضرت بوده و قهراً پایان غیبت صغری را درک نکرده است و تألیف کتابش در زمانی بوده که بیش از بیست سال از غیبت صغری سپری شده است.

۲- اکمال الدین، ص ۸۸-۹۴، چاپ جامعه مدرسین.

و درحقیقت باید گفت: «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد.» یعنی اگر شهادت و اخبار معتمدین امام حسن عسکری علیه السلام در مورد جانشینی فرزندش حضرت مهدی علیه السلام مورد تردید و خدشه می باشد، باید شهادت و اخبار معتمدین امام هادی علیه السلام نسبت به امامت امام حسن علیه السلام نیز مورد تردید و خدشه قرار گیرد. و همچنین نسبت به سایر امامان علیهم السلام؛ و حتی حوادث و موضوعاتی که با اخبار موثقین و معتمدین نقل شده و می شود.

همچنین نقل سینه به سینه نسلهای شیعیان یکی پس از دیگری نیز دلیل دیگری است بر مطلب، زیرا بسیاری از اطلاعات نسلهای پیشین به همین شکل به نسلهای بعدی منتقل می شود. البته در امور مربوط به حضرت مهدی (عج) از آنجا که شرایط سیاسی و مراقبت حکومت وقت فوق العاده سخت بوده است به نحوی که باید پنهان کاری مراعات می شد، طبیعی است که بین شیعیان اختلافاتی پیش آید؛ ولی از وجود این اختلافات نمی توان نتیجه گرفت که اصل موضوع حقیقت ندارد، وگرنه باید اختلافات بین طوایف مسلمانان را - که تا ۷۳ طایفه نقل شده است - دلیل بر بطلان اصل اسلام دانست!

۳- نکته سوم این که تولّد و غیبت حضرت مهدی (عج) علاوه بر اینکه از طریق افراد موثق و مورد اعتماد امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است، از چند دسته روایات دیگر نیز استفاده می شود:

دسته اول: حدیث متواتر «ثقلین» است که علاوه بر این نوشته، در فصل اول، محور دوم از کتاب «موعود ادیان»، به منابع آن از طریق اهل سنت و نیز مدلول آن اشاره شده است. در این حدیث شریف درباره

قرآن کریم و عترت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جمله: «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» آمده است که صریح است در تلازم و عدم افتراق قرآن و عترت تا روز قیامت، و عدم افتراق قرآن و عترت مستلزم تولد و زنده بودن عترت تا روز قیامت می باشد، و بدیهی است در زمان غیبت معصوم عَلَيْهِ السَّلَام کسی جز حضرت مهدی (عج) نمی تواند مصداق عترت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد.

دسته دوم: روایت: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ أَمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ» از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، که ظهور دارد در این که در هر زمانی باید امامی وجود داشته باشد و نشناختن او موجب مرگ جاهلیت است؛ و این معنا جز بر امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام منطبق نخواهد شد. و امام معصوم در دوران هریک از یازده امام شیعه، هم او می باشد. و لازمه معنای حدیث این است که پس از شهادت آنان، امامی معصوم وجود داشته باشد، و این جز بر نظر شیعه منطبق نخواهد شد.

یادآوری می شود: منابع حدیث فوق از طریق اهل سنت در فصل اول «موعود ادیان» ذکر شده است.

دسته سوم: روایات دال بر اینکه خلفای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «لایزال» یا «لن یزال» دوازده تن می باشند که ظهور دارد در این که هیچ زمانی بدون خلیفه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمی باشد.

درباره سند حدیث فوق و مدلول آن، علاوه بر «موعود ادیان» در نوشته حاضر نیز مشروحاً مطالبی بیان شد.

دسته چهارم: روایاتی است که دلالت دارد بر این که حضرت مهدی (عج) فرزند امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام و نهمین اولاد امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام می باشد. این احادیث نیز - که در فصل پنجم، تفاوت دوم، و نیز

فصل هفتم، نکته دوم از کتاب «موعود ادیان» از طریق شیعه و سنی نقل شد - بهترین دلیل بر تولد و غیبت حضرت مهدی (عج) می باشد. اسناد روایات فوق در کتاب «موعود ادیان» بررسی شده، و ادعای ضعیف بودن آنها، کلی گویی و ادعایی بدون دلیل است.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَ آخِرًا

« كتابنامه »

- ١- آيين بودا، هانس ولفگانگ شومان، ترجمه ع پاشايي.
- ٢- اثبات الوصية، علي بن الحسين المسعودي الهذلي، الرضي، قم، ١ جلد.
- ٣- اثبات الهداة، محمد بن الحسن الحر العاملي، مطبعة العلمية، قم، ٣ جلد.
- ٤- اثولوجيا، ارسطو [يا فلوطين]، انتشارات بيدار.
- ٥- الاحتجاج، احمد بن علي الطبرسي، مطبعة النعمان، ٢ جلد، با تحقيق سيد محمد باقر خراساني.
- ٦- اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، محمد بن الحسن الطوسي (شيخ طوسي)، آل البيت، قم، ١ جلد.
- ٧- اديان و مذاهب جهان، سيد صادق بن حسين، ٢ جلد.
- ٨- الاذاعة لما كان و ما يكون بين يدي الساعة، السيد محمد صديق الحسن، الثقافة، مدينة، ١ جلد.
- ٩- الارشاد، محمد بن محمد بن نعمان العكبري البغدادي (شيخ مفيد)، دارالمفيد، با تحقيق مؤسسة آل البيت، ٢ جلد.
- ١٠- الاستيعاب، يوسف عبدالبر القرطبي، دارالاعلام، اردن، ١ جلد.
- ١١- أسد الغابة في معرفة الصحابة، ابن أثير جزري، اسماعيليان، ٥ جلد در ٢ مجلد.
- ١٢- إسعاف الراغبين في سيرة المصطفى، محمد الصبان، ١ جلد.
- ١٣- الإشارات و التنبيهات، القسم الرابع، ابي علي بن سينا، مؤسسة النعمان.
- ١٤- الاشاعة لاشراط الساعة، محمد بن رسول البرزنجي، احمد حنفي، مصر، ١ جلد، چاپ اول.
- ١٥- اعلام الوري بأعلام الهدى، فضل بن الحسن الطبرسي، علميه اسلاميه، تهران، با تصحيح علي اكبر غفاري، ١ جلد.

- ١٦- اعيان الشيعة، السيد محسن الامين، دارالتعارف، بيروت، ١٠ جلد با تحقيق حسن الامين.
- ١٧- الامالى، محمدبن الحسن الطوسى (شيخ طوسى)، دارالثقافة، قم، ١ جلد، با تحقيق مؤسسه بعثت، چاپ اول، ١٤١٤ هـ.ق.
- ١٨- الامامة و التبصرة، محمدبن على بن الحسين بن بابويه القمى (شيخ صدوق)، مدرسة الامام المهدي، قم، ١ جلد.
- ١٩- الامامة و السياسة، ابن قتيبه الدينورى، الشريف الرضى، قم، ٢ جلد در ١ مجلد.
- ٢٠- انجيل، ترجمه فارسى از زبانهاى عبرانى و كلدانى، انجمن پخش كتب مقدسه.
- ٢١- انيس الأعلام، محمدصادق فخرالاسلام، ٢ جلد، چاپ قديم، رحلى.
- ٢٢- بحار الانوار، محمدباقر مجلسى، مؤسسه الوفاء، بيروت، ١١٠ جلد، چاپ دوّم.
- ٢٣- البحر المحيط، ابى حيان اندلسى، دار احياء التراث العربى، بيروت، ٨ جلد، چاپ دوّم.
- ٢٤- البداية والنهاية، اسماعيل بن كثير الدمشقى، (تاريخ ابن كثير)، داراحياء التراث العربى، بيروت، ١٤ جلد، چاپ اول.
- ٢٥- البرهان فى تفسير القرآن، السيدهاشم الحسينى البحرانى، دارالكتاب العلمية، ٥ جلد، رحلى، چاپ دوّم.
- ٢٦- البرهان فى علامات مهدي آخر الزمان، على متقى هندى، شركة الرضوان، ايران، ١ جلد.
- ٢٧- البلاغ، ج ٢٣، شماره ١، ج. الف. پرويز.
- ٢٨- بهجة الامال فى شرح زبدة المقال، ملاعلى العليارى، بنياد فرهنگ اسلامى، تهران، ٦ جلد، با تصحيح جعفر حائرى.
- ٢٩- التاج الجامع للاصول فى احاديث الرسول، منصورعلى الناصف، (باپاورقى غاية المأمول) عيسى البابى، الحلبى، مصر، ٥ جلد، چاپ چهارم.
- ٣٠- تاريخ الامم والملوك (تاريخ الطبرى)، محمدبن جرير الطبرى، اعلمى، بيروت، ٨ جلد.
- ٣١- تاريخ الخلفاء، جلال الدين السيوطى، الشريف الرضى، ١ جلد.

- ٣٢- تاريخ بغداد، احمدبن على الخطيب البغدادى، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤ جلد، با تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، چاپ اول.
- ٣٣- تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، دارالفكر، بيروت، ٧٠ جلد، با تحقيق على شيرى.
- ٣٤- تاريخ يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب (يعقوبى)، دارالصادر، بيروت، ٢ جلد.
- ٣٥- التبيان فى تفسير القرآن، محمدبن الحسن الطوسى (شيخ طوسى)، مكتب الاعلام الاسلامى، ١٠ جلد، چاپ اول، ١٤٠٩.
- ٣٦- تحف العقول، ابن شعبة الحرانى، جامعه مدرسين، قم، با تحقيق على اكبر غفارى، ١ جلد، چاپ دوّم.
- ٣٧- تفسير العياشى، محمدبن مسعود بن العياش السلمى السمرقندى، علميه اسلاميه، تهران، ٢ جلد، با تحقيق سيدهاشم رسولى محلاتى.
- ٣٨- تفسير على بن ابراهيم، على بن ابراهيم القمى، اعلمى، بيروت، ٢ جلد، چاپ دوّم.
- ٣٩- التفسير الكبير، محمدبن عمر الفخر الرازى، دارالكتب العلمية، تهران، ١٦ جلد، چاپ دوّم.
- ٤٠- تفسير نورالثقلين، عبدعلى بن جمعة العروسى الحويزى، اسماعيليان، قم، ٥ جلد، با تحقيق سيدهاشم رسولى محلاتى، چاپ چهارم.
- ٤١- تورات، ترجمه فارسى از زبانهاى عبرانى و كلدانى، انجمن پخش كتب مقدسه.
- ٤٢- توضيح المقال فى علم الرجال، ملاعلى كنى، دارالحديث، قم، ١ جلد.
- ٤٣- تهذيب الآثار، محمدبن جرير الطبرى، الصفا، عربستان، ٢ جلد.
- ٤٤- تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانى، دارالفكر، ١٢ جلد، چاپ اول.
- ٤٥- جامع الرواة، محمدبن على الاردبيلى الغروى الحائرى، مكتبة المحمدى، قم، ٢ جلد.
- ٤٦- الجامع الصحيح (صحيح مسلم)، مسلم بن حجاج القشيرى النيسابورى، دارالفكر، بيروت، ٨ جلد.
- ٤٧- الجامع الصغير، جلال الدين السيوطى، دارالفكر، بيروت، ٢ جلد، چاپ اول.
- ٤٨- جلاء العيون، محمدباقر مجلسى، كتابفروشى اسلامى، تهران، ١ جلد.
- ٤٩- الحاوى للفتاوى، جلال الدين السيوطى، دارالكتاب العربى، بيروت، ٢ جلد.

- ۵۰- حق الیقین فی معرفة اصول الدین، سیدشیر، ۲ جزء در ۱ جلد، چاپ مرکز انتشارات اعلمی، تهران.
- ۵۱- حلیۃ الابرار، السیدهاشم الحسینی البحرانی، دارالکتب العلمیة، قم، ۲ جلد، چاپ اول.
- ۵۲- حلیۃ الاولیاء و طبقات الاصفیاء، احمد بن عبدالله الاصفهانی، دارالفکر، بیروت، ۱۰ جلد.
- ۵۳- خصائص امیر المؤمنین، نسائی شافعی، نینوا الحدیث، ۱ جلد.
- ۵۴- خلاصة الاقوال، علامة حلی.
- ۵۵- خمسون و مائة صحابی مخلوق، مرتضی العسکری، کلیة اصول الدین، بغداد، ۲ جلد، چاپ دوّم.
- ۵۶- دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، حسینعلی المنتظری، دارالفکر، قم، ۴ جلد.
- ۵۷- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال الدین السیوطی، دارالمعرفة، بیروت، ۶ جلد، با حاشیة تفسیر ابن عباس.
- ۵۸- دلائل الامامة، محمد بن جریر بن رستم الطبری الصغیر (شیعی)، مؤسسة البعثة، قم، ۱ جلد، چاپ اول.
- ۵۹- دلائل الصدق، محمد حسن مظفر، دارالقلم، قاهره، ۳ جلد، چاپ اول، ۳۹۶ هـ.ق.
- ۶۰- الیدیاج علی صحیح مسلم، جلال الدین السیوطی، دار ابن عفان، عربستان، ۶ جلد، چاپ اول.
- ۶۱- ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله الطبری، مكتبة القدسی، ۱ جلد.
- ۶۲- رجال نجاشی، احمد بن علی النجاشی، جامعه مدرّسین، قم، ۱ جلد، چاپ پنجم.
- ۶۳- رجال کسّی، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، وزارت ارشاد.
- ۶۴- رساله علم امام، سید محمد حسین طباطبائی.
- ۶۵- رسائل، شیخ الرئیس ابی علی ابن سینا، انتشارات بیدار، قم.
- ۶۶- روح المعانی (تفسیر قرآن)، سید محمود آلوسی، جهان، ایران، ۳۰ جلد در ۱۰ مجلد.

- ۶۷- روح به کجا می رود، امیر محمد اسماعیل الطالب الشهرستانی، ۱ جلد، چاپ دوّم.
- ۶۸- روضة المتقین، محمد تقی مجلسی، بنیاد فرهنگ اسلامی، ۱۳ جلد، چاپ دوّم.
- ۶۹- ریاض الصالحین من حدیث سید المرسلین، یحیی بن شرف النووی الدمشقی، دارالفکر، بیروت، ۱ جلد، چاپ دوّم.
- ۷۰- الرياض النضرة فی مناقب العشرة المبشرة، محب الدین الطبری، دارالتألیف، مصر، ۱۳۷۲.
- ۷۱- زرتشت پیامبری که از نو باید شناخت، شاهرخ ارباب کیخسرو، جامی، تهران، ۱ جلد، به کوشش فرزانه کیانی، چاپ چهارم.
- ۷۲- سبائك الذهب فی معرفة قبائل العرب، محمد امین السویدی، مكتبة التجارية الكبرى، مصر، ۱ جلد.
- ۷۳- السراج المنیر شرح الجامع الصغیر، علی بن احمد العزیزی، مصطفى البابی، مصر، ۱۳۵۷ ق.
- ۷۴- سنن ابی داود، السجستانی الأزدی، دارالفکر، بیروت، ۲ جلد.
- ۷۵- السنن الكبرى، ابی عبدالرحمن احمد بن شعيب النسائی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۶ جلد، با تحقیق دکتر البنداری و سید کسروی حسین، چاپ اول.
- ۷۶- سنن ترمذی، محمد بن عیسی السلیمی الترمذی، دارالفکر، بیروت، ۵ جلد، با تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، چاپ دوّم.
- ۷۷- شرح حکمة الاشراف، شهاب الدین سهروردی، انتشارات بیدار.
- ۷۸- شرح المقاصد، سعد الدین التفتازانی، قم، ۵ جلد در ۴ جلد، با تحقیق دکتر عبدالرحمن حمیره، چاپ اول.
- ۷۹- شرح جمع الجوامع، جلال الدین السیوطی.
- ۸۰- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، دار احیاء الکتب العربیة، قم، ۲۰ جلد، با تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم.
- ۸۱- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، الحاکم الحسکانی، وزارت ارشاد، ۲ جلد، با تحقیق محمد باقر محمودی، چاپ اول.

- ٨٢- صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل البخاری، دارالفکر، بیروت، ٨ جلد.
- ٨٣- صحیح مسلم، مسلم بن الحجاج النیسابوری، دارالفکر، بیروت، ٨ جلد.
- ٨٤- صلح الحسن، راضی آل یاسین، بیروت، چاپ سوم، ١ جلد.
- ٨٥- الصواعق المحرقة فی الرد علی البدع و الزندقه، احمد بن حجر الهیثمی، مکی، مکتبه القاہرہ، با تعلیق عبدالوہاب عبداللطیف، ١ جلد، چاپ دوّم.
- ٨٦- ظهور شیعہ، السید محمد حسین الطباطبائی، ١ جلد.
- ٨٧- عقد الدرر فی اخبار المنتظر و هو المہدی، یوسف بن یحیی المقدسی الشافعی السلمی، مکتبه المنار، اردن، ١ جلد.
- ٨٨- عیون اخبار الرضا، محمد بن علی بن الحسین بابویہ قمی، شیخ صدوق، تہران، ٢ جلد در ١ مجلد، با تحقیق سید مہدی حسینی لاجوردی.
- ٨٩- غایۃ المرام فی حجة الخصام عن طریق الخاص و العام، السید ہاشم الحسینی البحرانی، اعلمی، بیروت، ١ جلد، چاپ قدیم، رحلی.
- ٩٠- الغدیر، عبدالحسین الامینی النجفی، دارالکتب العربی، بیروت، ١١ جلد، ١٣٧٩ھ.
- ٩١- غرائب القرآن، نظام الدین حسن بن محمد القمی النیشابوری، دارالصفوة، ٤ جلد، رحلی، چاپ اوّل.
- ٩٢- الغیبة، محمد بن ابراهیم النعمانی، مکتبه الصدوق، تہران، با تحقیق علی اکبر غفاری، ١ جلد.
- ٩٣- الغیبة، محمد بن الحسن الطوسی (شیخ طوسی)، مؤسسہ معارف اسلامی، قم، ١ جلد.
- ٩٤- فتح الباری، ابن حجر العسقلانی، دارالمعرفة، بیروت، ١٣ جلد، چاپ دوّم.
- ٩٥- الفتح الکبیر، النہانی، مصطفی البابی، مصر، ١٣٥٠ق.
- ٩٦- فرائد السمطين، ابراهیم بن محمد الحموی الجوینی الخراسانی، مؤسسۃ المحمودی، بیروت، ٢ جلد، چاپ اوّل.
- ٩٧- الفردوس، الدیلمی، مخطوط مصوّر فی مکتبه الامام الحکیم العامة عن مکتبه لاله لی، استانبول.

- ٩٨- فرق الشیعة، حسن بن موسی النوبختی، صدریہ، نجف، ١ جلد، با تحقیق محمد صادق آل بحر العلوم.
- ٩٩- الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، علی بن محمد بن الصباغ المالکی، النجف الاشرف، ١٣٨٢ق.
- ١٠٠- فیض القدیر (شرح الجامع الصغیر)، محمد عبدالرؤف المناوی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ٦ جلد، با تحقیق احمد عبدالسلام، چاپ اوّل.
- ١٠١- الکافی، محمد بن یعقوب الکلینی، دارالکتب الاسلامیة، آخوندی، ٨ جلد، با تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ دوّم.
- ١٠٢- الکشاف المتتقی لفضائل علی المرتضی (ع)، کاظم عبود الفتلاوی، مکتبه الروضة الحیدریة، النجف الأشرف، ١٤٢٦ق، چاپ اوّل.
- ١٠٣- کتاب الخصال، محمد بن علی بن الحسین بن بابویہ القمی (شیخ صدوق)، جامعہ مدرسین قم، ١ جلد، با تحقیق علی اکبر غفاری.
- ١٠٤- کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، محمد محسن فیض کاشانی، المکتبه الاسلامیة، تہران، ٢ جلد، چاپ پنجم.
- ١٠٥- کتاب الفتن، نعیم بن حماد المروزی، دارالفکر، بیروت، ١ جلد.
- ١٠٦- کتاب الوافی، محمد محسن فیض کاشانی، مکتبه امیر المؤمنین، اصفهان، ٢٥ جلد، چاپ اوّل.
- ١٠٧- کشف الغمّة فی معرفة الائمة، علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربیلی، دارالاضواء، بیروت، ٣ جلد، چاپ دوّم.
- ١٠٨- کشف المراد (شرح تجرید الاعتقاد، خواجه نصیرالدین محمد الطوسی)، علامہ حلّی، کتابفروشی اسلامی، تہران، ١ جلد.
- ١٠٩- کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین (ع)، حسن بن یوسف المطهر الحلّی (علامہ حلّی)، تہران، ١ جلد، با تحقیق حسین درگاہی.
- ١١٠- کفایۃ الاثر، الخزاز القمی الرازی، بیدار، قم، ١ جلد، با تحقیق سید عبداللطیف الحسینی الکوه کمری.

- ۱۱۱- کمال‌الدین و تمام النعمة، محمد بن علی بن الحسین بابویه القمی (شیخ صدوق)، جامعه مدرسین، قم، ۲ جلد در ۱ مجلد.
- ۱۱۲- کنز العمال فی السنن والاقوال والافعال، علی متقی هندی، مؤسسة الرسالة، ۱۶ جلد.
- ۱۱۳- کنوز الحقائق، المناوی، بهامش الجامع الصغیر.
- ۱۱۴- الکنی والألقاب، شیخ عباس قمی، بیدار، قم، ۳ جلد.
- ۱۱۵- لسان المیزان، ابن حجر العسقلانی، مؤسسه اعلمی، بیروت، ۷ جلد، چاپ دوم.
- ۱۱۶- لوامع الانوار البهیة و سواطع الاسرار الاثریة، محمد سفارینی حلبی، المكتب الاسلامی، بیروت، ۲ جلد در ۱ مجلد، چاپ دوم.
- ۱۱۷- ما نزل من القرآن فی علی، حسین بن حکم حبری کوفی، چاپ بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۱۸- ما نزل من القرآن فی علی، مظفر بن ابی بکر حنفی، کتابخانه لاله‌لی در استانبول، رقم: ۳۷۳۹.
- ۱۱۹- المباحث المشرقیة، فخر رازی، مکتبه الأسدی، تهران.
- ۱۲۰- المبادئ العامة للفقہ الجعفری، هاشم معروف حسن، دارالقلم، بیروت، ۱ جلد، چاپ دوم.
- ۱۲۱- المحاسن، احمد بن محمد بن خالد البرقی، دارالکتب الاسلامیة، ایران، ۲ جلد در ۱ مجلد.
- ۱۲۲- المحجة فیما نزل فی القائم الحجة، السید هاشم البحرانی، ۱ جلد، با تحقیق محمد منیر میلانی.
- ۱۲۳- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن الحسن الطبرسی، اعلمی، بیروت، ۱۰ جلد، چاپ اول.
- ۱۲۴- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدین هیشمی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۰ جلد.
- ۱۲۵- مرآت العقول (شرح الکافی)، محمدباقر مجلسی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۲۶ جلد، چاپ اول.
- ۱۲۶- المستدرک علی الصحیحین، محمد بن محمد الحاکم النیسابوری، دارالمعرفة، بیروت، با تحقیق دکتر یوسف المرعشلی، ۴ جلد.

- ۱۲۷- مسند ابی داود، ابی داود الطیالسی، دارالحديث، بیروت، ۱ جلد.
- ۱۲۸- مسند الامام احمد بن حنبل، ابی عبدالله الشیبانی، دارالصادر، بیروت، ۶ جلد.
- ۱۲۹- مصابیح السنة، حسین بن مسعود البغوی، محمد علی صبیح، مصر، ۲ جلد، چاپ دوم.
- ۱۳۰- مصباح الظلام، محمدرضا بن عباس الطبسی، انتشارات بلوریان، ۱ جلد.
- ۱۳۱- مصلح آخر الزمان (اولین سمپوزیوم بین‌المللی اسلام و مسیحیت)، سید حسن ابطحی، نشر حاذق، قم، ۱ جلد، چاپ دوم.
- ۱۳۲- مصلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت، سیدهادی خسروشاهی، اطلاعات، تهران، ۱ جلد، چاپ دوم.
- ۱۳۳- المصنف، ابی بکر عبدالرزاق الصنعانی، المجلس العلمی، ۱۱ جلد، با تحقیق حبيب الرحمن الاعظمی.
- ۱۳۴- معجم الرجال، سید ابوالقاسم خوئی، مرکز نشر آثار شیعه، قم، ۲۳ جلد، چاپ چهارم.
- ۱۳۵- المعجم الكبير، سلیمان بن احمد الطبرانی، دار احیاء التراث العربی، عراق، ۲۵ جلد، با تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، چاپ دوم.
- ۱۳۶- مقتضب الاثر، احمد بن عیاش الجوهری، مکتبه الطباطبائی، قم، ۱ جلد.
- ۱۳۷- مقتل الحسين، موفق بن احمد الخوارزمی، مکتبه المفید، قم، ۲ جلد در ۱ مجلد، با تحقیق شیخ محمد سماوی.
- ۱۳۸- مقدمه ابن خلدون، عبدالرحمن ابن خلدون، جلد اول، ترجمه محمد پروین گنابادی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ ش.
- ۱۳۹- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، حیدریه، نجف، ۳ جلد [ل-خ] علامه، قم، ۴ جلد.
- ۱۴۰- مناقب الامام علی بن ابی طالب، ابن مغزالی الشافعی، علمیه، قم، با ترجمه جواد آیت‌الله زاده، ۱ جلد.
- ۱۴۱- مناقب سیدنا علی، درویش الفقیر العینی، حیدرآباد، ۱۳۵۲.
- ۱۴۲- المناقب، موفق بن احمد الخوارزمی، جامعه مدرسین، قم، ۱ جلد، با تحقیق شیخ مالک المحمودی، چاپ دوم.

۱۴۳- منتخب الاثر، لطف‌الله صافی گلیایگانی، ۳ جلد، چاپ اول.

۱۴۴- منتهی المقال، محمدبن اسماعیل مازندرانی، آل‌البیت، قم، ۷ جلد، چاپ اول.

۱۴۵- من هوالمهدی، ابوطالب تجلیل تبریزی، جامعه مدرسین، قم، ۱ جلد، چاپ دوم.

۱۴۶- المواقف، عبدالرحمن بن احمد الایجی، دارالطباعه العامرة، ۲ جلد در ۱ مجلد.

۱۴۷- المهدي، صدرالدین صدر، دفتر تبلیغات، قم، به اهتمام سیدباقر خسروشاهی، ۱ جلد، چاپ دوم.

۱۴۸- میزان فی تفسیر القرآن، السید محمدحسین الطباطبائی، جامعه مدرسین، قم، ۲۰ جلد.

۱۴۹- نجات‌بخشی در ادیان، محمدتقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و

تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱ جلد، چاپ اول، ۱۳۶۹.

۱۵۰- النص و الاجتهاد، سید عبدالحسین شرف‌الدین، مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱ جلد، با مقدمه محمدصادق الصدر، چاپ ششم.

۱۵۱- نظریه نسبیت انشتاین، ماکس بورن، مترجم: هوشنگ گرمان، انتشارات سازمان آموزش انقلاب اسلامی، ۱ جلد.

۱۵۲- النظم المتناثر من الحدیث المتواتر، جعفر کنانی، دارالکتب السفلیه، مصر، ۱ جلد.

۱۵۳- نظم درر السمطین، محمدبن یوسف الزرنندی الحنفی، کتابخانه امیرالمؤمنین، ۱ جلد، چاپ اول.

۱۵۴- نهج‌البلاغه صبحی صالح.

۱۵۵- وسائل الشیعه، محمدبن حسن الحرّ العاملی، احیاء التراث، بیروت، ۲۰ جلد.

۱۵۶- الیقین فی إمره امیرالمؤمنین، علی بن موسی بن طاووس الحسینی، دارالکتاب، قم، ۱ جلد، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ.

۱۵۷- ینابیع المودّة، سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی، دارالأسوة، ۳ جلد، با تحقیق علی جمال اشرف الحسینی، چاپ اول. [خ-ل] کتابفروشی بصیرتی، ۱ جلد.]

﴿بِسْمِ تَعَالَى﴾

درسهای حضرت آیت‌الله العظمی منتظری به صورت لوح فشرده (CD)

- ۱- مجموعه آثار، متن ۵۰ جلد کتاب منتشر شده معظم‌له (یک CD)
- ۲- درسهایی از نهج‌البلاغه، ۱۹۵ درس - صوتی (ده CD)
- ۳- درسهایی از نهج‌البلاغه، ۱۹۵ درس - تصویری (شصت و چهار CD)
- ۴- درس خارج فقه (دراسات فی مکاسب المحرمه)، ۵۶۵ درس - صوتی (شش CD)
- ۵- درس خارج فقه (کتاب الزکاة)، ۷۲۲ درس - صوتی (هفت CD)
- ۶- العروة الوثقی (صلاة المسافر)، ۲۴ درس - صوتی (یک CD)
- ۷- العروة الوثقی (صلاة المسافر)، ۲۴ درس - تصویری (دوازده CD)
- ۸- درس فلسفه (منظومه حکمت، امور عامه)، ۱۱۹ درس - صوتی (یک CD)
- ۹- درس فلسفه (منظومه حکمت، امور عامه)، ۱۱۹ درس - تصویری (صد و نوزده CD)
- ۱۰- درس فلسفه (منظومه حکمت، الهیات)، صوتی (درس ادامه دارد) (دو CD)
- ۱۱- درس فلسفه (منظومه حکمت، الهیات)، تصویری (درس ادامه دارد) (بیست CD)
- ۱۲- درس خارج فقه (سبّ المؤمن)، ۱۰ درس - صوتی (یک CD)
- ۱۳- درس خارج فقه (سبّ المؤمن)، ۱۰ درس - تصویری (شش CD)
- ۱۴- از آغاز تا انجام، متن کتاب به صورت گفتاری (یک CD)
- ۱۵- روضه کافی، ۱۱۹ درس - صوتی (شش CD)
- ۱۶- روضه کافی، ۱۱۹ درس - تصویری (چهل و هشت CD)
- ۱۷- نماز عید فطر سال‌های ۱۳۸۴ الی ۱۳۸۷ - تصویری (چهار CD)
- ۱۸- درس اخلاق (جامع السعادات) - صوتی (درس ادامه دارد) (دو CD)
- ۱۹- درس اخلاق (جامع السعادات) - تصویری (درس ادامه دارد) (صد CD)
- ۲۰- اسوه پایداری - صوتی و تصویری (یک CD)
- ۲۱- کتاب همراه (کتابهای قابل استفاده باگوشی تلفن همراه با پسوند JAR) (یک CD)

فهرست کتاب‌های منتشر شده فقیه عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری

● کتاب‌های فارسی:

- ۱- درسهایی از نهج البلاغه (۳ جلد) ۱۱۵۰۰ تومان
- ۲- خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۳۰۰۰ تومان
- ۳- از آغاز تا انجام (در گفتگوی دو دانشجو) ۱۵۰۰ تومان
- ۴- اسلام دین فطرت ۶۰۰۰ تومان
- ۵- موعود ادیان ۴۰۰۰ تومان
- ۶- مبانی فقهی حکومت اسلامی (۸ جلد) ۲۵۰۰۰ تومان
- جلد اول: دولت و حکومت ۲۵۰۰ تومان
- جلد دوم: امامت و رهبری ۲۵۰۰ تومان
- جلد سوم: قوای سه‌گانه، امر به معروف، حسبه و تعزیرات ۳۰۰۰ تومان
- جلد چهارم: احکام و آداب اداره زندانها و استخبارات ۲۵۰۰ تومان
- جلد پنجم: احتکار، سیاست خارجی، قوای نظامی و ... ۲۵۰۰ تومان
- جلد ششم: منابع مالی حکومت اسلامی ۳۰۰۰ تومان
- جلد هفتم: منابع مالی حکومت اسلامی، فیء، انفال ۴۵۰۰ تومان
- جلد هشتم: احیاء موات، مالیات، پیوست‌ها، فهارس ۴۵۰۰ تومان
- ۷- رساله توضیح المسائل ۲۰۰۰ تومان
- ۸- رساله استفتائات (۳ جلد) ۹۰۰۰ تومان
- ۹- رساله حقوق ۵۰۰ تومان
- ۱۰- احکام پزشکی ۱۵۰۰ تومان
- ۱۱- احکام و مناسک حج ۲۰۰۰ تومان
- ۱۲- احکام عمره مفرده ۵۰۰ تومان
- ۱۳- معارف و احکام نوجوان ۱۵۰۰ تومان
- ۱۴- معارف و احکام بانوان ۲۰۰۰ تومان
- ۱۵- استفتائات مسائل ضمان (ناایاب) ۲۰۰۰ تومان
- ۱۶- مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر ۱۵۰۰ تومان

- ۱۷- حکومت دینی و حقوق انسان ۱۵۰۰ تومان
 - ۱۸- مبانی نظری نبوت ۱۰۰۰ تومان
 - ۱۹- سفیر حق و صغیر وحی ۲۵۰۰ تومان
 - ۲۰- جلوه‌های ماندگار (پند، حکمت، سرگذشت) ۳۰۰۰ تومان
 - ۲۱- ستیز با ستم (بخشی از اسناد مبارزات آیت‌الله العظمی منتظری) (۲ ج) ۱۵۰۰۰ تومان
- کتاب‌های عربی:
- ۲۲- دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية (۴ جلد) ۱۱۰۰۰ تومان
 - ۲۳- کتاب الزکاة (۴ جلد) ۱۰۰۰۰ تومان
 - ۲۴- دراسات في المكاسب المحرمة (۳ جلد) ۱۲۰۰۰ تومان
 - ۲۵- نهاية الأصول ۳۲۰۰ تومان
 - ۲۶- نظام الحكم في الإسلام ۴۰۰۰ تومان
 - ۲۷- البدر الزاهر (في صلاة الجمعة والمسافر) ۲۵۰۰ تومان
 - ۲۸- کتاب الصوم ۴۵۰۰ تومان
 - ۲۹- کتاب الحدود ۵۰۰ تومان
 - ۳۰- کتاب الخمس ۴۵۰۰ تومان
 - ۳۱- التعليقة على العروة الوثقى ۷۰۰ تومان
 - ۳۲- الأحكام الشرعية على مذهب أهل البيت عليهم السلام ۱۵۰۰ تومان
 - ۳۳- مناسک الحج والعمرة ۲۵۰ تومان
 - ۳۴- مجمع الفوائد ۲۵۰۰ تومان
 - ۳۵- من المبدأ إلى المعاد (في حوار بين طالبين) ۱۵۰۰ تومان
 - ۳۶- الأفق أو الآفاق (في مسألة الهلال) ۱۰۰۰ تومان
 - ۳۷- منية الطالب (في حكم اللحية والشارب) ۵۰۰ تومان
 - ۳۸- رساله مفتوحة (رداً على دعايات شنيعة على الشيعة و تراثهم) ۵۰۰ تومان
 - ۳۹- موعود الأديان ۴۰۰۰ تومان
 - ۴۰- الإسلام دين الفطرة ۶۰۰۰ تومان
 - ۴۱- خطبة السيدة فاطمة الزهراء عليها السلام ۴۰۰۰ تومان

